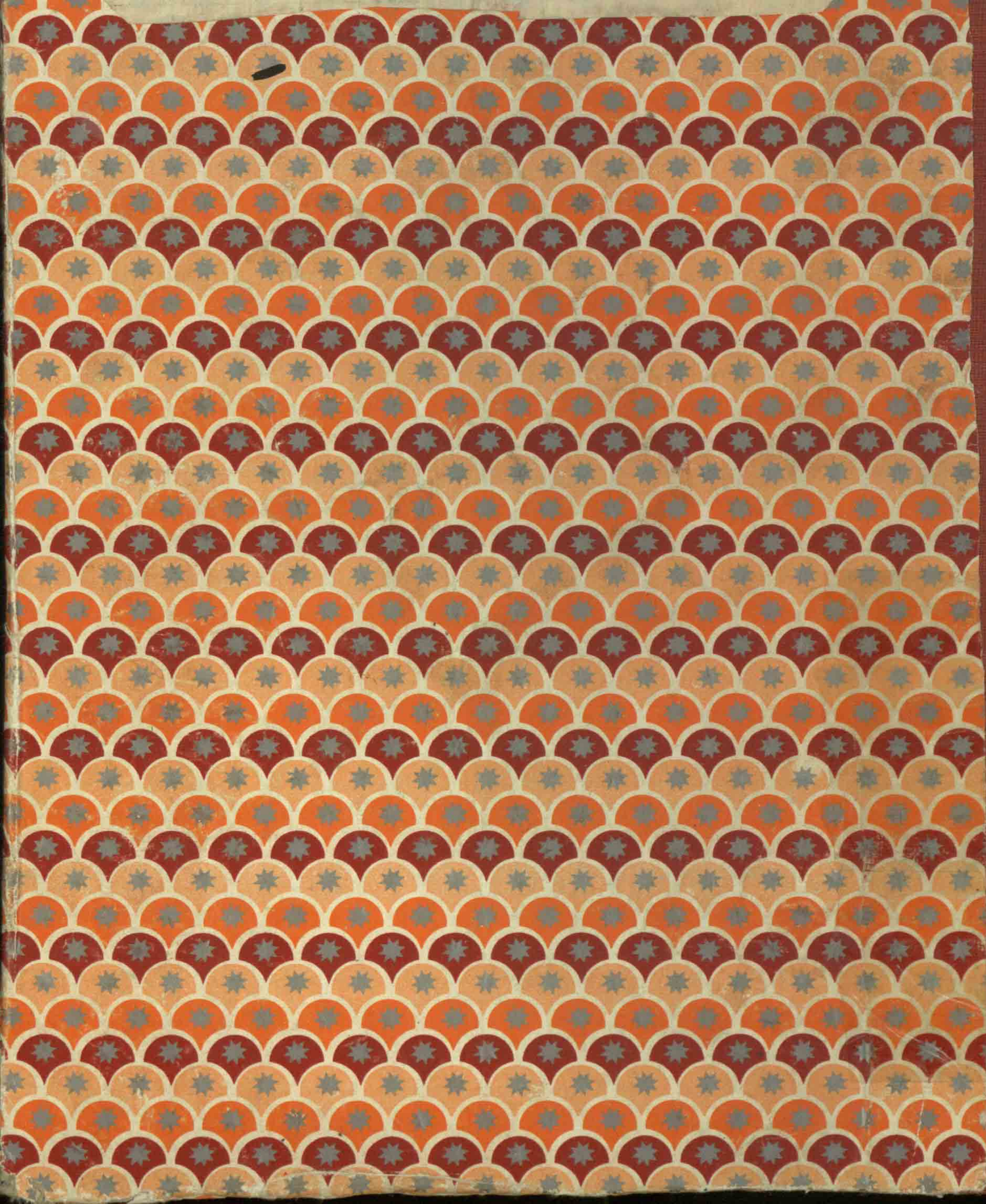
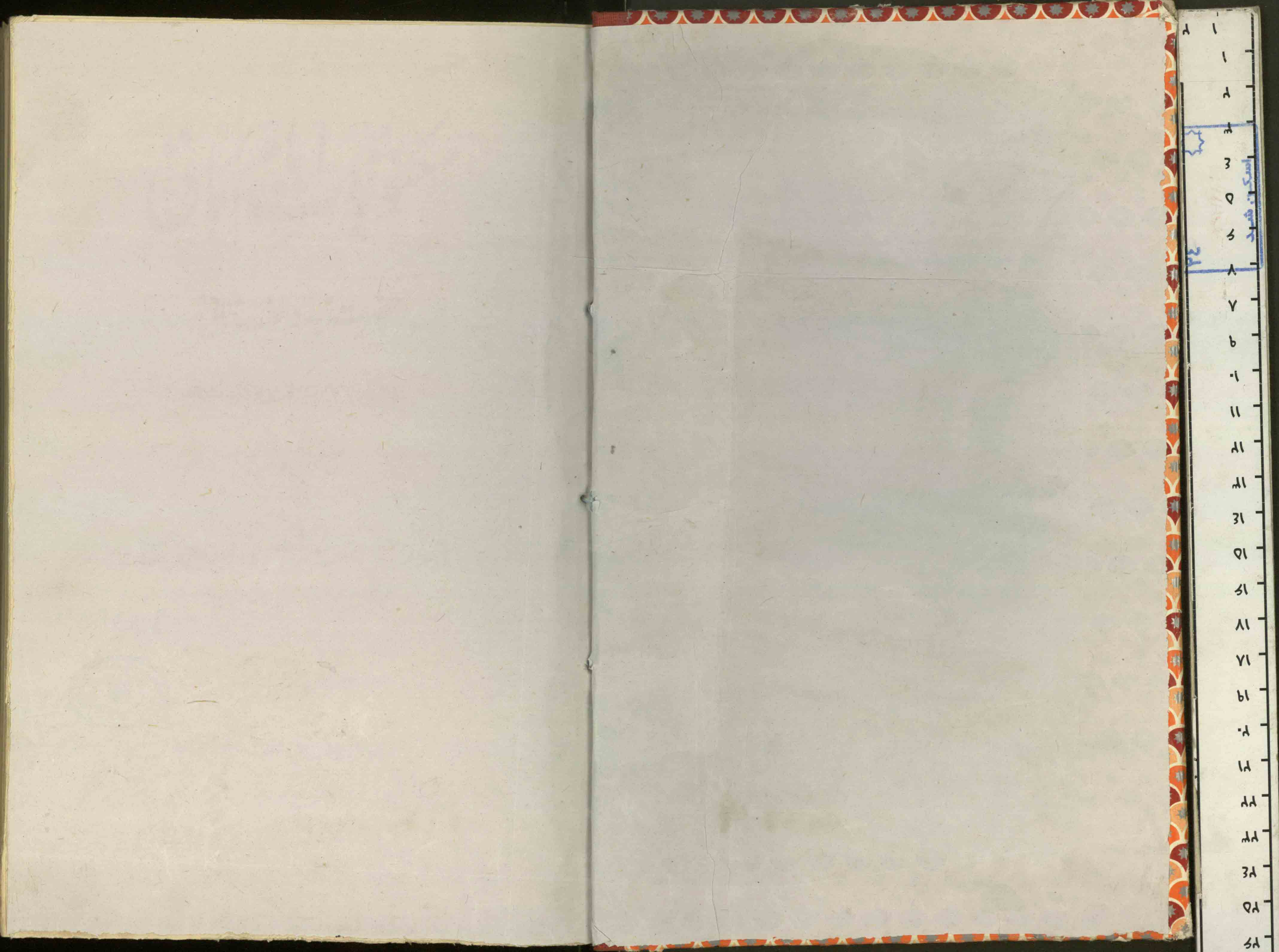


مکتوبات امام زین العابدین  
جلد اول دوم

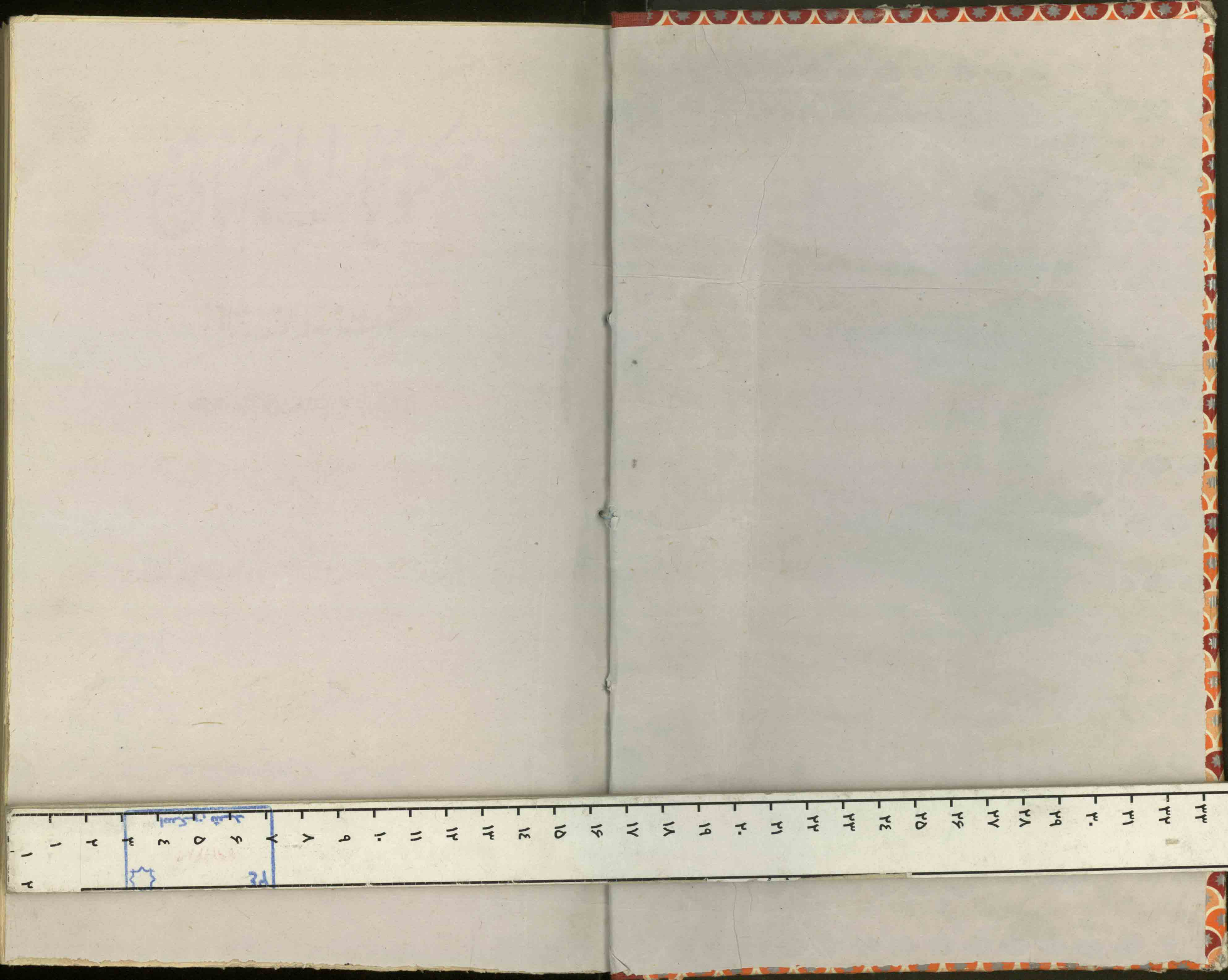






1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100







# مکتوباتِ ایلم ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد مدنی ہندوی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب  
نقشبندی مجددی امرتسری رحمۃ اللہ علیہ

۷۵۹۴۸۲



حصہ اول - دوم - سوم

ناشر

نور محمدی - ۱۴۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)



# فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی محمد الف ثانی حصه اول از دفتر اول

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳	خطبه کتاب مستطاب	۱۰	حال یک کس از خویشان حضرت ایشان قدس سره
۴	مکتوب اول به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه مناسبت با اسم الظاهر دارند		بیرید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند
	ظهور حق تعالی اسم الظاهر در جمیع اشیاء علی الخصوص در کسوت بلکه در اجزاء اینها		مکتوب چهارم به پیر بزرگوار خود در بیان ماه عظیم القدر ماه رمضان و تحقیق محمدی
	مشاهده لطافت و حسن در طعام لذیذ و تکلیف		این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام است قابلیت اولی قرآن
	عدم مخالفت این تجلی با نسبت تنزیلی		سبب نزول قرآن در رمضان
	رو بخوا آوردن آن همه تجلیات		سبب بودن این ماه جامع جمیع خیرات و برکات
	روادون یک فناء خاص ظهور آثار اسلام و انهدام معالم شرک و کفر		بر غیره و برکتی که میرسد قطره ایست از دریای برکات این ماه
	عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم		جمیعیت این ماه جمیع تمام سال است و تفرقه این تفرقه آن
	مرتبه اول		سبب سفت بودن ختم قرآن درین ماه
	مرتبه دوم		سبب حکم با ولایت تعیل اقطار و تأخیر نسخ
	مشهور گشتن مقامات مشایخ و ائمه الطیبت مقام خاصه حضرت		بیان قابلیت اولی
	و دیگر انبیاء و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام		حقائق جامعه محمدی الشرب
	بیان مقدار عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم و بیان مقامات مشایخ		بر ذریعت قابلیت محمدیه
	و انبیاء علیهم السلام		امثال این علوم که نشأت آن جامعیت اصالت و طلیت است
	هر گاه میخواستیم عروج واقع می شود		بسیار وارد میشوند
	حال ملاقات اسم علی		مقام قطیبت نشأت دقایق علوم مقام طلیت است و مرتبه ذریعت
	احوال یاران دیگر		واسطه ورود معارف دایره اصل
۵	مکتوب دوم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول ترقیات امر باستخاره	۱۲	رساله که تمسود آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود
	عنایات خداوندی		مکتوب پنجم به پیر بزرگوار خود در سفارش خواجیه بران
	ابتدا عالم صحو و بقا از او خبر بیه الا خواست		روز سه رساله سلسله الاحرار بنظر درآمد
	ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین قدس سره	۱۳	خواجیه بران درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلویم نصیب یافتند
	علوم عجیب و غریبه در عروج و نزول		مکتوب ششم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول جذبه و سلوک
	هر چند لقاء اکمل صحیح نیست		و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیاد قنایا و بیان
	کمال صحو انبیا را بود معارف ایشان شرائع و عقاید است		فوقیت نسبت نقشبندی
	معارف حضرت ایشان قدس سره تفصیل معارف شریعیه است		تربیت یافتن بهر دو سلوک و جلال جمال و عینیت یکدیگر را
۹	مکتوب سوم به پیر بزرگوار خود در بیان محبوس شدن یاران به مقام خاص		محبت ذابته علامت فنا است
			بیان وقت تحقق فنا
			با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر غفلت است هم در خود است
			حضرت خواجیه بزرگ میفرمایند که اهل اندک



نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۱۸	نارنگی که ازین شکله در بیرون است از فایده ندارد هرگاه از کار این سلسله بعد از قرون بسیار این نسبت حضرت خواجه عبدالحق خجندی است متمم و کمال آن حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره است عجب کار است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و ذیبت میشود حال آنکه بعالم اسباب فرود آورده اند و هم چنین اگر دعا میکرد مقصود از رفع بلا بود حال مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و عاقلان بدانند که قیام بود مکتوب پنجم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود مقامیکه فوق محدود بود روح خود را بطریق عروج در انجائی یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام عالم العرض حائزیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مقامی بس عالی نمایان شد که اگر بار بجهت تقبیل برادر مقام دید خود را اول اذن مقام در بیافت آن مقام مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه تقبیل می باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت بعلماء طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۱	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با بحجاب میکند مکتوب نهم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرئی عجائب کارها را است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است التمنا و بزرگی خاصه بخود بان است النس محبان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدنکی آن سرور دین دوزیا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه ندان کمال مولای خود به نصیب است در هر جنبه خود را از معنی محبوبیت است نیز که خبر او بر سلوک مقدم است از عجبین است مکتوب دهم نیز بر برگردان خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می نامند آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق را همه که موصل آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر
۱۹	مکتوب هفتم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود مقامیکه فوق محدود بود روح خود را بطریق عروج در انجائی یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام عالم العرض حائزیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مقامی بس عالی نمایان شد که اگر بار بجهت تقبیل برادر مقام دید خود را اول اذن مقام در بیافت آن مقام مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه تقبیل می باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت بعلماء طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۲	مکتوب دهم نیز بر برگردان خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می نامند آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق را همه که موصل آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر
۲۰	مکتوب هفتم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود مقامیکه فوق محدود بود روح خود را بطریق عروج در انجائی یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام عالم العرض حائزیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مقامی بس عالی نمایان شد که اگر بار بجهت تقبیل برادر مقام دید خود را اول اذن مقام در بیافت آن مقام مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه تقبیل می باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت بعلماء طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۳	مکتوب دهم نیز بر برگردان خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می نامند آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق را همه که موصل آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر
۲۱	مکتوب هفتم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود مقامیکه فوق محدود بود روح خود را بطریق عروج در انجائی یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام عالم العرض حائزیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مقامی بس عالی نمایان شد که اگر بار بجهت تقبیل برادر مقام دید خود را اول اذن مقام در بیافت آن مقام مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه تقبیل می باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت بعلماء طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۴	مکتوب دهم نیز بر برگردان خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می نامند آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق را همه که موصل آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر
۲۲	مکتوب هفتم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود مقامیکه فوق محدود بود روح خود را بطریق عروج در انجائی یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام عالم العرض حائزیکه گاه گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مقامی بس عالی نمایان شد که اگر بار بجهت تقبیل برادر مقام دید خود را اول اذن مقام در بیافت آن مقام مناسب دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز بر برگردان خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه تقبیل می باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت بعلماء طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ	۲۵	مکتوب دهم نیز بر برگردان خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید می نامند آن سرور دینا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز بر برگردان خود در بیان بعضی کثرت و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بواسطه عدم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق را همه که موصل آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳۲	بیان مراد از گفتار خواجہ احرار الخ ظہور مقامات بعضہا فوق بعض مشابہہ مقام حضرت ذی النورین مشابہہ مقام حضرت فاروق ظہور مقام حضرت صدیق اکبر ہمراہ بودن حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ در مقام بالہ مقام صدیق مقامی مفہوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام معاذی مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکر کہ ہرگز خلی آن در نظر نیامدہ بود و ظاہر شد البی ان قال خود را ہم با آن مقام زبکین و منقش یافت بودن خواجہ نقشبند قدس سرہ در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر کہ عین نمی ماند آخر کجا ماند و انکشاف سر آن حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکہ کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بکہ آنکہ ذکر اقسام ظہور از توجہ از برای رتبہ امراض و دریافت احوال بعضی موقی در بیدار عدم نگذیر طبع عالی بسبب بعضی نشانی از مردم بر حضرت ایشان و متعاقبن ایشان عرض احوال بعضی یا لای بہ پیر و متفکر بیان حال شیخ نور بیان حال سید شاہ حبیب بیان حال میان جعفر بیان حال میان شمیم و شیخ عیسی و شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجہ فیاض الدین ذکر پسر مولانا شہر محمد بیان رد و ادون یک کیفیت خاص و نقل ارادت یک عمر در ادارے وحدت و تخیل آن بر طرف شدن اصل صفات و تہران احدیت و مطابق حال	۳۳	گشتن کان اللہ و لم یکن معنی مولانا قاسم علی و دیگر یاران را از مقام تکمیل نصیبی هست مکتوب دوازدهم نیز بر برگردان خود در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و جبه خاص و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن انکشاف علوی که بمقام فنا فی الله و البقا و به تعلق داشتند ظهور و جبه خاص بر شمس و معنی سیر فی الله و حقیقت تجلی ذاتی برقی و جمعی المشرک کبیر ظهور و لازم و ضروریات بر مقام و اطلاع بر معلومات مشاهدات ادبیه الله مجموع حق دانشدن ذات ایشان و قابلیت اینهارا او سبحانه محکوم استعداد و قابلیت نیست مکتوب سیزدهم نیز بر برگردان خود در بیان بیهنایتی این راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت بیان قول مشایخ سیر فی الله بچاه هزار ساله راه است و واقع خود سیر در ایشان و خلوص کردن مردم مسترشد و شروع در کار ایشان چرب داشتن پله همه از دست از مقوله همه دست بیان مطابقت تمام کشفیات بظاهر شریعت محال بودن کشفیات بعضی صوفیه بظاهر شریعت از سهواست یا از سکره آل هم در تو سطا است و در انتها بیان فرق میان علماء و صوفیه مکتوب چهاردهم نیز بر برگردان خود در بیان حصول قباله کہ در آن راه رود داده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان ظہور مرتبہ و جوب بصورت زن غیر جمیلہ مسود اللون و ظہور مرتبہ احدیت بصورت مرد در اندام پیدا شدن اندوختہ موت و چنان در نظر آمد کہ من گویا شخصہ ام بر کنار در بای می محیطا ستادہ بارادہ آنکہ الخ روادون یک کیفیت خاص کہ در آن بدوق در یافت کہ دل را بآلت غیر از حق نمادہ است و حیدر عرش ماند و نہ فرش الخ در نظر آمدن صفات کلیہ و جوبیہ نظر آمدن تعیین خود در رنگ جامہ کہ
۳۴	۳۳	۳۴	۳۳



تغییر واقع	مضمون کتاب	نمبر صفحه
آنچه دائم حاصل است حیرت و نکارت است درماندن در تعبیر بعضی وقایع آنچه در اعجاز غایت شیخ طهرانی شرح عبد الله بن ابی که از مشاهیر مشارع سرمد است باین طریق علیه رقص بعضی یاران بطریق رابط بقطع فوق رسیدن ملاقات و ملامود محمد و عبد الرحمن و شیخ نور و ملا عبد الرحمن ملا عبد الهادی حضور با ستغراق در آن پیدا کرده است و مطلق منزه را در انشاء به صفت تنزیه می بیند دولت پیر و تنگتر است که اهل البان میرسد این کلمه را در افق آن پنج نصیب نیست بیان اثبات نمودن حضرت پیر و تنگتر معنی عجوبیت در حضرت مکتوب یا نزد هم نیز پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه متا مقامات بسو و نزول است بالجنس اسرار مکنون مدتها اودامی حجت خود را میافت لب از آن کار و با کجا انجامید که اگر خود را می حجت اودامی یافت در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن الخ جامعیت میان برو و حجت روح و نفس استفاده از فوق و افاده به تحت بواسطه این برزخیت عطا فرموده اند در بیان مراد از دست چپ رسیدن بمقلب قلوب و البته بسو و ک است معنی تعلق مقام لشخص بیان حال عزیز متوقف بیان منافاة و عدم منافات میان مقامات جذبه و سلوک مکتوب نشانزد هم نیز هم پیر بزرگوار خود در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن در بیان رساله که با تاس بعضی یاران میسر شده بود و قبولیت آن رساله بحضرت خاتمت رسالت علی صاحبها الصلو و السلام و النجیه نظر در آمدن مردم در صحبت پیر و تنگتر	عروج و مدارج قرب و گدازیدن بر مقامات جمیع مشایخ توسط و حانیت مشایخ کرام و عنایات خداوندی و ظهور وجوه ولایت او کمالات و نزول تا مقام قلب با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر معلوم نیست که میسر شود بیان نهایت عروج افراد احتمال ضرر غالب است در بدگمانی به نسبت اهل الله از غیرت خداوندی باید اندیشید معنی فرق و جمع توطئه اهل سکر در فهم معنی فرق و جمع مکتوب هفتم هم نیز پیر بزرگوار خود در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند مکتوب هجدهم نیز پیر بزرگوار خود در بیان تمکین است که بعد از تکوین حاصل میشود یعنی حق سبحانه و تعالی توجیهات علیه از رقیب احوال محرمات حاصل کار به حیرت و پریشانی بدست نیامد و معرفت جز نکرت و از علم جز جهل مشرف ساختن حق تعالی در نبود علم و عین حجاب یکدیگر فرق در میان مقام ولایت و شهادت و مدد نصیحت تحقیق این امر که میان عدلیت و نبوت متافاتی هست که بنام قرت نامیده اند لیاقت برزخیت و اودیانه علوم مقام قرت و اندیت و وجود بر ذات اندین مقام مقام عدلیت از مقام بقا است مقصود از سلوک چیست اطلاع بر سر مسئله قضا و قدر و عدم مخالفت او با اصول شرعی و ظهور آن مثل قریله البد ریزیدن علوم و معارف در رنگ ابر نیسان و بیان مقصود از افاضه این علوم بیان معنی قول تبارک تعالی لیس کشف شی و هو السمع البصیر جمادیت ذوات مخلوقات جمادیت صفات مخلوقات جمادیت افعال مخلوقات	۵۴ ۴۸ ۴۹ ۴۹ ۴۱ ۴۲ ۳۷ ۳۹

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه
سوال درباره ثواب و عقاب بر اعمال عباد و جواب آن اعتدال بحجاب پیر از اطباء کلام بیان حال میان شاه حسین حال خواهر محمد صادق صاحبزاده نخستین حضرت ایشان و شیخ نور و جو الی از خویشان خود مکتوب نوزدهم نیز پیر بزرگوار خود در سفارش بعضی ارباب سوانح مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب سوانح نیز پیر و تنگتر خود مکتوب بیست و یکم به شیخ محمد علی در بیان درجات ولایت خصوصا ولایت محمدی و در بیان علو نسبت نقشبندی و دوم حضور ایشان بدون تحقق فنا و موت که قبل از موت است وصول بحجاب قدس حق جل و علا میسر نیست و نه نجات از آله باطله و نه حقیقت اسلام و نه کمال ایمان و این فنا قدم اول است از ولایت ولایت را درجات اند بر قدم بر نهی دلالتی است مخصوص با اعلی ترین درجات ولایت و دلالتی است که بر قدم پیغمبر است صل الله علیه و سلم تجلی ذاتی بدون اعتبار شئی دیگر مخصوص بولایت آنحضرت است علیه الصلو و السلام و غرق جمیع حجب و وصل عریان و حقیقی اینجا تحقق میشود و از این مقام عزیز الوجود و خطا و فراموشی است مکمل تا بعان آن بر علیه الصلو و السلام این تجلی ذاتی برقی است نزد اکثر مشایخ الخ بودن تجلی ذاتی حضور الهی نزد مشایخ نقشبندی و اندراج نهایت در ولایت نزد این بزرگواران افتد این بزرگواران اندین امر بحجاب کرام است چنانکه ولایت محمدی فوق ولایات جمیع اینها است همچنین ولایت این اکابر فوق ولایات اولیا است بیان حصول این نسبت بعضی را از سلسل دیگر و لیکن باقی از ولایت عدلیتیه بیان غرض از اظهار بعضی کمالات این طریق علیه	۵۴ ۴۸ ۴۹ ۴۹ ۴۱ ۴۲ ۳۷ ۳۹	مضمون کتاب مکتوب بیست و دوم به شیخ عبد المجید در بیان تعلق میان روح و نفس و بیان عروج و نزول و فنا و بقا روحی و جسدی و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان اولیا و ستمگین و مریدین بیان جمع کردن حق تعالی نور را با حکمت و لامکانی را با مکانی و پیر کردن دوستی میان این بر دو نتیجه آن نسیان آن نور مقرر اصلی خود را و نتیجه آن رجعت نمودن آن نور بسوئی مقرر اصلی خود و ثمره آن و تابع گشتن ظلت آن نور فراموشی آن نور بعد از استغراق بمطلوب حقیقی متعلق ظلماتی خود بر تقدیر حصول بقا بعد از فنا و حجت اطلاق اسم ولایت استغراق نام است یا رجوع الی الخلق از بلای دعوت روح را نه یمن است و نه شمال و لیکن یمن بجا نش اولی است و النسب بیان مراد از نور و حکمت سوال با وجود بقا و شعور و توجیه و انقلاط با بنی نوع خود در اولیا ستمگین را استملاک چه معنی دارد و چه فرق است میان نشان و میان مریدین و جواب این سوال بیان این که نفس محل است و حواس و امثال آن فاصیل او باید دانست که مستغنی از ابواب سکانه و مریدین از ابواب صحو و عروج طائفه اولی است و فضیلت ثانیه را مکتوب بیست و سوم بخان خانان در منع نمودن از خد طریق از پیر ناقص و منع از القاب شنیع باطل کفر خداوند تعالی از قال خالی از حال و علم معرا از اعمال نجات بخشا له برادر دنیا فرعه آخرت است باید دانست که ضائع نمودن تخم و نوع است و یکی از دیگر مضر تر است و ناپاکی تخم و خرابی آن گرفتن طریق است از پیر ناقص بودن ناقص صاحب همی و عدم تمیز آن میان طریق موصول و غیر موصول و استعدادات مختلفه و میان جذبه و سلوک لیس شیخ کامل مکمل و قوت تربیت آن طالب محتاج باشد اول یا از چیزیکه از پیر ناقص یا طالب رسیده است بعد از آن تخم نیک مناسب استعدادش بریزد



نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
صحت کامل کبریت اجراست و نظر او و است و کلمه او شفا	حق تعالی	۴۵	صورت است
نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل	هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای خالف در دفع	۴۶	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی
آن زیاده از فرار از شیر بهلاک رساننده	الم نمی کند	۴۷	بیان مراد از قول این اکابر که نسبت ما فوق همه نسبتها است
مسلمانان بعد از کفر را موداند	و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف	۴۸	بیان مراد از قول این اکابر که نسبت ما فوق همه نسبتها است
آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غیبات سکراندر کفر و کفر	۶۹	۴۹	و بیان معنی تجلی ذاتی
بر شد ز نار و آتش آن واقع شده است پس از ظاهر مبادا در	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۵۰	بیان مراد از مضمون بے غیبت
نمود مصروف است و بر محل نیک محمول	آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصوبات	۵۱	این نسبت بر چه غایت پیدا کرده است که ارباب این سلسله
کفر حقیقت نقص است نسبت اسلام حقیقت	و التسلیمات	۵۲	هم تحقیق که در مقام انکار آیند
پوشش و ان در تقدیر متان معذور نمیداند	جمع کمالات روح و سر و تن و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان	۵۳	بیان نسبت که الحالی درین خانواده متعارف است و بیان
هر چه در موعبی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است	علیه عظیم المصوبات و السلام پس متابعت او و متابعت خلفاء	۵۴	عدم علو آن بخلاف یادداشت بمعنی سابق
و در غیر آن تبلیغ	ادرا علیه المصوبات و السلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم برایت	۵۵	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی
امر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا	و شمس دلالت	۵۶	که موعوم تنزل و تبعید است
ظاهر ساختن	سفارش درباره دو پسران شیخ سلطان	۵۷	چرا فتنه است که آزادگان یاد گرفتند در سیدگان غم
امر فرمودن با جنتاب از مواضع تهمت	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۵۸	خوارگی مجبوران نمایند
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۵۰	۵۱	۵۲
صوفی کاشن است و در بیان آنکه دل زیاده از یک	۵۳	۵۴	۵۵
چیز تعلق نگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و العلام	۵۶	۵۷	۵۸
میخواهد و بیان فرق در عبادت مقررین و ابرار	۵۹	۶۰	۶۱
آدمی با کسی است که دوست داشت او را تشریح بودن	۶۲	۶۳	۶۴
صوفی کاشن با شین	۶۵	۶۶	۶۷
تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز زیاده از یک معلق نمی	۶۸	۶۹	۷۰
شود و آن نقص اوست	۷۱	۷۲	۷۳
حجاب میان بنده و رب نفس است و پس	۷۴	۷۵	۷۶
برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است داین بودن	۷۷	۷۸	۷۹
تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست	۸۰	۸۱	۸۲
بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه انعام محبوب و ایلام او مستوی	۸۳	۸۴	۸۵
میگرد و داین رتبه مقررین است	۸۶	۸۷	۸۸
ابرار عباد حق تعالی و تقدس از برای خوف عذاب	۸۹	۹۰	۹۱
و طمع ثواب میکنند	۹۲	۹۳	۹۴
حنات ابرار و بیانات اند نسبت مقررین	۹۵	۹۶	۹۷
بعضی از مقررین نیز خوف و طمع عبادت میکنند و لیکن خوف	۹۸	۹۹	۱۰۰
و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صورت است	۴۶	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی
۴۶	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۴۷	بیان مراد از قول این اکابر که نسبت ما فوق همه نسبتها است
۴۷	بیان مراد از قول این اکابر که نسبت ما فوق همه نسبتها است	۴۸	بیان معنی یادداشت که از اصطلاحات این اکابر است
۴۸	بیان معنی یادداشت که از اصطلاحات این اکابر است	۴۹	و بیان معنی تجلی ذاتی
۴۹	و بیان معنی تجلی ذاتی	۵۰	بیان مراد از مضمون بے غیبت
۵۰	بیان مراد از مضمون بے غیبت	۵۱	این نسبت بر چه غایت پیدا کرده است که ارباب این سلسله
۵۱	این نسبت بر چه غایت پیدا کرده است که ارباب این سلسله	۵۲	هم تحقیق که در مقام انکار آیند
۵۲	هم تحقیق که در مقام انکار آیند	۵۳	بیان نسبت که الحالی درین خانواده متعارف است و بیان
۵۳	بیان نسبت که الحالی درین خانواده متعارف است و بیان	۵۴	عدم علو آن بخلاف یادداشت بمعنی سابق
۵۴	عدم علو آن بخلاف یادداشت بمعنی سابق	۵۵	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی
۵۵	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۵۶	که موعوم تنزل و تبعید است
۵۶	که موعوم تنزل و تبعید است	۵۷	چرا فتنه است که آزادگان یاد گرفتند در سیدگان غم
۵۷	چرا فتنه است که آزادگان یاد گرفتند در سیدگان غم	۵۸	خوارگی مجبوران نمایند
۵۸	خوارگی مجبوران نمایند	۵۹	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی
۵۹	مکتوب لست و بهنم بخواب در میان دایمی طریقه علی	۶۰	در ادله فرافض و رعایت سنن و آداب و قله مبالا در
۶۰	در ادله فرافض و رعایت سنن و آداب و قله مبالا در	۶۱	ادله نافه در جنب فرافض و منع نمودن از ادله نماز خفتن
۶۱	ادله نافه در جنب فرافض و منع نمودن از ادله نماز خفتن	۶۲	در نصف اخیر از شب و منع نمودن از بخور نمودن خوردن آب مستعمل
۶۲	در نصف اخیر از شب و منع نمودن از بخور نمودن خوردن آب مستعمل	۶۳	و وضو و منع کردن از بخور نمودن مردان که سجده کنند
۶۳	و وضو و منع کردن از بخور نمودن مردان که سجده کنند	۶۴	توافل را در جنب فرافض و ترجیح اعتبار نیست
۶۴	توافل را در جنب فرافض و ترجیح اعتبار نیست	۶۵	ادله فرافض از فرافض در وقت از اوقات بهتر است از ادله
۶۵	ادله فرافض از فرافض در وقت از اوقات بهتر است از ادله	۶۶	توافل بنابر سالی اگر چه بنیت خالص ادا شود
۶۶	توافل بنابر سالی اگر چه بنیت خالص ادا شود	۶۷	رعایت سنت و مستحب در ادله فرافض از ادله نذر سالی
۶۷	رعایت سنت و مستحب در ادله فرافض از ادله نذر سالی	۶۸	بهتر است
۶۸	بهتر است	۶۹	منقول است که روزی حضرت فاروق نماز با ابرار بجاعت
۶۹	منقول است که روزی حضرت فاروق نماز با ابرار بجاعت	۷۰	گزارند بعد از فراغ در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود
۷۰	گزارند بعد از فراغ در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود	۷۱	در آن وقت بنیافتند الخ
۷۱	در آن وقت بنیافتند الخ	۷۲	رعایت ادب و اجتناب از کمره اگر چه نیت نیک باشد مرا
۷۲	رعایت ادب و اجتناب از کمره اگر چه نیت نیک باشد مرا	۷۳	بهتر است از ذکر فکر و مراقبه و توجه داین امور باین رعایت
۷۳	بهتر است از ذکر فکر و مراقبه و توجه داین امور باین رعایت	۷۴	فلاح است عظیم
۷۴	فلاح است عظیم	۷۵	تصدق دانستن در حجاب زکوة چنانکه از تصدق کوههاست در
۷۵	تصدق دانستن در حجاب زکوة چنانکه از تصدق کوههاست در	۷۶	بطریق نقل براتب بهتر است رعایت ادب از آداب
۷۶	بطریق نقل براتب بهتر است رعایت ادب از آداب	۷۷	در تصدق آن دانگ نیز از ادب بهتر است
۷۷	در تصدق آن دانگ نیز از ادب بهتر است	۷۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۷۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۷۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۷۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۰	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۰	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۱	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۱	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۲	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۲	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۳	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۳	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۴	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۴	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۵	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۵	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۶	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۶	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۷	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۷	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۸۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۸۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۰	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۰	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۱	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۱	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۲	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۲	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۳	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۳	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۴	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۴	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۵	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۵	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۶	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۶	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۷	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۷	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۸	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۹۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه
۹۹	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه	۱۰۰	نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آزاد سینه



آن اگر نگویند که در باب نیست  
 مکتوب سی ام نیز بیخ نظام تقابلی در بیان ظهور آفاق  
 و انفسی و تفرقه در میان ظهور انفسی و تجلی صورتی و در بیان علو  
 شان مقام عبودیت و مطابقت علوم آن مقام با  
 علوم شرعی  
 جناب کربانی اوزان بلند تر است که زبان زده مثل من برز  
 گوئی گوید چون از بیچون چه گوید  
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند ابل الله بعد از فنا و  
 بقا هر چه می بیند در خود می بیند  
 تجلی صورتی هر قسم که باشد اعلی سیر آفاقی است  
 بیان نشاء توهم محال و ظهور انفسی با ظهور صورتی  
 بقا باشد عبارت از یافتن خود عین حق نیست  
 جواب از بعضی عبارات قوم که این معنی از ان مستفاد  
 می شود  
 تقریف وجود عدم نزد اکابر نقشبندیه  
 بقائے که ابد از فناست اتم است از زوال مضمون است  
 و از خلل محفوظ  
 فنا و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و تلویحات است -  
 کسی گمان نکند که دوام وقت با اعتبار بقائے اثر آن وقت  
 اطلاق کرده اند لابل الدوم لعین الوقت والاستمرار  
 لنفس الحال -  
 مقصود از خلقت انسان ادائے وظائف بندگی است  
 عشق و محبت هم از مقاصد نیست بلکه وسیله القطار از  
 دادن است  
 نهایت مراتب ولایت مقام عبودیت است و فوق آن  
 مقام نیست درین مقام خود را با مولائے خود پیچ و تاب  
 نمی باید الا احتیاج من جانب و الاستغناء الائم من جانب  
 المولی اطلاق غلبت بر اسم از جمله مناسبات است ازین هم تنفر  
 نمایند -  
 معنی تو میدفعی که جمعه را از اشتاء راه دست میدهد و ایضا  
 آن بشائے  
 جواب دادن خواجہ نقشبند شخصه را که از ایشان سوال کرده

بود که مقصود از سلوک چیست  
 بعضی امور زنده در اشتاء راه پیدا میشوند و در نهایت کاران  
 زوائد مباد غشور میگردد  
 چنانکه بنی علیه الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ می  
 کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ  
 می کنند  
 علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده  
 اند - همان علوم چنان که اینها را تفصیلا و کشف حاصل بود ایشان  
 را همان پنج حاصل میشود و اصله و تبعیت در میان است  
 باین قسم که اول بعضی را از اولیا مکمل بعد از از منتهی تبا عده انتخاب  
 می فرمایند  
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی است و در ان مفصل نویسیم اما کاغذ  
 کوتاهی کرد حکمت خداوندی درین باشد  
 مکتوب سی و یکم شیخ صوفی در بیان حقیقت ظهور توحید  
 وجودی و قرب و ولایت ذاتی و گذشتن ازین مقام  
 با بعضی سوالات و جوابات که تحقیق این مقام تعلق دارد  
 مذکور ساختن بعضی از درویشان شیخ نظام تقابلی از حضرت  
 مجدد قدس سره که ایشان انکار وحدت وجود مینمایند و تحقیق حق  
 اندرین مسئله از حضرت ایشان قدس سره  
 خداوند مقتدر فقیر از خودی باز مشرب اهل توحید بود و دال فیض  
 هم برین مشرب بودند -  
 فقیر را ازین مشرب توحید از روی علم خدا و افرود لذت  
 عظیم داشت  
 رسیدن حضرت مجدد قدس سره بخدمت ارشاد پیمای خواجہ  
 محمد باقری قدس سره  
 انکشاف توحید وجودی بر حضرت ایشان از روی حال و ظهور  
 علوم و معارف و دقائق این مقام  
 ظاهر نمودن دقائق معارف شیخ محی الدین بن العربی قدس سره  
 و مشرب ساختن تجلی ذاتی که صاحب فصوص آن را نهایت  
 مروج میداند و در آن عدم محض گوید و علوم و معارف  
 آن تجلی که فیض مخصوص بجام الوایت میداند  
 بیان سکر وقت و غلبه حال درین توحید و زبان آوردن

بعضی از اشعار که سر اسرار است  
 این حال تادیت دید کشید و از مشهور بسین انجامید  
 ناگاه عنایت حضرت حق جل و علا از در پرچین در  
 ظهور آورد و پرده رو پوش بے چونی و بے چوئی را بر انداخت  
 بیان رو بزدان آوردن علوم سابقه که از اتحاد وحدت  
 وجود منبئ بوده اند  
 مستر گشتن نسبت احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 ذاتیه که در ان مقام منکشف شده بود  
 او سبحانه باینچ چیز مخفی نیست ادوات و عالم عالم او  
 سبحانه بے چون و بے چگونه است و عالم سر اسرار  
 چگونه می شناسد  
 انقلاب حقائق محال است عقلا و شرعا  
 عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات  
 واجب را جمول مطلق می گویند و محکوم علیه هیچ  
 حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت  
 ذاتیه اثبات مینمایند و با هو الا حکم  
 در زمان حصول علوم و معارف منافی توحید وجودی  
 این فقیر را اضطراب تمام بود که در آن این توحید  
 امر دیگر عالی تر نمی دانست تا آن که عجب تمام از  
 روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف  
 گشت -  
 عالم هر چند مرایای کمالات و مجالی ظهور اسمائی است  
 اما منظر عین ظاهر نیست و غل عین اصل نه  
 واضح ساختن این محبت را بمنزل و تفصیل آن -  
 در بیان اسباب قول توحید وجودی  
 بیان سبب اول و سبب ثانی و این هر دو معلول اند  
 و داخل دائرة علم - بحال کاره ندارند  
 بیان سبب ثالث  
 این قسم ثالث از توحید اعلی است از دو قسم سابق و  
 داخل دائرة حال  
 خطائے کشفی حکم خطائے اجتهادی دارد عتاب و ملامت

از ان مرفوع است بلکه یک درجه صواب در حق او  
 متحقق است  
 مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند بر تقدیر خطایک درجه از  
 صواب یا ببرد و مقلدان اهل کشف معذور نیستند و  
 بر تقدیر خطا از یک درجه صواب محروم اند  
 الهام بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت  
 است -  
 تقلید اهل کشف بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید  
 مجتهد بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب  
 نشود بعضی از سالکان در مرایای کونیه از علوم  
 سابقه است -  
 بیان شبهه وحدت و کثرت و مشهود احدیت در کثرت  
 لامکان را ماورائے مکان باید طلبید آنچه در آفاق و  
 انفس دیده میشود آیات اویند -  
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که هر چه دیده  
 شد و شنیده شد همه غیر او است بکمال نفی باید کرد  
 جواب دادن از عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندیه  
 و چه غیر ایشان که صریح اند در وحدت وجود و احاطه  
 و قرب و معیت ذاتیه -  
 سوال چون در نفس الامر وجودات متعدده باشند  
 و قرب و انوائش ذاتی نباشند و مشهود وحدت در  
 کثرت مطابق واقع نباشند پس حکم این بزرگواران  
 کاذب باشد و هو کما تری -  
 جواب سوال مذکور و وضاحت آن  
 باید دانست که اگر قبول وحدت وجود بوده است از  
 کشف بوده است و اگر انکار است هم از الهام است  
 جواب دیگر از سوال مذکور  
 مکتوب سی و دوم بر مرزا احسام در بیان کمال  
 که مخصوص باصحاب کرام است و از اولیاء کم کسی بان  
 کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر و حاکم  
 ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک



نمبر صفحه

مضمون کتاب

است و در بیان آنکه کمال صناعیت بتلاقی افکار است و زیادتى آن بتتابع انظار است نسبت به اگر بهما صرافت یماند موجب نقصان است مرید رشید تو اند که آن را کامل سازد و این سبب ذلک

از عدم دریافت نسبت پیر دستگیر قدس سره پرسیدند بودند محذوفا شرح امثال این سخنان بطریق تحریر و تقریر مناسب نمایی نماید حسن ظن یا طول صحبت در کار است

بر مقامی را علوم و معارف دیگر و اسوال و مواجید دیگر در مقامی ذکر و توجه مناسب است و در دیگر تلاوت و نماز

مقام اصحاب کرام از هر دو جهت جدا بود این نسبت از گذشت اصحاب در همدی بوجه اتم خواهد یافت در اصحاب کرام این نسبت در اول قدم ظهور می آید و برور زمان بکمال میرسد

در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت سید البشر است اما تواند بود که از متابعان آن سرور نیز کسی را باین مشرف سازند و صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت گردد

در گذر نمودن از زلات یا ران عموما و شیخ الهدا و خصوصا علاقه محبت و نسبت بهم سیرگی یا مور عارضه گشته نه می گردد

عقور تقدیر است که آن جماعه آن اوضاع خود را بدیدارند

بیان سیرگی خلافت و جانشینی حضرت دبل شیخ الهدا و تفصیل آن

بیان تبلیغی که از جنس سفارت محض است و مخصوص بزبان حیوة حضرت پیر قدس سره

حکیم صناعیت بتلاقی افکار است نسبت به که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره داشتند در زمان خواجہ عبدالحق نه بود

واقعات را اعتبار نه دهند که خیالی اند شیطان دشمن

نمبر صفحه

مضمون کتاب

قوی است

بیان سلب کردن نسبت از بعضی اهل نسبت و دفع توهم باقی ماندن آن

مکتوب سی و سیلو م به ملا حاجی محمد در بیان مذمت علماء سوء که بر محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت اند محبت دنیا و رغبت در آن کلفت پیره جمال نشان است تأیید دین و تقویت آن از اهل مجور و ارباب فتوریم می آید

این علم در حق نشان مضر است که عزیز خدا را وسیله دنیا می داند و بنده ساخته اند

دنیا نزد حق تعالی ذلیل است و خوار عزیز خدا و جل را خوار ساختن و ذلیل اورا سبانه عزت دادن بغایت مستفحق است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی

تدریس و افتاء و قضا آید که خالصا لوجه الله باشد و علامت این خلوص به رغبت بودن است از دنیا و یافها

عزیز شیطان لعین را فارغ دید سر آن را پیر سید لعین گفت علماء سوء این وقت درین کار با من مدد عظیم کرده اند و این هم فارغ ساخته اند

الحق درین زمان هر کس هستی و ددایست که در امور شرعیه واقع شده است از شوخی علماء سوء است

علمائے که از دنیا بی رغبت اند علماء آخرت و در دنیا بیاد و بهترین خلایق اند

خرد سبای ایشان را بخون شهداء و زن خواهند کرد و بیله سبای خواهد چوید

نوم العلماء عباده در شان علماء آخرت است اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است

جمع از مشایخ بواسطه بعضی نیات حقانیه صورت اهل

نمبر صفحه

مضمون کتاب

دنیا بظاهر اختیار نموده اند و فی الحقیقت فارغ و آزادند دیدن حضرت خواجہ بزرگ در بازار منی تاجر می را که بخواه برادر دنیا را کم و بیش خرید و فروخت می کرد و یک لحظه دل او از حق تعالی غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم به نیز به ملا حاجی محمد در بیان خواجہ خمسہ عالم را بطریق بسط و تفصیل جهات ممکن فلسفی که از شریعت بی بهره است از حقیقت عالم امر را بیافا است بر تبه و جوب شعور دارد نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است خواجہ خمس که اثبات نموده است در عالم خلق اند

بیان حال نفس و عقل که فلسفیان از مجرد است شمرده اند

ابتدا عالم امر از مرتبه قلب است تا مقام اخفی لطائف پنج گانه عالم امر را خواجہ خمس گفتن گنجانش دارد و ادراک این خواجہ خمس و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمال تا بجان محمد رسول الله است صلوات الله علیه و آله و سلم

در عالم صغیر یعنی انسان نمونه الیست از آنچه در عالم کبیر است و در عالم کبیر اصول این خواجہ خمس است عرش جمید می آید این خواجہ خمس کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را عرش الله نیز گویند و باقی مراتب از خواجہ خمس گانه فوق العرش اند

بودن عرش بزرگ میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر

بودن قلب بزرگ میان هر دو عالم در عالم صغیر

قلب و عرش اگر چه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیب از بی چونی فی جویگی دارند

اطلاع بر حقیقت این خواجہ خمس کمال اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانده به نهایت انبیا رسیده اند

کسی را که نظر بصیرت بر تبه و جوب و انکشاف اصول

نمبر صفحه

نمبر صفحه

مضمون کتاب

این خواجہ را مطالعه در آن موطن نیز نماید و این خواجہ صغیر و کبیر را در رنگ خلال آن خواجہ حقیقیه معلوم فرماید بیان نمودن سبب منع از اظهار حقائق عالم امر

بیان ششم از خواجہ خمس مقدسه علیا

ابتداء آن خواجہ علیا از صفات اضافیه است و قلب را با آنها تعلق است

فوق آن صفات حقیقیه اند که روح را از تجلیات اینها نصیب است

تقیه اینها که فوق صفات حقیقیه اند داخل و اثره ذات اند

تعلیف تجلیات ذاتیه

مکتوب سی و پنجم نیز بیان حاجی محمد را موری در بیان محبت ذاتی که الغام و ایلام در آن مقام برابر است مقصود از سیر و سلوک تزه کیه نفس اماره است تا از عباد الله باطله بخانه میسر شود و بحقیقت جز یک معبود بحق قبله تو چه نه ماند

مقاصد دینی بر چند خضات اند اما کار ابرار است مقربین آن را سبب میدارند

مقربین را از تغذیه آنچنان التذاذ است که از تنجیم اگر طلب بهشت است بوجه آن است که محل رضائے اوست تعالی و پناه از دوزخ بواسطه آنست که مقام مخط مولی است تعالی

هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب حقیقت اخلاص انجامد است میدید

بیان محبت ذاتی که بآن کار در خل است

مکتوب سی و ششم نیز به ملا حاجی محمد در بیان آن که شریعت شگفت جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بمارد شریعت احتیاج افتد

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشود شریعت متحقق نشود

نمبر صفحه



نمبر صفحه

مضمون کتاب

طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزئیات که اخلاص است

از تجلیات سه گانه گذر آید از هزاران یکبار دولت اخلاص و مقام رضا میرسانند

کوتاه اند نشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمارند و از کمالات شریعت محروم میمانند

آرے حصول مقام اخلاص و وصول بر تبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است پس اینها از معدیات مطلوب باشند و مقدمات مقصود

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در تحریر بر اتباع سنت سنیّه

طریق این بزرگو اراک کبریت اعمال است

مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات درنگ برینسان رخسند و کارے که باید کرد و کردند

الحال از دژ بجز اینجا نیست از سنن نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیه نموده است

می باید که باطن را به نسبت خود اونها معمور داشته ظاهر را بکلیت بمنابعت سنن ظاهر ممتلئ و متمیز دارند

نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشاء از مستان درین امر فقیر به اختیار است نمی خواهد که سر موی ناخیر را در ادائے نماز گنجایش دهد بجز شریعت مستثنی است

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در گرفتارے بذات بخت تقاضای و تقدس که منزه است از اعتیاد اسماء و صفات و شیون و از اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون را به چون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن

بر چه مادیات ذات بخت است مبرع لیس است اگر چه اسماء و صفات باشند

معنی قول مشکین لا یجوز ولا غیر

از ان ذات جز بسلوب تعبیر نمی تواند کرد هر چه در ان

۱۰۰

۱۰۱

نمبر صفحه

مضمون کتاب

مرتبه اثبات است الحاد است ترجمه قول حق تعالی لیس کلمه حقّی بزبان فارسی علم و شهود و معرفت را با وسعانه راه نیست

هر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست پس نفسی آن لازم است و در سخت لاله آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الهی باید کرد این اثبات اولاً به تقلید است آخراً به تحقیق

بعضی از ارباب سلوک به نهایت کار نرسیده چون را به چون تصور کرده اند از باب تقلید به مراتب از اینها بهتر اند مقتدای ایشان کشف غیر صیغ است این جماعه فی الحقیقت منکر ذات اند

بیان معنی قول امام اعظم ما بعدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک

بیان فرق در میان عام و خاص و مبتدی و منتهی که مبتدی است بر فرق در میان علم و معرفت

بیان تفاوت اقدام نتهیا در معرفت که مبتدی است بر تفاوت اقدام در قناء

بالیسسته از به حاصل و نامرادی و به استقامتی خود می نوشتم و از دوستان مدوے طلب میگردم

بسمت بلند نمی گذارد که پانهاے سفلیه التفات نماید اگر میگوید اندو میگوید اگر چه هیچ نمی گوید الخ

شهود ذاتی که در عبارات بعضی اکابر واقع شده است نارسیدگان را فهم آسان محال است

بیان نه فهمیدن توحید و جودی از هوا نظر بر هوا الباطن و موافقت بعلماء اندرین معنی و بودن درستی اینها فوق درستی ارباب توحید

آنچه برین کس لازم است و به آن ملکات انتقال اوامر و انتهاء از قوا می

اخلاص به قنای به محبت ذاتیه صورت نمی بندد

تحصیل مقامات عشره نمی باید کرد

قنای می است مقدمات و مبادی آن یکسب تعلق دارد

نمبر صفحه

مضمون کتاب

نمبر صفحه

بعضی را به کسب مقدمات و بیاضات و مجاهدات به حقیقت فنا مشرف سازند و به نهایت انبهایات باز دارند یا به تکمیل بعالم باز گردانند

سوال علماء و صلحاء که بقنا مشرف نشده اند بزرگ اخلاص عاصی با خند و هو کمتری دیو اب آن

مکتوب سی و نهم نیز شیخ چتری در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از اعمال صوری و عبادات رسمی کار نمی کشاید

سلامتی قلب و اعمال صالحه هر دو در کار اند

احمال قلبی به اعمال صالحه بدنی محال است

معدان این وقت بایں قسم او عا می نمایند

مکتوب چهلم نیز شیخ چتری در بیان تحصیل مقام اخلاص الخ

بعد از طے منازل سلوک و جذب معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص

طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث

حقیقت کار این است فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند از کمالات شریعت چه دانند بترکات صوفیه مغرور اند و باحوال و مقامات مفتون

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی اله و صحبه و ازواجه اجمعین ط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین

# هَذَا ابْصَارُ لِلنَّاسِ

**بصیرت اول** - قال الله تعالى اُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُتُوٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَتَدٰىلُ لِكَلِمٰتِ اللَّهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ - وفي صحيح البخارى عن ابى هريرة رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى قال من عادى لي وليا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي لشيئ احب الي مما افترضت عليه وما يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به و



یده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وان سالتني اعطيتك ولان استعاذني  
لا عيذانه -

**بصیرت دوم** - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقه  
الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بشبه و در بعض اوقات بغير حجاب -  
و متنبهان کلام صوفیه ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام محل کلام  
مفصل میانشد و نیز دانستنی است که حقائق اجمالی که بر اهل الله ظاهر میشود چوں لغت و عروت از تعبیر آن کوتاه  
است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد می گیرند و آن را عنوان آن  
حقائق اجمالیه فائده بر قلب ایشان میگردد و اندو سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ  
ادامی فرمایند - مطالعه کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت آن لفظ اغماض کنند و مطلع نظر خود بهما حقیقت اجمالیه  
و معرفت غامضه سازند چنانکه در صورت دایم آید و حی - اعراض بفقرا نیاب و اظفار و ذنب اسد و چه  
ندارد - و یا تشابهات کلام ایشان را موافق حکمت کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر و العلانیه و گذارند - و  
معذور دانند چه که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشود - گاه در غلبه حال عبارات ایشان بر ادوات ایشان مساعد  
نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاه در معلومات بنابر غلط و هم و خیال خطا واقع می شود و در آن  
خطا مثل خطا جهتادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند -

**بصیرت سوم** - بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحية فتح دوره دیگر  
شده است که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه - و حضرت  
شیخ محمد قدس سره از اص این دوره اندلسا معارف محققه این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیار  
از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهوره بالخیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان  
بظهور پیوسته بهجت خصوصیت طینت مطهره حضرت ایشان که از قبیه طینت مقدسه حضرت رسالت مآب بوده - و  
شیخ قطب ارشاد این دور است و بردست وے بسیارے از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند و تعظیم  
حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدوراد و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت مفيض اوست  
تعالی و تقدس -

**بصیرت چهارم** - اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سرهم الا قدس مطالعه باید

نمود که این از برای رفع توهمات فاسده و از الیه خیالات باطله اقرب ترین طرق است -

**بصیرت پنجم** - خواجہ محمد باقر جامع مجلدات ثلث مکاتیب شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل می فرمایند که  
دویش ندارد و اندو ظاهر میساختند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوئے نو آمده همه مقبول و مرضی است  
و اشارت بنوشتہ های من کرده فرمودند این همه ما گفته ایم و بیان ما است و در آن وقت آن علوم را بنظر من  
داشتند و من بر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم و میا علوم که وقتے مراد آنها تر دے بود - و همه را در آن  
حکم داخل یافتیم -

**بصیرت ششم** - جمله عدد مکاتیب حصه اول چهل است - بمجله از آنها بست مکتوب اولین عرفه داشته است  
به پیر بزرگوار حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره - و مکتوب بستم و یکم بنام شیخ محمد علی - و مکتوب بستم و دوم بنام  
شیخ عبد المجید - و مکتوب بستم و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشهور بخان خاناں - و مکتوب بستم و چهارم بنام محمد قلیچ  
خان - و مکتوب بستم و پنجم بنام خواجہ بهماں - و مکتوب بستم و ششم و سی و سیوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی  
و ششم بنام حاجی محمد لاهوری - و مکتوب بستم و هفتم و بستم و هشتم بنام خواجہ عمک - و مکتوب بستم و نهم و سی و  
بنام شیخ نظام حقانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام مرزا احسان الدین احمد و مکتوب سی و  
هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهل بنام شیخ محمد حیرتی صدور یافته +

خاکسار نور احمد عفی عنه لیسروری ثم امر تسری



حضرات کہ ارادہ خریداری میں گوہر آبدار دارند  
بمعنوان ذیل طلب فرمایند

مولوی محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے  
ابن استاد العلماء امام الصوفیاء علامہ اجل حضرت الحاج  
مولانا نور احمد صاحب نقشبندی مجددی رحمۃ اللہ علیہ

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور  
(پاکستان)

اَزْ اَرِيْدُ اِلَّا اِلَاصْلَاحًا مَا اسْتَطَعْتُ اِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ

نشد الحمد بہر آن چیز کہ خاطر مستحوا آخر آمد ز پس پردہ تقدیر پدید  
آعنی

بہ فضل رحمائی و امداد یزدانی باین نوی

حصہ اول دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی  
آل شیعہ احمد سرہندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بامداد نیردانی و فضل رحمانی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَضَاعَتْ مَا حَمَدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ كَمَا يُحِبُّ وَيُنَادِ  
يَرْضَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ وَكُلَّمَا غَفَلَ  
عَن ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لَهُ وَيَحْمِلُونِي وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ النَّقِيِّ الثَّقِيِّ مَا بَعْدُ  
نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین بوهان  
الولاية الموحدة بآية حجة الشريعة المصطفوية سيده الاسلام والمسلمين شيخنا و  
امامنا الشيخ احمد الفادوي النقشبندى سلمه الله سبحانه وابقاه ابن خضير قيل البصيا  
كثيرين خاك نشينان آن مقدس درگاه بار محمد الجديدي البغدادي الطالقاني جمع نموده در تحریر آورده رجاء آنکه نفع  
از آن بطالبان حق جل و علا برسد و المستول من الله سبحانه العصمة والتوفيق ط

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى بدان نور الله تعالى قلوبنا که جمله مکاتیب جلد اول سرحد و سینه اند موافق عدد و سبب صلوات  
الله و تسبیحات علیهم اجمعین و نیز مطابق شمار اهل بدر و اصحاب طالوت رضی الله تعالی عنهم اجمعین و نیز بدانکه اسم تاریخی جلد اول در معرفت است و جامع  
این جلد از مکتوبات حضرت مولانا یار محمد الجدید البغدادی اند رحمة الله تعالی و لقب شان به الجدید بخت ایضا است از مولانا یار محمد القدیم که از پیشتر  
بخدمت حضرت ایشان بشرف صحبت مشرف بودند و مکتوب یک عدد به هدیه بنام او نشان است قوله اضاعت جمع ضعیف بالکسر یعنی بافتند و  
دو برابر چیزه و زیاده بر چیزه بکنه لغات جمع باز بمعنی نیکو کار یعنی بضم اول و فتح ثانی جمع نفی بفتح اول و کسر ثانی یعنی برینه کار یعنی بضم اول و فتح ثانی  
جمع نفی بفتح اول و کسر ثانی بمعنی پاک غوث یعنی فریادرس قطب باضم دار و اصل هر چیز در برابر لار که در کار برود باشد بدان باضم تحت روشن و دلیل  
قاطع فاروقی منسوب بحضرت علیقه ثانی یعنی حضرت عمر الملقب به فاروق رضی الله تعالی عنه ۱۲ نقشبندی منسوب بر نقشبند اعظمی خواجہ خواجگان خواجہ  
بهاد الحق الدین قدس سره که امام و مقتدای سلسله علیقه نقشبندی اند قدس الله سرهم بقاعه سرای که بدال تجارت گفته البغدادی منسوب است  
به بدش محقق بدخشان الطالقانی منسوب به طالقان است بفتح لام و آن نام دو شهر است یکی میان بلخ و مرو و دیگر میان قزوین و ابرکوه  
الله تعالی

له الخفی ندر سبب التسمیة عند الاقاصی و الادانی بالمجد للالفت الثانی الاویسی الرحمانی العارف الربانی قدس سره روح و نور فرخ و نور  
علیها من برکات و جعل لنا لعلیبا و اقرا من جمیع مقامات بحر مشرف العباد و آله الامجاد و قد کانت ولادة الشيخ علی الصبح سنة تسعائة و احدى و سبعین و  
وفاته سنة الف و اربع و ثلثین و قد دفن فی بقعة النور من بلدة سرهند و مزاره الشریف بنام معروف مشهور یزید و تبرک ۱۲

باعانت

محکمہ اوقاف مغربی پاکستان

مطبوع گردید

ناشر

نویسنده - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)











التوالی فاضل و دار و اند چه عرض نماید

من آن خاتم که ابر تو بهاری  
 کند از لطف بر من قطره باری  
 اگر بر وید از تن صد زبانه  
 چو سبزه شکر لطفش که تو انم  
 هر چند اظهار این قسم اسوال موبهم جرأت و گستاخی است و مشعر افتخار و مبالات است  
 و لے چوں شاه مراد داشت از خاک  
 سزدگر بگذرانم سزد از افلاک

ابتداء عالم صحو و بقا از او اخرا به بیع الاخر است و تا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند  
 ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحنی آرنده باز بسکه می برند و در نزول و عروج علوم و معارف  
 و معارف عیبه افاضه می فرایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام است مشرف می  
 سازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان به بقائے مشرف ساختند و احصایه بیشتر شد که چه عرض نماید میداند  
 که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بودیم این جا بیشتر گشت و بهجت جذبه کنون تمام شد و شروع  
 و بیشتر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند قانم باشد بقاء مترتب بر آن کامل خواهد بود و هر چند  
 بقا کامل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق تسریع غوامی افتد چه کمال صحو انبیاء  
 را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریح است و عقاید بکثرت و ذات و صفات بیان  
 فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارفیکه باین مکینه فاضل اند اکثر تفصیل معارف شرعی  
 است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضروری میگرد و محل مفصل می شود ع  
 گر بگویم شرح این بے حد شود

۱۰۰ قول موبهم اسم فاعل از ایهام یعنی در و هم اندازنده جرأت بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشعار شعور و آگاهی و بنده افتخار بلیغ  
 فخر مبالات در خوبی و حسن و جمال بر دیگر بے سبقت و علیه استن صحو بافتخ بوشیاری و بوشیاری شدن تسکر بالضم مستی و مست شدن ۱۲  
 قوله نزول عبارت است از توجیه بسوئے خلق برائے تکلیل و ارشاد ۱۲ حضرت قاضی پانی پتی رحمه الله تعالی قوله نزول عبارت است از سرین  
 الله باشد نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۲ از مبداء و معاد ۱۰۰ قوله عروج  
 بقیعین بر آمدن و ببالا بردن آفاقه بمعنی برزائیدن ۱۰۰ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمیه در مراتب و وجوب از اسما و  
 صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و هذا البسر لیسى بالبقاء ۱۲ محض ۱۰۰ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل  
 کرده شود کشفی یعنی علمیکه بکشف حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بداهت یعنی علمیکه به بداهت حاصل آید و حجاج بدلیل و فکر  
 نباشد و محل مفصل از لقیه علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۲ المعتمد رحمه الله - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبقه فی الدین و لوالدیهیم اجمعین  
 بر حمتک یا ارحم الراحمین ۱۲

خی ترسم مبادا منجر به گستاخی شود مصراع  
 بالضم و کشیده را نه جمله در آخر کشیده شده ۱۲  
 بنده باید که حد خود داند

# مکتوب شوم

در بیان عبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر زنگنه  
 خود نوشته اند عرض شد داشت آنکه یار اینکه اینجا اند و هم چنین یاران آن جانی هر کدام بمقامی عبوس اند بطریق بر آوردن  
 آنها اندال مقامات متعبر است آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه بر برکت تو بهما  
 علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این مکینه از آن مقام گذشت و بمقام تجلیات ذاتی رسید حالش  
 بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد و باره دیگر آن هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجانی بطریق مقربین من  
 ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله لقیه که حاصل کرده اند هم غنیمت است بجا این طریق امر باید فرمود  
 ع هر کس را بهر کار ساخته اند

در تفصیل انسانی آنها جرأت نه نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود و زیاده گستاخی نه نمود و در تحریر عرصه داشت  
 ناچار شای ۱۲ دلیری ۱۲ یعنی حضرت پیر ۱۲

۱۰۰ قول موبهم اسم فاعل و ضم بمزه و سکون میم ترجمه ثالث و بالکسر و همزه مشدود و مفوم و سکون میم نیز آمده و آله بروی گوید بدیت در صورت  
 و معنی از تعظم خواندن دو جهان جهان سوم و از بهاریم و خان آرنه در سران نوشته که سوم بعضی گویند بضم اول و کشیده و او معدود سه که  
 بحرانی ثالث گویند و اندر وی در مدح قطب نامی گفته بدیت قطب است سه حرف در تعظم و زان یافت دو قطب بر خ سوم و مولف گوید که  
 بقاری در آخر اعداد میم برائے محدود می آید چنانکه دوم و سوم و چهارم و باقیل میم مذکور بضم و فتح هر دو آمده ضم چنانکه دوم گذشت و فتح  
 چنانکه لا نظری در قصیده که قافیه در و فیش ضم را و کرم راست همان دوم را بسته است و در بندی میم قسم می آید چنانکه یکم بمعنی یکم و پنجم بمعنی  
 پنجم چون موافقت درین دوزبان بیش از پیش است این هم دلالت بر فتح دارد و بهر حال فقط سه لایه مخفی که در مکتوب محض است در  
 شماره می آید مثل که چه پس سه را در ترکیب با میم محدود حال که وجه باشد و آله که در حالت ترکیب بسبب که کاف و چی یا بدل  
 شود چنانکه یکم و میم درین صورت میم برائے ثابت شده چون درین حال اشتباه با میم که محدود تشکیل است میشود اندک و در کتب معدود سه زیاده  
 می کنند پس کسانیکه بضم باقیل خوانند و او را نیز خوانند و آنرا که بفتح و او خوانند درین صورت تشدید او حساب ندارد ۱۲ فحاش ۱۰۰ قوله مجموع اسم  
 مفعول از جیس بمعنی قید کردن یعنی قید کرده شده متعبر اسم فاعل از تعبر یعنی دشوار ۱۰۰ قوله مقربین جمع مقرب بصیغه اسم مفعول از تقر  
 بمعنی نزدیک کردن یعنی نزدیک کرده شدگان بحق و طریق شای محبت و عشق و ذکر و فکر و مراقبه و مشغولی باطن و استهلاک و استغراق و نگهداشت  
 و یادداشت و فناء و بقا و تجرید باطن از غیر حق سبحانه کلیه است ۱۲ منه ۱۰۰ قوله ابرار یا رفیع جمع یا رفیع نیکو کار و طریق شای کثرت برادات از  
 صوم و صلوة و غیره و غیره است



میر سید شاہ حسین در مشغولی خود چنان دیدند کہ گویا دروازہ کلاں رسیدہ است میگویند کہ دروازہ جبرت است  
درون او کہ نظر مے کنم حضرت ایشان را و ترا می بینم ہر چند سعی مے کنم کہ خود را درون اندازم پائے من یابی  
مقولہ سید شاہ حسین است ۱۲

مکتوب چہارم

[illegible]

۱۰ قولہ اسحق الخدری یعنی بہترین خدا ماں مفاد صحتہ بفتح و او یعنی خط و مکتوب عقبہ البقیۃین چوب یا مین دریا بالائے در قدوم بصفتین بمعنی آمدن ۱۱  
۱۲ قولہ مناسبت تمام است الخ یعنی این ماہ ربا قرآن مجید مناسبت تمامہ و موافقت کاملہ حاصل است ۱۳ قولہ شہر رمضان الخ  
اشارات است باینکہ کہ واقع است در بارہ دوم یعنی ماہ رمضان است کہ فرود آورده شدہ است در قرآن ۱۴ قولہ قطبونی الخ یعنی پس اشارت  
است مراکس را کہ گذشت بدو این ماہ مبارک و راضی شد از دووائے است بر آنکس کہ غصہ کہ بدو پس ممنوع گردید از برکات او و محروم ماند از خیرات او  
۱۵ قولہ جمیع کمالات اصلی الخ یعنی کمالات کہ مستغنی آتہا قرآن است ۱۶ قولہ و برکات ظلی یعنی برکات کہ متغنی آتہا این ماہ مبارک  
است بواسطہ عز و جل قرآن مجید در آن ۱۷ فمن جمع بینہما الخ یعنی کہ کہ جمع کرد در میان این برود یعنی کمالات اصلی و برکات ظلی این  
ماہ امید کردہ می شود کہ از برکات این ماہ مبارک محروم نہ ماند و از خیرات او محتوم ۱۸ المعصہ رحمہ اللہ تعالی اللہم اغفر لکاتبہ و لمن  
سعی فیہ و لوا لدیہم اجمعین ۱۹ در مشغولی یعنی در مراقبہ خود قولہ حضرت ایشان یعنی خواجہ عبدالباقی قدس سرہ و ذرا یعنی حضرت امام  
ربانی قدس سرہ سہی میکنم یعنی سید شاہ حسین ۲۰ منہ

بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و غیر آن که بلیا بی آن متعلق اند دیگر و از بهمت این سر تو اند بود که علم با و لویه  
تجیل افطار و تاخیر تسخر بوده باشد تا ابتداء تمام مین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالاند کور شد و حقیقت  
محمدی عبارت از آن است <sup>بروز</sup> عَلٰی مَظْهَرِهَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ نه قابلیت ذات است مراد صفات  
جمیع صفات را که حکم بعضی بلکه قابلیت ذات است عز سلطان مر اعتبار علم را که متعلق شود جمیع کمالات  
ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن محمدی است و قابلیت اقصاف که مناسب خانه صفات است بزرخ  
است میان ذات جل شانه و صفات او متعلق انبیاء دیگر است <sup>متدا</sup> عَلٰی نَبِيِّنَا وَعِدَهُمُ الصَّلَوَاتُ وَ  
التَّسْلِيْمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ بهمین قابلیت بملاحظه اعتبارات که مندرجه اند در سه حقائق متعدده گشته قابلیت  
که حقیقت محمدی است علیه الصلوة و التحیة اگر چه ظلیت دارد اما رنگ صفات با و متمم نه گشته است و هیچ  
حائله در میان نیامده و متعلق جماعه محمدی المشرب قابلیت ذات است عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق  
شود به بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بزرخ است میان ذات جل سلطان و میان این قابلیت  
متعدده و حکم آن بعضی بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدم گاه است و پس و نهایت عروج آن خانه  
تا بآن قابلیت است لاجرم آن را بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة و السلام و التحیة و بچون این قابلیت  
اقتضای هرگز مرتفع نمی شود آن بعضی نیز حکم کرده بآنکه حقیقت محمدی همیشه حائل است و الا قابلیت محمدیه  
را علی منظرها الصلوة و التحیة که مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع  
در شکیان

۱۰ قوله حکم با ولایت افطار الخ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر متفق عليه از مشکو  
 یعنی مردم همیشه بخیر و نیکوئی باشند مادامیکه در افطار روزه نشانی کنند یعنی بعد از تنقید دخول وقت و تحقیق آن و اعتدای در آن نه استعجال  
 یا تردد یا ظن چنانکه بعضی از باب تکلف در سنن میگوید ۱۱ ۱۲ قوله و تاخیر تسحر الخ در بخاری شریف از حضرت انس از زید بن ثابت مرویست  
 که تسحر فامع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قام الى الصلوة قلت له کان بین الاذان و السجود قال قد ختمتین ایتة  
 ۱۳ قوله کما حکم بعض الخ یعنی چنانکه بعضی اشخاص از صوفیائے کرام حکم کرده اند که قابلیت اولی و حقیقت محمدی عبارت از قابلیت  
 ذات است مراقصات جمیع صفات را و این قول متعلق بمقتضی است نه نفی ۱۴ قوله که متعلق شود الخ یعنی قابلیت ذات را باعتبار  
 علم را ۱۵ بدانکه فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است بالجمله صفات در خارج موجود اند و موجود ذات تعالی  
 و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطان خود حضرت ایشان قدس سره در مکتوب دوم و هشتم و سرفقه از کتاب  
 جلد اول این فرق را بمناسبت واضح فرموده اند و آن مکتوب را بمنزله شرح این مکتوب چهارم ساخته اند این مضامین را از انجاء مطالع  
 باید کرد ۱۶ قوله برزخ الخ بالفتح حائل و واقع میان دو چیز و از زمان مرگ تا زمان قیامت و بر ازخ الایمان یا بین اول ایمان و آخر  
 آن و یا بین شک و یقین و این جا معنی اول مراد است ۱۷ المعصوم رحمه الله تعالى اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لجميع المومنین و المومنات  
 بر تحکیم یا رحم الراحمین ۱۸



است و قابلیت انصاف اگر چه نیز اعتبار راست اما بواسطه بزرخیّت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودند  
 بوجود نایب و ارتفاع اواز امکان برآده لاجرم حکم میکند بوجودی حاصل و اما امثال این علوم که منشأ آن مجامعت  
 اصالت و ظلمت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچه های کاغذ نوشته می شود و مقام قطیعت نشاء  
 دقایق علوم مقام ظنی است و مرتبه فردیت واسطه ورود معارف و اثره امتیاز میان ظل و اصل بجمع  
 این دو و ولایت نیست پس از بعضی از مشایخ قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زاید بر ذات نمی دانند و  
 تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انگارند و الحق ما حَقَّقْتُ وَالْأَمْرُ مَا أَوْصَحْتُ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَحْقُقُ  
 الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ رساله که بنویسد آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمی شود و بهمان مسودها افتاده  
 اند تا حکمت الهی جل سلطان درین توقف چه بوده باشد و زیاده گشتی از ادب دور است \*

## مکتوب ششم

در سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود بایمان بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

له قول مقام قطیعت و مرتبه فردیت بدانکه ابدال و اقطاب و اغوات و افزاد و اذاد و ایثار و ابرار و تقباء صفات اند از ارباب ولایت  
 بعضی از ایشان مکتوبات اند از خلائق و مرید دیگر و بعضی از ایشان چهره برانند و بعضی از ایشان اهل  
 حل و عقد اند و سر برنگان درگاه حق و ایشان سه صد اند کذا فی التفات و انام احمد رحمة الله علیه از حضرت علی رضی الله تعالی عنه روایت  
 کرده است که گفت علی رضی الله عنه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمود ابدال ایشان بیست و سه مرتبه از ابدال اهل  
 مرتبه می آرد خدا تعالی در بدل او مرتبه دیگر آب داده می شود و بوجود ایشان و برکت ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بارود و  
 داور ستائیده می شود و انتقام کشیده می شود و بیاری ایشان بر دشمنان و برگردانیده می شود و از اهل شام برکت ایشان عذاب تخصیص پابل  
 شام بهمت قرب و جوار است و البرکت و نصرت ایشان همه عالم را شامل است خصوصاً کسیکه استغفار و استعانت کند از ایشان ۱۲  
 از ترجمه مشکوٰۃ - و فی المرقاة علی القادی و اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه من فروع ان الله تعالی  
 خلق ثلثاً ثلثة نفوس قلوبهم علی قلب ادم و لدا ربون قلوبهم علی قلب موسی و له سبعة قلوبهم علی قلب ابراهیم  
 و له خمسة قلوبهم علی قلب جبریل و له ثلثة قلوبهم علی قلب میکائیل و له واحد قلبه علی قلب اسرافیل کلها مات الواحد  
 ابدال الله مکانه من الثلاثة و کلها مات واحد من الثلاثة ابدال الله مکانه من الخمسة و کلها مات واحد من الخمسة واحد  
 ابدال الله مکانه من السبعة و کلها مات واحد من السبعة ابدال الله مکانه من الاربعین و کلها مات واحد من  
 الاربعین ابدال الله مکانه من الثلثائیه و کلها مات واحد من الثلثائیه ابدال الله مکانه من العامة بهم یدفع الله  
 عن هذه الامّة قال بعض العادین لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احد اعلی قلبه اذ لم یخلق الله فی عالمی  
 الخلق و الامور و لشرف و الطف من قلبه صلی الله علیه و سلم فلا یسادی و لا یخادیه قلب احد من الاولیاء سواء (باقی برکت)

عرض داشتند احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم  
 نوشته رساله داشته است بنظر مبارک خواهد رسیده هنوز مسوده است خواجہ برهان بسیرت را می شنیدند و فرجه  
 بیاض آن نه شد تخیل که بعضی علوم دیگر هم به آن ملحق شوند روزی رساله سلسله الاحرار بنظر در آمد و در آن  
 بخاطر فائز رسید که بالیشان عرض داشت بکنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسد یا بفقیر امر کنند تا  
 چیزی در آن باب نویسد این خاطر خیل قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند و فی الجمله  
 معذرت بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را کماله آن رساله سازند گنجایش دارد و  
 اگر بعضی علوم مناسبه را ازال انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم و بهی دارد زیادت بمرآت از ادب دور است  
 خواجہ برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلیم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیب یافتند خاطر  
 بواسطه هم مدد معاش صوبه مالوه مشغول وقت می شد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک  
 خواهد بود \*

## مکتوب ششم

در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما يتعلق  
 بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کمتر بنندگان احمد

و بقیه حاشیه صلا کلا و ابدال الا و اقطابا قال الامام الیافی و قد ستوت احوال القطوب عن العامة و الخاصة غیرة من الحق  
 علیه ۱۲ انتهى ۱۳ له قوله و الحق ما تحققت الخ یعنی حق درین باب آن است که من تحقیق کرده ام و امر صحیح است که من و شیخ ساخته ام و  
 خدا ئے پاک اظهار حق میکند و او راه هدایت می نماید از حاشیه صفحه ۱۴ له قوله رساله سلسله الاحرار بدانکه حضرت خواجہ محمد باقی نقشبندی  
 قدس سره رباعیات خود را که از معنیات دقیقه تشریف ایشان است شرح فرموده مسمی سلسله الاحرار کرده اند ۱۵ له قوله این خاطر الخ یعنی رائے  
 ثانی که بفقیر امر کنند تا چیزی در آن باب نویسد ۱۶ له قوله خیل الخ خیل یا فقیح سواران و گروه مردم و کلمه اسپان و ملحق بسیار و کما اینجا  
 یعنی بسیار مراد است ۱۷ له یعنی رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان ۱۸ له قوله معذرت بعضی علوم آن رساله یعنی رساله سلسله  
 الاحرار در ضمن آن مبین گشت یعنی بعضی از علوم رساله سلسله الاحرار درین مسوده بیان کرده ام ۱۹ له یعنی سیر عن الله باند که عبارت  
 از حرکت علمیه است از علم اعلیٰ فعل اسفل و ازل اسفل باسفل و دیگر الخ ۲۰ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیہ و لوالدیهیم  
 و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الایماء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و قاضی الدرجات و رافع  
 الدرجات برحمتک یا ارحم الراحمین



آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانہ برکت تو جہ عالی بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمود و بہر دو صفت  
 حق سبحانہ و تعالیٰ را در مقامی برساند <sup>حق سبحانہ و تعالیٰ را در مقامی برساند</sup> جمال و جلال مرقی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حوالہ ای رسالہ قدسیہ این عبارت  
 را از مضمون صریح خود منحرف ساخته بر مضمون موبوم خود عمل کرده است و عبارت محمول بر ظاہر خود است  
 قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت محقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان  
 ندارد و محبت ذاتیہ علامت فنا است و فنا عبارت از نسیان یا سوا است پس تا زمانی کہ علوم تمام از  
 ساحت سیدہ رفته نشود و فہم مطلق متحقق نشود و از فنا بہرہ نداد و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال  
 نہ دارد و آنست کہ گاہی حاصل شود و گاہی زائل گردد غایتہ ما فی الباب پیش از بقا بہالت محض است و  
 بعد از بقا بہالت و علم باہم جمع اند و در عین نادانی بہ شعور است و در عین حیرت بخبر کہ این موطن حق الیقین  
 است کہ علم و عین حجاب یک دیگر نیستند و علمی کہ پیش از چنین بہالت حاصل شود از چیز اعتبار خارج است  
 با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شہود است ہم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است  
 تا زمانی کہ نظر در بیرون است بے حاصل است اگرچہ در خود ہم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباشد  
 کہ شود حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرماید کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا بہرہ می بینند و بہرہ  
 می شناسند و در خود می شناسند و ہیرت ایشان در وجود خود است ازین جا ہم صریحا مضمون می شود کہ شہود و معرفت

۱۵ جذبہ یعنی سیر نفسی و سلوک یعنی سیر فانی و عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ بدانکہ پیر کامل مکل نائب جناب پیغمبر چون تو جہ خود را بکار  
 مرید می برد کہ مرید را در این پیچ عمل نمی باید و برکت تو جہ او لطائف عالم امر او از حیض ترقی کردہ در اصول خود فانی می شود و تزکیہ لطائف  
 عالم امر او فانی می شود و از این در اصول نشان دست میدہد این را سیر نفسی میگویند و این جذب است و مرید کہ این چنین تربیت کردہ شود او را  
 جذبہ میگویند و چون پیر کامل مرید را بتیان ریاضات و انقیاد و امثال آن دلالت فرماید تا بہر حجت پیر کامل ہم مرید را ضابطہ او باشد و  
 مرید را بہارت نفس و عا صر خود دست دہد این سلوک است و این را سیر فانی میگویند و اینچنین مرید را سالک میگویند و چون مرید مقیم باشد از سلوک چنانکہ  
 معمول فقر لغتند یا مرید را جذبہ سالک می نامند و بر تقدیر تقدیم سلوک چنانچہ مروج حضرت سلاسل دیگر است مرید را سالک جذبہ میگویند  
 محض ۱۵ قولہ جمال بالفہم خوب شدن و خوبی صورت و سیرت مراد این جامع است و اگر ام است ۱۶ قولہ جلال بالفہم بزرگی مراد اینجا  
 ایلام و القائے مصائب کہ صورت غضب است ۱۷ قولہ رسالہ قدسیہ بدانکہ رسالہ قدسیہ از مصنفات حضرت خواجہ نور الحسنی است و از خواجہ بزرگوار  
 نقشبند قدس سرہ است ۱۸ قولہ رفته لغفم را از روفتن یعنی روبیدن ۱۹ قولہ غایتہ ما فی الباب یعنی نہایت کار آن کہ درین باب  
 است ۲۰ قولہ حق الیقین از بدانکہ معنی حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین و معنی نظر در بیرون و نظر در خود و تفصیل بودن و تا بودن یکے  
 حجاب دیگر این ہمہ را حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب دو صد و ہفتاد و ہفتم از جلد اول یاد فرمودہ اند آنجا مطالعہ باید نمود ۲۱ مراد الحق و سادہ  
 ازین جا معلوم و اتحاد فہم کند و لورطہ فطالت روح این جا حلول کفر و اتحاد ہم + بیست می قند این عقلم را در اقتضای در مغاکہ حلول و اتحاد  
 دیگر تا بندہ زود فانی مطلق نشود و توحید نبرد و محقق نشود و توحید حلول نیست تا بودن است + عارف بگذافت آدمی می شود ۲۲

و ہیرت در نفس است و بس در بیرون ہیچ کدام اینہا نیست تا زمانی کہ یکے ازین ثلثہ در بیرون است  
 اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد و فکیف البقا نہایت مرتبہ در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است  
 و مطلق فنا عام است و بقا بانداۃ فنا است لہذا بعضی از اہل اللہ بعد از تحقق بقا و بقا در بیرون نیز شہود  
 دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ۱۵

”نہ ہر کہ آئینہ دارد و سلوک در می داند نہ ہر کہ سربہ را شد قلم در می داند“

ہر گاہ از اکابر این سلسلہ بعد از قرون بسیار یکے یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر کہ گوید  
 این نسبت حضرت خواجہ عبدالحق عجد وانی است قدس سرہ و متمم و مکمل آن حضرت خواجہ خواجہا است یعنی  
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند قدس سرہ و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ علاؤ الدین باین دولت

۱۵ قولہ یکے ازین ثلثہ یعنی شہود و معرفت و ہیرت ۱۶ قولہ فکیف البقا یعنی پس از بقا چگونہ بہرہ دارد ۱۷ قولہ قلم در می داند  
 یعنی کندہ نثار شدہ کہ در پس دارند از کندہ نثار شدہ نہ شود ۱۸ قولہ قرون جمع قرن بالفہم است مدتہا سال را گویند و بعضی بر پیش ازین و بعضی  
 دیگر بر کم ازین اطلاق کردہ اند ۱۹ قولہ خواجہ عبدالحق عجد وانی از خواجہ عبدالحق عجد وانی است و از خواجہ علاؤ الدین باین دولت  
 در راہ صدق و صفات و متابعت شرع و دست مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و مجاہدت و مخالفت بدعت و ہوا کویشہ اندایش از سابق ذکر اول در جوانی از  
 حضرت خواجہ خضر بود علیہ السلام و بران سبب مواظبت نمودہ اند و خواجہ خضر ایشان را بفرزند قبول کرد و بعد از آن صحبت شیخ شہوخ عالم عارف ربانی خواجہ  
 امام ابو یعقوب یوسف ہمدانی قدس سرہ بودہ اند گویند کہ خواجہ خضر پیر سبقت ایشان بودند و خواجہ یوسف پیر صحبت و تفرقہ شخصی پیش ایشان آمدہ گفت  
 کہ سر حدیث اتقوا فراسۃ المؤمن فانه یظلم بنو داندلہ چیست فرمودند کہ زنا بریری و ایمان آری آن شخص از زنا ناکار کرد و خواجہ بچہ دم اشارت  
 کردند خادم چون خدمتہ آنان بر کشید زنا پیر شد فی الحال زنا برید و مسلمان شد فرمودند مطالب این را بیا تہد ما ہم زنا باطن را کہ عبارت از عجب است  
 پیریم و چنانکہ وی آمرزیدہ شد ما نیز آمرزیدہ شویم ۲۰ از نقبات ۲۱ قولہ خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند نام ایشان محمد بن محمد البخاری است  
 ایشان را نظر قبول بفرزند از خدمت خواجہ محمد بابا سہاسی است و تعلم آداب طریقہ بحسب صورت از سید امیر کمال اما بحقیقت ایشان اولی  
 اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبدالحق عجد وانی یافتہ اند حضرت خواجہ را ہرگز غلام و کنیز کہ نبودہ است ازین معنی ایشان را سوال کردہ گفتند  
 بندگی با خواجہ را است نمی آید و میفرمودند کہ فقی وجود نزدیک ما قرب طرق است لیکن جز بزرگ اختیار و دید قصور اعمال حاصل نہ می شود و میفرمودند  
 تعلیق بما سوائے روندہ این را ہر حاجا بے بزرگ است دشمنی تعلیق حجاب است و بے حاصلی + چون پیوند با کسی واصلی + از خدمت ایشان طلب  
 کرامات کردند فرمودند کرامات ناظر بر است کہ با وجود پندیدن با رنگہا بر روی زمین میتوان رفت فرمودند در پیش جنازہ نایب بیت خوانند شجر مقدس ہم آمدہ  
 در کوئے توبہ شیش اند از جمال روئے توبہ و میفرمودند کہ حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ و الغفران میگفتند کہ زمین در نظرا این طائفہ چون سفرہ است و ما میگویم کہ  
 چون روئے ناختہ است ہیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست وفات ایشان در شب دوشنبہ سلیم ماہ ربیع الاول سنہ ہفت صد و دو و یک بود  
 است قدس اللہ سرہ العزیز ۲۲ نقبات مع الاختصار ۲۳ قولہ خواجہ علاؤ الدین یعنی عطار نام و سے محمد بن علی بن محمد البخاری است از اکابر  
 اصحاب خواجہ بہاؤ الدین بود و حضرت خواجہ در ایام حیوۃ خود سوا تربیت لیباسے از طالبان با ایشان میکردہ و میفرمودہ کہ علاؤ الدین خیلے  
 بار از ما سبک کردہ است لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجہ الامم والا کمل از ایشان بطور پیوستہ است و بدین صحبت و حسن تربیت ایشان بسیار  
 از طالبان از پائین گاہ بعد از نقصان بہ پیش گاہ قرب و کمال رسیدہ اند و مرتبہ تکمیل و اکمال یافتہ اند شیخ عطار رحمہ اللہ سے گوید (بقیہ حاشیہ بر ص ۳۰)



مشرق شده بودند

این کار دولت ست کنول تا کرادهند

عجب کاریست اولاً بر بلا و مصیبت که واقع می شد باعث سرور و فرحت می شد و هکلی من مؤید میگفت و هر چه از این قبیل می شنید خوش می آمد و این قسم را آن دو میگرد و حالاً که بعالم اسباب فرود آوردند و نظر بر عجز و اقتضای خود افتاد و اگر اندک ضرر می شد و در اول و بلکه نوعی از حزن رو میداد و هر چه بدتر می شد زایل میشد و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از او نه رفع آن بود بلکه اتمثال امر او عونی بود و حالاً مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و خوف و حزن که زایل شده بودند باز رجوع کردند یعنی فرموده است ادعوی را بخوانید و مصیبت های بسیار و معلوم شد که آن از بسکه بود و در صحنه عوام الناس را هست این را هست از عجز و اقتضای خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا بود ولی این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت که دعاء انبیاء ازین قبیل نه بود که حصول مراد بخوانند حالاً که بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاء انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات از سر عجز و اقتضای خوف و حزن بودند و بجز و اتمثال امر بعضی امور که رو میداد بحسب امر گاه بگاه بعضی آن گستاخی می نمایند

### مکتوب مہتمم

در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری نیز به پیر بزرگ و ار خود نوشته اند  
عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق عجز بود روح خود را بطریق عروج در آنجائی یافت و آن مقام بحضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانے بدن عنصری خود را نیز در خواجہ الدین نقشبند قدس سرہ

دقیقه حاشیه شام شعر مدبران قطره نول از دل چکید تا نشان قطره زان یافتیم و نیز حضرت شیخ عطار فرموده اند که مقصود از زیارت مشاہد اکابر دین و صفی اللہ تعالی بنعم اجمعین میباشد که توجہ بحق بود و روح آن برگزیده حق را وسیلہ کمال توجہ بحق گردانید چنانکه در حال تواضع با خلق که بر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانہ و ایشا از مظهر آثار قدرت و حکمت میند و ذات حضرت خواجہ علاء الدین قدس سرہ بعد از نماز مختص مشب چهارشنبه ششم و جب ششم مشقت صدمه و بوده است و وضع مطهر ایشان در ده توچانیاں است ۱۲ لغات مع الاختصار حاشیه صفحہ ۱۸۱ قولہ امراد عونی اشارت است باینکه کبریا در سورہ المؤمنین و بارہ است و چهارم واقع است که در حال دیگر ادعوی استجب لکم الایہ یعنی گفت پروردگار شما دعا کنید بجناب من تا قبول کنم دعائے شما ۱۲ قولہ بدن عنصری منسوب است به عنصر نفیس اول و ثالث یعنی اصل و بنیاد و زواید خاک و باد و آب و آتش یعنی بدن مرکب از چهار عناصر مفردات و مرکبات ۱۲

بهمان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از غصه ریاست و فلیکیاست بنده فرود رفت و تمام و نشانی از آن نماند و چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیای شایسته که باین زبان که تمام عالم را بخود در چاه و متعلقه شریک می یابد بجز دست میداد که با وجود بے گانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که گاه گاه دست میداد که در آن نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا آن حالت مستمره است و در آن خلقت عالم از دید و دانش پر آمده بعد از آن در همان مقام یک که تنگ عالی ظاهر شد که زمینها نهد و اندک آنجا آمد و آن مقام هم در رنگ عالم تدریج فرود رفت و ساعه قضاة خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر و میگذارد که مقام بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم در آن مقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفة و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالائے آن مقام هستند اما قوائم آن را گرفته نشسته اند و بعضی پایاں علی تفاوت در جات هم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه قالبی کنی چند گاه برین پنج گذشت آخر توجہات علیہ حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید و اول سر خود را محاذی آن مقام یافت تدریج رفت و بالائے آن مقام نشست بعد از آن تو به چنان غلطو شد که آن مقام مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسد و مجذوب سلوک تمام ناکرده را از آن مقام بهره نیست و نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام از شایع آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعضی رسانیده که حضرت امیر که م اللہ تعالی و جہم میفرماید که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم کنم و چون علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ ۱۲

۱۱ قولہ غصه ریاست یعنی بر چهار عناصر مفردات و مرکبات ۱۲ قولہ اکابر اربعه نقشبندیہ یعنی چهار کلاں بزرگ از سلسلہ علیہ نقشبندیہ علامہ محمد مراد علی محرب مکتوبات فرموده است که شاید مراد از اینها خواجہ عبد الخالق غجدانی و خواجہ محمد بہاء الدین نقشبند و خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ عبید اللہ احرار باشند کاتب الحروف میگوید که بجای شریفه قلمبر برودند مقدس حضرت مجدد علیہ الرحمۃ موجود است نوشته یافته یعنی حضرت خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ محمد یار ساد حضرت خواجہ علاء الدین عطار و خواجہ اسرار قدس اللہ تعالی اسرارہم ۱۲ قولہ رسید الطائفة الخ یعنی خواجہ عبید اللہ عادی رحمہ اللہ تعالی که از طبقہ تائید است گفت ابو القاسم و لقب وے قویری وری و جرج و خراز است قویری و جرج از آنکه بدو وے آید و فروخته و امام یا قوی رحمہ اللہ تعالی در تاریخ خود آورده که خراز بنیستیم یعنی مقصود از آن مشدود مکره از آن گویند که او عمل و شغل خود یعنی جابر میکرد گویند که اصل وے از آنجا است و مولود و نشانی وے بعد از است عبید را گفتند که بلا نیست گشت ایلاء ابو القاسم عن المبل یعنی عقبت که در آن از آنجا از زده از عبید رسیدند که عطا بے عمل می باشد گفت تمام عمل از عطایه است و در علم اللہ مناقب کثیره و فضائل عدیده از لغات جامی رحمۃ اللہ تعالی علیہ ۱۲ قولہ قوائم جمع قائمہ یعنی دست و پا میباشد و آدھی و بعضی یا آدھی چیزے که قیام آن چیز بدست ۱۲ قولہ پنج بافتح و فارسیاں یعنی نیز استعمال کنند معنی راه راست و راه پیدا و گشاده ۱۲ قولہ غلطو یا غلطو و الطاء المہملۃ چیزے که بخاطر آید ۱۲ قولہ تکمیل تام یعنی کمال رسانیدن برود کمال ۱۲ شایع جمع نتیجہ یعنی نمره و حاصل و فائزہ ۱۲ المعجم



نیک متوجه نشد این مقام را مخصوص بحضرت امیر و میان سائر خلفائے راشدین رضی الله تعالی عنهم اجماعین یا  
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر می شود که اخلاق سیده ساعت فساحت می آیند بعضی در رنگ رشته از وجود می  
بر آیند و گاهی در رنگ و در پیرو می آیند در بعضی اوقات متخیل می شود که تمام برآمده اند و زمانی الحال چیز  
دیگر باز ظاهر می شود و می آیند تا آنجا که بعضی میگرداند که توجه از برای دفع بعضی امراض و تشدید یا مشروط و یا  
است که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبادت رشتن است  
که از حضرت خواجہ قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که نیست درین باب به هر چه حکم فرمایند  
با آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثا بعضی میگرداند که بعد از تحقق حضور مطالب را آیت از ذکر یا داشتن و امر بنگاهداشت  
حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر  
گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند و کار تمام یک نهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند  
معروض آنکه حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند آنچه ذکر می کنند که بعضی مقاصد هستند که بے آن میسر نمی شوند تعیین  
آن مقاصد فرمایند خامسا بعضی اقدس میگرداند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق میکنند لیکن در لقمه احتیاط  
نیت و اندک دیا وجود بے احتیاطی حضور و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک  
کلی می کنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که بعد از اتصال باین سلسله تشریف بطریق اراده میجوهند یعنی  
آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بے  
ادبی تمام است <sup>بعضی اسم مفعول از مجوز یعنی مجاز و دانسته شده</sup>

## مکتوب هشتم

در بیان احوال که به بقا و صحیح تعلیق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان

اول قول رشتن کتاب است از تصانیف فخر الدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفا در بیان احوال حضرت نقشبندیه قدس الله سره  
مخصوصا حضرت ناصر الحق و الدین عبید الله احوال قدس سره العزیز <sup>۱۲</sup> که قول بنگارداشت حضور را در مراقبه خاطر است از خطره ماسوی الله  
چنانکه اگر در یک دم صد بار کلمه طیب را گوید خاطر غیر نرود بلکه از اسماء وصفات هم غافل بود و احدیت مجروره را دوراء الراء را منظور نظر داشته باشد از  
ضیاء القلوب از حضرت قبله حاجی اند و الله قدس سره العزیز و نور مرقدہ المسمی

احمد آنکه از این زمان که بصورت آورنده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه تواتر و توالی فا  
و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح مبتدیان نشان موافقت ندارند هر چه از مسئله وحدت وجود و توالی کمال  
گفته اند در اوایل بآن حال مشرف ساخته اند و تهود و وحدت در کثرت میسر شد از آن مقام بدرجات بالا بروند  
و انواع علوم دین ضمن افاده فرمودند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود  
اشارات و رموز اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت  
ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت ندارد و هیچ موافقت  
بحکماء و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق  
نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرت تدریج بقدرت بمقارنت فعل می  
بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند کما قرده علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم  
حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابند ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین  
را نیز ازین مقام نصیبی هست و آن بزرگان این سلسله علیهم السلام حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره  
الاقدس و از مشایخ تا تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس  
الله تعالی سرهم المقدسه حاصل این همه کمال بعد و بے گانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانه که  
<sup>مقامات و معارف و علوم</sup>

اول قول تواتر و توالی بر دو مصدر اند از باب تفاعل یعنی پی در پی <sup>۱۲</sup> که قول رموز لغتین جمع رمز یا لفظ بلب و ابر و جز آن اشاره کردن  
که قول شریعت غرض غرض معجمه و تشدید را بجمعه و الف مقصوره یعنی شریعت روشن و واضح و ظاهر <sup>۱۳</sup> که قول استطاعت مع الفعل  
منکشف شده است اشارت است مسئله اختلافیه میان اهل سنت و معتزله که استطاعت فعل در کفایت قبل از ایجاد فعل موجود میباشد یا مقارنت  
بفعل ثانی مذمب اهل سنت است و اول مذمب معتزله و کشف حضرت مجدد قدس سره موافق اهل سنت است و موبد و مقوی آن - بدانکه  
استطاعت فعل یعنی قدرت تحقیق که باعث و سبب و علت الکتاب فعل است نزد فرقه ناحیه اهل سنت با فعل مقارنت دارد نه تقدم  
برای یعنی زمانی چنانکه معتزله گویند و این قدرت مدار صحت تکلیف با حکام شرعیه نیست و اما قدرت و استطاعت بمعنی سلامت اسباب  
و آلات و جوارح پس مقدم است بر فعل تقدم زمانی و تکلیف با حکام بران مترتب است و مدار صحت تکلیف او است نه اول دانسته علم و علمه  
اتم <sup>۱۴</sup> که قول خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ علاء الدین و حضرت خواجہ عبد الخالق احوال این هر سه بزرگان اجمالا باین مکتوب ششم تحریر نموده اند  
<sup>۱۵</sup> که قول خواجہ معروف کرخی حال دی قدس سره با مختصار باین مکتوب اول نوشته شد <sup>۱۶</sup> که قول داؤد طائی آن شمع دانش و بنفش آس چراغ  
آفرینش آن عامل طریقت آن عالم حقیقت از اکابر این طائفه و سید القوم بود و در مع کمال بود و در انواع علوم بهره تمام داشت خاصه فقه که بر تکرار  
بود و بیست سال امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ را شاگردی کرده و فیصل و ابراهیم او هم را دیده بود و پیر طریقت دی حبیب را می بود و از دانش حال وفا  
او بر سید نگفت بهر شب نماز میکرد و آخر شب سر سجده نهاد و بند داشت <sup>۱۷</sup> اند که الا دیان <sup>۱۸</sup> که قول حسن بصری آن پرده نبوت آن خورده فتوح  
آن کعبه علی و علم آن قبله و روح و علم مناقب او بسیار است و محاد و پیشا را در و از موالی ام سلمه بود رضی الله تعالی عنہا مادرش بکار مشغول شد  
حسن در گریه آمد و ام سلمه پستان در دستان او نهاد و تا او بکشد و قطره چن بشیر پدید آمد و چندین هزار برکات که حق تعالی در و (باقی بر ص ۲۰)



تجرب منقول بود و اندر سعی و اهتمام گنجایش رفع آن با داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست فلا کذب لها  
 و لا ادب لها کمال بے گانگی و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات بهما بیت  
 یوسف زینجا موافق حال است

در افکنده دُف این آوازه از دوست کز بر دست دَف کویاں بود پوستان  
 شہود و کجا است و شاید نیست و مشہود چیست ع خلق را روئے کے نماید او مَالِ التَّرابِ وَ دَرِ  
 الدُّبَابِ خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و ہم چنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ  
 نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرتبت خود کجا در کدام آئینه در آید او و علماء و ظاہر اہل سنت و جماعت  
 بہر چند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال درستی عقاید اینہا در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد کہ آن تقصیر  
 در جنب آن مقصّل و ناچیز در نظری در آید و بعضی منقوہ با وجود ریاضات و مجاہدات چو فی ذات و صفات آن  
 قدر درستی عقیدہ ندارند آن جمال در اینہا یافتہ نمی شود و محبت بعلماء و طلبہ علوم بسیار پیدا شدہ است روشن الشاہ  
 خوش می آید و آرزو دارد کہ در جگہ اینہا باشد و تلوّن را از مقدمات اربعہ لطالب علمی مباحثہ میکند و ہر ایفہ نیز تذکرہ  
 می شود و در محبت و عاطفہ علی با علماء شریک است و همچنین حق سبحانہ را نہ عین عالم میداند نہ متفصل عالم و نہ متفصل  
 و نہ با عالم و نہ جدا از عالم و نہ محیط و نہ ساری و ذات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نہ آنکہ صفات اینہا صفا  
 او است و افعال اینہا افعال او بلکہ در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تا اثر سے نمیداند  
 کما هو مدّٰی ہب العُلماء المتکلمین و ہم چنین صفات سبعہ را موجود میداند و حق سبحانہ و تعالی را مریخی دانند

در بقیہ حاشیہ ۱۹ پدید آمدن ہر از اثر خالق مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بود تذکرہ الاولیاء ۹۵ قولہ و حبیب عجبی آن ملی قہ غیرت آن صفی پردہ وحدت آن  
 صاحب صدق آن صاحب محبت کرات در ریاضات شامل داشت در ابتداء اذ را بود و ریاضات آنرا کار از بود و دوست حسن بھری تو کہ کرد و بصحت  
 او بود تا از بزرگان مستجاب الدعوات شد مناقب وی مشہور است و فضائل و سہ در کتب مذکورہ رضی اللہ تعالی عنہ ۱۲ تذکرہ مع تفسیر لیسر (حاشیہ صفحہ ۱۲)  
 ۱۳ میل شہر از بی سراید و در دقتیں پردہ لستہ خیال بہ مانند سرایدہ الاجلال ۱۲ ۱۳ نقل است کہ روزی از بزرگان و از خوش دلکش این آیات  
 می سراید علی صبر و کل اشواقی و ابتلا عینی بد مع مشتاقی و قد لست جیۃ المہوی کبیدی و فلا طیب لہا ولا داق و الا المحییب الذی  
 شغفت بہ و عندہ ذوق و توباقی و چون آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام شنیدند مخلوق گشتہ بکار این آیات فرمودند ۱۲ سہ سالار ۱۳ پوستان در دست  
 بود کتاب است از بے حاصل و بیفانگی و قولہ دَف کویاں در کتاب یوسف زینجا و واقع است یعنی آنکہ گال درون گال و در بعضی نسخ آن کتاب زہ کویاں  
 است یعنی کشتن کنندگان ۱۲ ۱۳ قولہ جو کہ بافتح و کاف فارسی مقنن صفت کشیدن و انہوہ مردم و نوعی از شکار کردن کہ چند مردم گردید حلقہ بستہ میکردند و با کمر  
 سخا است و این جامع تاف مراد است ۱۲ حیات ۱۳ قولہ تلوح کتبہ است کلاں نہایت معتبر از صفات تفسیر علامہ نقض ازانی در علم اصول فقہ ۱۳  
 قولہ از مقدمات اولیہ بحثی است مشکل و متعجبی است پس دقیق از اجزای تلوح ۱۲ ۱۳ قولہ کما ہو الخ یعنی چنانکہ ہیں است در بے علماء متکلمین کہ مؤثر در افعال  
 اختیار ہند گال محض قدرت حق را میداند و مجہوہ و متزلزل صرف قدرت بندہ را مؤثر میداند و بعضی بر آن اند کہ ہر دو قدرت مؤثر است ۱۲ (بقیہ بر ص ۲۱)

و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بر یقین تصور نمایند بمعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل کہ شرطیہ ثانی  
 متمنع باشد کما قال الحکماء و بعض الصوفیہ نیز کہ این سخن با حجاب میکشد و موافق اصول حکما است  
 و مسدود قضا و قدر را بطور علماء میدانند فلما لک ان یتصوّر فی ملکہ کیف یشاء و تالیفیت و استعداد را  
 بہیچ دخل نمیدہد کہ با حجاب میکشد و کما یستحانہ فحاشا فقال لئلا یرید و علی هذا القیاس چون عرض حال  
 از جملہ ضروریات است بنا بر آن بحیرات آن گستاخی نمودہ ع بندہ باید کہ مدخود دانند

## مکتوب نہم

در بیان احوالے کہ بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز بہر پیر نیز گوار خود نوشته اند عرضداشتند  
 بیابہ رو و مقصّر بد تو مغرور وقت و حال مقتول وصل و کمال کارش ہمہ نافرمانی مولی است و عکس ہمہ  
 تبرک عزیمت و اولی است نظر گاہ خلق را آراستہ و منظر حق تعالی و تقدس را خراب ساختہ بہش مقصود بہر  
 ظاہر آرائی است باطنش ازین رگدہ ہموارہ بر سوائی است قال او منافی حال اوست و حال او یعنی بر خیال  
 او ازین خواب و خیال چہ آید و ازین قال و حال چہ کشاید او بار و خمیارت نقد وقت است عبادت و فضالت  
 برکت دست مبداء فساد و شرارت است منشأ ظلم و معصیت بالجملہ عیوب محمہ است و ذنوب محمہ خیرات او  
 لائق لعن و رد و حنات او شایان لعن و طرد و ثبت قادی القرآن و القرآن یلعنہ و بحق او گواہ عدل است  
 منزه از ۱۲ دفعہ در ۱۲ بقید ۱۲

در بقیہ حاشیہ ۲۱ قولہ صفات سبعہ یعنی صفات ہفت گانہ ذاتیہ از لہ حضرت باری تعالی عزائمہ از حیثات و علم و قدرت و ارادہ و سمیع و بصیر و کلام و این  
 قول یعنی است بر مذہب اشاعہ کہ خلق و ملکون را از فروعات ارادہ و قدرت میداند اما تریبہ ملکون را از صفات تحقیقہ می شمارند پس نزد شال صفات  
 تحقیقہ ہفت اند نہ ہفت و تحقیق حضرت ایشان نیز موافق ماتمید است چنانچہ در مبداء و معاد فرمودہ اند اما حق است کہ ملکون صفت تحقیقہ علیہ است  
 اما در لہ قدرت و ارادت و بیانش آنکہ قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و ارادت تخصیص یکے ازین دو طرف قدرت است کہ فعل و ترک باشد پس  
 رتبہ قدرت متنم شد بر رتبہ ارادت و ملکون کہ باراء از صفات تحقیقہ میدانیم رتبہ اول بر رتبہ قدرت و ارادت است کار آن صفت ایجاد آن طرف  
 تخصیص است پس قدرت صحیح فعل است و ارادت تخصیص آن و ملکون موجود آن ۱۲ قولہ موجود میداند بخلاف معتزلہ کہ در تحقیق متکرمہ وجود صفا  
 اند کہ آثار صفات را مترتب بر عین ذات میکنند ۱۲ ۱۳ قولہ مرید میداند یعنی با اختیار و ارادہ نہ مانند فلاسفہ کہ او را سجانہ مضطرب و اختیار مثل آتش آداب  
 در اسراق و انزاق میداند (حاشیہ صفحہ ۱۲) ۱۴ قولہ قدرت را بمعنی الخ را شست بشدہ غفلت فیہا در بیان اہل کلام و فلاسفہ یعنی قدرت حق سبحانہ  
 بدو معنی محتمل است یکے آنکہ ایجاد و عدم ایجاد و ہر دو ممکن و جائز اند و ازین معنی بصحت فعل و ترک آن تعبیر کنند و برین تقدیر ایجاد و عدم ایجاد  
 آنہا بہیچ یکے ازین بر حق تعالی واجب نیست و این را اہل مل و شریع اختیار کردہ اند و دیگر بمعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل مہ استحالۃ  
 المشروطیۃ الثانیۃ یعنی اگر نخواہد کند و اگر نخواہد نہ کند ولیکن نخواستن متمنع و محال است پس اقتناع ناکردن ہم لازم آمد پس ایجاد باقی بر ص ۲۲  
 عہ بعلم ہم و سکون وال دفع بار موحده لیت داده شدہ ۳۴ یعنی کسی کہ دولت و بخت اورا پیشست داده باشد اے برگشتہ باشد ۱۲







# مکتوب دهم

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسبه آن نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت استحقاق خدمت آنکه مدتی است که از احوال خدمت آن عتبه علیه اطلاق ندارد و نگارنده است بیست و پنج نیست اگر زنده شود جهان عزیز به چو از ال یا رجدا مانده پیام بر سرده میداند که شایان دولت حضور نیست ع ای بسکه رسد ز دور بانگ برسم عجائب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت تنفی قرب و وصل کرده اند شعر

كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدَوْنَهَا قَلَّ الْجَبَالُ وَدَوْنَهَا خُيُوفُ

پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید مرید بیاید شد و محبوب را محبت محب میراید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحيات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از مجتنب آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصلا بالحديث ذاك الفكر و اس سرور فرموده عليه الصلوة والسلام ما اودى نبي مثل ما اوديت محبا بار محبت تواند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی نه دارد و قصه الحبیب لا انفصام که حاصل عرض داشت شیخ اله بخش نجوی از جذب و محبت دارد با برام چند کلمه بخوان ایشان نویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول بعضی ارادها ظاهر ساخت چو در ال باب ازین حقیر تقاضای مفهوم که در مجر و ملاقات راضی شده چند کلمه نویسیا زیاده گستاخی از ادب دور است

له قوله كان رسول الله صلى الله عليه وسلم باين صفت که حزن و غم او پے در پے بود و فکر او دائم علامه محمد مراد مکی میگوید که ترمذی در شمائل خود و بهیقي در شعب و دلائل خود و طبرانی در کبر خود و رویانی و ابن عساکر همه تخریج این حدیث نموده اند ۱۲ له قوله ما اودى نبي الخ یعنی هیچ پیغمبر این اندازه نداده شد چنانکه من این اندازه نداده ام علامه معرب مکتوبات میگوید که در این حدیث را ابن عدی و ابن عساکر از جابر باین لفظ ما اودى احمد و ترمذی و احمد و ترمذی و ابن جابر از انس مرفوعا بلفظ لقد اوديت فی الله و ما اودى احد و اخصت فی الله و ما نجاة احد ۱۳ له قوله محبان بار محبت تواند کشید محبوبان را الخ یعنی این همه بار کشیدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حیثیت محب بودن از راه محبوبیت که محبان بار محبت الخ ۱۴ له قوله كيف الوصول الى سعادته یعنی نام عشیقه غیر منصرف است بسبب علیت و تائید معنوی قتل بضم کاف و تشدید لام مفتوحه معنی سرکوه الجبال جمع جبل یعنی کوه خيوف یعنی جمع خيف بالفتح (باقی بر ص ۲۵)

# مکتوب یازدهم

در بیان بعضی کثوف و حصول مقام ویدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابو سعید الوائلی که گفته است عین نه می ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در ال دیده بود چو حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفائے ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در آن مقام در نظر آمد اما چو مقام و استقرار در ال جاند داشت در دفعه اولی بنظر نه در آمد چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در ال مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عبور ی در ال واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را بآن مقام نامناسب میدید بے مناسبتی و نوع است یکے آنکه بواسطه عدم ظهور طریق از طرق بے مناسبتی طاری میشود چو را به با و نمودند آن بے مناسبتی بر طرف میشود دیگر بے مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل آن مقام اند و آنکه ثالث ندارند یعنی در نظر و رای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمی شود یکے دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوبی سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در ال عمل متهم می سازد بلکه تازه مانع که بوجه تهمت نه نهند

دقیقه حاشیه ص ۲۱ جلای بلند از راه آب و فو قه از کوه و بر بلندی و پستی که در کناره کوه باشد یعنی رسیدن بسعاد و چگونگی مقصود است و حال آنکه پیش از و قلعه کوهها است و پیش از آنها بسیار از بلندی و پستی است که تا این همه را قطع و طر ز کرده آید و موصول بسعاد و ممکن است الحاصل که وصول با و بے دشوار است بلکه محال منه (حاشیه ص ۲۱) له قوله خلفائے ثلثه الخ یعنی حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان بن عفان علیهم الرضوان ۱۲ له قوله اما من یعنی و امام سبط اصغر و سبط الحسن و الحسین رضی الله تعالی عنهما و عن والدهما ۱۳ له یعنی امام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و عن بنی موم الدین ۱۴ له قوله که موصل آن مقام اند یعنی مقام مذکور العبد بقول او قدس سره مقامیکه سابقا خود را در ال دیده بود ۱۵ له قوله یعنی در نظر و رائے الخ اشاره است باین که صراحتا در و استقرار فی است نه حقیقی ۱۶ له قوله مکملی بصیغه اسم مفعول از تکمیل یعنی بکمال و تمام رسانیده شده یا بصیغه اسم فاعل یعنی بکمال رساننده ۱۷ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیه و لا خوائمه و لا قرانهم و لا جواهرهم و لجميع المومنین و المومنات برحمتک یا ارحم الراحمین ۱۲



بمقدار و بے آرام میباشند نزد خود چنان میدانند که هیچ عملی از او صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکه یمین باشد و میدانند که ضعیف یمین از خیر خالی است و کتبه آس معطل و بی کار اند خودشان این آنحضرت جل و علا که بوده باشد و بر که در عالم است حتی که کافر و نیک و ملحد و زندق از خود بوی جوهر بهتر میدانند و بدترین همه اینها خود را می انگارند و جهت جذب هر چند بتماهی سیرالے الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آس مانده بودند که در ضمن فنائے که در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آس فنا را در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است و بدیاید که حضرت خواجہ احمد که نہایت این کار را فنا گفته اند بهماں فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و فناء ارادة هم از جمله شعبه بهماں فنا است ۵

سجده پیش راتانکر دو اوقتا نیست ره در بارگاه کبیریا

و تا مناسبان این مقام بهم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه آن مقام و جویای طریقی وصول آتند و  
طائفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشانی بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر  
طاهر میشود و مناسبیت به همان طریق مینماید چوں از جانب حضرت ایشانی <sup>یعنی پیر نیکو کار</sup> مامور بود اقتضای الامر در بعضی امور

۱۰ قوله که قابل کتابت ملائکه همین باشد یعنی سزاوار و لائق تحریف و تشنگان جانب دست راست باشد ۱۲ ۱۱ قوله کتبہ بقیات جمع  
 کاتب بمعنی نویسنده یعنی فرشتگان که برائے نوشتن اعمال خیر مامور اند ۱۳ ۱۲ قوله حتی که کافر فرنگ و لمحدذین قول بزرگ است  
 که میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است ۱۴ اگر گوئی این معنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه  
 عالم و متقی می باشد و در حالت محو علم باوصاف و اعراض خود دارد و منافع فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف و اعراض اند و ذات  
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم باوصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باوصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از بدتواند دانست  
 و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ازل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است گوئیم که تحقیق جواب اشکال مذکور این  
 است برداشتن حقائق ممکنات نزدیک حضرات مجددیه قدس سرهم که مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر  
 تقابل اسماء و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسماء و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلمت کمال خارج  
 حقیقی است یعنی صانع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا بر این ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود  
 ظلی کسب خیر پس نظر صوفی بر مظاهر شرعیه و خفیه بر جهت وجود که در این مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و بچون در خود نظر میکند نگاه او  
 بر جهت عدم ذاتی اوست و منشأ شر است بخوابد افتاد و خود را از هر خیر و کمال مطلق عاری بداند و چون در جهت کمال و کمال خود بخوابد یافت ناچار  
 خود را از کافر فرنگ و دیگر ایشان خفیه بدتر خواهد فهمید ۱۵ از مکتوب نهم از ملکاتیب حضرت مرزا حاجانجانی قدس سره باخترار یسیر ۱۶ ۱۳ قوله فناء  
 ابراهه یعنی اراده خود را در اراده حق جل و علا کم ساختن از جمله فروعات بهمان فناء مذکور الصدراست بیت امدید وصاله و بیدید هجری  
 فائز که ما ایدید لها بیدید دیگر فائز که ما اهوای لما قد هویته فاضی لما ترضی و ان سخطت نفسی ۱۷ ۱۴ قوله شعب  
 بضم شین معجمه و فتح عین مملک مع شنبه بالضم بمعنی شاخ ۱۸ ۱۵ قوله بچسک را تا نگردد الخ تعریبه و من له یکن فی حب مولای خانینا و فلیس له  
 فی کبریایه سبیل ۱۹ ۱۶ قوله بطریق دوم یعنی صحبت شیخ مکملی مجذوب سلوک تمام کرده ۲۰ ۱۷ قوله انشالا للامر یعنی بجهت فرمانبرداری و اطاعت  
 حکم حضرت سیر قدس سره ۲۱

جزا و گستاخی نمود و الا ع من بهما احمد پارسینه که بستم بستم و ثانیاً معروض آنکه در اشعار ملاحظه آن مقام  
 مدح ثانیة مقامات دیگر بعضاً فوق بعضی ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چوں بمقام فوق آن مقام  
 سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع  
 شده است و این مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و هم خفیه دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالا ئے آن  
 مقام مقام دیگر در نظر آید چوں آن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفائے دیگر  
 را هم در آنجا عبور سے واقع شده است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین  
 بآن مقام نیز رسیده شد و آن مشایخ خود حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ سرہ الا قدس را در هر مقامی با خود همراه بیاف  
 و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و فرور و ثبات و بالا ئے آن  
 آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیہ من الصلوٰت اجمعین  
 الثبیات اجمعین و محاذی مقام حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ دیگر نورانی بس شگرت که هرگز مثل  
 آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد و اندک از این مقام ارتفاع داشت چنانکه صفی را از روی زمین بلند بیسازد  
 و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام زکین و منقش بود خود را هم با نعل کجاس آن مقام

۱۲



زنگین و منقش یافت بعد از آن بهای کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ بهایا قطعاً بر در آفاق منتشر دید بعضی  
 اطراف را در گرفت و حضرت خواجہ بزرگ در مقام صدیق اندر معنی اللہ تعالیٰ عنہا خود را در مقام محاذی آن بیابید  
 بکفایتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نمی نماید کیف و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشد  
 و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب بیابید چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد  
 اشتغال باین عمل ضروری است و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وسوس و وسوسه ای که در آتش این عمل رو  
 دهند استغفار را لازم باید داشت بهین شرط داخل رضا میشود بے ملاحظه این شرط داخل رضای می شود و در تہ  
 می ایستد اما در نادر حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ تعالیٰ عنہ اسرار بھای آنکه این  
 شرط را ملاحظہ کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بے ملاحظہ آن شرط گاہی داخل است و گاہی در تہ می  
 ایستد دیگر در تفحات در سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر مذکور است کہ عین یعنی ماند اثر کجا ماند لا یعنی دلکشند  
 این سخن در اصل نظر مشکل نمود کہ حضرت شیخ عی الدین و تابعان ایشان بر آنند کہ زوال عین کہ معلومی است از معلوما  
 اللہ سبحانہ چنان حال است **وَالْاِنْقِلَابُ الْعِلْمُ حَقٌّ** و چون عین زائل نشود اثر کجا رود و ہمیں طور در ذہن این سخن  
 متکلم نشود بود سخن حضرت شیخ ابوسعید هیچ حل نمی شود بعد از توجہ تام حق سبحانہ و تعالیٰ بر این سخن را منکشف است  
 و متحقق گشت کہ نہ عین میماند نہ اثر و در خود نیز ہمیں معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر  
 آید پس عالی است فوق مقایسہ کہ حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند این دو محبت بابک دیگر هیچ منازعت  
 و جنگ نہ دارند یکے از جائے است و دیگرے از جائے دیگر بے تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال  
 در آخر **وَالْاِنْقِلَابُ الْعِلْمُ حَقٌّ** در آخری **وَالْاِنْقِلَابُ الْعِلْمُ حَقٌّ**

**۱۰** قول آفاق جمع افق یعنی کناره آسمان **۱۱** قول بکفایتی که معروض داشت یعنی زنگین و منقش و منتشر در رنگ بهایا قطعاً بر در  
**۱۲** قول غرق لغتین از سرگشتن آب و مشهور بسکون راست **۱۳** قول بهواجس جمع لاجب یعنی چیزے در دل در آید و دوسومہ اندازند  
**۱۴** قول خواجہ علاء الدین عطار از کبار اصحاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است قدس سرہ و حال شان بجائے مکتوب ششم نوشته شده است  
**۱۵** قول لغات یعنی لغات الناس من حضرات القدس از تصنیف مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی قدس سرہ در بیان احوال  
 مشائخ کرام و اولیائے عظام قدس اللہ تعالیٰ عنہم **۱۶** قول حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر نام دے فضل اللہ بن ابی الخیر است سلطان وقت  
 بود و حال اہل طریقت در وقت دے بہر مشائخ و برادر خود پیر وی در طریقت شیخ ابو الفضل بن حسین سرخی است شیخ شب جمہ وقت نماز  
 خفتن چهارم شبان یککہ از دنیا برفت و عمر شریف ایشان بزرگ بودہ است **۱۷** از لغات **۱۸** قول عین یعنی ماند اثر کجا ماند این قول  
 را شیخ ابوسعید ابو الخیر بچو اب سوال ابو نصر محمد پیر مرد فرمودہ بود چوں این قول را بشنید لغہ بزد و بزد زمین افتاد و روز بستم در خاک  
 رفت **۱۹** از لغات **۲۰** قول لا تبقي ولا تدرك یعنی باقی نہ گذارد و دوست باز ندارد یعنی ترک نہ کند **۲۱** قول والا القلب العلم جلا یعنی  
 ہند علم بجمل تبدیل گردد **۲۲** قول و در خود نیز الخ یعنی از قال بحال و از علم یعنی متحقق شد **۲۳** مصحح رحمہ اللہ تعالیٰ

است و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرمودہ اند نیز ظاہر گشت کہ حدیث عبارت از چہ چیز بود  
 و دوام آن چہ بود و در خود نیز این حدیث و امثلی یافت اگر چہ از نو اورست و دیگر کتاب دیدن اصلاً خوش نمی آید  
 مگر آنکہ ذکر اقدام عالیہ اکابر کہ در مقامات واقع شدہ اند جائے ثبت کردہ باشند خوش می آید کہ این قسم چیزے  
 دیدہ شود و احوال مشائخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تترلا  
 مراتب را نمی تواند مطالعہ کرد و در این باب حضرت شیخ علاء الدین بسیار مناسب میاید و در فوق و حال درین  
 مسئلہ شیخ مشار الیہ متفق است اما علم سابق تا بآن کار و شدت آمدن نمی دهد و دیگر چند مرتبہ از برای دفع بعضی  
 امراض توجہ کردہ شد و اثر آن ظاہر گشت و ہم چنین اسوال بعضی موتی کہ از عالم بزرگداشت ظاہر شدہ بود نیز از برای  
 رفع آلام و شداید آنہا توجہ کردہ شد اما محالاً قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی  
 شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق و بران ساختند و جلا وطن نمودند  
 اصلاً بخاطر غبار و کلفت راہ نیافت چہ جائے آنکہ بد آنہا بخاطر کرد و بعضی از یاران کہ از مقام جذبہ شہود و معرفت  
 پیدا کردہ اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نہ نہادہ اند قلمہ از احوال اینہا معروض میدارد امید است کہ حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بعد از تمام بہتہ جذبہ بد و ولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در ہماں مقام بند است بنقطہ فوق کہ در مقام  
 جذبہ است نرسیدہ و حرکات و سکنات آزار میدہد و قباحت می مہم بے خواست کار و در توقف می افتد  
 همچنین اکثر یاران بواسطہ عدم رعایت آداب کار اینہا در توقف می افتد درین باب حیران است کہ ازین طرف  
 قول و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام الخ و در لغات مذکور است کہ خدمت شیخ یعنی ابوسعید ابو الخیر از استاد ابو علی دقاق پرسید کہ این حدیث  
 بردوام بود استاد گفت نہ شیخ سر پیش انداخت ساعته دیگر سر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بودہ است گفت نہ شیخ دیگر  
 بار سر پیش انداخت ساعته دیگر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بود گفت اگر بود نادر بود شیخ دست بر ہم زد و گفت این ازان  
 نادر است **۱۲** قول از دوام این حدیث الخ علامہ محمد مراد کی معرب مکتوبات گفتہ کہ مراد از این حدیث نزد امام ربانی قدس سرہ تجلی ذاتی  
 برقی است حضرت محمد علیہ الرحمۃ خود در بعضی مکاتیب بیان خواہند فرمود و این نزد ایشان داللی است اگرچہ نزدیک دیگران برقی است  
 اقول حضرت محمد قدس سرہ در مکتوب بہت و بہتم از جلد اول در معنی یادداشت این معنی را مفصل بیان فرمودہ اند حیث قال و یادداشت  
 کہ بغیر قاصر این فقیر الخ و نیز در مکتوب بہت و بہتم از جلد اول یاد نمودہ اند **۱۳** فارح الی بابناک **۱۴** قول اگرچہ از نو اورست یعنی بآن مشرف  
 نمی سازند الا بعضی را کہ از احوال خواص باشد **۱۵** قول تترلات مراتب یعنی تترلات خمسہ و حضرات خمسہ و تعلیمات خمسہ و تفصیل اینہا در  
 مکتوب اول از جلد ثانی مذکور است اینجا میاید دید **۱۶** قول اما علم سابق تا بآن کار یعنی با وجودیکہ مشرب حضرت ایشان درین معرفت موافق مشرب  
 شیخ رکن الدولہ علاء الدین سمانی قدس سرہ است اما معرفت سابقہ کہ موافق معارف اہل توحید و وجودی بود تا بحد انکار از معارف ایشان و شدت نمودن  
 بر ایشان آمدن نمیدہد **۱۷** قول عالم بزرگداشت یعنی مابین دنیا و آخرت کہ ازان بقبر تعبیر میکنند **۱۸** قول جمع نمی توانم ساخت یعنی بسبب غایت  
 استغراق و استہلاک در حق تعالیٰ شانہ و عز سلطانہ بر هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت چہ قدرت بر توجہ بغیر او عزا اسمہ اندرین فقیر نماندہ است  
**۱۹** قول قلمہ بالحق و تشدید میاید بوسے کردن و بوسے اندک و مراد درین جا مطلق قلت است **۲۰**



بیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بیچ است در کار نکست واقع میشود و الا راه اقرت  
 است مولانا معهودیه لفظه پایاں فرورفته است و کار جذب را با انجام رسانیده و به برزخیت آن مقام  
 رسیده و فوق را من وجه بهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآی قائم اند از خود جدا  
 دیده و خود را شیخ فانی بافته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و بایں دید باحدیت مقام جذب رسیده  
 حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیت و چنان باطن بطون متوجه  
 است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایاں از مقام جذب رسیده  
 است و شورش بنقطه رسیده است و هم چنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا  
 می یابد و از ظهور مخطوط است و هم چنین میاں جعفر هم نزدیک به نقطه پایاں رسیده است و خنده بشوق و تلوک  
 ظاهری شود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهری شود میاں شیخی و شیخ عیسی و شیخ  
 کمال در جذب بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در رتبه نقطه فوق آمده است  
 اما شیخ مسافه در پیش دارد و از یاران اینجائی تا الحال بهشت یاز کس بلکه ده کس در رتبه نقطه فوق آمده اند بعضی  
 و اصل نقطه شده و به نزول دارند بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میاں شیخ منزل خود را گم می یابد و صفات  
 را از اصل می بیند و مطلق را در همه جای یابد و انبیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه بیچ نه می یابد در باب  
 مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مریضات است اما اجازت تے که مناسب جذب  
 است بر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاد می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نه نمود و حضور اقدس  
 میرسد هر چه صلاح کار خواهند داشت خواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت و الحاکم عند الله  
 خواجہ ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب  
 معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله

۱- قوله كذا بالفتح و رنگ کردن و انتظار کشیدن و در رنگ و آهستگی و با لضم نیز آمده ۲- قوله البطن بطون الخ اول صيغة اسم تفضيل است  
 و ثانی بصفتین جمع بطن بالفتح یعنی درون چیزه یعنی حقیقی و پنهان ترین اشیاء مخفیة اعنی مرتبه تجرد ذات حق لعل و احدیه صرفه و احدیه ذاتیه ۳-  
 قوله و سرش بیان کیفیت نزدیک شدن سید شاه حسین است بنقطه پایاں ۴- لفظه اسم مفعول است از حفظ لفظ حاله جمله و ظاه  
 مجمله متوجه یعنی بهره و تقصیب و در استعمال بمعنی خوشی و خوشی می در آید ۵- قوله و غیره بخیل بالفتح سواران و اسبان و بمعنی بسیار مستعمل میشود  
 ۶- قوله و تلوک تلوک بر دو او و او بلا گفتن ۷- قوله سراب لفظه آنچه در ایام گراما مسافر تشنه را بتابش آفتاب ریگ صحرا از دور چو آب نماید  
 و گاهی در شب چنان نیز ۸- قوله لیکن الخ استراک است مرقول او را قدس سره از جمله مریضات است ۹-

حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندان ترقی نه کرد و زیاده گستاخی است ع سه بنده باید که حد  
 خود دانند بعد از تحریر عرض داشت کیفیت روداد و حالے پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در  
 آنجا فائز ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا تعلق ارادت بر ادات بر طرف شده بود لیکن اصل اراد  
 مانده بود چنانچه در عرض داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم ازینج بر آمد و حینئذ لا مَرَادَ وَلَا ارَادَ  
 و صورت این قنایز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائز گشتند چو در تحریر  
 آن علوم بواسطه وقت و عموماً تعسر بود و لا حرم عثمان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این  
 قنایز و افاضه علوم یک نظر خاص در باوراء وحدت پیدا شده است بر چند مقرر است که در باورائے وحدت  
 نظر نیست بلکه بیچ نسبت نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانیکه به یقین نه پیوست بر نوشتن چرا  
 نه نمود و صورت آن مقام را در باوراء وحدت چنان می بیند که اگر باورائے دلی است و بیچ شبه دران راه  
 نمی یابد بر چند در نظر نه وحدت است نه ورائے آن و نه بیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند یا حتی را ورائے  
 آن داند حیرت و جهل بهیچان صرافت است و ازین دید بیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه متناقض  
 در تناقض است در گفت نمی آید و حال بے شبه متحقق است استغفر الله و اتوب اليه من جميع  
 ما كره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فناء  
 صفات میدانستم فی الحقیقت فائز خصوصیت صفات و بابه الایثار آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شد  
 بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و لو كانت علی سبیل الاندماج و الاندراج  
 نیز بر طرف شده و قهرمان احدیت بیچ چیز را ننگ داشته و تمیز که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی حاصل شده بود

۱- قوله حینئذ لا مراد لا اراده یعنی درین وقت نه مراد مانده و نه اراده یعنی بجز ذات حق بخت ۲- قوله مرافق بالفتح سره کردن و خالص بود  
 و گردانیدن ۳- قوله استغفر الله و اتوب اليه الخ یعنی آمرزش میجویم از خدا تعالی و توبه میکنم و رجوع میکنم بکباب او عز اسمه از هر چیزیکه  
 مکروه میدارد او را اخذائے سبحان قوله باشد یا فعل در دل باشد آن مکروه یا در نظر بدانکه در سخات در بیان احوال خواجہ حسن عطار قدس  
 سره نوشته اگر خاطر تشویش و دبا حصار خیال حضرت مرشد امید است من دفع شود و الا باید که سه نوبت نفس را بقوت برکشید همچنان که از  
 دماغ چیزه میرانند و بعد از آن بطریق مذکور مشغول شوند اگر هم چنان خاطر عود کند باید که بعد از تخلیه بر طریق مذکور سه بار گوید  
 استغفر الله من جميع ما كره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و احوال و لا قوة الا بالله و دل  
 را باز زبان موافق دارد ۴- قوله و لو كانت علی سبیل الاندماج و الاندراج یعنی در اندام یعنی در بدن در چیزه  
 و استوار شدن دروے - قوله اندراج بمعنی داخل شدن و در آمدن و نور دیده شدن ۵- قوله قهرمان لفظه اول و سکون باد و فتح  
 رائے حمله معرب کهرمان بمعنی کار و یا بمعنی حکم با جلال و قهر و بمعنی شسوب قهر که بمعنی غلبه است یعنی حاکم و مجازا بمعنی حکومت آمده از



نماند و تمام نظر بر خارج آمده گان الله و لکن مَعَهُ شَيْءٌ وَهُوَ الْاَخِرُ کَمَا کَانَ اِنْ زَمَانِ مطابق حال گشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بوده حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و دیگر چنان مینمایند که مولانا شی قاسم علی را از مقام تکمیل نصیحت نیست بعضی یاران این جانی را نیز از آن مقام نصیحت معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال \*

## مکتوب دوازدهم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شئی و تحقیق سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جزو آن نیز به سیر برزگوار خود نوشته اند عرض خدا شست کمترین بندگان احمد بدو عرص میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید مآشاء الله کَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شئی چیست و سیر فی الله چه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرق کیست و امثال آن و در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نمایند و میگزراوند و کم چیزه مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند و راه فروگزارند و ننمایند قَبْلَ مَنْ قَبْلَ بِلَا عِلَّةٍ بَمِثْلِهَا که ذوات اشیاء را بمحصول میداند

له قوله کان الله الخ این عبارت به مجموع خودش مبتدا است خبرش این زمان مطابق حال گشته یعنی بود خدا فی ذاتی و در بود او و چه چیزه او تعالی الحال چنان است که بودید که در مشکوٰۃ از عمران بن حصین وارد است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کان الله و لم یکن شئی قبله یعنی بود خدا فی ذاتی و در بود چیزه قبل از او - ملا علی قاری رحمه الله تعالی در مرقاة شرح مشکوٰۃ در بیان معنی حدیث مذکور فرمود است و چون سوال از اول بود یعنی و لست لک عن اول هذه الامور بیان فرمود برائے ایشان اولیة ازلیة و فقی قلیلت نمود از غیر او تعالی و تعرض فرمود معنی محبت را و لکن عبارات سادات صوفیه این عبارت واقع شده است کان الله و لم یکن معه شئی و این هم مقتضی والحق علی ما علیه کان و بد آنکه در کتاب بدیع الخلق از شیخ بخاری باین لفظ وارد است کان الله و لم یکن شئی غیبه ۱۲ له قوله فرموده بالکسر و بالضم و بالفتح نیز بالائه بر چیزه و بالائه که کان ۱۳ له قوله مآشاء الله کان الخ یعنی بود در آنکه بر اینچه خواست خدا تعالی و موجود نشد بر آنچه خواست و بر گشتن از معاصی و گنا هان و قوت بر طاعات و مریضیات حق تا ممکن است لکن باید داد و احسان حق تعالی که با علو است و با عظمت ۱۴ له قوله فنا فی الله و البقاء بالله و تجلی ذاتی بیان معانی الاصطلاحیة این الفاظ از مکاتیب دیگر علی الخصوص مکتوب نو و چهارم از جلد ثانی و مکتوب شخصیت و چهارم از جلد ثالث باید طلبید و اقسام سیر را حضرت مجدد علیه الرحمة در مکتوب یک صد و پنجاهم از جلد اول بیان فرموده اند ۱۵ له قوله قبل من الخ یعنی بے علت و بے سبب مقبول حق تعالی عز اسماء گردیده است بر آنکه مقبول او گردیده است ۱۶ له قوله همچنان که ذوات الخ یعنی چنانکه این امر میسر آنکه ذوات و اصل هر چیز بمحصول یعنی مخلوق و پیدا کرده او سبحانه است این هم یقین دارم که اصل قابلیت و لیاقت و منزلت و مستعدی در هر چیز از صنعت و کارگری او تعالی است عرض سلطان و جمل بر نامه ۱۷

اصل قابلیت و استعدادات را نیز بمحصول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قایلیات نیست و نشاید که چیزی بر او حاکم باشد یا ده گستاخی نه نمود "بند باید که حد خود داند"

## مکتوب سیزدهم

در بیان بے نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر برزگوار خود نوشته اند عرض خدا شست کمترین بندگان احمد معروض میگردد و اند آه هزار آه از بے نهایتی این راه - سیر باین سرعت و واردات و عنایات باین کثرت ازین جا است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالذُّوْخِرُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ بگره های باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسیده امیدها منقطع گشت هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ دگر کار شد چند روز است که سیر در اشیاء واقع شده است و مردم مستغرق باز غلو کرده اند فی الجملة شروع در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام موصوفی بواسطه مروت و بیجا چیزه نمی گوید و در مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکررا بعض رسائیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف بر آمد و پله همه از دست را چرب یافت و کمال را در آن بیشتر دید از مقوله همه دوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانیدند ریش و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت برگزیدند و سر مواز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو است یا از سیکر یا ظن از ظاهر هیچ مخالف نیست و در تفسیر راه مخالفت در نظری آید و محتاج تبویح و جمع میشود

له قوله تعرج الملائكة الخ اشارت است بکبریه که در سوره معارج و پاره تبارک واقع است ۱ یعنی بالا میروند فرشتگان در روح یعنی جبرئیل بسوخته خدا در روزیکه هست مقدار آن پنجاه هزار ساله ۲ له قوله هو الذي ينزل الغيث الخ اشارت است بایه کبریه که واقع است در سوره شوری و پاره الیه یرو یعنی خدا تعالی است آنکه فرو می آرد آب باران بعد از آنکه نا امید شدند ایشان و پراگنده میسازد رحمت خود را و دوست کار ساز ستوده کار ۳ له قوله غلو بالفتح و بضم و تشدید و او در آخر دست بلند کردن آن قدر که توان بلند کرد و مجازا دراز حد در گشتن مستعمل می شود ۴ له قوله ابرام بالکسر بسته آورده و طول کردن ۵ له قوله ریب بالفتح گردش زمان و حاجت و تشنگ و ریب المنون حوادث روزگار ۶ له قوله در تفسیر راه یعنی در اشیاء راه طریقت رنده را این مخالفت بنظر نمودار میگردد ۱۷



اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد و در میان علماء و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علماء استدلال و علماء میدانشان کشف و ذوقاً می یابند و آئی دلیل علی صحه حالیه اذل من هذه المطابقة یضیق صدق و لا ینطلق لسانی بقدر وقت است نمیدانم چه عرض تمام توفیق بر تسوید بعض احوال ندارد و در عرض داشتها هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محروم بجزو را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند

این سخن را بچون تو میسر آمده که فزول گرد تو باش فرموده  
زیادت گستاخی نمود ح بندیده یاید که حد خود داند

## مکتوب چهارم

در بیان حصول وقایع که در اثناء راه روداده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه تجلیات که در مراتب الگو آن ظاهر شده بودند پاره ازال در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از این مرتبه و سبب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر مجلیه مسود اللون متمثل گشت و پس ازال مرتبه احدیت بصورت مرد در ازال که بر دیوار باریک پس ایستاده است متجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثناء آرزوئی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای غمط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقبت او را

اما منتهی حقیقی یعنی راه پرچون کار خود را به آخر میرساند و به نهایت الهیه واصل میگردد باطن را با ظاهر شریعت متفق می یابد و مخالفه که در تو سطراره بنظر آمده بود مرتفع گردد ۱۲ قول دای دلیل الخ یعنی و کلام دلیل زیاده تر دلالت کتده است بر صحت حال این بزرگواران ازین مطابقت یعنی تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و در مواز ظاهر شریعت مخالفه ۱۳ قول الضیق صدری و لا ینطلق مبتداست و لقد وقت خبر و این رمز نیست بکرمه که واقع است در سوره شعراء و پاره قال الذین یعنی و تنگ شود سینه من و جاری نیکی و زبان من ۱۴ القرب القرب و انت لبد القول قد کنت بداء فان فیہ اطباب فک مسیب ۱۵ القرب علی الموان لایجمل الدبر لوره ۱۶ بدانکه اندرین مکتوب چهارم هم سرادقیه اند و موزع بر که مطلع میگردد بر اینها که یک مطلع باشد و اما و جدت مکتوب بعضی ۱۷ قول عقب بالفتح و کسراف فرزند و فرزند زاده و پاشنه و بالفتح زقار و در حق ستور بعد از زقار خنجرین و فرزند و فرزند زاده و پس بجزیره آمدن و نائب کسره شدن ۱۸ منتخب اللغات ۱۹ در قول او قدس سر و حق علماء میداند و بحق صوفیایا بند و مرئست اللبف و اشارت به دقیق فایم ۲۰ قول اوان بالفتح جمع کون بالفتح یعنی بودن و هست شدن یعنی مخلوقات ۲۱

بر لیسما تے مضبوط کرده اند که نمی تواند بدربار درون رفت و آل رسال عبارت از تعلقات بدن عنصری خود میدانشم و آرزو میکردم که این رسال گسسته شود و ایضا کیفیت خاص روداد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ بالمستغیر از حق سبحانه نمانده است بعد از این صفات کلیه و سبب که باعتبار جمال و منظر خصوصیات پیدا کرده بودند و در نظر آمدند پس ازال آن خصوصیات تمام ازاها فرو ریختند و باقی بر کشید و لام جمع محل یعنی چله نزل ۱۲ نمازند اما بعنوان الکلیه الوجودیه و صورت تجرد آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و چند معلوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش از تجرد از خصوصیات باصل دادی و این معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرد باشد کما هو حال ادب باب التجلی الصودی و قنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود بودند یک پنج یافت و اقیاناز محال بر خاست درین وقت از بعضی وقایع انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و چند نه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه همت نه حدود اگر فرضاً سا لها فکر کنم در علم برگزیده یاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از این تعیین خود در نظرات و وجه خاص خود نیز و تعیین در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشند و آن وجه خاص و انتم اما بعنوان حقانیه متصور گشت بعد از این بالائش آن شخص متقبل پوست رقیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافت و این جامه تعیین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه در آن پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالت سابق ماند و تفسیر این صورت واقع مذکور آید در علم آید بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت

۱ قول عنصری منسوب است به عنصر یا فیم معنی اصل دنیا و نوزاد اطباء آب و خاک و باد و آتش است ۱۲ قول که ما هو حال ارباب الخ یعنی چنانچه همین است حال اصحاب تجلی صوری بدانکه سالکان راه حق را سبحانه به تجلیات صوری می بینند و آن آثار نسبت دارد و به تجلیات صوری می بینند و آن بافعال نسبت دارد و به تجلیات معنوی می بینند و آن بصفات نسبت دارد و تجلیات ذوقی می بینند و آن بذات نسبت دارد و در تجلیات صوری که آثار نسبت دارد و حق تعالی در صورت جمیع اشیاء بر بنده تجلی میکند از مفردات عنصریات و معاونات و حیوانات و افراد انسان الی آخر ماقال فی الرشح من کلام حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قال الشیخ مویید الدین الجندی فی تمهنا شعرا قد یظفر الحق فی صودقه و ینکرها الجاهل فی ذاته ۱۳ قال المعادف المجاهی قداس ساد اگر خواهد در هر صورت از صور عالم ظاهر گردد اگر خواهد به منزله باشد به صورتی و ایس و سکه و سکه باو س اضافه تعلق کرد و اگر خواهد تمام احکام و اسما و صفات برده صادق و محمول باشد و این همه ذات پاک او منزه است از هر چه لائق عظمت و جلالت اونیته الخ ۱۴ قول جهات یعنی جهات سته مشهوره که راست و چپ و زیر و بالا و پیش و پس اند ۱۵ قول بالائش الخ یعنی بر آن شخص متصل بآن یک جلد باریک در نظر آمد ۱۶ قول واقع واقع در اصطلاحات صوفیه که ام هر را گویند که در قلب واقع شود بهر طریق که باشد خواه در لفظ خواه در نوم معروف اما تعلق حواس ضروری است و صوفی در مشاهد و قایح محتاج این نوم معروف نیست از هر آنکه صوفی بسبب اشتغال او و مراقبه او و سردود الحواس است پس در واقعات محتاج نوم معروف نیست ۱۷ قول سقم بالغنم یعنی میاری یعنی خطا و غلطی ۱۸



مذکورہ عین ثابتہ است کا کتبہ بخ یئین الوجوب والامکان کہ بر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و یکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه آهنگه و آن نور واقع شده است بر نرخ است بین الوجود والعدم و خود را که در آخر آن پوست یافتیم اشارت است بوصول به برزخیت و سابقا در وقائع نیز خود را بر نرخ بین الوجود والعدم می یافتیم اما ظاہر آن به نسبت آفاق بود و این نظر با نفس است و یک فرق دیگر ہم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت. ہذا آنچه دائم حاصل است ہجرت و نکارت است و گاہ گاہ ہمیں طور شعبہ پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقائع درمی ماند و اگر چیزے در علم می آید بر آن اعتماد نمیکند بھماں تقریب در عرضدا اشتها گستاخی مینماید باشند کہ باعلام حضرت ایشان یقین بامرے پیدا شود امیدوار است کہ بتوجہات علیہ از گرفتاری تعلقات در تہ نجات عبیر شود والا کار بسیار مشکل است

بے عنایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد سیاه استش و دق  
شیخ طہ پسر شیخ عبداللہ نیازی کہ از مشاہیر مشائخ سرہند است و خدام حاجی عبدالعزیز بہ تفصیل  
بایشان آشنا اند قد مہوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داعیہ انابت طریقہ علیہ شریفہ پیدا  
شده است و بصدق و نیاز ملتجی شدہ است استخارہ اش گفته ام کہ بکند ظاہر مناسبتہ دارد و یار رائے کہ  
ایں جا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطہ مشغول اند بعضی از انہا در واقعات دیدہ رابطہ گرفتہ ہمراہ می آیند  
و بعضی پیش از آمدن از دہلی رابطہ داشتند و اولاً بحضور و استغراق میروند بعضی از انہا صفات ہم باصل میند  
و بعضی نہ اما بیچسک براہ تو حید و الوار و کثوف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود و محمد عبدالعزیز المومنین علیہ السلام  
رسیدہ اند از مقام جذبہ اما ملا قاسم علی رو نزول دارد و آن دو معلوم نیست کہ فرود آیند و شیخ نور ہم نزدیک بنقطہ  
قوله عین ثابتہ یعنی صورت علیہ و تفصیل ایمان ثابتہ در دیگر مکاتیب موجود است ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵



که بگویم شرح این بے حد شود و نویسم بس قلم هاست کند  
معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل  
است بعد از سقوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام دیگر است که بر سر چپ و راست است گما  
هو الظاهر علی ادبیه و مجدوبان سلوک ناکرده از ادب باب قلوب اندر رسیدن به مقلب قلوب و البته سلوک  
چنانچه بر صاحب این فن و مقام ظاهر است  
است و تعلق مقام کسبه کنایت از حصول نشان خاص است و ادب این مقام و ابتیاز علی حد است و از ادب  
ادب این مقام از جمله آن ابتیاز آن سبقت انجذاب است در باطن فیه و لیاقت خاص است که نشأ علوم و  
معارف مناسبت آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذب و سلوک و قنای و بقا و امثال آنها در رساله  
موجوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین با صراط را می شنند فرصت بیاض آن نشد متعاقب  
انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذب و بارش  
بعالم نیست توجیه بفوق دارد و چون عروج فوقانی بقسر بود با طبع مناسبت مجذب داشت در وقت نزول از  
فوق همراه خود چیزی که آلوده است تا به تسبیحی که از توجیه قاسم بود و عروج اثر آن توجیه بود هنوز باقی است در  
نسبت جذب کالدوس فی الجسد است و کالدوس فی الظلمة لیکن این جذب به حال غیر جذب خواهد است قدس  
الله تعالی اسرار بهم جذب است که حضرت خواجہ احرار از آباء کرام خود رسیده است و نشان خاص ایشان  
را در این مقام بوده است و در واقع بعضی طالبان که نموده بودند که خواجہ را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف  
نموده است ظهور اثر آن در این مقام است این جذب مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه در این مقام رو بفوق  
است و سکر دائمی لازم است بعضی از مقامات جذب منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر  
منافی سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجه میشوند این جذب منافی سلوک است بعد از دخول  
در آن در وقت تحریر بعضی متوجه آن مقام شده بود بعضی و قائل آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه بیشتر نمی شود  
له التعریب فیالمقام قصه فی شریحات طول و کثیر و احوال و نکته ۱۲۵ قوله بعد از سقوط از فوق یعنی اما مقام قلب که بعد از  
نزول از فوق بوسه فرود می آیند آن مقام دیگر است که دست چپ عبارت از نیست بلکه او بران چپ و راست بر سر و واسطه است ۱۲۶  
یعنی بمقلب قلوب رسیده اند که رسیدن بمقلب قلوب البته سلوک است و ایشان از سلوک ناکردگان اند ۱۲۷ یعنی بمطالعه حضرت ایشان اعمی پیر  
بزرگوار خواهد بود ۱۲۸ قوله چون عروج از فوق رفتن آن عزیز متوقف بقسر یعنی بر خلاف طبع بود با طبع مناسبت مجذب داشت ۱۲۹  
۱۳۰ قوله قاسم یعنی بزرگوار دارد و اعنی چیزی که بر خلاف طبیعت بکار می مشغول کند ۱۳۱ قوله از آباء کرام خود یعنی اجداد حضرت خواجہ  
از طرف مادر چنانچه حضرت شیخ عمر با غنی فی اولاد و اقربائے او چنانکه در رسالت مذکور است ۱۳۲ علامه محمد مراد کی معرب کتب و ابیات ۱۳۳ بداند که معنی واقع  
بجانب اصطلاح صوفیه کرام قدس السلام هم عنقریب بجا می آید کتب چهارم نوشته شده است ۱۳۴ قوله بعد از دخول یعنی بعد از دخول در آن و بعضی دیگر از مقامات  
جذب از برائے سلوک متوجه میشوند ۱۳۵

والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چندان است که آن عزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذب مذکور  
نشده مانع عدم علم است نشان آن مقام با توجیهات پرانگنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات  
نامرئوسه دخول تام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجہ را تمام فرود خواهد بود ۱۳۶  
یعنی خواجہ احرار قدس السلام ۱۳۷ یعنی آن عزیز ۱۳۸

## مکتوب شانزدهم

در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت استقر الطلعه آنکه نواز شمس  
مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضائے وقت مسوده کرده شد بعضی متمات  
و کمالات آن علوم مسطور به نیز مخطور شده فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت را می شد انشاء  
الله تعالی متعاقب خدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله  
بالتماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسد که در طریق نافع باشد و بمقتضائے  
آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکات است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت  
رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام و الخیرة با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله  
را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسه میکنند و به مشایخ بنمایند که این نوع  
معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود  
و ربودے آن سرور علیه الصلوة والسلام و الخیرة ایستاده اند و الاقطار بطولها و در بهمان مجلس  
باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع با کرمیال کارها دشوار نیست به از آن روز که از ملازمت  
برآمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد و چنانچه مناسبت ندارد و چند گاه خود به میت آن بود که در  
گوشه خزیده نشود و مردم در صحبت بچوبیر و شیر در لظری در آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره  
۱۳۹ یعنی مکتوب شریف حضرت اقدس را مولانا علاء الدین نیز و این استقر الخدمه رسانید ۱۴۰ قوله متمات و کمالات بر دو بصیغه اسم فاعل  
از تنمیه تکمیل بمعنی تمام و کمال رسانیدن ۱۴۱ یعنی بسبب میلان بعروج ۱۴۲ قوله خزیده از خزیدن بجاء و زلے بمعنی داخل شدن  
و حق گشتن ۱۴۳ قوله بر سر روزن صبر دنده است که دشمن بشیر باشد در بیان و رشیدی نوشته که بر بعضی جا قورے صحافی تشبیه بر که بر دم  
ندارد و بفتح اول و سکون ثانی دنده معروف و مسموع شده که نوعی از شیر است که بشیر دارد و در بهار عجم نوشته که بر بعضی دنده ایست از  
قسم شیر بود و جمیع آن فارسیان بسکون استعمال نمایند غیات ۱۴۴ قوله مصمم بصیغه اسم مفعول از تنمیه بمعنی با انجام رسانیدن ۱۴۵



موافق نه می افتاد عروج در مدارج قرب لغایه الغایه هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشود و میسرند  
می آید که یوم هو فی شأن بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند

گل بر دند زین و بلبله بست بدان درگاه والا دست برد دست

درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نامم طول انجامد بالجملة از جمیع مقامات اصل در  
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از غایات چه نویسد قبل من قبل بلا حكمة چندان وجوه ولایت و کمالات  
آنرا با وجودند که چه در تحریر کرد. در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرو آوردند و این مقام مقام  
تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا که میسر شود اگر  
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده می شود که مریدان را در عمر نوج هم معلوم نیست  
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص برادر است مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت  
مقام اصل است بیشتر افراد هم گذرانند ذلك فضل الله يؤتیة من یشاء والله ذو الفضل  
الاعظم وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب  
است چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزهای پزند اعتبار نباید کرد

در نیاید حال نخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام  
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر  
خیالی خود پوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است

من گم شده ام مرا جوئید با گم شدگان سخن گوئید

از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میجوید در تقیص او سخن  
گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت

له قوله یوم الزیارات است بکرمه که درباره قال فما خلکم و سورة رحمان واقع است یعنی هر روز خدا تعالی در حالتی و ساختن کار است ذکر آن  
عبد الله بن الطاهر دعا الحسین بن الفضل فقال اشک علی قوله تعالی کل یوم هو فی شأن و قول البقی صلی الله علیه و سلم جفت  
القلم بها انت لاق فاجاب بانها شئون بیننا و شئون بینکم اما مقام عبد الله و قبل داسه ۱۲ له قوله قبل من قبل بلا حكمة یعنی  
بسیب و بی علت مقبول گردید یعنی نشانیم که کمالات و ترقیات محض غایت خداوندی است عز اسم و جل سلطانه بلا داخته العزل و الاسباب ۱۲  
۱۳ اشارت بکرمه که واقع است در سورة جمعه و پاره قد سمع الله یعنی این است فضل خدا تعالی میباید بشهر که خواهد و خداوند تعالی خداوند  
فضل بزرگ است ۱۲ له قوله نیست یعنی هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است ۱۲

مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح  
از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمیع و فرق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است  
حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد و بیش روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از  
نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و لکن الاقیاس فی اکثر علوم ادبیات الشکر  
لأن حقیقة الامر ثمة مفقودة و الامر عند الله سبحانه در رساله دیگر به تفصیل علوم ارباب  
جذبه و سلوک و حقیقت این بر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت

### مکتوب مقدم

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به سیر بر برگوار خود نوشته اند  
عرضداشت استحقاق خدمت آنکه عزیز می که چند گاه متوقف بودند روز تحریر خیال ظاهر شد که از آن مقام نحوی  
از عروج نموده بپایان فرو آورند لیکن بنجام نزول نکرده اند و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده  
از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد  
و معرض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی نویسد بصواب نزدیکتر است  
چون حدوث این قضیه نزول پرنمود و حقیقت بواسطه تناول حلاط ضعیفی طاری شده بود با انجام کار این نزول  
پیر و اخت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

له قوله و بین روح را حق میدانند که گاه باشد که نظر سالک بر عالم ارواح افتد و آن عالم را بواسطه مناسبت بر تبه و جوب اگر چه آن مناسبت  
بجس صورت باشد حق می انگارد و مشهود آن عالم را مشهود حق جل سلطانه تصور نمایند و آن خطوط و حلقه و میگرد و استرا اگر او ازین مرتبه  
نگذرند از باطل بحق بزند بعضی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخدائی پرستیدند و چون از آن مقام گذرانیدند شاعت آن را داشتند  
۱۲ معارف لدینه با خضار له قوله و لکن الاقیاس الخ یعنی و این چنین است قیاس در اکثر علوم اصحاب سکر ازین جهت که حقیقت  
امر آن جا مفقود است و حقیقت امر نزدیک خدا شے پاک است ۱۳ له قوله و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده  
آن مقام یعنی مقام عزیز متوقف بود الخ و آنکه فارسیان ارجاع فیهم مفرد و جمع جائز داشته اند ۱۲ له قوله حلاط بالضم و  
تشدید لام معرب گلاب و بمعنی خمریت که از قند و گلاب سازند و بر مسهل هم مجازاً اطلاق کنند از قبیل اطلاق کلی بر جزو ۱۳ لکن انی  
النیات اللهم اعرف لکاتبه و لمن سحی فیه











بچنانکه سنگ جماد است این صفت هم دروے اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از  
وے هیچ مدخلیت ندارد و جمیع صفات ازین قبیل است غایه مافی الباب چوں این دو صفت ظاهر تر بودند  
حَصْلُهُمَا اِنَّهُ تَعَالَى بِنَفْسِهِمَا وَيَكُونُ لَزُومٌ لِّقِي الْبَوَاقِي مِنْهُ بِالطَّرِيقِ الْكَوْنِي حَقِّ سَجَانِه و تعالی اول  
صفت علم خلق کرد بعد از آن توجه او بعلوم خلق کرد بعد از آن تعلق او به معلوم خلق کرد بعد از آن معلوم  
را بر وے منکشف ساخت یعنی انکشاف در وے خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز و جری العادة پس  
معلوم است که علم را در انکشاف چه مدخلیت باشد بچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصفا و توجیه  
بسموع بعد از آن سماع بعد از آن ادراک بمسموع همین طور اول خلق بعد از آن تفکیک حدقه و توجیه بصری  
بعد از آن بویته بعد از آن ادراک مژئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسے است که مبدأ سماع و رویت او این  
دو صفت باشد وَاِنَّ اَلْحَدَّ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَا سَمِيْعٌ وَلَا بَصِيْرٌ پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ  
ذوات جماد صرف اند فَاَلَمْ يَقْصُودْ مِنْ اِخْرَ الْكَلَامِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُمْ رَأْسًا لِاَنَّ لَهُمْ صِفَاتٍ  
وَبَلَدِكَ الصِّفَاتُ ثَابِتَةٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ لِيَكُوْنَ جَمْعًا بَيْنَ التَّنْزِيْهِ وَالتَّشْبِيْهِ بَلْ تَنَاوُلُ الْاَلِيَّةِ  
اَلْكُرْبِيَّةِ لِثَبَاتِ التَّنْزِيْهِ وَنَفْيِ الْمَثَالَةِ رَأْسًا عِلْمِ اَوَّلٍ یعنی اثبات صفات اینها مرحق سجانده و  
تعلی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه یافتن که آب از اینجا ظاهر است  
از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را  
دانستن که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ حَيُّونَ از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تا در میان

دقیقه حاشیه (۱۵) و قوتی است که بدال حصول اشیاء توان کرد یعنی استعداد و لیاقت ۱۲ هـ قول پس گفته شد و آنچه واقع است درباره الیه و (۲۵) و  
سوره شوری رکوع دوم یعنی نیست مانند وے چیزی و او است شنو اوینا ۱۲ هـ قول بطریق جری العادة نیز یعنی پیدا کردن شنیده و دید بعد پیدا کردن  
این دو صفت یعنی سامعه و باصره امر عادی است یعنی عاده اند این چنین جاری شده است بدول تاثیر صفات اینها و اگر تاثیر صفات قائل شویم پس  
تایید و صفات نیز مخلوق خدا بتمالی است ۱۲ هـ حاشیه صفه بذا ۱۲ هـ قول جمیع صفات یعنی حیوة و علم و کلام و قدرت و اراده ازین قبیل است یعنی  
او است تعالی شان زنده و داننده و متکلم و قادر و مرید و بر یک ازین صفات که در خلایق مخلوق است در آثار و نتائج خود مدخل ندارد و بچنانکه حق  
سجانه و تعالی خلق این صفات میکند خلق ثمرات و نتائج آنها میکند بعد خلق آن صفات بطریق جری العادة الی آخره یا قال الحضرت الشیخ قدس  
سر فافهم و تبین و ثبت ۱۲ هـ قول خصما الله الخ یعنی خاص کرد الله تعالی این دو صفت را یعنی این هر دو ازین لازم آید نفی باقی صفات بطریق  
اولی ۱۲ هـ قول بمرئی - مرئی اسم مفعول است از رویت یعنی چیزی دیده شده ۱۲ هـ قول و اذا لم یکن كذلك الخ متصل است بمقابل  
خود و مقابل است مرورا یعنی چوں اینچنین نیست اے مبدأ سماع و رویت در کسے بجز حق سجانه و تعالی یافته نمی شود پس نیست شنونده و بیننده  
مگر حق جل و علا ۱۲ هـ قول فاما المقصود من آخر الخ یعنی پس مقصود از آخر کلام یعنی و هو السميع البصير نفی صفات است از بندگان بالکلیه نه اینکه  
برائتیه ایشان را صفات هستند و آن صفات بجهت ثبات اند مرحق سجانه و تعالی را تا برین تقدیر این قول جامع گردد میان تنزیه که مفاد اول  
کلام باشد و تشبیه که مفاد آخر کلام باشد بلکه آیت کریمه تجاها برائتیه اثبات تنزیه است و نفی ماثله بالکلیه ۱۲ هـ باید است (باقی بر ص ۴۷)

مقایس مفهوم میشود و التقلیل یُدُلُّ عَلَى الْکَثْرِ و الْجُودَةُ تُنبِئُ عَنِ الْبَحْرِ الْعَدِیْعِ

سای که نکوست از بهارش پیداست

و بچنین ارباب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و الجماد می یابند نه آنکه افعال اینها  
را بحق سجانه بدیند و فاعل این افعال او را سجانه دانند تعالی الله سُبْحَانَهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا کَبِیْرًا و در رنگ آن  
است که شخصی سنگ را جنباند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجود حرکت است در  
سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک بچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض  
با حرکت شخصی بلاک شد نمیگویند که سنگ کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر  
الله تَعَالَى سَعِيْهُمْ موافق این علم است میفرمایند که با وجود صدور افعال و کَوْنًا لِادَاعَةٍ وَاِلِخْتِيارِ اَنْه  
مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سجانه و فعل اینها را در مصنوعیت او هیچ مدخل نیست افعال ایشان  
حرکات چند است مَن غَيْرُ اَنْ يَكُوْنَ لَهَا تَابِعٌ وَاَنْ يَكُوْنَ لَهَا تَابِعٌ وَاَنْ يَكُوْنَ لَهَا تَابِعٌ اگر گویند که برین تقدیر افعال را منوط  
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگ را بامرے مکلف سازند و بر فعل او  
مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه منوط تکلیف قدرت و ارادت  
است و در سنگ ارادت نیست لیکن چوں ارادت اینها نیز مخلوق حقست سجانه مَن غَيْرُ تَابِعٍ لَهَا فِی  
حُصُولِ الْمَرَادِ اَلْ ارادت نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق  
جری العادة و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء باوراء الهی شکر الله تَعَالَى  
سَعِيْهُمْ گفته اند آن تاثیر هم در وے خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فَعَلَى تَابِعٍ لَا اِخْتِيارَ لَهُ  
أَصْلًا فَيَكُوْنَ تَابِعًا اِلَيْهَا كَالْجَمَادِ مَثَلًا شخصی سنگ را دید که از بالا بیایان آمد تحریک حرکے و حیوانے را

دقیقه حاشیه (۱۶) که در هر مقامی از مقامات ولایت و شهادت و صدیقیت علوم و معارف جدا است که مناسب آن مقام است در ولایت سکر  
غالب است و محو مخلوب و در شهادت بالعکس و در صدیقیت سکر اصل نیست ۱۲ معارف که اشارتست بآیه کریمه در سیهاره و مانی و سوره  
نمرواقع است یعنی بدرستی که تو مژه هستی و بر آئینه ایشان مرده اند و بیدار هذا التاویل اسمیة الجملین الدالة علی الدوام و الاستمرار  
کما هو محقق فی موضعه ۱۲ هـ یعنی برین قیاس است حال باقی صفات مخلوق ۱۲ هـ حاشیه صفه بذا ۱۲ هـ قول القیل یبذل الخ یعنی اندک  
و کالت میکند بر بسیار و دم آب خبر میدهد از دریا کلاں و تالاب ۱۲ هـ قول القیر یعنی تالاب است و بقیه آب از سیلاب و برین تقدیر صفت بحرینی  
توان گشت پس شاید و او از زلت قلم ناسخ ساقط شده باشد یعنی در اصل و الغد یولود و الحسن ان یقال و القطرة تنبئ عن الغدیو ۱۲ هـ بزرگ  
حق تعالی و تقدس ازین نسبت برتر بود و بزرگ ۱۲ هـ اگر چه با خبر از صفات افعال از مخلوقات باراده و اختیار ایشان ۱۲ هـ قول من غیر ان یکن  
یعنی بے آنکه باشد افعال و حرکات ایشان را تا برین در بدانشان معمول و مصنوع بدانند حضرت اشاعره و رحمهم الله تعالی باین قائل اند که مؤثر در افعال  
جماد صرف قدرت حق است سجانه و تعالی بخلاف ظهور متحرک که بعضی قدرت عباد را در او مؤثر دانند و تفصیل این مسئله در کتب عقاید موجود است ۱۲  
۱۲ هـ من غیر تاثر الخ یعنی غیر آنکه باشد ارادت اینها را تاثر بر وے در حصول مراد ۱۲ هـ قول نفی تاثره الخ یعنی پس در تاثر قدرت مکلف را اصلا اختیار نیست

پس تاثر قدرت نیز بچگونگی با وجود آنست



بلاک ساخت آن شخص هم چنانکه آن سنگ را جماد میداند فعل او را که حرکت است نیز جماد میداند و اثر مترتب را بر آن فعل که ابلک است نیز جماد میداند فالذات و الصفات و الافعال كلها جمادات فخصه و اموا صوفه فلهو الخ القیوم وهو السميع البصير وهو العليم الخیر وهو الفاعل لما يريد قل لو كان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرأت بے حد واقع شد چه توان کرد جمال سخنی که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و هر چه از گوید بر عیان نماید با وجود خود را هیچ مناسبت نمی یابد که از آن جناب سخن کند و یا نام او بزرگان آرد و برابر بارشستم و بن بمشک کلاب هنوز نام تو گفتمن مرا نمی شناید

ع + بنده باید که حد خود داند + امیدوار تو چه و عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود ببیند از عنایات مبداء آن توجیه عالی است و الا ح + من بهما احمد پارینه که مستم + مستم + میان شاه حسین طریق تو حمد دارد و در آن مخطوط است بخاطر می آید که از آنجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمی تواند کرد و اگر در سفره همراه میشود ترقیات بسیار میکند و در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است خنده ترقی کرده است و از خویشان این فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات بر قیة نزدیک است و مستعد است +

## مکتوب نوزدهم

در سفارش بعضی ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت <sup>احقر الخدمه آنکه شخصی</sup> از لشکر آمده و انمود که مبلغ وظیفه داران فقراء دلی و سرهند از بابت فصل خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه السلام قوله فالذات والصفات الخ یعنی پس ذوات مخلوقات و صفات و افعال شان همه جمادات محضه و اموات صرفند پس او است تعالی و سحانه زنده و قائم و اوست سميع و بصير و اوست عليم و خبير و اوست موجد چیزه که اراده کند + قوله قل لو كان البحر مدا و اشارت است بکبریه که در آخر سوره کعبه واقع است یعنی بگو اگر باشد دریا سیاهی بر آن نوشتن سخنان پروردگار من البته خرج شود آب دریا پیش از آنکه آخر شوند سخنان پروردگار من اگر چه بسیاریم مانند آن دریا بطریق مدد + صاحب جمال علی الاطلاق یعنی حق سبحانه تبارک و تعالی که صاحبزاده نخستین حضرت ایشان است قدس سره +

کرده اند که بعد از تحقیق حق بمسئول رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد که بنابر تنکه فصلنامه باسم شیخ ابو الحسن حاق و اهل علم و بنابر تنکه فصلنامه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما حی و قائم اند و تنابه اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتماد می است اگر خبر نکرده صدق داشته باشد مبلغ این دو اسمانی مذکورین را حواله حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرهند اند +

## مکتوب بیستم

نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت <sup>احقر الخدمه آنکه مکرر در باب</sup> وظائف والده حبیب الله سر مندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عریفه مسطوره اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه میگردد اگر مبلغ وظائف مشار الیهما بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیهما نمایند بعضی بطریق و کالت و بعضی بطریق اصالت آورده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهما حی و قائم اند التماس نصیح پروانجات مینمایند زیادت گستاخی است +

## مکتوب بیست و یکم ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الْمَكِّيِّ وَلَدِ مُوسَى  
الْحَاجِّ الْقَارِيَّ اللَّاهُوتِيَّ فِي بَيَانَ دَرَجَاتِ  
مکتوب بیست و یکم بشیخ محمد کی پسر حاجی قاری موسی  
لاهوری صدور یافته در بیان درجات و لایست

له قوله تنکه بالفتح و کاف عربی بمعنی قرص راخ از زر باشد خواه نقره یا مس و این مفرس مکرر است ۱۲ غیاث ۳۵ قوله اعتماد است بیائے معروف یعنی آن کس معتد علیه وثقه و مقبل است ۳۵ قوله مبلغ بضم میم و سکون موحده و فتح لام بمعنی رسانیده شده صیغه اسم مفعول از البلاغ و این لفظ اکثر در انشاء صفت مذکر واقع می شود مگر این صفت قبل از موصوف می آید چنانچه مبلغ ده روپیه یعنی چهلین روپیه یا که سازنده آنرا ایجاد کامل بصفات خودش ساخته است و ناسره و غیره نیست و بمعنی نوشته اند که مبلغ بفتح اول و سوم مصدر میمی است که در صفت مذکر بمعنی اسم مفعول واقع می شود ۱۲ غیاث ۱۲ ح ۳۵ مخدومان و بزرگان و این جمع مخدوم است ۱۲ علم ۱۲ علم ۱۲ علم هن التراجم للمکاتیب العریة الحقها هذه العبد الضعیف الاحقر الاقفر المصغر بقا و الله عن سیاته تعجبا للافاضة و تعجبا للافاضة و ذلك فضل الله يؤتیة من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۱۲ المصحح رحمہ الله تعالی دحمة واسعة -



الْوَلَايَةُ لَأَسِيَمَا الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةَ عَلَى  
صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالنَّجْدَةُ وَمَدَارِ  
الطَّرِيقَةِ النَّفْسِيَّةِ الْخَلْقِيَّةِ قَدَسَ  
اللَّهُ تَعَالَى اسْمَا صَاحِبِهَا وَعُلُوَّ نَسَبِهِمْ  
وَفَضْلِهِمَا عَلَى نَسَبِ سَائِرِ الطَّرِيقِ وَأَنَّ  
حُضُودَهُمْ دَائِمِيٌّ وَصَلَّ الْمَكْتُوبُ الشَّرِيفُ  
اللطيفُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْخَجِيفِ عَظَّمَ  
اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَكُمْ وَلَيْسَ سُبْحَانَهُ أَمْوَكُمُ  
وَتَشْرَحُ صَدْرَكُمْ وَتَقْبَلُ عُنْدَكُمْ بِحُجْرَةِ  
سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكَ  
وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ  
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا أَعْلَمُوا إِخْوَانِي  
أَنَّ الْمَوْتَ الَّذِي قَبْلَ الْمَوْتِ الْمُعْبَدِ عَنْهُ  
بِالْفَنَاءِ عِنْدَ أَهْلِ اللَّهِ مَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَمْ  
يَتَيَسَّرِ الْوُصُولُ إِلَى جُنَابِ الْقُدُّوسِ بَلْ لَمْ  
يَكُنِ النِّجَاتُ عَنْ عِبَادَةِ الْمُعْبُودَاتِ

خصوصاً ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة  
والسلام والحقیه ودر دایمی طریقه نقشبندی  
علیه قدس الله تعالی اسرار صاحبها  
و در بیان علو نسبت این بزرگواران و  
فضیلت آن به نسبت سائر طریقه و در  
بیان آنکه حضور ایشان دائمی است مکتوب  
شریف لطیف که بنام ابن بنده ضعیف  
خجیف نوشته بودند سید الله تعالی ابر شمارا  
علیم گرداند و او سبحانه کار شمارا آسان کند و سینه  
شمارا گشاده سازد و عذر شمارا قبول فرماید بحجرت  
سید البشر المطهر عن ذیغ البصر علیه و علی اله  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
برادران بدانید تا زمان موتی که قبل از موت است و  
تزد اهل الله معبر لقا است متحقق نگردد و وصول  
بجانب حضرت قدس محال است بلکه نجات از  
عبادت معبودات باطله آفاقی و آلهه هوایی

له قوله زیغ بالفتح یعنی میل کردن از حق و انحراف است بقول او سبحانه لا یزغ البصر واطعی که در سوره الفجم واقع شده است یعنی کج روی نه کرد چشم بفریبگاه  
و از مقصد تجاوز نمود ۱۳ که چنانکه وارد است که موتوا قبل ان تموتوا یعنی بمیرید قبل از مردن و این موت عبارت از جدائی لطائف است  
از لطیفه قالب یا بنیج که نفس ترقی کرده بمقام قلب میرسد و بر بالفاق بمقام روح و بر سبب مقام سر و بر چهار مقام خفی و بر پنج مقام اخفی پس  
همه بافاق قصد طریق عالم قدس نمایند و لطیفه قالب را خالی و تهی میگردانند تا این در ابتدا بطریق احوال است و در انتها بطریق مقام و با وجود  
این مفارقت حسن و حرکت در قالب باقی میماند و سر این از مواضع دیگر باید طلبید ۱۴ قوله لقا است قبا عبارت از نیسان دادن حق است  
سبحانه بواسطه استیلا مشهود مستی او جل ذکره و قفائے فنا آنکه باقی به شعوری بهم شعور نماند ۱۵ معارف و لواحق ۱۶ قوله معبودات باطله  
آفاقی که در آفاق عبارت از معبودات باطله کفره و فخره است مثل لات و عزری و آلهه النفس عبارت از هوای نفسانی است که  
قال الله تعالی انما هیئت من الخلق الهه هواه ایمان تصدیق قلبی که ظاهر شریعت باطن تکلیف فرموده و در نفی آلهه باطله آفاقی کافی است  
و در نفی آلهه باطله نفسی ترک تکیه نفس اماره و کار است که حاصل سلوک طریق اهل الله است ایمان تحقیقی و البته بنفی این برود آلهه باطله است لیکن  
حکم ظاهر شریعت ایمان بحد الباطل آلهه آفاقی نیز متحقق میشود و این قسم ایمان صورت ایمان است اما حقیقت ایمان منوط با بطلان آلهه  
نفسی است صورت این را احتمال زوال است و حقیقت ایمان ازین احتمال محفوظ است ۱۷ معارف قدیمه ۱۸

الْبَاطِلَةُ الْأَفَاقِيَّةُ وَالْأَلِهَةُ الْهَوَائِيَّةُ الْإِنْفِيسِيَّةُ  
فَلَمْ يَتَحَقَّقْ حَقِيقَةُ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَتَيَسَّرْ كَمَالُ  
الْإِيمَانِ فَلَيْفَ يَحْصُلُ الدَّخُولُ فِي نَهْضَةِ  
الْعِبَادَةِ وَالْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ الْوَتَادِ مَعَ  
أَنَّ هَذَا الْفَنَاءَ قَدَمٌ أَوَّلٌ يُوضَعُ فِي أَطْوَارِ  
الْوَلَايَةِ وَكَمَالُ اسْتَبْقٍ يَحْصُلُ فِي الْبِدَايَةِ  
فَيَنْبَغِي أَنْ يُقَاسَ مِنْ أَوَّلِ الْوَلَايَةِ حَالُ  
اِخْرَافِهَا وَمِنْ بَدَايَتِهَا دَرَجَةُ نَهَايَتِهَا  
وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ بِالْفَادِ سَبْعَةٌ ع

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

وَقِيلَ بِهَا الْبُضَاعُ

سأله که نگو است از بهارش پیداست  
وَلِلْوَلَايَةِ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ  
إِذْ عَلَى قَدَمِ كُلِّ نَبِيٍّ وَلَايَةٌ خَاصَّةٌ بِهِ  
وَأَقْصَى دَرَجَاتِهَا هِيَ الَّتِي عَلَى قَدَمِ نَبِيِّنَا  
عَلَيْهِ وَعَلَى جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ  
أَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ أَيْمُنُهَا إِذَا التَّحَلَّى

انفسی حاصل نشود پس نه حقیقت اسلام متحقق  
گردونه کمال ایمان میسر نیست و دخول در نهضت عبادت  
و وصول بدرجه او تاد و چگونه خواهد شد  
با وجودی که این فنا قدم اول است که  
که در درجات ولایت نهاده می شود و  
کمال اسبق است که بدایت حاصل میگردد  
بناء علی ذلك منزله است که از اول ولایت حال  
آخر آن قیاس کرده شود و از بدایت آن درجه نهایت  
این و سر آئینه چه خوش گفته شده است بزبان فارسی ع  
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و نیز ع

سأله که نگو است از بهارش پیداست  
و ولایت را درجات اند بعضیها فوق بعضی دیگر است  
بر قدم نبوی ولایت است مخصوص بآل و اقربا  
درجات آن بهمان درجه است که بر قدم  
پیغمبر است علیه و علی جمیع اخوانه من  
الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها اذا التحلی

له قوله او تاد بالفتح جمع دند یعنی مرغ و قسم از اولیاء الله که همه عالم بهار حق میباشند ۱۲  
دیگر ۱۳ بدانکه ولایت بفتح و اقرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد و با کسر آن معنی ناکه موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگردند  
و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است و بر کلماتی که مستعدان میرسد اثر ولایت بفتح است و کس باشد که از آن دو قسم ولایت  
اور لیک حاصل باشد دیگر بود که از هر دو نصیب و افراد داشته باشند یا شخصی یک از آن دو بیشتر بود و دیگر کمتر متخرج نقشبندی  
رحیم الله تعالی را همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و اگر شخصی مقتدا ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر رایج است  
خلاصان میگردد و ولایت بفتح را با خود می برد و گاه حکم زنگنه ولایت بکسر را از ولی بازمی ستانند ۱۴ شخص از ملفوظات حضرت خواهد  
محمد عبد الباقی قدس سره که در زبده المقامات نقل کرده است ۱۵ القریب ع و حق من حال بدستانی و بیعی ۱۶



الذات التي لا اعتبار في له لاسماء والصفات  
 والشؤون والاعتبارات لا بالاعتبار ولا بالاعتبار  
 لا بالسلب مخصوص بولايتيه عليه الصلوة  
 والسلام وخرق جميع الحجب الوجودية  
 والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذا  
 المقام في يحصل الوصل عريانا ويتحقق  
 الوجود حقيقة لا حسباناً وبل كمال من  
 متابعيه عليه الصلوة والحيمة نصيب  
 كامل فخر وافر من هذا المقام العزیز  
 وعبودية فعليكم باتباعه صلى الله تعالى  
 عليه وسلم ان كنتم متوجهين الى التحصيل  
 هذه الدولة القصوى وتكميل هذه  
 النجاة العليا وهذا التجلي الذاتي  
 بوقد عند اكثر المشايخ رحمهم الله  
 تعالى سبحانه يعني ان خرق جميع الحجب  
 عن حضرت الذات جل سلطانه يكون  
 في زمان يسير كالبرق ثم تسدل حجب  
 الاسماء والصفات وتستسطوات  
 انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي  
 كحمة كالبرق والعبية الذاتية كثيرة

ذاتي که در ال اسماء وصفات وشیئون و اعتبارات  
 را اعتباری نیست نه باحجاب و نه بسلب  
 مخصوص است بولایت آل سرور کائنات علیه  
 الصلوات والتسلیمات والقیامات و درین مقام  
 خرق جمیع حجب وجودیه و اعتباریه علماً و عیناً متحقق  
 می شود پس درین وقت وصل عریا حاصل میگردد  
 و وجود حقیقی محقق میشود و ظنی و تمیننی و ازین مقام  
 عزیز الوجود نصیب کامل و خظ وافر حاصل است  
 مرسل تابعان آل سرور علیه الصلوة والسلام والحيمة  
 پس لازم گیرید متابعت آنحضرت راصلی الله تعالى  
 علیه وآله وسلم اگر نمایان تحصیل این دولت قصوی  
 و تکمیل این درجه علیا متوجه اید و این تجلی ذاتی برقی  
 است نزدیک اکثر مشایخ رحمهم الله تعالى  
 سبحانه یعنی خرق جمیع حجب از حضرت  
 ذات جل سلطانه مانند برق بزبان سیر  
 می باشد بعد ازین حجب اسماء وصفات  
 انداخته شود و سطوات انوار ذات  
 تعالى مستور ساخته نشود پس حضور  
 ذاتی مثل برق یک لمح باشد و عبیت  
 ذاتیه زیاده تر و پیش اکابر نقش بند بر قدس

له قوله اسماء وصفات وشیئون و اعتبارات بدانکه فرق در بر چهار این مراتب از پس دقیق است و در مکاتیب دیگر مذکور  
 من شاء فليرجع اليها ۱۳ قوله خرق بالفتح دریدن و بریدن و قوله حجب بضم ح ج جمع حجاب بر وزن کتاب بضم پ پرده ۱۴  
 بالنعم بمعنى برسمه یعنی بدون اعتبار زاید بر ذات مجردة صرفة ۱۵ یعنی ذهنية و خارجيه ۱۶

جدا و عند اکابر المشايخ النقشبندية  
 قدس الله تعالى أسرارهم هو الحضور  
 الذاتي دائماً ولا عبودية عند هم للحضور  
 الذابل المتبدل بالعبية فيكون كمال  
 هؤلاء الأکابر فوق جميع الكمالات و  
 نسبتهم فوق جميع النسب كما وقع  
 في عبارة إلهامان نسبتنا فوق جميع  
 النسب و أرادوا بالنسبة الحضور الذاتي  
 الدائمى و أعجب من ذلك ان النهاية  
 في طریقة هؤلاء الکمل مندرجة في  
 البداية و اقتداء هم في ذلك بصحابة  
 رسول الله صلى الله تعالى عليه و عليه  
 وسلم و بآثارك فانهم في أول صفة النبوة  
 عليه الصلوة والسلام والحيمة نالوا ما  
 يتيسر في النهاية و ذلك باندرج  
 النهاية في البداية فكما كانت ولاية  
 محمد رسول الله صلى الله عليه وآله  
 وسلم فوق جميع ولايات الانبياء  
 والرسل عليهم الصلوات والتسليمات  
 كذلك كانت ولاية هؤلاء الأکابر فوق  
 جميع ولايات الأولياء قدس الله تعالى  
 أسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة  
 الى الصديق الأکبر لعمركم لا فساد من

الله تعالى اسرارهم این حضور ذاتی دائمی  
 است و نزد این بزرگ واراں حضور زائل  
 متبدل بالغیب را اعتباری نیست پس  
 کمال این اکابر فوق جمیع کمالات است  
 و نسبت ایشان فوق جمیع نسب چنان که  
 در عبارات شان واقع شده این نسبتنا  
 فوق جميع النسب و از نسبت حضور  
 ذاتی دائمی مراد داشته اند و عجیب تر این  
 همه آن که در طریقه این کمل نهایت در بدایت  
 مندرج است و اقتداء ایشان درین امر  
 بصحابه رسول الله است صلی الله  
 تعالى علیه و علیه وسلم  
 و بآثارک زیرا که ایشان در اول صحبت  
 بنی علیه الصلوة والسلام و  
 الیمة پذیرفته یافتند که در نهایت کار پیشر  
 گرد و این بسبب اندراج نهایت است در  
 بدایت پس چنانکه ولایت محمد رسول الله صلی الله  
 تعالى علیه وآله وسلم فوق جمیع ولایات انبیاء  
 و رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات  
 همچنین ولایت این اکابر فوق جمیع ولایات  
 اولیا است قدس الله تعالى اسرارهم چگونه  
 فوق نباشد حال آن که ولایت ایشان منسوب  
 است بصدیق اکبر رضی الله تعالى عنه آری بعضی



كُلُّ الْمَشَائِخِ قَدْ حَصَلَتْ هَذِهِ الْمَسْبُوتَةُ  
 لَكُنْ بِاِقْتِبَاسٍ مِنْ وَلايَةِ الصِّدِّيقِ الْاَكْبَرِ  
 رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ كَمَا اخْبَرَ أَبُو سَعِيدٍ  
 عَنْ دَوَامِ هَذِهِ الْحَدِيثِ وَقَدْ وَصَلَتْ  
 حَبَّةُ الصِّدِّيقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ  
 إِلَى هَذَا الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ  
 النِّقَاحِ وَالْغَرَضُ مِنْ اِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِهِ  
 هَذِهِ الطَّرِيقَةُ الْعَلِيَّةُ النَّقْشِيَّةُ بِدِيَّةٍ  
 تَرْغِيْبُ الطُّلَّابِ إِلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ وَالْاَلَا  
 مَالِي وَشَرِّحَ كَمَا لَهَا قَالَ الْمُؤَلِّفُ فِي  
 الْمَثْنَوِيِّ هـ

شرح اوجیهف است با الی بیان

مجموع راز عشق باید در نهان

لیک گفتم وصف اوتاراه بر بند

پیش از ال کز فیت آل حسرت خورد

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى خَيْرِ مَنْ اتَّبَعَ

الْهُدَى +

## مکتوب لست دوم

اُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْمَجِيدِ بْنِ الشَّيْخِ  
 مُحَمَّدٍ الْمُخْتَلِیِّ الْاَلَهَوِيِّ فِي بَيَانِ وَجْهِ  
 التَّعَلُّقِ بَيْنَ الدُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَيَانِ

افراد از کمال مشایخ حصول این نسبت متحقق  
 شده ولیکن این حصول با اقتباس است از  
 ولایت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چنانکه شیخ  
 خراز که شریف اواخر حال او نشان در جایش مکتوب اول مذکور شده  
 ابو سعید از دوام این حدیث خبر داده و بهیچ حضرت  
 صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شیخ ابو سعید مذکور  
 رسیده چنانچه صاحب نفحات آورده است  
 و غرض از اظهر بعض کمالات این  
 طریقۀ علیہ نقشبندیہ ترغیب طالبان است  
 باین طریقۀ علیہ ورنه مرابشر کمالات  
 این طریقۀ چه نسبت مولای روم و رثنوی  
 فرموده هـ

شرح اوجیهف است الخ

بر شمس بادا سلام و نیز کوتایح بدی

است +

## ترجمه از مصحح

مکتوب لست و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ  
 محمد مفتی لاهوری صدور یافته در بیان بهت تعلق  
 میان روح و نفس و بیان عروج و نزول

عَمُودُ جِهَتَا وَتَوَلُّوهُمَا وَبَيَانِ فَنَاءِ الْجَسَدِيِّ  
 وَالدُّوْحِيِّ وَبَيَانِ مَقَامِ الدَّعْوَةِ  
 وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْمُسْتَهْلِكِينَ مِنَ الْاَوَّلِيَاءِ  
 وَالدَّرَاجِعِينَ إِلَى الدَّعْوَةِ سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ  
 بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَفَرَنَ اللّٰمَكَاتِ  
 الْمُتَبَرِّجِ عَنِ الْجِهَةِ مَعَ الْمَكَاتِ الْحَاصِلِ  
 فِي الْجِهَةِ فَجَبَّ الظُّلْمَةُ إِلَى النُّورِ فَعَشَقَ  
 بِهَا دَامَتْ بِرَحْمَةِ الْبَيْتِ لِيُزِدَ اِيْهَا  
 التَّعَلُّقُ جَلَاءُ وَيَكْمُلُ بِمَجَادَّةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءُ  
 كَالْمِرَاقَةِ اِذَا اُرِيدَ صِقَالُهَا وَقَصْدُ ظُهُودِ  
 لَطَافَتِهَا تَرَبُّتٌ اَوَّلًا لِيُظْهِرَ بِمَجَادَّةِ  
 الظُّلْمَةِ التَّرَائِيْقُ صَفَاءُهَا وَيَزِدَادُ  
 بِتَعَلُّقِ الْكثَافَةِ الطِّينِيَّةِ بِهَا وَهَافَتِ نَفْسِي  
 ذَلِكَ النُّورَ مَا حَصَلَ لَهُ اَوَّلًا مِنْ شُهُودِ  
 الْقَدَاسِيِّ بَلْ جَهْلَ نَفْسِهِ وَتَوَابِعَهُ الْوُجُودِ  
 بِاسْتِغْرَاقِهِ فِي شُهُودِ مَعشوقِهِ الظُّلْمَانِ  
 وَتَعَلُّقِهِ بِاَلْمُتَبَرِّجِ الْهَيُولَانِ فِي فَضَاءٍ مِنْ

ایمان و بیان فنا جسدی و روحی و بقائے  
 ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان  
 آنان که از اولیاء مستهلک اند و آنان که بمقام  
 دعوت راجع پاک است و منزه ذالک که  
 نور را باطلیت جمع کرد و لامکانی را که از جهت  
 بری است با مکانی که در بهت است هم قرین  
 ساخت و طلیت را بنظر نور محبوب گردانید پس  
 آن نور فریفته شد بروی و بکمال محبت اختلاط  
 کرد با وی تا باین تعلق افروز گردد جلای او و مجاورت  
 ظلمت کامل شود صفائی او همچو آئینه که چو صفائی  
 خواهند و اظهار لطافتش را قصد کنند اولش خاک  
 آلوده گردانند تا بجا ورت ظلمت تراشیده صفائی او  
 ظاهر گردد و باعث تعلق کثافت طینی بهاء او افروز  
 شود پس آن نور باعث استغراق در شهود معشوق  
 ظلمانی و تعلق به سیکل هیولانی فراموش نمود آنچه او  
 را پیشتر حاصل بود از شهود قدسی خود بلکه از ذات  
 خویش و توالع وجود هم بے خبر گشت پس آن نور

له قول جلا بالکسر از رنگ پاک کرده روشن ساختن ۲ غ ۳ قول منقالت بکسر اول صیقل کردن ۲ غ ۳ قول لطافت بفتح اول تبارک  
 و وقت ۱۲ له قول تراشیده منسوب است بر تراب بضم اول یعنی خاک ۱۲ له قول کثافت بفتح ضد لطافت ۲ غ ۳ له قول طینیبه  
 منسوب است بر طین بالکسر یعنی گل ۱۲ له قول بهاء بفتح روشن و رونق و زیبائی و در فارسی یعنی قیمت و آید و درین جابر یکی ازینها محفل  
 است ۱۳ له قول ظلمانی بفتحین تار یک و این منسوب بظلم که بفتحین است نه بضم یعنی تاریک شدن و الف و نون و قبل یا ئی نسبت  
 در بعض محفل زاید آید چنانچه در نورانی و حقایق و جسمانی ۱۲ غیات ۹ له قول سیکل بفتح جته بزرگ و اسب دراز جسم و شکوه و عظمت و  
 بنائے بلند و بختانه و صورت و شکل و حائل ۱۲ غیات ۱۳ له قول هیولانی منسوب به هیولا که ماده هر شیئی را گویند و در حالت نسبت  
 نون زاید هم می آید چنانچه ربانی و روحانی ۱۲ غیات اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین آمین  
 یا رب العالمین -



أَصْحَابُ الْمَشْأَةِ فِي مَصَاحِبِهِ وَضَاعَ مِنْ  
 كَرَامَاتِ الْمِيمَنَةِ فِي مُجَادَاتِهِ فَإِنْ بَقِيَ فِي  
 مَضِيْقِ هَذَا الْإِسْتِغْرَاقِ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ إِلَى  
 فَضَاءِ الْإِطْلَاقِ فَأَكُوَيْلُ لَهُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَا كَرَّ  
 يَتَسَكَّرُ مَا هُوَ الْمَقْصُودُ مِنْهُ وَضَاعَ جَوْهَرُ  
 اسْتِعْدَادِهِ فَضَلَّ صَلَاةً لَا بَعِيدًا وَإِنْ سَبَقَتْ  
 لَهُ الْحُسْنَى وَأَذْكَنَتْهُ الْعِنَايَةُ الْقُصْوَى دَفَعَ  
 دَأْسَهُ وَتَذَكَّرَ مَا ضَلَّ عَنْهُ فَرَجَعَ الْفَقْهَرَى  
 قَائِلًا

إِلَيْكَ يَا مُنِيبِي حَيٍّ وَمُعْتَمِرِي  
 إِنْ حَجَّ قَوْمٌ إِلَى تَرْبٍ وَأَحْجَارٍ  
 وَإِنْ حَصَلَ لَهُ الْإِسْتِغْرَاقُ ثَانِيًا فِي شَهْوٍ  
 الْمَطْلُوبِ الْأَقْدَسِ عَلَى أَحْسَنِ طُوقٍ وَ  
 تَيَسَّرَ لَهُ التَّوَجُّهُ إِلَى الْجَنَابِ الْمُقَدَّسِ  
 بِأَكْمَلِ وَجُوهِ تَبَعِهِ الظُّلْمَةُ حَرَّ وَانْدَجَتْ  
 فِي غَلَبَاتِ أَنْوَادِهِ فَإِذَا بَلَغَ هَذَا  
 الْإِسْتِغْرَاقُ إِلَى أَنْ تَنْسَى لِلتَّعَلُّقِ الظُّلُمَاتِ

در مصاحبتش از اصحاب مشتمه<sup>۱۱</sup> گردید و در مجاورتش  
 فضائل مبین را ضایع نمود پس اگر در تنگ نائی  
 این استغراق باقی ماند و بقضائے اطلاق نرسید  
 وائے است بر او تر و وائے زیر آنکه از وجودش  
 آنچه مقصود بود میسر نگردد و بهر استعدادش  
 نیز بقضایع انجا میزد فضل ضلالت را بعید او اگر  
 سابقا مقرر شد برائے او حسنی و یافت او را عنایت  
 قصوی خود را متوجه ساخت و آنچه از او گم شده بود  
 بیاورد پس رجعت فقهری نمود قائل<sup>۱۲</sup>

ای امیدم سوئے تو بس عمره و حج من است  
 حج گو میکرد قوسے جانب خاک و حجر  
 و اگر او را بار دوم در شهود مطلوب اقدس با حسن  
 طرق استغراق حاصل گردید و توجه بجانب  
 مقدس با کمال و بهر متیسر اندرین وقت ظلمت  
 بدامن او خواهد آید و بخت و غلبات النوار  
 او مندرج خواهد شد و در آن زمان که این استغراق  
 بدین حد انجا شد که متعلق ظلماتی خودش را به برنج

له قوله مشتمه و میمنه اشارت است باینکه در سوره واقع است فاصحاب المیمنة ما اصحاب المشتمة ما  
 اصحاب المشتمة یعنی پس یاران دست راست چه برتر اند یاران دست راست و یاران دست چپ چه فروتر اند یاران دست چپ  
 له بقع و فناء و مجر زین و فرائج و فرائج زین و کشادگی صحن خانه و میدان ۱۲ غ ۱۳ قوله ضیاع یعنی ضایع معنی هلاک شدن ۱۴ له قوله  
 فضل ضلالتا بعید یعنی پس گمراه خدگراه شدن دور دراز ۱۵ له قوله و اگر سابقا مقرر شد اشاره است باینکه در باره اقرب و سوره انبیاء  
 واقع است یعنی ان الذین سبقتم لهم من المحسنی اولئک عندها مبعدون یعنی بد رستی آنانکه سبقت برده است برائے آنها از با  
 نیکی و این گروه از آن دور کرده شده گانند ۱۶ له بقع فقهری یعنی هر دو قاف در میان شان بائے ساکنه است و بعد رائے جمله در آخر الف است که بصورت  
 یا نوشته شود یعنی بجانب پاشنه خود رفتن در قاف موس است الفقهری الی خلف ۱۷ له قوله الیک یا فیتی انی بنی بالغم امید و آرزو و قوله  
 ترب بالغم خاک قوله احجار بالفتح جمع حجر یعنی سنگ و قوله معتم بصیغه اسم مفعول از اعجاز یعنی عمره کردن معنای بیائے متکلم بدانکه خاک و سنگ  
 اینجا عبارت است از صورت کعبه معظمه و مراد از غلط باینکه یا فیتی حقیقت کعبه که حق جل و علا است ۱۸

رَأْسًا وَجَهْلَ نَفْسِهِ وَتَوَابِعَ وَجُودِهِ كَلِيَّةً  
 فَاسْتَهْلَكَ فِي مُشَاهَدَةِ نُورِ الْأَنْوَارِ وَحَصَلَ  
 لَهُ حُضُورُ الْمَطْلُوبِ وَدَاءُ الْأَسْتِغْرَاقِ  
 بِالْقَنَاءِ الْجَسَدِيِّ وَالرُّوحِيِّ وَإِنْ حَصَلَ لَهُ  
 الْبَقَاءُ بِذَلِكَ الْمَشْهُودِ أَيْضًا بَعْدَ الْقَنَاءِ  
 فِيهِ فَقَدْ تَمَّتْ لَهُ جِهَتَا الْقَنَاءِ وَالْبَقَاءِ وَحَلَّ  
 عَلَيْهِ الْإِطْلَاقُ اسْمُ الْوَلَايَةِ حَرَّ فَيُخْبِتُ لَهَا  
 يَخْلُوحَالَهُ مِنْ أَمْرَيْنِ إِمَّا الْإِسْتِغْرَاقُ  
 فِي الْمَشْهُودِ بِالْكَلْبَةِ وَالْإِسْتِهْلَاكُ فِيهِ  
 عَلَى الدَّوَامِ وَإِمَّا الرَّجُوعُ إِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ  
 إِلَى الْحَقِّ عَزَّ سُلْطَانُهُ بِأَنْ يَصِيرَ بِأُطْنُهُ مَعَ  
 اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَظَاهِرُهُ مَعَ الْخَلْقِ فَيَتَخَلَّصُ  
 النُّورِ مِنَ الظُّلْمَةِ الْمُنْدَرِجَةِ فِيهِ الْمُنَوَّرَةِ  
 إِلَى الْمَطْلُوبِ وَيَصِيرُ بِهَذَا التَّخَلُّصِ مِنْ أَصْحَابِ  
 الْيَمِينِ وَهُوَ أَنْ كَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْحَقِيقَةِ يَمِينٌ  
 وَلَا يَشْكُلُ الْيَمِينُ أَوَّلِي بِحَالِهِ وَالنَّسَبُ  
 بِكَمَالِهِ بِجَامِعِيَّتِهِ الْجِهَةِ الْخَيْرِيَّةِ مَعَ  
 اسْتِزَاكِهِمَا فِي الْيَمِينِ وَالْبُرْكَ كَمَا وَقَعَ فِي  
 شَأْنِهِ عَزَّ شَأْنُهُ كَلَّمَ بَكَايَهُ يَمِينٌ وَتَنَزَّلَ  
 تِلْكَ الظُّلْمَةُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فِي مَقَامِ

فراموش سازد و از ذات و توابع وجود خود  
 کلیتے به خبراند و در مشاهده نور النوار مستهلاک شود  
 و حضور مطلوب او را از وائے استغراق حاصل گردد  
 بقناء جسدی و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز  
 میسر شد او را بقا بدین مشهود بعد از قناء در آن پس  
 بهر وجه بقا و قناء تمام و کمال او را حاصل شد  
 و اکنون اطلاق اسم ولایت بر او راست آمد پس  
 درین صورت حالش از دو امر خالی نیست استغراق  
 صرف است در مشهود خود کلیتے و استهلاک محض  
 است در وائے علی الدوام یا رجوع است بدعوت  
 خلق بحضرت حق عز سلطان بنحیکه باطنش بخی سبحانه  
 باشد و ظاهرش بخلق و اندرین وقت نور از دست  
 ظلمت که در وائے مندرج است و متوجه مطلوب  
 خود را نیاید و بدین راهی از اصحاب یمن گردد  
 و او را اگر چه فی الحقیقت نه یمن است و نه شمال  
 ولیکن یمن بحال او اولے است و بحال او اولے  
 به سبب جامعیت آن جهت خیریت را با وجود  
 اشتراک بر دو یمن و برکت چنانچه در شان آن  
 عز شأنه وارد است کلمات یمن و آل ظلمت  
 ازال نور در مقام عبادت و اداء طاعت فرو آید

له بالتذکیر كما في سائر نسخ القلبية الموجودة عندنا موقوع على انه نعت النور او بالتأنيث و مشي عليه للمعرب  
 محر و در علی انه نعت للظلمة هذا والله اعلم و علمه الله اما مجهول ای استهلاک الله تعالی او معروف ای  
 استهلاک هو نفسه ۱۲ قال المعرب دواء مسلم عن عبد الله بن عمرو و التومني عن ابی هريرة  
 بلفظ و كلنا يدای دبی یمن مبارکته ۱۳



الْبِصَادَةِ فَادَاءِ الطَّاعَةِ وَتَعْنِي بِالنُّورِ اللَّامِكَا  
 الرُّوحَ بَلْ خُلَاصَتَهُ وَبِالظُّلُمَةِ الْمُقْتَدَةِ  
 بِالْجَهَةِ النَّفْسِ وَلَكِنَّ الْمَرْدِيَّ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ  
 قَانَ قَالَ قَائِلٌ إِنَّ لِلْأَوْلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ  
 أَيْضًا شُعُورًا بِالْعَالَمِ وَتَوَجُّهًا إِلَيْهِ وَاتِّخَاظًا  
 مَعَ بَنِي نُوْعِهِمْ فَمَا مَعْنَى الرِّسْتِهْلَاكِ وَ  
 التَّوَجُّهِ بِالْكَلِيَّةِ عَلَى الدَّوَامِ وَمَا الْفَرْقُ  
 بَيْنَهُمَا وَيَنْبَغِي الْمَرْجُوعِينَ إِلَى الْعَالَمِ لِلدَّعْوَةِ  
 قُلْنَا إِنَّ الرِّسْتِهْلَاكِ وَالتَّوَجُّهَ بِالْكَلِيَّةِ  
 عِبَادَةٌ عَنْ تَوَجُّهِ الرُّوحِ وَالنَّفْسِ مَعَ  
 لِحْدَانِدِ رَاجِ النَّفْسِ فِي أَنْوَارِ الرُّوحِ  
 كَمَا مَرَّتِ الرِّشَادَةُ إِلَيْهِ وَالشُّعُورُ بِالْعَالَمِ  
 وَتَوَجُّهُهُ أَنْ يَكُونَ بِالْحَوَاسِ وَالْقَوَائِمِ وَ  
 الْجَوَارِحِ الَّتِي هِيَ كَالْتَقَاصِيبِ لِلنَّفْسِ  
 فَالْحَمَلُ الْمَلْحُصُ مُسْتَهْلِكٌ فِي ضَمَنِ  
 أَنْوَارِ الرُّوحِ فِي مَطَالَعَةِ الشُّهُودِ وَتَقْصِيدُ  
 بَاقٍ عَلَى الشُّعُورِ السَّابِقِ مِنْ غَيْرِ تَطَرُّقٍ  
 فَيُؤَدِّيهِ بِخِلَافِ الْمَرْجُوعِ إِلَى الْعَالَمِ فَإِنَّ  
 نَفْسَهُ بَعْدَ كَوْنِهَا مُطَهَّرَةً تَخْرُجُ مِنْهُ  
 تِلْكَ الْأَنْوَارُ لِلدَّعْوَةِ وَتَحْصُلُ كَالْمُنَا  
 بِحِمْ مَعَ الْعَالَمِ فَيَقَعُ الدَّعْوَةُ بِسَبَبِ تِلْكَ

و مراد از آن نور لامکانی روح است بلکه خلاصه  
 او و از ظلمت مقیده بهجت نفس و همین است  
 مراد از باطن و ظاهر اگر کسی گوید که اولیاء  
 مستهلکین را نیز شعور است بعالَم و توجه است  
 بآن و اختلاط است با بنی نوع خود پس معنی  
 استهلاك و توجه تام علی الدوام چیست و چه  
 فرق است میان شان و میان مرجوعین بعالَم  
 از برائے دعوت گوئیم که استهلاك و  
 توجه تام عبارت است از توجه روح و نفس  
 مع بعد از اندراج نفس در انوار روح چنانچه  
 اشارت می به آن رفت و شعور بعالَم  
 و مانند آن بحواس و قوای و جوارح میباشد  
 نه بغیر پس محل شخص مستهلك است در  
 ضمن انوار روح بمطالعه مشهود و تقصید  
 او بر شعور سابق باقی است بے آنکه فتور  
 در آن راه یابد به خلاف آن که مرجوع است  
 بعالَم زیرا که نفس او بعد از حصول الطمینان  
 بیرون می آید از انوار برائے دعوت  
 و او را بعالَم مناسبت حاصل می شود  
 و به سبب این مناسبت دعوتش در معرض  
 اجابت در آید و اما بیان این که نفس محل است

یعنی در قول اول و بعد از آن وقت ظلمت بدامن او نخواهد آمد و بخت آنکه یعنی توجه و اختلاط با بنی نوع خود ۱۲ اللهم اغفر  
 لکاتبه و لمن سعى فيه ۱۲

لِلْمُنَاسِبَةِ فِي مَعْزُ الْجَانِبِ وَأَمَّا أَنَّ النَّفْسَ  
 تُجْمَلُ وَالْحَوَاسِ وَتَوَحُّهَا تَقَاصِيْلُهَا فَلَا  
 النَّفْسُ كَمَا تَعْلُقُ بِالْقَلْبِ الصَّنَوْبِرِيِّ  
 وَهُوَ الْمُتَعَلِّقُ لِلرُّوحِ بِتَوْسِطِ الْحَقِيقَةِ  
 الْجَامِعَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَالْفِيُوضِ الْوَاحِدَةِ  
 مِنَ الرُّوحِ تَرِدُ أَجْمَالًا أَوَّلًا عَلَيْهَا ثُمَّ  
 بِتَوْسِطِهَا إِلَى سَائِرِ الْقَوَى وَالْجَوَارِحِ  
 تَقْصِيدًا فَخُلَاصَتُهَا مَوْجُودَةٌ فِي النَّفْسِ  
 أَجْمَالًا فَظَهَرَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ  
 وَمِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الطَّائِفَةَ الْأُولَى  
 مِنْ أَرْبَابِ الشُّكْرِ وَالثَّانِيَةِ مِنْ أَرْبَابِ  
 الصُّحُوفِ وَالتَّوَاقُّفِ لِلأُولَى وَالْفَضِيلَةِ  
 لِلْآخِرَى وَالْمَقَامُ الْأَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلأُولَى  
 وَالثَّانِي لِلثَّانِيَةِ شَرَفْنَا اللَّهَ سُجَّاتِهِ  
 بِكِرَامَاتِ الْأَوْلِيَاءِ وَتَبَتَّنَا عَلَى كَمَالِ  
 مُتَابَعَةِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى  
 وَسَلَامُهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ  
 إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ النَّفَرِيِّينَ وَ

و حواس و امثال او شان تفصیل او پس  
 بهجت آن که نفس را تعلق است بقلب صنوبری  
 و او متعلق روح است بتوسط حقیقت جامع  
 قلبیه و فیوضات و ارده از روح اول بر آن نزول  
 کند بطریق اجمال باز بوساطت آن بر سائر  
 قوای و جوارح علی التفصیل پس خلاصه  
 اینها اجمالاً در نفس موجود است از این جا  
 فرق بین الفریقین بوضوح انجامید و باید  
 دانست که طائفه اول از ارباب شکرانند  
 و ثانی از ارباب صحو و شرافت اول راست  
 و فضیلت و دیگرے را و مقام اول مناسب  
 است بولایت و ثانی بر نبوت حق سبحانه  
 و بیکمال متابعت انبیاء ثابت دارد -  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ  
 عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى  
 جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ  
 الْمُقَرَّبِينَ وَالْعِبَادِ

یعنی ثابت است بدلیل آنکه ۱۲ یعنی مضغه لحم که بجانب چپ و در بخت نهاده اند ۱۲ قوله و او یعنی قلب  
 صنوبری متعلق روح است یعنی روح با و متعلق است بتوسط حقیقت جامع قلبیه یعنی قلب حقیقی مراد این است که روح  
 را فی الحقیقت تعلق است بقلب حقیقی و قلب حقیقی را تعلق است بقلب صنوبری و نفس را هم تعلق است بقلب صنوبری  
 پس فیوضات و ارده از روح اول ۱۲ قوله ارباب سکر و ارباب صحو از اصطلاحات حضرات صوفیه کرام است فالسکر  
 استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لارباب القلوب و الصحو للمکاشفین بحقائق الغیوب ۱۲ اسلک السلوک ۱۲



الصالحين الى يوم الدين امين  
 المحرر الداعي وان لم يحسن العربية  
 ليجمعه لكن لما كان مكتوبهم الشريف  
 فمحررا بالكلية العربية امل القرضا  
 على نحو املاهم والسلام ختام الكلام

## مکتوب بست وسوم

اُرسِلَ الى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خانان في جواب كتابته في المنع  
 عن اخذ الطريق من الناقص وبيان  
 مضرة والمنع عن القباب الشبهية  
 باهل الكفر فحانا الله سبحانه وايهاكم  
 عن النقال الخالي عن الحال والعلم المعر  
 عن الاعمال بمحرمة سيد البشر المبحوث  
 الى الاسود والاحمر عليه وعلى الاله من  
 الصلوات افضلها ومن التسليمات  
 اكملها ورحمكم الله عبدا قال امينا  
 بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق  
 تبليغا وحكي عن جباكم بلسان  
 الترجمان ما حكي فانشدت

الصالحين الى يوم الدين امين  
 كاتب الحروف دعاكو اگر چه بهمت عجميت  
 خود عربيت را چنانكه بايد مكني دانست ليكن  
 چون مکتوب شريف شان بكمات عربيه مرقوم  
 بود بروفق اطلاع شان اهداء نمود سلام است مكرام كرام

## ترجمه از مصحح

مکتوب بست وسوم به عبد الرحيم المشهور  
 بخان خانان صدور یافته بحواب مکتوب او در  
 منع نمودن از اخذ طريق از پير ناقص و در بيان  
 مضرت او و زجر كردن از القاب كه شبهه اند  
 بابل كفر حق سبحانه و تعالی بايان و شمایاں را  
 از قال خالی از حال و علم معبر از اعمال  
 نجات بخشه بحرمت سيد البشر كه مبعوث است  
 بالاسود و الاحمر عليه و على الاله من  
 الصلوات افضلها و من التسليمات  
 اكملها و رحمكم الله و حق تعالی بر كسيكه امين گفت  
 بر او با سعادت و صداقت مکتوب شما رسانيد  
 فخصيكه از خانان مکتوب پیش حضرت محمد قدس سره آورد و بعضی خانان  
 و از جواب شما نیز بان ترجمان حكایت نمود آنچه  
 نمود پس این شعر بخواندم

له غیر عرفی بدون ۱۳ هـ قوله ترجمان بافتح و جیم مضموم معنی فصیح و تیز زبان و نوش تقریر و کسبیکه داننده و زبان باننده ۱۳  
 اللهم اغفر لكاتبه ۱۲

اهل السعدى والرسل وحب وجه الرسل  
 اعلم ايها الآخر القابل لظهور الكمال  
 اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من  
 القوة ان الدنيا مزرعة الاخيرة فويل  
 لمن لم يزرع فيها فعطل ارض الاستعداد  
 و اضاء بذرا الخمدال و مما ينبغي ان يعلم  
 ان اضاءة الارض و تعطيلها اما بان لا  
 يزرع فيها شيئا او القى فيها بذرا خبيثا  
 فاسدا و هذا القسم من الاضاءة اشد  
 مضرة و اكثر فسادا من الفسح الاول كما  
 لا يخفى و حث البدو فسادا بان اخذ  
 الطريق من السالك الناقص و سلك  
 مسلكه لان الناقص صاحب هوى  
 متبع و ما يشوب بالهوى لا يؤثرو  
 ان اتوا عان على الهوى فيحصل ظلمة  
 على ظلمة و لان الناقص لا يميز بين

مرجا لغتم بسعدى وقاصدش فرخنده رو  
 از برای الفت رؤور ضلے مرسل  
 له برادر قابل ظهور کمالات حق سبحانه و تعالی  
 فعلیت شما را از قوت بمنصفه ظهور جلوه دهد  
 بدانکه دنیا مزرعت آخرت است و وایست  
 بر آن کس که در و چیرے نکارید و زمین استعداد  
 خود را معطل داشت و بذرا اعمال را ضائع ساخت  
 و باید دانست که اضاءة زمین و تعطیل آن  
 بدو طریق است یکی آنکه اندر و بیج نه کار و دودیک  
 آنکه تخم ناپاک و بد بیزد و این قسم از اضاءة  
 به نسبت اول مضرت او اشد است و فساد او اکثر  
 چنانکه حق نیست و جهالت بدو فساد آن بدین  
 هیچ است که طریق را از سالك ناقص اخذ نمود  
 و مسلكش رفتن گرفت زیرا که ناقص را هواي  
 است متبوع و مشوب به هوا را تاثیر نه و بد  
 تقدیر تاثیر اعانت است مرهوار پس ثمره آن  
 ظلمت است بر ظلمت و نیز ناقص را بدین سبب

له قوله فعلیت شما را الخ یعنی آنچه در استعداد شما است او را بوقوع آورد ۱۳ هـ قوله منصفه بفتح میم و فتح نون و تشدید صاد جمله مفتوح جائز  
 ظاهر شدن ایند الجافه بین معنی تحت یا سر بر که عروس را بران نشانده جلوه دهند و او را بردارند و دیگر ناظرین آنجا ظاهر کنند مستعمل و این لفظ  
 بکسر میم نیز آمده و بضم میم باشد بدین معنی تحت و در مراجع بکسر که برداشتن یعنی تحت و سر بر که کبدال عروس را از دیگران ممتاز و بلند گردانند ۱۲  
 له قوله بدانکه دنیا مزرعت آخرت است اشاره است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال علیه الصلوة والسلام الدنيا مزرعة  
 الاخيرة ابیات گزیده است بکاره تبارکی خرمی روز شنبه و روز کاری مفسی یوم التثاویف کشته مغبون و خاسر به مراد تخم را می کارد  
 که به هم پاشد و تباری بود و الحصاد از غله پاشد و در نه پاشی آب و در نه خشک شده و آن همه ریخت و تعب خود و غنایه آب و ده این چشمه خیم انجواں و تا شود حوت  
 تو سبز و کامران و کار با شیبای و بیداری است و هر که غافل گشت میدان ناراست و اتمام شغلی ۱۳ هـ قوله بدو بافتح و بکسر بر فتح که از خود کوچک  
 تر باشد و اینجا تخم مطلق مراد است ۱۲ هـ قوله اهل یعنی بابل و خویشان خود آمدی ز در اجانب و بیگانگان عریان این کلمه بوقت ملاقات  
 میگویند قوله بسعدی بضم سین جمله نام عشقه معروفه است و رسول یعنی قاصد و سفیر و جند المعنی چه خوش است و در معنی خوشی و در مرسل معنی اسم فاعل یعنی



الطَّرِيقُ الْمَوْصِلَةُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ  
 الطَّرِيقِ الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَذْهُو  
 غَيْرُهَا صِلَ قَطْرٌ وَلَكِنَّ الْأَيُّمِيزِينَ الِاسْتِعْدَادَاتِ  
 الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلِبَةِ وَإِذَا كَلِمَتُهُ طَرِيقُ الْجَدِّ  
 عَنْ طَرِيقِ السُّلُوكِ فَرُبَّمَا كَانَ اسْتِعْدَادُ  
 الطَّالِبِ مُنَاسِبًا لَطَرِيقِ الْجَدِّ بَدَلًا غَيْرُ مُنَاسِبٍ  
 لَطَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِحَدِّ  
 التَّمْيِيزِينَ الطَّرِيقِ فَيَبِينُ الِاسْتِعْدَادَاتِ  
 الْمُخْتَلِفَةِ سَلَكُهُ طَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً  
 فَأَصْلٌ عَنِ الطَّرِيقِ كَمَا صُلِّ فَالشَّيْخُ  
 الْكَامِلُ الْمَكْمَلُ إِذَا دَرَسَ تَرْبِيَةً هَذَا  
 الطَّالِبِ وَكَسْبِيكُهُ اخْتَابَهُ أَوَّلًا إِلَى إِذْكَ  
 مَا أَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ أَصْلَهِ  
 مَا فَسَدَ بِسَبَبِهِ ثُمَّ اتَّقَى ابْتِدَاءَ الصَّالِحِ  
 الْمُنَاسِبِ لَا اسْتِعْدَادٍ فِي أَرْضِ الِاسْتِعْدَادِ  
 فَيَنْبَغُ نَبَاتًا حَسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيْثُ  
 كَشَجَرَةٍ خَيْثُهَا دَخَلَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ  
 مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ  
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَصَحِيحَةٌ

که او اصلاً واصل نیست میان طرق موصوله  
 بحق سبحانه و میان طرق غیر موصوله با و سبحانه انبیاء  
 بسبب خدای پاک نیست و بهم چنین اورا باین استعدادات مختلفه  
 طالبان تمیز نه و چون آن ناقص طرق بدیه  
 را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد  
 طالب ابتداء بطریق جذب مناسب بود و بطریق  
 سلوک غیر مناسب و ناقص بیاعت عدم تمیز  
 میان طرق و استعدادات مختلفه اورا براه سلوک  
 برد پس گمراه گردید و در راه حق چنانکه  
 خود گمراه بود پس شیخ کامل مکمل چو تریست  
 و سلیک این طالب را اراده نماید لایحاله  
 محتاج باشد اول باز الیه چیزه که از سالک  
 ناقص بآں طالب رسیده و با صلاح آنچه  
 بسببش فاسد گشته بعد از آن تخمینیک و  
 مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او  
 بریزد پس بر وی روئید فی زیبا و حال سخن ناپاک  
 مانند درخت ناپاک است که بر کنده شده  
 بالائین زمین نیست اورا هیچ استقرار و حال سخن پاک  
 درخت پاک است بخت استوار و شاخش در آسمان پس صحبت  
 یعنی در زمین

الحاصل ان الناقص ناقص من وجوه شتى الاول انه محبوس في سجن الهوى اتبع نفسه هوها الثاني انه لا يعين  
 طريقا عن طريق ولا جذبة عن سلوك ولا صحو عن سكر الثالث انه لا يميز استعدادا عن استعداد  
 اخر ۱۳ اشادة الى آية كريمة واقعة في سورة ابراهيم من الجزء الثالث عشر ونظم الآية هكذا اخبر الله  
 مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة ۱۴ قوله ليس بصيت شيخ الخ مولاهم روم لفته وجه خوش گفته - ابيات فقره خواهي آن ز همت قائم است  
 ز زبان کار می آید ز دست و دانش نوار است در جهان رجال نه ز راه دفتر و نه قبل و قال خاک شور مردان حق را ز بر پا خاک بر سر کن حذر  
 بچو باه سابر زوال بود بنده خدا مرده این عالم و ننده خدا ۱۵

الشَّيْخُ الْكَامِلُ الْمَكْمَلُ كَبُورِيَّتِ أَحْمَرُ نَظَرُهُ  
 دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبَدَنُهُ خَرَطُ الْقَتَادِ  
 تَبْنَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى جَادَةِ  
 الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالنَّجْمَةُ إِذَا هُوَ مَلَاكُ  
 الْأَحْمَرِ وَمَدَارُ الْجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنَعْمَ  
 مَا قِيلَ بِالْقَارِيسِيَّةِ هـ

شیخ کامل مکمل کبریتی است احمر نظر او و است  
 و کلمه او شفا و بدنه و منها خراط القناد  
 و تعالے بایاں را بر جاده شریعت مصطفویه  
 قائم دارد علی صاحبها الصلوة والسلام  
 و النجیة زیر آں که اوست ملاک  
 نجات و مناط سعادت و بدرستی چهر خوش گفته  
 شده است بفارسی هـ

مُحَمَّدٌ عَرَبِيٌّ كَابُرُوءٌ بِرُءُوسِ الْأَسْمَاءِ  
 كَيْسِكُهُ خَاكٌ دَرَشَ نَيْتِ خَاكٍ بِرُءُوسِ  
 وَكُنْخِيمِ الْمَقَالَةِ عَلَى صُكُوتِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ  
 وَتَسْلِيمَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ الْثَمَّةُ  
 الْحَبِيبُ كُلُّ الْحَبِيبِ أَنَّ الْأَحْمَرَ الصَّادِقُ قَدْ  
 نَقَلَ أَنَّ مِنْ جُلَسَاءِهِمْ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْفُضَّلَةِ  
 مَنْ يُلقَّبُ فِي الشُّعْرِ بِالْكَفَرِيِّ وَالْحَالُ أَنَّ  
 مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ الْكِرَامِ  
 فَيَا لَيْتَ شَعْرِي مَا حَمَلَكُ عَلَى هَذَا الرَّسْمِ  
 الشَّنْبِيْعِ الْبَيِّنِ شَنَاَعَتُهُ وَالْمُسْلِمِ بَيِّنِي كَيْ  
 أَنْ كَيْفَ مِنْ هَذَا الرَّسْمِ زِيَادَةٌ مَا يَفِرُّ مِنَ  
 الْأَسَدِ الْمُهْلِكِ وَبِكْرُهُ هَهُ كُلُّ الْكُورَاهَةِ  
 لَاقَ هَذَا الرَّسْمِ وَمُسَمَّاكَ مَبْغُوضَاتِ

محمد عربی کابروء بر رؤس الاسماء  
 کسیکه خاک درش نیت خاک بر رؤس  
 باید که ختم نمایم این محبت را بصلوات سید  
 المرسلین و تسلیمات و تحیات و برکات او - تتمه  
 کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نموده که  
 از شعرائ فضلای هم نشینان شما کسی است  
 که لقب است به لقب کفری با وجودی که  
 آنکس از سادات عظام و نقباء کرام است  
 اے کاش دانستم که بریں اسم شنیع بین الشناعة  
 چه چیز را نگخته کرد اورا و حالانکه مسلمان را واجب  
 است فرار از این اسم زیاده تر از فرار از اسید  
 مهلک و مکرده و انستین اورا بکمال کراهت زیرا که  
 این اسم و مسماش مبغوض است نزد حق  
 دشمن دانسته شده ۱۳

یعنی نادر الوجود و عزیزه کالکبیریت الاحمر فانه کسیر و یا معروف و تائے فوقانی  
 گوگرد که بندی گندک گویند ۱۴ غ ۱۵ قوله و بدنه یعنی بغیر صحبت شیخ کامل و قوله خراط القناد و خراط بالفتح دست مالیدن بر شاخ تابرگ  
 او بریزد و قناد بالفتح درخت است سخت و خاردار کنیز است از رخ کشیدن ۱۶ قوله ملاک بالکسر اصل چیزه و آنچه با و قائم باشد چیزه ۱۷  
 تعریبه محمد سید الکونین عن عرب ۱۸ تعسا لمن لم یکن فی بابہ القویا ۱۹



بِاللهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ  
التَّسْلِيمَاتُ وَالْمُسْلِمُونَ مَأْمُورُونَ بِعِدَاةِ  
أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّخَافُ  
عَنْ مِثْلِ هَذَا الرَّاسِ الْقَتِيلِ وَاجِبٌ وَمَا  
وَقَعَ فِي عِبَادَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ قَدْ سَأَلَنِي  
تَعَالَى أَسْرَادُهُمْ فِي غَلَبَاتِ السُّكْرِ مِنْ مَدَى  
الْكُفْرِ وَالتَّرْعِيبِ عَلَى شِدَّةِ الزُّبَارِ وَأَمثال  
ذَلِكَ فَبَصُرْتُ عَنْ الظَّاهِرِ وَتَحْمُولُ عَلَى  
التَّادِيلِ فَإِنَّ كَلَامَ السُّكَارَى يُجْمَلُ وَيُصَرُّ  
عَنِ الظَّاهِرِ الْمُبَادِرِ فَإِنَّهُمْ مَعْدُورُونَ  
بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِي ادِّتِكَابِ هَذِهِ الْخَطُورَاتِ  
مَعَ أَنَّ كُفْرَ الْحَقِيقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى السُّكْرِ  
الْحَقِيقَةِ عِنْدَ أَكْبَرِهِ هُوَ لَا وَغَيْرُ السُّكَارَى  
غَيْرُ مَعْدُورٍ فِي تَقْلِيدِهِمْ لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ  
أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مُوسِمًا وَقَدْ خَاصًا  
صَلَتْ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْوَسْمِ وَقَبِيحٌ فِي

سبحانه و رسول او عليه الصلوة والسلام  
و اهل اسلام نامورند بعد اوست اهل كفر  
و تشدد نمودن بر ایشان پس از چنین اسم  
قبیح احترام واجب است و آنچه در عبارات  
بعضی مشایخ قدس الله تعالی  
اسوداد هم در غیبات سکر از مدح کفر  
و ترغیب بر تشدد زنا را و امثال آن واقع  
شده است پس از ظاہر خود مصروف است  
و بر تاویل از تاویلات محمول زیرا کہ کلام سکاری  
بر مفهوم محمود حمل کرده می شود و از ظاہر متبادر  
خود مصروف چه ایشان بیاعت غلبه سکر معذورند  
در ارتکاب این محظورات با وجودی کہ کفر حقیقه  
لقص است به نسبت اسلام حقیقه نزد این بزرگواران  
و غیر سکاری در تقلید ایشان معذور نیستند نزد  
شان و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمی است  
خاص و وقت کہ آن چیز در آن موسم موزون و زیبا

۱۰ قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكافرين اولياء من دون المؤمنين ان تبغوا الله عظيم  
سلطانا مبينا ۱۱ سورة نساء پاوه والمحصات ۱۲ قال الله سبحانه وتعالى اشد اعدا على الكفار يعني تشدد وكنندگان و زور  
سواران کفر و قال عنه من قاتل يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلق عليهم يعني اے بنی جہاد کن با کافران و منافقان و تشدد کن  
بر ایشان ۱۳ کقول الحلجہ شتم کفر بدین الله و الکفر واجب و لدی و عند المسلمین قبیح یعنی کفر نمودن بدین  
خدا و این خبیث کفر واجب است نزد من و نزد مسلمانان قبیح است ۱۴ قوله زنا بالقوم و تشدید زنا زانیان را که نصاری و مجوس و سایر کفار  
بر میان بندند ۱۵ قوله کلام سکاری قال المولی الرومی رحمه الله تعالى کل شیء قاله غیر المیقوت ان تکلمت او تفصل لا یلیق -  
یعنی بر چیزی که گوید غیر رویت را اگر تکلف کنی یا لات زندگی سزق بگفت آنکه غیر رویت را است ۱۶ قوله کفر حقیقه الخ یعنی بعد از وصول بحقیقت کار  
و بعد از ظهور غلبه حال عدم اتیان میان اسلام و کفر هم نقص است در نگاه منظور علاج که مغلوب حال بوده است اہل شریعت بکفر او حکم کرده اند نہ  
اہل حقیقت اما نزد اہل حقیقت هم منقصت دانستگراست و اما از کمالاں یعنی شمراند و از مسلمانان حقیقی حتی انکارند و انابندش از ظهور غلبه حال این  
عدم اتیان را بالاتفاق کفر است و مذموم و تقلید را باب احوال نمودن و تمیز نکردن از بے تمیزی است و الحاد و زندقہ و کفر شریعت و حقیقت ۱۷

مُوسَىٰ أَخْرَجَ الْعَاقِلَ لَا يَقِيْسُ أَحَدًا هُمَا  
عَلَى الْأَخْرَافِ الْقِسْوَةَ مِنْ قَبْلِي أَنْ يُغَيِّرَ هَذَا  
الِاسْمَ وَيَبْدِلَهُ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَيَلْقَبَ  
بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِ  
وَالْتِسَابِ إِلَى الْإِسْلَامِ الَّذِي هُوَ الدِّينُ  
الْمَرْضِيُّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ  
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابِ عَنِ  
الْتَّهْمَةِ الَّتِي أُمِرْنَا بِاتِّقَائِهِ اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ  
الْتَّهْمِ كَلَامَ صَادِقٍ لَا غِبَارَ عَلَيْهِ قَالَ  
سُبْحَانَهُ وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ  
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

می باشد و بموسم دیگر قبیح و صاحب سببش یکی را  
بر دیگرے قیاس نمی کند پس از جانب من باو  
التماس نماید که این اسم را تغییر دهد و با سببی بهتر ازین  
تبدیل کند و خود را به لقب اسلامی ملقب سازد  
زیرا که این بحال و مقال مسلمان موافق است و  
انتساب است با اسلامی که دوست دین مرضی نزد  
حق سبحانه و تبارک و تعالی او علیه الصلوٰۃ والسلام و ائمتنا  
است از تہمتی که ما ماموریم با حقرا از او انتقام  
مواضع التہام کلامی است صادق که بروی شیخ عیار  
نیست فرمود حق سبحانه و تعالی این بنده مسلمان بهتر  
از مشرک و سلا م یاد بر کسی که تابع بدی است +  
اگر چه اصیل باشد ۱۲

مکتوب است چهارم

ترجمہ از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدٍ قَبْلَهُ خَانَ فِي بَيَانِ  
 الصُّوفِيِّ كَائِنٌ بَائِنٌ وَإِنَّ تَعَلَّقَ الْقَلْبُ  
 لَا يَكُونُ بِالْكَثَرِ مَنْ وَاحِدٌ وَإِنْ ظَهَرُوا  
 الْحُجَّةُ الدَّائِمَةُ يَسْتَكْفِرُ مُسْتَوَاءَ الْإِلَهِ  
 أَنْعَامٍ مِنَ الْمَحْبُوبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةٍ

مکتوب بست و چهارم بہ محمد فلیح خان صدوریات  
 و بیان آنکہ صوفی کا شناس است و باطن و ہر آئینہ قلب  
 با کثرے از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہور و محبت  
 ذاتیہ استواء ایلام و انعام محبوب را میخواند و بیان  
 برابری بود ۱۲  
 فرق میان عبادت مقربین و عبادت ابرار و ہم

۱۵ یعنی سپهر بنی راز جانی که تحت آور د این حدیث را امام بخاری در تاریخ خود قال الامام المنادی فی کتاب کتوذا الحقائق فی حدیث خیر الخلائق اتقوا مواضع التهم ثم یعنی و راه البخاری فی التاریخ و لفظه من لیست من الحدیث  
 ۱۶ اشارت است بکرمیه که واقع است در سوره بقره و پاره سبتقول ۱۲ ۱۳ بدانکه اندرین مکتوب شریف علی ما قاله المجامع چهار  
 امر را بیان فرموده اند ۱۳ محبت و معیت داننده ۱۴ یعنی تنها و منفرد و جدا ۱۲ در در سائیدن و در بخانیدن ۱۵  
 ۱۶ نعمت و ادب ۱۳ - ۱۴ لعل التذکیر هنا التاویل ما فافهم ۱۲



الْمَقَرِّينَ وَعِبَادَةَ الْإِبْرَارِ وَكَذَلِكَ يُبَيِّنُ الْغَلِيظَ  
 الْمُسْتَهْلِكِينَ وَيُبَيِّنُ الْأَوْلِيَاءَ الْمَرْجُوعِينَ  
 إِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَ اللَّهُ سُجَّاتَهُ  
 وَعَافَاكُمْ بِحُزْمَةِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ  
 عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ  
 الْمُرَّةُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَطَوَّيْ لِمَنْ كَرِهْتَ  
 لِقَلْبِهِ جُزْءًا مَعَ اللَّهِ سُجَّاتَهُ وَلَمْ يُرِدْ  
 إِلَّا وَجْهَهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ فَيَكُونُ هُوَ  
 مَعَ اللَّهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ وَإِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ  
 مَعَ الْخَلْقِ وَاشْتَغَلَ بِهِمْ صُورَةً وَهُوَ  
 شَأْنُ الصُّوفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ أَيْ الْكَائِنِ  
 مَعَ اللَّهِ سُجَّاتَهُ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ  
 حَقِيقَةً أَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُورَةً  
 وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ  
 بِحَبِّتِهِ بِالْكَثَرِ مِنْ وَاحِدٍ فَمَا لَمْ يَزَلْ تَعَلُّقُ  
 الْحَقِّ بِذَلِكَ الْوَاحِدِ كَمَا يَتَعَلَّقُ بِمَا سِوَاهُ  
 حَبِّتُهُ وَمَا يُرَى مِنْ كَثَرَةٍ مُرَادَاتِهِ وَ  
 تَعَلُّقُ تَعَلُّقُ حَبِّتِهِ بِالْأَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ  
 كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالْمُجْدِ  
 عِنْدَ النَّاسِ فَتَمَّ أَيْضًا مَحْبُوبُهُ لَا يَكُونُ  
 إِلَّا وَاحِدًا وَهُوَ نَفْسُهُ وَحَبِّتُهُ

چنین میان آنال که از اولیاء مستهلك اند و آنال  
 که مرجوع اند بدعوت خلق بحق سبحانه و تعالی  
<sup>بازگردد و بخواهد</sup> شمس را سلامت و اراد و عافیت بخشد -  
 بمرمت سید المسلمین علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیمات - مرد با کس است  
 که دوست داشتت او را پس خوش حالی است  
 مر کس را که باقی نداشت در قلب خود هیچ محبتی  
 مگر محبت حق سبحانه و قصد نمود مگر وجه او تعالی  
 و تقدس را پس چنین کس با حق است جل سلطان  
 اگر چه بظاهر خود با خلق است و مشغول با ایشان  
 و این است نشان صوفی کائن بائن یعنی در حقیقت  
 کائن است با حق سبحانه و بائن است از خلق  
 یا مراد این است که بصورت کائن است با خلق  
 و بحقیقت بائن است از ایشان و محبت قلب  
 با کثر از یک متعلق نشود پس ما دایم که تعلق  
 می او با آن یک باقی است محبتش بهما سواء آن  
 تعلق نه پذیرد و آنچه بمشاهده می آید از کثرت مراد  
 او و تعلق محبت او با اشیا کثیره هم چون مال و  
 اولاد و ریاست و مدح و رفعت نشان  
 نزد مردم این جایز محبوب او بجز شمس واحد  
 نیست و آن نفس اوست و محبت این همه

له هذا الحديث رواه البخاري والمسلم في صحيحهما وقد اقتبسناه الشيخ قدس الله تعالى سعة وافاض علينا الفقهاء  
 من فيوضه المفدسة ورحمنا به امين ۱۲ یعنی آینه باشد و آینه نباشد ۱۲

هُوَ لَاءِ قَوْمٌ حَبِيبَتُهُ لِنَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ  
 الْأَشْيَاءَ لَا يُرِيدُ هَذَا إِلَّا لِنَفْسِهِ لَا لِغَيْرِهَا  
 فَإِذَا ذَالَتْ حَبِيبَتُهُ مَعَ نَفْسِهِ .....  
 ..... ذَالَتْ حَبِيبَتُهُمْ  
 بِالْبَغِيَّةِ أَيْضًا وَلِهَذَا أُقِيلَ أَنَّ الْحَجَابَ  
 بَيْنَ الْعَبْدِ وَالرَّبِّ هُوَ نَفْسُ الْعَبْدِ  
 لَا الْعَالَمُ فَإِنَّ الْعَالَمَ فِي نَفْسِهِ غَيْرُهُ  
 لِلْعَبْدِ حَتَّى يَكُونَ حَجَابًا وَالتَّمَاهُ أَدُّ الْعَبْدِ  
 هُوَ نَفْسُهُ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ الْحَجَابُ هُوَ  
 الْعَبْدُ لَا غَيْرَ فَمَا لَمْ يَحُلْ الْعَبْدُ عَنْ هَرْدِ  
 نَفْسِهِ كَلِمَةً لَا يَكُونُ الرَّبُّ مُرَادَهُ  
 وَلَا يَسَعُ حَبِيبَتُهُ سُجَّاتَهُ فِي قَلْبِهِ وَهَذِهِ  
 الدَّوْلَةُ الْعَصَوِي لَا تَحَقُّقُ إِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ  
 الْمَطْلُوقِ الْمَنُوطِ بِالْجَلِيِّ الذَّائِقِ فَإِنَّ  
 دَفْعَ الظُّلُمَاتِ دَأْسًا لَا يَصُورُ إِلَّا بِطُلُوعِ  
 الشَّمْسِ بِأَرْغَةِ فَإِذَا أَحْصَلَتْ تِلْكَ  
 الْمَحَبَّةُ الْمَعْبُورُ عَنْهَا بِالْمَحَبَّةِ الدَّائِمَةِ  
 اسْتَوَى عِنْدَ الْحَبِّ الْعَامِ الْمَحْبُوبِ

فرع محبت اوست مر نفس خود را زیرا که این  
 همه را قصد نمی نماید مگر از برای نفس خود  
 نه از برای نفس شان پس چون محبتش با نفس  
 زائل گردد محبت شان هم به تبعیت زائل شود  
 و ازین جا گفته اند که حجاب میان بنده و حق سبحا  
 نفس اوست نه عالم چه عالم بالذات مقصود او  
 نیست تا حجاب گردد و مقصود او بجز نفس  
 او چیزی دیگر نیست پس لا جرم حجاب او  
 باشد نه غیر پس با دایم که بنده از مراد نفس خود  
 با کلمه پاک نه گردد حق سبحانه مرادش نمی تواند  
 شد و نه محبت حق را در قلب او گنجایش  
 و این دولت قصوی محقق نه شود الا بعد  
 از تحقق فناء مطلق که منوط است بتجلی ذاتی  
 زیرا که از این ظلمات بتماها منظور نیست  
 مگر بعد از طلوع آفتاب تمام و کمال  
 پس هر گاه حاصل شد این محبت که مبراست  
 محبت ذاتیه نزد عجب الغام محبوب و  
 ایلام آن مستوی گشت پس درین وقت

له و ازین جا گفته اند مصحح ما را رسیده نشین و با خود نقش ۱۲  
 و نیز در نفس و تعالی یعنی نفس را ترک کن و بیا بجانب ما ۱۲ زیرا که هر چه از جمیل مطلق می رسد گوارا و مرغوب است شمس  
 می تلخ است بجز گواران که هر چند شوری باشد گوارا آن بلاء تا زیان محبوب است که عجب را از انقضا بهما سواء محبوب باز دارد  
 و محبوب دلالت می فرماید بلا کند محبوب است که بهر رنگ و ریشه محبوب آویخته است و گشتان گشتان می برد بلاء دلالت است بر  
 محب و محبوب که بحسن دلائی خود یکدیگر را بدیدند ۱۲ منقطع - مصحح رحمه الله تعالی - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سجد  
 فیہ و لوالدیهما جمعین -



وَأَيْلَامُهُ فِي حَصْلِ الْإِحْلَاصِ فَلَا  
يَعْبُدُ رَبَّهُ إِلَّا لَهُ لَا لِأَجْلِ نَفْسِهِ  
مِنْ طَلَبِ الْإِنْعَامِ وَدَفْعِ الْإِيْلَامِ  
لَا لَهَا عِنْدَهُ سَوَاءٌ وَهَذِهِ سُمِّيَتْ  
الْمُقَرَّبِينَ فَإِنَّ الْأَبْرَارَ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ  
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَهُمَا رَاجِعَانِ  
إِلَى أَنْفُسِهِمْ لَعَدَمِ قَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ  
الْحَبَّةِ الدَّائِيَةِ فَلَا جَزْمَ يَكُونُ حَسَنًا  
الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ فَحَسَنَاتُ  
الْأَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِنْ وَجْهِ سَيِّئَاتٍ  
مِنْ وَجْهِ وَحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتٌ  
لِخَصَّةٍ لَعَمْرُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْ يَعْبُدُ  
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا أَيْضًا بَعْدَ تَحْقِيقِهِمْ  
بِالْبَقَاءِ الْأَكْمَلِ وَتَنْزِيلِهِمْ لِعَالَمِ الْأَسْبَابِ  
لَكِنْ خَوْفُهُمْ وَطَمَعُهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ  
إِلَى أَنْفُسِهِمْ بَلْ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ طَمَعًا  
لِرِضَائِهِ سُبْحَانَهُ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهِ  
تَعَالَى وَكَذَلِكَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهَا  
مَحَلُّ رِضَائِهِ سُبْحَانَهُ لَا لِخَطْوَةِ أَنْفُسِهِمْ  
وَأَنَّمَا يَسْتَعِجِدُونَ مِنَ النَّاسِ لِأَنَّهَا  
مَحَلُّ سَخَطِهِ تَعَالَى لَا لِدَفْعِ الْإِيْلَامِ عَنْ  
أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّ هُوَ لَعْنَةُ الْكَافِرِ مُخَرَّدُونَ  
عَنْ رِقِيَّةِ الْأَنْفُسِ وَصَادِقًا خَالِصِينَ

اخلاص نیز بحصول پیوست وحق را عبادت  
نه کند مگر از برائے حق نه از برائے نفس یعنی  
بجهت طلب انعام و دفع ایلام که این برود  
ترد او برابر است و این مرتبه ایست مخصوص  
به مقربین چه برابر بجهت عدم فوزشان بسعاد  
مجت ذاتیه جز این نیست که حق را به سبب  
خوف و طمع عبادت می کنند و این برود بنفس  
شان راجع اند پس لاجرم حسنات ابرار سیئات  
اند به نسبت مقربین و ثابت شد که حسنات ابرار  
از وجه حسنات اند و از وجه دیگر سیئات و حسنات  
مقربین حسنات محضه اند آری بعضی از مقربین  
بعد از انصاف ایشان به بقائے اکمل و  
تنزل به عالم اسباب نیز بخوف و طمع حق را سجد  
می پرستند ولیکن این خوف و طمع بنفس  
اوشان راجع نیست بلکه به امید رضائے حق  
سجده و خوف از غضب او و تقالے عبادت  
می کنند و هم چنین بجز این نیست که طلب  
می نمایند جنت را از جهت آنکه او محل رضائے  
حق سجده است نه از جهت خطو نفس و  
استغاده می نمایند از نار جهنم آنکه محل سخط  
اوست سجده نه از برائے دفع ایلام از نفس  
چه این بزرگواران از رقیبت نفس محرران و بحق  
سجده خالص و مخصوص و این مرتبه از میسان  
بیان امرایع

بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهَذِهِ الرُّتْبَةُ أَعْلَى مِنْ  
بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِينَ وَلِصَاحِبِ هَذِهِ  
الرُّتْبَةِ نَصِيبٌ تَامٌّ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ  
النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحْقِيقِهِ بِمَرْتَبَةِ الْوَلَايَةِ  
الْخَاصَّةِ وَمَنْ كَمُرَّبَنَزَلٍ إِلَى عَالَمِ الْأَشْيَاءِ  
فَهُوَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ فَلَا  
نَصِيبَ لَهُ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ  
فَلَا يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّكْمِيلِ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ  
رَدَقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ حَبَّةً هُوَ لَعْنَةُ الْكَافِرِ  
بِجُورَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
وَاتَّبَاعِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ  
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ  
مَنْ أَحَبَّ وَالسَّلَامَ أَوَّلًا وَآخِرًا

مراتب مقربین عالی تر است و صاحب  
این مرتبه را بعد از انصاف او بمرتبه  
ولایت خاصه نصیب است تمام از کمالات  
مقام نبوت و کسی که بعالم اسباب فرو رفته  
آمده است پس او را اولیا می نامند مستهلکین  
است و او را از کمالات مقام نبوت  
بهره نیست پس تکمیل وارثان را  
شایان نباشد بخلاف اولی حق سبحانہ  
و تعالی بایاں را محبت این اکابر عطا فرماید  
بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اتباعه  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات  
اکملها چه مردی کسی است که دوست داشته است  
او را و السلام اولاً و آخراً

## مکتوب بست پنجم

## ترجمه از مصحح

أُنْسِلَ إِلَى خَوَاجِهِ جَهْلَانٍ فِي الْخَلْقِ  
عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَمُتَابَعَةِ  
خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ  
الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ  
أَتَمُّهَا سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى قَلْبَكُمْ وَشَوْحَ  
صُدْرِكُمْ وَذَكَرْتُ لِنَفْسِكُمْ وَالْآنَ جِلْدُكُمْ  
كُلُّ ذَلِكَ بَلْ جَمِيعُ كِمَالَاتِ الرُّوحِ وَ

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهاں فی الخلق  
یافته در تخریض بر متابعت سید المرسلین و  
متابعت خلفائے راشدین و علیهم و علیهم  
من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتمها  
حق سجده و تعالی قلب شمار اسلامت دارد  
و سینه شمار اکشاده کند و نفس شمار پاک  
گرداند و پوست بدن شمار املین سازد و جمله



السَّيِّئَةِ وَالْخَفِيِّ وَالْخَفِيِّ مُنَوِّطٌ بِمَتَابَعَةٍ  
 سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَنِ الصَّلَاةُ  
 أَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ أَلَمَّا فَعَلَكُمْ  
 بِمَتَابَعَتِهِ وَمَتَابَعَةُ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ  
 الْهَادِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ  
 نُجُومُ الْهَدَايَةِ وَشُمُوسُ الْوِلَايَةِ فَمَنْ  
 تَشَرَّفَ بِمَتَابَعَتِهِمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا  
 وَمَنْ جُبِلَ عَلَى مُخَالَفَتِهِمْ فَقَدْ ضَلَّ سُلُوكًا  
 بَعِيدًا - الْبَقِيَّةُ مِنَ الْمَقْصُودِ إِنْظَاهُ  
 الْأَضْطِرَارِّ وَضَيْقِ الْبُعِيشَةِ لِذِي الْمَرْجُومِ  
 الشَّيْخِ السُّلْطَانِ قَالَهُمْ مَنْ جَنَابِكُمْ  
 مَدَدُكُمْ وَإِعَانَتُهُمْ فَإِنَّكُمْ حَرِيُونَ  
 بِذَلِكَ بَلْ مَوْفُقُونَ بِقَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ  
 طَهَّرَ أَدَاةَ اللَّهِ تَعَالَى تَوْفِيقَكُمْ وَجَعَلَ  
 الْخَيْرَ رَفِيقَكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى  
 سَائِرِ مَنْ آتَى الْهَدَى

## مکتوب بیست و ششم

أُتِّسِلَ إِلَى الشَّيْخِ الْعَالِمِ مَوْلَانَا حَاجِي

این همه بلکه جمیع کمالات روح و سر و تنی و اخفی  
 منوط اند بمتابعت حضرت سرور مرسلان علیه  
 منوط و متون<sup>۱۱</sup> علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیات  
 الکملها پس لازم گیرید متابعت او را و متابعت  
 خلفائے راشدین با دین ممدین و سرور مرسلان علیه  
 او اند زیرا که او شایسته نجوم بدایت و شمس ولایت  
 پس کسی که بمتابعت شان مشرف گشت فقد  
 فاز فوزا عظیما و کسی که بر مخالفت آنان محو  
 شد فقد ضل ضللا بعیدا البقیة المرام اظهار  
 اضطرار است و ضیق بعیشة مرد و لیسران  
 شیخ سلطان مرحوم را پس از جناب شما امداد و  
 اعانت او شان مطلوب است که آن شایان  
 شان شما است بلکه حق سبحانه بقضائے حوائج  
 جمیع مردم ذات شمار را موفیق گردانیده است حق سبحانه  
 و تعالی شمار ازین بیشتر توفیق ارزانی فرماید و خیر را  
 رفیق شما گرداند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

## ترجمه از مصحح

مکتوب بیست و ششم بمولانا الشیخ العالم حاجی محمد

۱۱ قول نجوم جمع یعنی ستارگان اشاره است بقول آنحضرت علیه الصلوة والسلام احبوا کالنجوم با هم اقتدیتم اهتدیتم  
 ۱۲ شمس جمع شمس یعنی آفتاب ۱۳ قول فقد فاز الخ یعنی پس هر آینه فیروزمند شد فیروزی بزرگ ۱۴ قول فقد  
 ضل الخ یعنی پس گمراه شد گمراه شدن بعید ۱۵ بالتشدید و بالتخفیف من مجرد مجهول علی  
 الاول و معلوم علی الثاني ۱۶

تَحْمَدُ اللَّاهُوتِي فِي بَيَانِ أَنَّ الشَّوْقَ يَكُونُ  
 لِلْأَبْدَانِ دُونَ الْمُقَرَّبِينَ مَعَ عُلُومٍ تَنَاسُبُ  
 هَذَا الْمَقَامَ تَبَيَّنَ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَإِيَّاكُمْ  
 عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى  
 صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَرَدَّ  
 فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَطَالَ شَوْقُ الْأَبْدَانِ  
 إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَا شَدَّ شَوْقًا أَثَبَتْ  
 اللَّهُ سُجَّانَهُ الشَّوْقَ لِلْأَبْدَانِ الْمُقَرَّبِينَ  
 الْوَاصِلِينَ لَا شَوْقَ لَهُمْ لِأَنَّ الشَّوْقَ يَقْتَضِي  
 الْفَقْدَ وَالْفَقْدُ فِي حَقِّهِمْ مَفْقُودُ الْكَرْبِيِّ  
 أَنَّ الشَّخْصَ لَا يَشْتَاقُ إِلَى نَفْسِهِ مَعَ إِفْرَادِ  
 فِي حُجَّتِهِ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْفَقْدِ فِي حَقِّهِ قَالَهُ  
 الْوَاصِلُ الْبَاقِي بِأَلَلِهِ سُجَّانَهُ الْفَانِي عَنْ  
 نَفْسِهِ حَالُهُ مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ كَحَالِ  
 الشَّخْصِ مَعَ نَفْسِهِ فَلَا جُزْمَ لَا يَكُونُ  
 الْمُشْتَاقُ إِلَّا الْأَبْدَانُ لِأَنَّهُ يُحِبُّ قَائِدًا

لاهوری صدور یافته در بیان آنکه شوق البته ابرار  
 را بود نه مقربین را یا علوم متناسب  
 سحانه و تعالی بایان را بر جاده شریعت مصطفوی  
 علی صاحبها الصلوة والسلام و  
 الحیة استقامت و ثبات ارزانی فرماید  
 در حدیث قدسی وارد است الاطال شوق  
 الابدان الی لقای وانا الیهם لا شد شوقا  
 حق سبحانه شوق را به ابرار نسبت نموده زیرا که مقربین  
 واصلین را شوقی نه می ماند که شوق فقیران  
 مطلوب را متقاضی است و تقدیر مطلوب  
 در حق شان مفقود چه ظاهراست که انسان با وجود  
 احوال محبت نفس خود با نفس اشتیاق ندارد چرا که  
 او را فقدان در حق خود متحقق نیست پس مقرب  
 واصل که بحق سبحانه باقی است و از نفس خود فانی  
 عاقل به نسبت حق سبحانه باقی است بحال شخص به  
 نسبت نفس خود لا جرم مشتاق نباشد مگر ابرار که او شایسته

۱۱ قوله في الحديث القدسي قال العلي القادي ۱۲ في شرح مشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان  
 الاول يكون بالمهام او مقام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبده بلفظه وينسب الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال  
 جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه حكمه في القر ۱۳ ۱۴ قوله الاطال شوق  
 الابرار ۱۵ یعنی حق سبحانه و تعالی ارشاد فرموده آگاه شوید بطول انجام مید شوق نیکو کاران بملاقات من و من بطرف ایشان البته مشتاق ترم  
 و چه خوش گفته است شمع عاشقان هر چند مشتاق جمال و بزرگو و دلبران بر عاشقان از عاشقان تراند ۱۶ قال العلامة محمد مواد  
 المکی ذکره فی الاجزاء بلفظ لقد طال شوق الابرار الخ قال العراقی فی فتح مجید له اجلا له اصلا الا ان صاحب الفردوس  
 حکم من حدیث ابی الدرداء و الحبرین که له ولله فی مستند الفهرست سند و قال الشیخ الکبیری موضع من فتوح  
 وقد ورد و خبر لا علم لی بصحته ان الله ذکر المشتاقین الیه و قال عن نفسه انه اشتد شوقا الیه و لا علم لی به من  
 الکشف و لا من روایة صحیحة الا انه مذکور مشهور و انتهی ملخصا و لکن معناه صحیح مطابق لحديث من تقرب الی شبرا  
 تقرب الیه فدعا الحدیث ۱۷ انتهى ۱۸ قوله لانه لا یشتاق لمحبه المشتاق الیه فاقله و الابرار هم  
 الموصوفون بهذه الصفة دون المقربين و یحتمل ان يكون الضمير المنسوب راجعا الی الابرار المفهوم من الابرار ۱۹



وَلَعَنِي بِالْأَبْرَارِ عَبْدُ الْمُقَرَّبِ الْوَاصِلِ سَوَاءٌ  
كَانَ فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْوَسْطِ وَلَوْ لَقِيَ مِنْهُ  
مَقْدَارُ حُجَّةٍ مِنْ خُودَلَةٍ وَلَنْ نَعْمَ مَا قِيلَ فِي  
الشَّعْرِ الْقَارِئِي ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

ثَقُلَ عَنِ الصِّدِّيقِ الْكَبِيرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى  
عَنْهُ أَنَّهُ دَايَ قَادِيًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَبْكُ  
فَقَالَ هَكَذَا أَكُنَّا نَفْعَلُ وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُنَا  
هَذَا مِنْ قَبِيلِ الْمَدْحِ بِمَا يَشَبُّهُ الدَّمُ  
سَمِعْتُ عَنْ شَيْخٍ قَدَّاسٍ سَوْدَاةً يَقُولُ إِنَّ  
الْمُنْتَهَى الْوَاصِلَ ثَلَاثًا يَمْنَى الشُّوقُ ۛ  
الطَّلَبُ الَّذِي كَانَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَكَانَ فِي  
الشُّوقِ مَقَامًا آخَرَ كَمَلُ مِنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ  
مِنْهُ وَهُوَ مَقَامُ الْيَاسِ وَالْحُجْرَةِ الْأَدْرَاكِ  
فَإِنَّ الشُّوقَ يُتَصَوَّرُ فِي الْمَتَوَقَّعِ فَحَيْثُ

اند محب فاق و مراد ما از ابرار کس است که مقرب  
و اصل نه بود در ابتدا باشد یا در وسط اگر چه از وسط  
بقدر وانه خردل باقی مانده باشد و چه خوش گفته  
است در شعر فارسی ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول است  
که شخصی را دیدم قرآن میخواند و میگریه فرمودم چوین  
می کردیم و لکن سخت شد و بهائے ما این قول  
از ایشان مدح است مشابه بزم و از حضرت  
شیخ خود قدس سره شنیدم که می فرمود گاهی  
منتهی و اصل نیز تمنای آن شوق و طلب میکند  
که او را پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقامی  
است دیگر کامل تر از اول و تمام تر از آن و آن  
مقام مقام یاس و عجز است از ادراک مطلوب  
چون شوق در امری متصور است که متوقع بود پس

ۛ یعنی صفا من الواصلین المقربین فلا شوق ولا وجد ولا ولا ۛ ۛ ۛ  
شعر و لا عیب فیهم غیدان سیوفهم ۛ و کقولہ تعالی و ما تنقم منا الان انا  
بایات دنیا و کقولہ هو البدر الا انه البحر زاخرا ۛ سوی انه الضو غامر لکنه الویل ۛ الضو غامر بالکسوف الاسود  
الویل بالقیح المظلم الشدید العظیم القطر ۛ ۛ بداند که این عجز از ادراک نه مانند عجز عوام است بلکه این عجز حقیقتی است که عین  
ادراک است بلکه کمال ادراک گمان نه بری که عجز از معرفت جمل است زیرا که عجز از معرفت آنست که معلوم گردد که لا یعرف الله الا الله  
چون انسان آئینه شده است که در صورت معرفت حق سبحانه عکس انداخته است و آن از آن و نیست ۛ ۛ ۛ و سطر بالفتح  
و سکون ثانی بمعنی در میان و میان هر چیز و بختین چیز یک میانه باشد یعنی متوسط در کیفیات و صاحب نصاب نوشته که بختین بمعنی  
میانه که عبارت از میان حقیقی و مرکز باشد و اسم نیز نیست که در میان باشد ۛ ۛ ۛ لفظه عن موجوده فی النسیه القلبیه و  
المطبوعه الموجوده عند نادحی ذائده لا احتیاج ایها و هذا اظاهر فاخبر وقد اسقطها العرب ۛ

لَا تَوَقَّعْ لَا شُوقَ وَإِذَا رَجَعْتَ هَذَا الْكَامِلُ  
إِلَى الْخُرُوجِ نَهَايَةَ الْكَمَالِ إِلَى الْعَالَمِ  
رُجُوعَ الْقَهْقَرَى لَا يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ أَيْضًا  
مَعَ وُجُودِ الْفَقْدِ بِالرُّجُوعِ لِأَنَّ ذَوَالَ شُوقٍ  
مَا كَانَ لَوْجُودِ الْفَقْدِ بَلْ لِحُصُولِ الْيَاسِ وَ  
هُوَ مَوْجُودٌ بَعْدَ الرُّجُوعِ أَيْضًا بِخِلَافِ  
الْكَامِلِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ  
بِرُجُوعِهِ إِلَى الْعَالَمِ لِحُصُولِ الْفَقْدِ الَّذِي  
ذَالَ مِنْ قَبْلِ فَحِينَ وَجَدَ الْفَقْدَ بِالرُّجُوعِ حَصَلَ  
الشُّوقُ الَّذِي ذَالَ يَزِيدُ إِلَيْهِ لَا يَقَالُ إِنَّ  
مَرَاتِبَ الْوُصُولِ لَا تَنْقُطُ أَبَدًا لِأَبَدِيَّةِ  
فُتُوقِ بَعْضُ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَيُتَصَوَّرُ  
الشُّوقُ جَنَيْنًا لِأَنَّا نَقُولُ عَدَمُ الْقَطْعِ  
مَرَاتِبِ الْوُصُولِ مَبْنِي عَلَى السَّيْرِ التَّقْصِيلِ  
الْوَاتِقِ فِي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّيُونِ  
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَهَذَا السَّيْلُ لَا يَتَصَوَّرُ  
فِي حَقِّهِ نَهَايَةَ وَلَا يَزُولُ عَنْهُ الشُّوقُ  
أَبَدًا أَوْ مَا نَحْنُ بِصَدِيدِهِ هُوَ الْمُنْتَهَى  
الْوَاصِلُ الَّذِي قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ  
بِطَرِيقِ الْجَمَالِ وَاتَّهَى إِلَى مَا لَا يُمْكِنُ

آن جا که توقع نیست شوق نیست و چون  
این چنین کامل که به نهایت کمال رسیده است  
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس با وجود  
حصول فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز  
شوق با وجود منی نماید چه زوال شوق بجهت  
تحقق فقدان نه بود بلکه بیاعت حصول یاس  
و آن بعد از رجوع نیز موجود است بخلاف کامل اول  
که بوقت رجوع نمودنش بعالم شوق با وجودی  
نماید بسبب تحقق فقدان که اولاً زائل شده بود  
پس وقتی که فقدان بسبب رجوع و س مواست  
گشت شوق که بزوالش زائل شده بود نیز بحصول  
پیوست گفته نشود که مراتب وصول الی الله را تا ابد  
الابدین اقطاعی نیست پس بعضی از آن مراتب  
دائما متوقع اند و درین وقت حصول شوق مرئوب  
و اصل را نیز متصور گشت زیرا که ما میگوئیم که عدم  
انقطاع مراتب وصول مبنی است بر تفسیر تفصیلی که واقع  
است در اسماء و صفات و شئون و اعتبارات و  
نهایت وصول در حق این سالک متصور نیست شوق  
از و س ابد از ازل نمیگردد و کسیکه با بعد و و س ایم  
بمال و اصل منتهی است که آن مراتب را بطریق اجمال

ۛ بهر دو قاف بجانب پائین خود رفتن چنانچه رو بسوئ مغرب کرده بطرف مشرق رفتن چه قهقری بوزن فعلی و قهقره بر وزن  
زائله مصدر است بمعنی پس رفتن ۛ ۛ غیاث ۛ ۛ قوله صدق بختین نزدیکی و مقابله و برابر چیز و محاذ بمعنی قصد نمودن  
و در پی شدن مستعمل است ۛ ۛ غیاث



التَّجْبِيرُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ وَلَا يُشَارِ إِلَيْهِ بِإِشَادَةٍ  
فَلَا يَتَصَوَّرُ ثَمَّةً تَوْفَعُ أَصْلًا فَلَا جَرَمَ  
يُزُولُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلِبُ وَهَذَا أَحَالَ  
الْخَوَاصَّ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ  
عَرَجُوا عَنْ ضَيْقِ الصِّفَاتِ وَوَصَلُوا  
إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ  
بِخِلَافِ السَّالِكِينَ فِي الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا  
وَالسَّائِرِينَ فِي الشُّبُوكَاتِ مُزَيَّنًا  
فَأَنَّهُمْ مَحْبُوسُونَ فِي التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ  
أَيْدِ الْأَبْدِيِّينَ وَمَرَاتِبُ الْوُصُولِ فِي  
حَقِّهِمْ لَيْسَتْ إِلَّا الْوُصُولُ إِلَى الصِّفَةِ  
وَالْعُرُوجُ إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى  
لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا بِالسَّيْرِ الْجَمَالِيِّ فِي الصِّفَاتِ  
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهُ فِي  
الْأَسْمَاءِ بِالْتَّفَصِيلِ حُبَسَ فِي الصِّفَاتِ  
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَنْقُلْ مِنْهُ الشَّوْقُ وَ  
الطَّلِبُ وَلَمْ يَفَارِقْ عَنْهُ الْوَجْدُ وَالنَّوْجُ  
فَأَمَّا الشَّوْقُ وَالنَّوْجُ لَيْسَ إِلَّا أَصْحَابُ التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ  
وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَّاتِ الذَّائِبَةِ لَهُمْ  
نَصِيبٌ مَادَامُوا فِي الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ  
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللَّهِ

طی کرده و فتنی گشته بقا می که از تعمیر ممکن نیست  
بعبارتی و بسوئش اشاره کرده نمی شود باشارت پس  
آنجا توقع اصلا نیست لاجرم شوق و طلب  
از و زائل گرد و و این حال خواص است از اولیاء  
زیر که ایشانند که از ضیق صفات عروج نموده  
و بحضرت تعالی و تقدس وصول یافته بخلاف  
آنانکه سالک اند در صفات بالتفصیل و سائر  
اند در شیونات علی الترتیب که ایشان در تجلیات  
صفاتیة تا ابد الایام محبوس اند و مراتب وصول  
در حق نشان غیر از وصول تا بصفتا هیچ نیست  
و عروج تا حضرت ذات تعالی ممکن نیست  
مگر بسیر اجمالی در صفات و اعتبارات و کسی که  
سیرش در اسماء بالتفصیل واقع شده در  
صفات و اعتبارات محبوس مانده و شوق و  
طلب از و زائل نه گردیده و وجد و توأجا از و  
مفارقت نموده پس نیناشند ارباب شوق و  
توأجد مگر اصحاب تجلیات صفاتیة و ادایک در شوق و وجد  
اندا از تجلیات ذاتیه ایشانرا بهره نیست اگر کسی گوید که  
چیسست مراد از مشتاق بودن حق سبحانه حال آنکه از و سجا  
چیزه مفقود نیست - گویم محتمل است  
که آوردن لفظ شوق این جا از قبیل

صه لے برادر بے نهایت در گبی است + هر چه بروی بروی نیست ۱۲ قوله فان قال قائل الخ وادد علی  
قوله فی الحدیث البدن کودنا الیه لاشد شوقا ۱۳

سُبْحَانَهُ وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانُهُ مَفْقُودٌ شَيْئًا  
قُلْتُ ذَكَرَ الشَّوْقَ هَهُنَا بِمَحْتَمَلٍ أَنَّهُ  
يَكُونُ مِنْ قَبِيلِ صُنْعَةِ الْمَشَاكَلَةِ وَذَكَرَ  
الشَّدَّةَ فِيهِ بِإِعْتِبَارِ أَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ  
إِلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيدٌ وَعَالِبٌ  
عَلَى مَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ  
هَذَا الْجَوَابُ عَلَى طَرِيقَةِ الْعُلَمَاءِ وَ  
لِلْعَبْدِ الضَّعِيفِ فِي جَوَابِهِ وَجُوهٌ  
أُخَرُ تَنَاسَبُ طَرِيقَةَ الشُّوْقِيَّةِ وَ  
لَكِنَّ ذَلِكَ الْأَجْوِبَةَ تَقْتَضِي مَحْوًا مِنَ الشُّكْرِ  
وَبِدُونِ الشُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوزُ  
لِأَنَّ الشُّكْرَ مَعْدَنُ دُرُودٍ وَأَنْبَاءِ  
الصَّخْرِ مَسْئُولُونَ وَحَالِي الْأَنَ الصَّخْرِ  
الصَّوْفُ فَلَا يَلِيقُ بِحَالِي ذَكَرَ هَذَا هَذَا  
الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
عَلَى نَبِيِّهِ دَائِمًا وَسَلَامًا

صنعت مشاکلت بود و ذکر شدت  
در حدیث بدین جهت باشد که هر چه  
بخداوند عزیز جبار نسبت کرده نشود  
شدید و غالب بود بر آن چه به بنده  
ضعیف اضافه نموده آید و این جواب  
است بطریق علماء و آیین بنده ضعیف  
را در جواب اشکال مذکور و جملات دیگر  
اند مناسب بطریقه صوفیه ولیکن بیان  
آن و جملات نوعی از سبکی می خواهد  
و بدون سکر ذکر نشان مستحسن بلکه جائز  
نیست - چه سکاره معذور اند و ارباب  
صوفی مسئول - و بالفعل حال من محصور  
است - پس ذکر آن و جملات مناسب  
حال من نیست - هذا - والحمد  
لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام  
على نبيه دائماً و سلاً

## مکتوب بیست و هفتم

بخواجه عمک صدور یافته در بیان مراحط طریقہ علیہ نقشبندیہ و علو نسبت این بزرگ داران  
قدّس الله تعالی اسرارهم الحمد لله وسلاماً على عباده الذين اصطفى -

مسد قال فی التلخیص ومنه المشاکلة وهی ذکر الشئ بلفظ غیبه لوقوعه فی صحبته تحقیقا و تقدیرا فالقول کقولنا قد تخرج شیئا  
بخدا لک طبعه قلت الخجوا لای جنة دقیصا و نحو تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک - والثانی نحو صبغة الله ۱۲ و حمد و ستایش  
مرفوعه پاک راست و سلام بر زندگان او تقدس کرد بر بنده است ایشان را ۱۳



مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و در آن پنهان و مسرور گردید سلامت باشد  
 نمی خواهد که تصدیق ایشان بدید غیر آنکه مداحی این سلسله علییه نقشبندیه نماید. <sup>اسم فاعل است از ابتداء یعنی شاد شدن</sup> <sup>در سر زان شد</sup> <sup>۱۲</sup>  
 سلسله علییه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت مافوق به نسبتها است از نسبت حضور  
 و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان معتبر است حضور به غیبت است که تغییر از آن بیادداشت  
 نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که نفهم قاصر این فقیر قرار  
 یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی  
 و تقدس و حضور آن سبحانه به ملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند  
 یعنی لیسیر ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات متواری میگردد  
 پس برین تقدیر حضور به غیبت تصور نباشد بلکه لیسیر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس  
 این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایتیه گفته اند  
 و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلاً استتار قبول نکند و همواره به پرده اسماء و صفات و شیون  
 و اعتبارات متجلی شود حضور به غیبت نخواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران قیاس  
 باید نمود و به تکلف فوق هم باید داشت این قسم حضور اگر چه پیش اکثر مردم مستبعدی نماید اما  
 هَيْثُ لَا دَبَابَ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَجْزَعُ  
 این نسبت علییه بر نهج غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود  
 یحتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و بگویند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ  
 متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف  
 شایده و مشهودی منزّه باشد و توجه است محض از جهات سه متعارفه اگر چه جهت فوق متوهم  
 باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت در مقام جذب فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن را وجهی ظاهر  
 نیست بخلاف یادداشت یعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذب و مقامات سلوک است

۱۰ قوله بینما لا رباب التیمم التیمم یعنی گویند که ارباب نعت یا نعتیه آن یعنی جنات و معاشق مسکین را گویند است آنچه بر وجهی  
 نوشده ۱۱ یعنی شش جهات که مشهور اند و معروف است پیش و پس راست و چپ زیر و بالا ۱۲ یعنی نسبتی که الحال متعارف  
 است یعنی حضور و شهود و کورین ۱۳ لیسیر بالفتح نگرستن و دیدن به نظر بسک ۱۴ اللهم اغفر لکاتبه و لمن معی فیہ و لوالدیهیم اجمعین ۱۵  
 برکت یا ارحم الراحمین

و علو وجه آن بر هیچ احدی محقق نیست اگر خفایه است در حصول دوست و پس حاسده اگر از حد  
 انکار نماید و ناقص از نقص خود چو نماید معذور است  
 قاصر است که کند این طائفه را طعن قصور <sup>بالضم انکار کردن بدو</sup> <sup>۱۳</sup>  
 همه شیران جهان بسته این سلسله اند <sup>بنا به</sup> <sup>۱۴</sup>  
 حاش الله که بر ارم زبان این کلمه را <sup>رویه از حیل چنان بکسلد این سلسله را</sup>  
 والسلام اولاداً اخراً

## مکتوب بست و هشتم

نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال اما بعبارتی تحریر یافته است که مؤتم تنزل و تبع است  
 مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این خلص ساخته بودند و در آن پنهان و مسرور گردید و بمطالع ان شرف  
 گشت چه نعمتی است که از ازان یاد گرفتارال کنند و چه دوستی است که رسیدگان بخوارگی مجبوران نمایند  
 پجاره مجبورچون خود را شایان وصال نیافت بضرورت محمول زاویه بجران گشت و از قرب گرینجه به بعد  
 آرام گرفت و از اتصال بانفصال قرار یافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید به منت  
 گرفتاری گزیده

چون طبع نمود از من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین

بعبارات نامربوطه و اشارات پراننده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید شَبَّانَ الله تَعَالَى  
 وَ اَيُّكُمْ عَلَى مَنَابِعِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنْ  
 التَّسْلِيَمَاتِ أَكْمَلُهَا

۱۰ التمریب ۱۱ ان عابدهم قاصی طعننا بهم سقمها ۱۲ بارات ساحتهم من الفحش الکلمه ۱۳ هل یقطع  
 الثعلب الخال سلسله ۱۴ قیدات بها اسد الدنیا باسی همه ۱۵ پای و دوری است خدای را ازین کار  
 ۱۶ قوله سلسله یا کسوسین دوم نیز کسوس زنجیر است و طلا و نقره و غیره و نام کتاب و مجازا یعنی نسل و اولاد و قرابت و هم یعنی ترتیب  
 و اسامی پیران طریقت تا با اسم یک از ناموران اعلی ارشاد و اندرین مقام میں معنی اخیر مراد است ۱۷ قوله موبم بالضم و کسر بائے هوز در  
 و هم و غلطی اندازنده ۱۸ قوله محمول اسم مقول از محمول بضم خائمه معجمه یعنی گنای و عدم شهرت ۱۹ قوله فرق بالفتح جدا کردن و کشادن  
 و راه بیان نموده سر که آنرا فرق سر نیز گویند و اینجا هم معنی دوم مراد است ۲۰











اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معادلات است از شهود و انقسی کس در توهم نیست و آنرا در رنگ شهود تجلی صورتی که در نفس متجلی است تجلی نکند حاشا و کلا تجلی صورتی بر قسم که باشد داخل سیر فانی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود و انقسی در مرتبه سخی الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا هم چنانکه مطلب ایشان بچون و بے چگون است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچون و بچگون است چون را بچون راه نیست تلقوی

اتصال بے تکلیف بے قیاس  
لیک گفتم ناس را ناس نه  
نست رت الناس را با جان ناس  
ناس غیر از جان جان انناس نه

و نشاء توهم اتحاد شهود و انقسی با شهود صورتی مذکور حصول بقای شخص است در هر دو مقام چه تجلی صورتی معنی نیست اگر چه فی الجملة رفع قید از قیود نماید اما تا حد قنایرساند پس ثقیه وجود سالک در آن تجلی یعنی تجلی در آن قنایر نیست  
حاصل است و سیر انقسی خود بعد از فنائی اتم و بقاء اتم است پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو یقانی تواند کرد و ناچار حکم با اتحادی نمایند اگر معلوم کنند که بقاء ثانی نزد ایشان معبره بقاء بالله است و آن وجود را وجود محبوب حقانی می گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کس نه گوید که بقاء بالله عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس نه چنین است اگر این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود آن را جواب گوئیم که این بقاء در مقام جذب بعضی را بعد از استهلاك و اضمحلال که تشبیه به فناء است دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم تعبیر از آن بوجود عدم می کنند و این پیش از فناء است

۱- بنعم میم و کسرین و تشدید دال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله حاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روع و روع نمودن است ۱۳ که ناس بالفتح و دون و دو سین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه جهد و صاحب حیوة الخیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بحجت العالم نوشته که ناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۴ که قول ناس غیر از آن جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و اے شناسنده جانجان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر از شناسنده جانجان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندر اینها صورت اندر مرده نان اندکشته شهوت اندر ۱۲ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطان که مبدأ یقین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود دے و بقاء کس که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن و صفت عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فناء و بقاء است در جهت جذب و باقی بر صفت

این را زوالی متصور است بلکه واقع است گاهی و از او می ستانند و گاهی باز میدهند و بقاء که بعد از فنائی اتم است از زوال مصون و از خلل محفوظ است فنائی ایشان فنائی دائمی است که در عین بقاء فانی است و در عین فناء و بقاء زوال پذیر اند از جمله احوال و تلویحات است و در هر چه سخن بصدد نه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سر فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما بوجود فناء بوجود بشریت عود نمی کند پس بر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان بر مری

بل لا وقت له و حال کار ایشان با موقوف اوقات است و معامله ایشان با محول احوال پس بگذرد وقت است ایشان را و حال قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گزشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نه کند که دوام وقت باعتبار بقاء از آن وقت از تعین و غیره اطلاق کرده اند لکن الدوام لعین الوقت و الا یستمر الدوام الحال ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً بل نقول ان بعض الظن انما یطویل النجا میدبر سر اصل سخن آئیم گوئیم که چهل مجال سخن در فناء قدس ایزدی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و اگر در ابتداء و وسط عشق و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از بادون جناب قدس جل شانہ عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برائے حصول مقام عبدیت اند بنده خدا جل شانہ وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام خلاص شود و عشق و محبت وسیله القطار پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت است

۱- بنعم میم و کسرین و تشدید دال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله حاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روع و روع نمودن است ۱۳ که ناس بالفتح و دون و دو سین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه جهد و صاحب حیوة الخیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بحجت العالم نوشته که ناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۴ که قول ناس غیر از آن جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و اے شناسنده جانجان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر از شناسنده جانجان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندر اینها صورت اندر مرده نان اندکشته شهوت اندر ۱۲ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطان که مبدأ یقین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود دے و بقاء کس که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن و صفت عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فناء و بقاء است در جهت جذب و باقی بر صفت



در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولا<sup>ع</sup> خود هیچ مناسبت نمی یابد  
 إِلَّا الْإِحْتِبَاجَ مِنْ جَانِبِهِ وَالْإِسْتِعْنَاءَ الْأَكْثَرَ ذَاتًا وَصِفَةً مِنْ جَانِبِ الْمُؤَلَّى لِقَالِي وَتَقَدَّسَ  
 زان است که ذات خود را با ذات اولی و صفات خود را با صفات او عز سلطان و افعال خود را  
 با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب داند. اطلاق ظلمت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه  
 بینمایند و در سبحانه خالق و خود را مخلوق میداند پیش ازین هیچ چیز حرات نمی نمایند تو جود فعلی که جمیع را  
 در آراء راه دست میدهد و فاعل جز حق سبحانه نمی یابند این نیز گوارا می آید که خالق این افعال نیست  
 نه می باشد آن افعال که این سخن خود نزدیک است که نزد قدس رساند این را بشناخت و واضح گردانیم مثلاً شعبه باز  
 در پرده نشسته صورت های جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه در آنها ایجاد بیناید جماعه که جمیع البصر  
 اند میداند که جماعه این افعال در آن صورتهای جمادیه آن شخص پرده نشین است اما می باشد این افعال  
 بهما صورت اند و میگویند که صورت متحرک است میگویند که شعبه باز متحرک است نفس الامر درین حکم  
 حق اند شرائع انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحثت فعل از جمله  
 سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّوْبِيُّ أَنَّهُ الْفَاعِلُ مُعْتَدًا دَخَالَ قَالٍ وَاحِدٌ وَهَمَّ فَمِنْ اسْت  
 کلامیکه در توحید وجود گفته اند بنائے آن سکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت  
 است با صریح علوم شرعی اگر سر موافق است از سکر است و الحق ما حققه العلماء من أهل  
 السنة والجماعة وما سوى ذلك إِمَّا زَنْدَقَةٌ وَكَلْهَادٌ أَوْ سَكْرٌ وَقِفَتْ وَغَلْبَةٌ حَالٍ وَابْنِ تَمَامٍ  
 مطابقت در مقام عبدیت بیسر است در ماورائے این نحو است از سکر متحقق است  
 گر بگویم شرح این بے حد شود

شخصی از خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمود  
 تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و غرض نمودن تا معرفت زاید بر معارف شرعی حاصل کند

یعنی اگر حاجت از جانب بنده و بے نیازی تمام از او<sup>ع</sup> ذات و صفات از جانب مولا<sup>ع</sup> تقدس ۱۲ یعنی مرتکب  
 این افعال و گفتن این کار ۱۳ زندقه بالفتح بے دین و طرد شدن و از راه شرع سر پیچیدن چه مستند است که مرتکب جمله قباح حق  
 باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبر ۱۴ شعبه بالفتح و بایست موحده نیز مفتوح یعنی بازی که بفرق کند و شعبه باز آنکه باین قسم  
 از بازی عمل نمایند ۱۵ یعنی بلکه حق خالص میسر است که فعل گفته یعنی مرتکب فعل متعد است و پیدا کننده افعال یک است یعنی  
 حق سبحانه و تعالی ۱۶ یعنی حق آنست که علمائے اهل سنت و جماعت تحقیق کرده اند و ما سوائے آن بایستی دینی محض است و از راه مستقیم  
 دور افتادن اگر در صحت و یوشاری است یا مستی وقت و غلبه حال ۱۷

اگر چه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زواید نیاید<sup>۱۱</sup> و در همه احوال معارف  
 شرعی بر وجه تفصیل معلوم نمیکردند و انصاف استدلال به فضا<sup>۱۲</sup> اطلاق کشف می آید یعنی هم چنانکه نبی علیه  
 الصلوٰة و التسلیم آس علوم را از وحی اخذ میکرد این نیز گوارا بل طریق الهام آس علوم را از اصل اخذ می  
 کنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بهما علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوٰات  
 و التسلیمات حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهما پنج حاصل میشود و اصالت و تبعیت در میان  
 است باین قسم کمال از اولیائے کمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاووله و از منتهی بقاعده انتخاب میفرمایند  
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل نبولسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان  
 درین بوده باشد و السلام

## مکتوب سی و یکم

به شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید و جودی و قرب و معیت ذاتی و تعالی و  
 تقدس و گذشتن این مقام با بعضی اسوله و اسویه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه  
 و تعالی علی متابعه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم و علی الهم من الصلوٰات  
 افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان  
 میان شیخ نظام قانیسری در آن مجلس ازین فقیرند کور ساخت و گفت که او انکار وحدت و جود می  
 نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدا ام ایشان بنویس که  
 مردم ازین نقل تا چه فرمایند و در سوء ظن نیفتند که آن بعضی الظن آنکه اجازت لمسئله بچند کلمه مصدع گشت  
 بدلی ۱۲ یعنی بچند کلمه قبول نمودن سوال او ۱۳ در سر و دهنده ۱۴

۱۵ بالفتح غبار و گرد و هوا که از ریزش در آفتاب پیدا آید و مجازاً بمعنی خفیه و ذلیل و غار و ناپیخته می آید ۱۶ غیث ۱۷ قرن  
 بضمین جمع قرن بالفتح بمعنی روزگار و زمانه و مدت سی سال یا هشتاد و یکصد و بیست سال و این درست تر است چه بیست و یک  
 صلی الله تعالی علیه و علی آکرم سلم طفل را گفت عرش قرنا و آن طفل صد سال بزیست ۱۸ منتخب ۱۹ فرایق بر وزن سر بمعنی پیش  
 که عبرتی قبل گویند و بعضی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و گاهی زاید می آید ۲۰ غ ۲۱ بدستی بعضی از گمان گناه است اشارت  
 است بکرمه که واقع است در سوره حجرات و پاره حم ۲۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیهما اجمعین بر جملک  
 یا ارحم الراحمین ۲۳



خود و ما کما معتقد فقیر از خوردی یا شراب اهل توحید بود و الدفیع قدس سره بظاہر برہین مشرب بوده اند و بر  
 سبیل دوام بہین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول فکرانی تمام در باطن کہ بجانب مرتبہ بے کیفی داشته  
 اند و حکم ابن الفقیہ تصف الفقیہ فقیر از بن مشرب از روی علم خطو افر بود و لذت عظیم داشت  
 تا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم خویش بخدمت ارشاد پناہی حقائق و معارف آگاہی مؤید الدین  
 الرضی شیخ و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا اللہ تعالیٰ بسبب رسائید و ایشان بہ فقیر طریقہ علیہ  
 نقشبندیہ تعلیم فرمودند و توجہ بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ہمار سنہ این طریقہ علیہ در اندک  
 مدت توحید و جود منکشف گشت و غلو درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان  
 ظاہر گشتند و کم دقیقہ از دقائق این مرتبہ مانده باشد کہ آنرا منکشف نہ گردانند و دقائق معارف شیخ محی الدین ابن  
 العربی را کما ینبغی لایح ساختند و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجیب و غریب  
 را منی داند و در نشان آن تجلی میگوید و مَا یَعْدَ هَذَا إِلَّا الْعَدَمَ الْحَقُّ بَانَ بِجَلِّ ذَاتِی مشرف گشت و علوم  
 و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجاتم الوالیۃ مبدان نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سر وقت و غلبہ حال درین  
 توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضور خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر سر سر سر است نوشتہ  
 بود - رباعی

لے در یگانگی شریعت ملت آعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسانی است  
 کفر و ایمان زلف و روئے آل پری پریائی است کفر و ایمان ہر دو اندر راہ مایکتائی است  
 و این حال تا مدت مدید کشید و از شہور بسبب انجا میدنا گاہ عنایت بے غایت حضرت الشہ جل سلطانہ  
 از در پچہ غیب در عرصہ ظہور آمد و پردہ رو پوش پیچونی و بے چگونگی را بر انداخت علوم سابق کہ مبنی از اتحاد  
 ہر دامن اسلام و کفر و ایمان بیکدیگر آمیختہ شد

لے قولہ بار معانی این لفظیہا است اول نام است از نا جماعہ خدا تعالیٰ دوم نشیۃ خروار و انبار سوم ہنگی چہارم گرائی پنجم بزرگ  
 و نیکو کار ششم نصیب ہفتم رخصت و دخل ہشتم بیخ و بن درخت نهم مراد کارد ہم کرت و مرتبہ یا زہم یا دگر دوازہم بسیاری ہر چیز  
 و جلے انہو ہر چیز چوں زنگبار و رود و بار سیر و ہم تر و میوہ ہا چہارہم حمل زنان و غیر ذلک ۱۲ غ ۱۳ مناقب آن خارج اند از حد و عدل  
 ارادت و سہ و نسبت خرقہ و سہ در تصوف بیک واسطہ شیخ محی الدین سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ میرسد و نسبت دیگر و سہ در  
 خرقہ بخضر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر و سہ بخضر علیہ السلام بے واسطہ نیز میرسد شیخ شہاب الدین قدس سرہ از حال و سہ  
 پر سید گفت بحر الدقائق و الحقائق و ویرا از حال شیخ شہاب الدین قدس سرہ پرسید نہ گفت مملو من فرقی فی قدم من السنۃ یعنی از ستر  
 قدم بسنت پر است ۱۲ نفحات ۱۳ قولہ ہر ہفتین جمع شہر بالغی یعنی ماہ و سنین جمع سنہ یعنی سال ۱۴

و وحدت وجود بودہ اند و بزوال آوردند و احاطہ و سرایان و قرب و معیت ذاتیہ کہ در آن مقام منکشف شد  
 بود مستتر گشتند و بر یقین یقین معلوم گشت کہ صانع را جل شانہ با عالم ازین سببہا نئے مذکورہ بیچ تاب  
 نیست احاطہ و قرب او تعالیٰ علمی است چنانچہ مقرر اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سبحانہ و اوسبحانہ با سبب  
 بہتر متذکر نیست او دست تعالیٰ و تقدس و عالم عالم اوسبحانہ بیچون و بیچگونہ است و عالم سر اسریدار چونی  
 و چگونگی نسیم بے چون را عین چوں نتوان گفت واجب تعالیٰ را عین ممکن نتوان خواند قدیم ہرگز عین  
 حادث نشود منتہی عدم عین جائز عدم نکرد انقلاب حقائق محالست عقلا و شرعا و صحبت حل یکے بر  
 دیگرے منتہی است اصلا و اساعب است کہ شیخ محی الدین و تالیعان او ذات واجب تعالیٰ را  
 مجہول مطلق میگویند و معلوم علیہ بیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ اثبات  
 مینماید و مَا هُوَ إِلَّا حُكْمٌ عَلَى الدَّائِمِ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ فَالْصَّوَابُ مَا قَالَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ  
 الشَّيْخَةِ مِنَ الْقُرْبِ الْعِلْمِيِّ وَالْحَاطَةِ الْعِلْمِيَّةِ و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید  
 و جود این فقیر را اضطراب تمام بود کہ ورثے این توحید امر دیگر عالمی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا  
 میکرد کہ این معرفت زائل نگردد تا آنکہ حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف  
 شد و معلوم گشت کہ عالم ہر چند مراتب کمالات صفاتی است و مجاہلے ظہورات اسمائے اما مظهر  
 عین ظاہر نیست و ظل عین اصل نہ چنانکہ مذہب اہل توحید و جود است این محبت بمنالے واضح  
 گردد مثلاً عالمی ذو فنونے خواست کہ کمالات بنوع خود را در عرصہ ظہور جلوه دهد و تجاہلے مستحسنہ خود را  
 کونا کونا ۱۴ امور غیبیہ پندیدہ ۱۵

لے قولہ احاطہ یعنی محیط بودن حق سبحانہ و تعالیٰ بر ہر چیز را چنانچہ مدلول کریمہ و اللہ من وراثہ محیط والا ان بکل شیء محیط ۱۶  
 قولہ سرایان یعنی گنجائش او در قلب مومن کہ مدلول است مرقول آنحضرت راصل اللہ علیہ و آکر وسلم حکایت عن رب عز شانه لا یسعی اذنی ولا حسائی  
 و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن علی ما دود ۱۷ لے قولہ احاطہ و قرب او تعالیٰ علمی است بدانکہ حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب و صد  
 و شصت و ششم از جلد اول تحریر نمودہ اند پس ایمان آری کہ او تعالیٰ محیط انشاء است و قریب است بالیشان و بالیشان است اما معنی احاطہ و  
 قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم کہ چیست احاطہ و قرب علمی گفتن از تاویلات تشابہ است و ناقابل بناویلات کن نیستیم انتہی و نیز در مکتوب  
 ہشتم از جلد ثانی فرمودہ اند کہ ایمان آری کہ او تعالیٰ قریب و باا است اما معنی قرب و معیت ندانیم کہ چیست ہر دو قول بظاہر متناقض اند پس جواب  
 آنکہ ہر تعدد اوقات و احوال محل کردہ آید و ہر کشف دوم اعتماد ہر مقام را علوم و معارف جدا است و ہر حال را قال علیہ آختر مکتوب صد و شصت  
 و از جلد اول باید دید ۱۸ لے اسم فاعل است از التمام کبر و تشدید تائے مسوۃ بجزئی نشان مندرخان ۱۹ لے نیست آن یعنی اثبات نمودن  
 احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ مگر حکم کردن بر ذات تعالیٰ و تقدس فلا یكون مجہولاً مطلقاً ولا غیباً محکوم علیہ کما دعوا ۲۰ لے پس  
 صواب آنست کہ علماء اہل سنت فرمودہ اند از قرب و احاطہ علمی و قد علمت اتفاقان ہذا القول من الشیخ قدس سرہ بظاہر مخالفت لہما  
 سیاقی و محمول علی تعدد الازقات و الاحوال فاخبرہم و تبیت ۲۱ لے قولہ مرایا لفتح اول و حرف چہارم یا ئے تحتی آئینہ او این جمع  
 مرآۃ است بالکسر و خلاف قیاس و مرایا کہ موافق قیاس است مستعمل نیست ۲۲ لے قولہ جالی لفتح میم و کسر لام جمع علی است کہ لفتح میم و فتح لام مدیدہ

کما ینبغی لایح ساختند و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجیب و غریب را منی داند و در نشان آن تجلی میگوید و مَا یَعْدَ هَذَا إِلَّا الْعَدَمَ الْحَقُّ بَانَ بِجَلِّ ذَاتِی مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجاتم الوالیۃ مبدان نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سر وقت و غلبہ حال درین توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضور خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر سر سر سر است نوشتہ بود - رباعی



در معرض وضع آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات عقیده را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که مجامع و مرایای آن کمالات مخفی شده اند همین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند یا لذات یا قریب اند یا نه یا لذات یا معیت ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دلیلت و دلولیت است حروف و اصوات دوال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که سدا شده است از روی اوام و خیالات است فی الحقیقه ازال نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهری و منطقی و دلولیت و دالیت متحقق است پس مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتها و بهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معبر و مرایاست و باطن قیام از علقه ذاتیه و دلولیت و ظاهریه و منطقیه نیست عالم علم بر وجود مصالح خود است تقال و تقدس و منظر است مرطوب و کمالات اسمائ و صفاتی و در اسما و صفات و بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام و میگرد بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخذه نقش مے بند و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن نحو از دوق بال احکام می بخشد و این بر دو صورت توحید معلول اند و داخل دائرة علم بحال کار می ندارند و بعضی دیگر را انشاء این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلاء محب محبوب غیر محبوب از نظر محب می نیز دو جز محبوب هیچ نمی بینند آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دائرة حال بر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها میخوانند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعی مطابق سازند کتاب انخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایت مافی الیاب خطائے کشفی حکم خطائے اجتهدادی دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب در حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر خطائیز بیایند بخلای مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان که در جواب است از سوال مقدر و تقدیر بر دو ظاهر است

مرایای تعینات کو نیم است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که لے چون و لے چگونه است برگز در مرایای چونی نگنجد و در مجامع چندی نباید لامکانی در مکان نجاش ندارد و بے چون را بیرون دائره چون باید جست لامکانی را باور مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اویند سحانه و تقال و تقدس قطب دائرة ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لافنی باید کرد و دست مجامعت ۱۲ بکن یعنی از لافنی باید کرد تا حجاب غیر مرفوع گردد در تنگنای صورت معنی چگونه نگنجد صورت پرست غافل معنی چه داند آخر

در کلمه گدایاں سلطان چه کار دارد  
بالنعم و بای موحده خانه کو جگ و بختی گوشه دکان هم آمده ۱۲ غیثات  
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد

اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و احاطه و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روئے داده باشند و بعد از آن ازین مقام گز رانیده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بآں احکام و آں شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال و از خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته است نوشته شد است این مقام محل زیادتى بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چوں در نفس امر وجودات متعده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا نه صورت زید را در مراتب دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مراتب آن صورت را ندیده است چه صورت در مراتب اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نه گویند بر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع است چه عرف و یا رسام صورت را نمیبیند قابل و معتقد است زیرا که شهود اعتقادی خود را بیان نموده اند

گنایا و گنایا مقصود آنرا اظهار احوال که شایان استیلا است تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود چنانچه گذشت پیش ازین ۱۲ در پرده شدن ۱۲

بلکه شعاع بصری سبب عدم نفوذ در آئینه باصل منعکس شده صورت اصل را درمی یابد که با هو مقرر و محقق فی حکم ۱۲



بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و  
 بر چند بر غیر محبت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب است که افراد عالم باید دیگر در بعضی امور اشتراک  
 دارند و در بعضی دیگر امتیاز و هم چنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرضیه بر  
 چند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت با به امتیاز از نظر عقلی میگرد و ما به الاشتراک در نظری تا ندانیم  
 صورت اگر حکم بعینیت یک دیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلاً محال خواهد ماند و احاطه ذاتی  
 و مثل آن را نیز بر همین قیاس باید کرد و السلام

## مکتوب سی و دوم

به مرزا احسان الدین احمد در یافته در بیان کمال که مخصوص با صاحب کرام است رضوان الله تعالی  
 علیه و از اولیایم کسے بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن  
 کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت تلاقی افکار است و زیادتى آن  
 به تالیف انظار نسبت پیرا که همان صرافت به اند موجب نقصان است مرید نشینانند که آن را کامل سازد  
 و مایه سبب فلک التفات نامه گرامی و دریافت لله سبحانه الحمد و المنة که در افتادگان زیاد  
 نرفته اند و به تقریبی مذکور میگردد

باری بهیچ خاطر خود نشاء میکنم

از عدم دریافت نسبت خاصه پیر و سنگ علیه الرحمة نوشته بودند و سبب آنرا پیر سیده خود را شرح امثال  
 این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمایی نماید تا در فهم کسے چه در آید و از آن جا چه فرایند حضور بشرط حسن  
 ظن یا طول صحبت بهر پنج که باشد در کار است و بدو نه حرط القنادر  
 اسوده شے باید و خوش متبای تابان حکایت کنم از برای  
 اما حکم سوائے را جوابی باید این قدر و امی نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال

لے فتح جائے جولان کردن که میران باشد و معصوم می بخشد جولان و مجازا بمعنی قدرت و طاقت مستعمل ۱۲ غلصه فرار وزن سرانجام  
 پیش و نزدیک و دور و بالا و گایسے نایب می آید ۱۲

و مواجید دیگر در مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقام دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص  
 جذبه است و مقامی سلوک و مقامی باین برود دولت متمیز است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و  
 سلوک جدا است نه جذبه را با و مساس و نه سلوک را بآن تعلقی این مقام پس شگرت است اصحاب آن  
 سرور علیه و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام  
 ممتازند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و  
 مشابهت با یک دیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهت دارند و کوبوجه دون  
 وجه این نسبت از کمه شت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء  
 الله تعالی از مشلخ طینقات رحیم الله سبحانه کم کسے از این مقام جبر داده است فلیف که از علوم و معارف  
 آن سخن کرده باشد ذلك فضل الله يؤتیة من يشاء والله ذو الفضل العظيم غایه مافی الباب  
 اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور می آمد و بر یکمال میرسد و دیگرے را اگر باین دو  
 مشرف می سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و  
 معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید البشر  
 است علیه و علی الله الصلوات و التیمات و البرکات و التسلیمات اما تواند بود که از متابعان او  
 نیز کسے را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد

فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میسما میگرد

درین وقت درین نسبت هم اندراج النهایه فی البدایه متحقق شود و چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک  
 متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد شعری

وَمِنْ بَعْدِ هَذَا مَا يَدُقُّ صِفَاتِهِ وَمَا كُنْهَ أَحْطَىٰ لَدَيْهِ وَأَجْمَلُ

بعد از این ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان منقشه حسن استماع دریافت شتم ازین مقام انشاء  
 الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از اربابان قلمی فرموده بودند

لے یعنی و بعد ازین امر است که بیا نش لب و تیق و لطیف است و چیز نیست که گمانش لذت ترین انشاء است نزد او و حقیق داشتش بسیار نیکوست  
 در بیان ۱۲ لے یقیم و کسره معبر و تشدید تون موضع طین یعنی جائے گمان بردن ۱۲ لے بالفتح و تشدید در عربی یعنی بوعے اندک و  
 یکبار بودیدن چیزے مجازا در فارسی بمعنی اندک و کم مستعمل شده ۱۲ لے این فصل حق است سبحانه غایت میفرماید هر که خواهد و حق سبحانه  
 خداوند فضل عظیم است و این کریم است و اتم در سوره جمع و یار و قد سمع ۱۲



این فقیر از زلالت ایشان در گذر ایند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید ایایاران را نصیحت فرماید  
که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما یقوم حق یغیر و اما  
بأنفسهم و اذا ادا الله بقیوم سوء فلا مود لک و ما لکم من دونه من و ال در باب میان  
شیخ الهداد خصوصاً نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما دامت از تغیر وضع خود مشار الیه را در کار است  
الندم توبه استشفاع فرغ ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گزشت است جانب  
یعنی ندامت برگزیده توبه است ۱۲  
دیگر را ایشان دانند و دیگر سر بند را منزل خود تصور فرماید علاقه محبت و نسبت بهم پیر کی نه از ان قبیل است  
که با مور عارضه گسته گردیده چه نویسد و السلام - مخدوم زادها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از  
تسویه این رقیبه بخاطر ریخت که سخن را در باب زلالت یاران و عفو از ان واضح تر بنویسد که در اجمال ابهام است  
تا چه مفهوم شود مخدوم عفو بر تقدیر می مطلوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بداند و در مقام  
ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر و شکر قدس سره این مقام را بشهادت این جماعه شیخ  
الهداد سپرده بودند این سخن بیانی می طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که خدمت فقراء و آئیده و رونده  
بکند و از آب و نان اینها خبر دار باشد مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعه طالبان بکند و در  
مقام مشیخت بنشیند ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز  
بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بآنها رساند که ما را تا  
طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم  
آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که بلتنی بر ضرورت باشد و الا ضرورت  
تقدیر بعد دهال پس آن سفارت هم مخصوص بزبان حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن  
و حال طالبان پرسیدن داخل خجاست است نوشته بودند که نسبت پیر و شکر باقی ماند یعنی زیادت و نقصان  
نه پذیرد و مخدوم بکفیل صاعیت تبلیغی افکار است بخوبی که سلیبیه وضع کرده بود افکار متاخران آن راه جدید  
علم خود ۱۲ علم و معرفت ۱۳ سلیبیه پیر و شکر ۱۴

زیاده ساخته اند بهما صرافت مانند خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجہ نقشبند داشتند در زبان حضرت  
خواجہ عبد الخالق نبود قدس اللہ تعالیٰ سر بہا و علی بذالقیاس علی الخصوص کہ حضرت خواجہ بادری صد و تکمیل این  
نظم از احوال حضرت خواجہ عبد الخالق غفرلہ قدس سرہ العزیز پجائشہ مکتوب شد بشرح بعض بحر اندہ ۱۲ درجہ ۱۲  
نسبت بوده اند و آن را تمام نمیدانستند اگر حیوۃ و فامیکہ و بارادہ خداوندی جل سلطانہ این نسبت را تا باجماعی بودند  
سچی کردن و عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند کہ این نسبت چه طور باقی خواہد ماند شما خود نسبت علاحدہ  
دارید بہ نسبت ایشان میسایس ندارد این سخن مکرر در حضور ایشان متخص شدہ بود شیخ المداد فقیر نسبت را چه داند کہ  
چلیست نحوی از حضور قلبی داشت دیگر آن را ہم معلوم است کہ چه حالت است برپا دارند آن نسبت  
کیست و انما بند تا فقیر ہم نمیدان کس باشد واقعات را اعتبار نہنند کہ خیالی اند صدقے ندارند شیطان دشمن  
قوی است از تسویلات او امن متعسر است الا من عصمہ اللہ تعالیٰ و از سلب نسبتہائے مکتسبہ نوشتہ  
بودند محمد و آل سلب کردن با اختیار نہ بود چنانکہ در حضور مذکور شدہ بود الحال ہم آن سلب بر حال خود است  
زائل شدہ آل را زائل تصور کردن خیال است آوازیکہ از دل شنوند یاں حالت کارے ندارد و اخلاص  
را کہ سرد میسازد و آتش از دے زائل می گرد و بعد از آب انداختن ہم آوازے دروے میماند نمی توان  
گفت کہ بہ نور آتش دروے مکتونست وقایع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیدہ است منتظر باشند  
فردا انشاء اللہ تعالیٰ ظهور خواہد یافت چوں شما بمبالغہ نوشتہ بودید بصورت در جواب آل سخن گفتہ شد  
والا بے تقریب سخن کردن بیسر نمی شود +

مکتوب سی و سی و سوم

به ملا حاجی محمد لاسوری صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء که به حجت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله  
حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زاهد که از دنیا بے رغبت گشته اند علماء را محبت دنیا و رغبت در آن کلفت  
چهره جمال نشانست خلایق را اگر چه از ایشان حصول فواید است اما علم نشان در حق ذاتهای ایشان نافع  
نیامد بهر چند نمایند شرعیت و تقویت ملت به ایشان مترتب است اما گاه هست که این نمایند و تقویت

۱۰ بدر آنکه تحقیق این لفظ بحاشیه مکتوب سوم نوشته شده است از اینجا ملاحظه باید نمود ۱۲  
 ۱۱ بعضی و سرخی که بر روئے ظاهر شود و سیاهی روئے ۱۲







خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است <sup>جمع مذکر</sup> مَا أَحْسَنَ الدِّينِ  
وَالدُّنْيَا لَوْ اجْتَمَعَا <sup>جمع مذکر</sup> آری جمعی از مشایخ که از خود با نیست خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه  
احتیاج صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب بینانید فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و از همه فارغ و آزاد اند  
رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ <sup>جمع مذکر</sup> تجارت و بیع ایشانرا مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق  
باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منی تاجر می  
یادیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نه گشت +

## مکتوب سی و چهارم

نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان جوهر خمس عالم امر بطریق بسط و تفصیل هما امكن تقدس عباد  
و اربین و البسته باتباع سید کونین است علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا  
فلسفی که بیده بصیرت او بکل متابعت صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوة والسلام و الْحَمْدُ لِلَّهِ  
نشده است از حقیقت عالم امر نایب است فضلًا عَنْ أَنْ يَكُونَ كَسُوءٍ عَنْ مَوْتَبَةِ الْوُجُوبِ  
تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصود بر عالم خلق است و در آنجا نیز تمام است جوهر خمس که اثبات نموده  
اند همه در عالم خلق اند نفس و عقل را که از مجردات شمرده اند از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است  
که به تنزیه محتاج است و بالذات بهمت او بدناءت و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با و چه مناسبت  
و عقل خود او را که میسازد از معقولات مگر امور را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند  
اما امریکه بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بند  
او به کلی عقل نمیشاید لهذا نظر او از احکام بے چونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم خلق  
است عالم امر را رو به بیچونی است و توجیه به بیچگونگی ابتداء عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح است

۱۰۰ چه نیکو است و زیبا دین و دنیا اگر هر دو جمع آیند به اندرین قول محل استدلال لفظاً است که موضوع است برائے انتقاء ثانی بر سبب انتقائے  
اول ۱۰۱ قوله رجال لا تلهيهم تجارت ولا بيع عن ذكر الله و قوله لا تلهيهم تجارت و قوله لا تلهيهم تجارت و قوله لا تلهيهم تجارت و قوله لا تلهيهم تجارت  
در خرید و فروخت از یاد حق تعالی ۱۰۲ فلسفی را زهر زدن تا دم زدن و دم زدن حقش بریم زدن ۱۰۳ چه جائز است آنکه فلسفی را شعور بود بمرتبه و جوهر  
یعنی حق تعالی و تقدس ۱۰۴ قوله جوهر خمس اے الحال و المحل و المركب منها و النفس و العقل یعنی صورت جسمیه باشد یا نوعیه و حیوانیه و جسم و نفس و  
عقل ۱۰۵ بدانکه لطیفه قلبی مقام او در انکشت فروتر از پستان چپ است و لوزا و سرخ است و لطیفه روحی مقام او در انکشت فروتر از پستان راست  
سره العزیز و نور مرقد الاقدس بدانکه شاه غلام علی نقشبندی مجددی قدس سره در سال سبع سیاره خود محل لطیفه خفی بر پستان راست بفرق دو انگشت و محل لطیفه خفیه

فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی است پنجگانه عالم امر را اگر جوهر خمس گویند گنجایش دارد از کوته  
نظری حذف ریزه چند را فراهم آورده جوهر انگاشته است ادراک این جوهر خمس عالم امر و اطلاع بر حقائق اینها نصیب  
کمال تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و چون در عالم صغیر که انسان است نمونه ایست  
از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جوهر خمس ثابت باشند عرش مجید مبدأ این جوهر عالم کبیر است  
در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از جوهر پنجگانه فوق العرش  
اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ است در میان عالم  
خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگر در عالم خلق ظاهر اند از عالم امر اند نصیب از بے چونی و بے چگونگی  
دارند اطلاع بر حقیقت این جوهر خمس کمال افراد اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک را به تفصیل گزرانید  
به نهایت نهایت رسیده اند

هرگاه شای مرد میدان که شود پشه آخر سلیمان که شود

و اگر بعض فضل ایزدی تعالی شانہ نظر بصیرت صاحب دولت را به تفصیل مرتبه و جوب علی حسب الامر کان  
و انشاید مطالع اصول این جوهر را در احوال موطن نیز نماید و این جوهر صغیر و کبیر را در رنگ ظلال آن جوهر حقیقیه  
معلوم فرماید این کار دولت کنول تا که رسیده ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم  
منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطه وقت آن معانی مکتوبه است تا بر کوتاه نظر از آنجا چه ترا کرد در انحال در علوم که بشرف  
و ما أوتيتم من العلم الا قليلاً مشرف اندازیم با چرا آگاه اندع هَيْثُ الْأَكْبَابِ التَّعَمُّ نَعْمَهَا مصلحت  
نیست که از پرده پرده برون افتد راز و نه در مجلس زندان خبری نیست که نیست و والسلام علیکم و علی من اتبع  
الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و عليه من الصلوات و التسليمات اتمها و ادومها ثانياً بخاطر  
آنکه شمه از جوهر مقدسه علیاً نیز به تحریر آورده شود باید دانست که ابتداء آن جوهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ  
اند بین الوجوب و الامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را بصفا  
در بیان

۱۰۰ حذف نقیض و ذال مجمله بحال ریزه و بالفتح انداختن ریزه و خسته و جز آن بدو انگشت یا بفاش ۱۰۱ من الله قال الله تعالی  
الا له الخلق والامر یعنی مراد است عالم خلق و عالم امر ۱۰۲ اشارت است بکرمه که واقع است در سوره جمعه و پاره قد سمع الله یعنی این  
فضل حق سبحانه است می بخشد آنرا بهر که میخواهد و حق تعالی خداوند فضل عظیم است ۱۰۳ یعنی و ثمان داده شده اید از علم و دانش مگر اند که این  
قول اشارت است بکرمه که واقع است در سوره بنی اسرائیل و پاره سبحان الذی ۱۰۴ قوله صفات اضافیه یعنی خلق و تزیین و  
امانت و احواء و ایلام و انعام و غیره ۱۰۵ قوله صفات حقیقیه یعنی اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام و علم و حیوة و تکوین ۱۰۶



اصنافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف است و لقیه اینها بر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره حضرت ذات اند تعالی و تقدس اینها تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا را ندان مصلحت نیست

ع قلم این جا رسید و بر سرش گشت

## مکتوب سی و پنجم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در این مقام برابر است بجناب الله سبحانه و آيا لم عن ذلک البصر بحجرت سيد البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهیه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجلالت میسر شود و در حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجه نماید و هیچ مقصدی بر سر نهگزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حسنات است اما کار بار است مقربین آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصود نه شمارند این دولت و البسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که دران موطن انعام و ایلام تنبایدی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود و نه بهشت طلب خط نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما یعمله الخجوب الخجوب الخجوب حقیقت اخلاص این بجا دست میدهد و خلاصی از آلبه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و دیدن و حفظ القناد به محبت ذاتی که به ملا خطه اسماء و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست نمیدانم شوقی عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگر زان پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

۱۰۰ فاعبارت است از ایمان مادی حق سبحانه و تعالی بواسطه استیلاء شهود سستی او جل ذکره و عز بران ۱۰۱ معارف ۱۰۲ یعنی دیدن حصول فناء مطلق و تحقق محبت ذاتی دست زدن است بر دخت خمار یعنی رنج و کلفت برداشتن است ۱۰۳ قول در خل و قل یعنی خفاء و تشدید لایم شگاف جامه و خشکافتن زبان شتر بجز تاشیر نه مکد و لا غرضندن و مرد و نجف محفل و جامه کهنه و چیز ترش و قل یعنی خفا و تشدید لایم رخت و کار و دوزخ و شمشیر ۱۰۴ شوقی بر که جامه عشق چاک شده و از حوس عیب کلی پاک شده شاد باش ای عشق خوش سودای منای طیب جمله عیبتا ما اے دوائے نخوت و ناموس ما اے تو افلاطون و جالینوس ما اے علت عاشق ز علتها جداست و عشق اصطراب اسرار خداست و چون قلم اندر نوشتن



## مکتوب سی و ششم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بهادرائے شریعت احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت خادمان شریعت اند و کائنات

ذلک حققنا الله سبحانه و آيا لم بحقیقه الشریعه المصطفویه علی ما جسد الصلوة و السلام و النجاة و بدحه الله عبدا قال امینا شریعت را سه جزواست علم و عمل و اخلاص تا این بر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چو شریعت متحقق نشود رضائے حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی آید و مطلبی نماند که بهادرائے شریعت دران مطلب احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت که صوفیه بآن متنازشتند اند بر دو خادم شریعت اند در تکمیل جز و ثالث که اخلاص است پس مقصود از تکمیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در ابتداء راه دست میدهند از مقاصد اندیل او همار و خیالات تربی بها اطفال الشریقه از جمیع اینها گذشته بتمام رضاء باید رسید که نهایت مقام سلوک و جذبه است بر مقصود و از طی منازل طریقت و حقیقت مآورد تکمیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضاء است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه که راننده از نیران یکبار دولت اخلاص مقام رضاء میرسانند کوه اندیشا احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردد کبر علی المشیکین ما تدعوهم الیه الله یجئ الیه من یشاء و یمشی الیه من یشاء و یمشی الیه من یشاء ط آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضاء منوط بطی این احوال و مواجید است و بر لوطیه تحقق این علوم و معارف پس اینها معادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود و حقیقت این معنی بصدره جلیب الله علیه علی آله الصلوات و التسلیات برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا مید و نباید شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت بر حیدر اول گرفتاری احوال و مواجید

۱۰۵ حق سبحانه و تعالی ما را و شمارا بحقیقت شریعت فی الحقیقت متصف گرداند و حق تعالی رحمت فرماید بر بندگی که آئین گوید برین دعا ۱۰۶ و اندک از خوشنودی حق تعالی و تقدس بزرگتر است به نسبت جمیع نعمائے لوعز اسماء این خوشنودی بمونسیت فیروزی بزرگ و این قول واقع است در سوره توبه و پار و علما ۱۰۷ قول طریقت و حقیقت بدانکه حقیقت عبارت از حقیقت شریعت است نه آنکه حقیقت از شریعت جداست و طریقت عبارت از طریق وصول است بحقیقت شریعت نه امر مابین از شریعت و حقیقت پس پیش از تحقق حقیقت شریعت حصول صورت شریعت است فقط و حصول حقیقت شریعت در مقام اطمینان و وصول بدرجه ولایت است ۱۰۸ معارف بدرجه ۱۰۹ یعنی بلکه آن احوال و مواجید و علوم و معارف با همها آمیزند و خیالات که بآنها کودکان طریقت پرورش کرده میشوند و ترقی بخشند یعنی معادات و مقدمات و مبادی مطلوب اند زمین آن ۱۱۰ واقع است در باره الیه و سوره تنویر یعنی دشوار آید بر شرکان آنچه میخواهی نشان را بسوی آن خدا بر میگزیند بسوی خود بر که را خواهد و در میان بسوی خود کس را که باز گردد و رجوع نماید بحق سبحانه و تعالی بدانکه اندرین آیه کبریه اشارت است بجزیه و سلوک کما لا یخفی علی المابر الحاذق ۱۱







حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت مذات تعالی نشان جز آن نیست که بے چونی و بیگونی نشاند سپاده بے گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که فرق نه کرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی معرفت معرفت جز بقایمانی باشد و این دولت جز فانی را بیشتر نمی شود مولوی میفرماید مثنوی

بیچکس راتانه گرد و اوفت نیست راه در بارگاه کبریا

پس چون معرفت ورائے علم باشد باید دانست که امریست ورائے دانش متعارف که تغییر از آن بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند شاعر

فریاد حاقظانهم آخر هرزه نیست

مثنوی  
انقصا بے تکلیف بقیاس  
یک گفتم ناس را ناس نه

و چون در فانی اقدام متفاوت اند لاجرم منتها را نیز در معرفت تفاضل باشد کیسکه فنا بے علم است معرفت وی اکمل است و کیسکه دون اوست در فناء دون اوست در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بیجا رفت بآیستی از بیجا صلی و نامرادی و بے استقامتی و ناشانی خودی نوشتم و از دوستان مدد و معونه طلب میکردم ملا با مثال این محال چه متاسبت بدیت آگه از خوشنیتن چون نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین اما همت بلند پای و طینت سر نایه نمیکند ارد که بیاینها دینه و سر پایها سقاییه فرود آید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه بیچ نمیکوید و اگر میگوید اگر چه بیچ نمی یابد اگر حاصل دارد و اگر دارد اگر چه بیچ ندارد و اگر حاصل است و اصل است اگر چه بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی سرایم العیلة که ظهور ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر اباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است در دنیا بد حال بخت بیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

عنوان نامه را بیکم هو الظاهر هو الباطن مرین کرده بودند خدا هو الظاهر هو الباطن درست است اما چند گاه است که فقیر ازین عبارت معنی تو حید می فهمد و بعد از فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی

بافتح و دون و دو بین مملو نماند از جوان که بیک پا جهد و زیاده تحقیق این لفظ بحاشیه مکتوب سی ام نوشته شده است اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه

در باب توحید معلوم گشت کل مبدء لما خلق له مصرعه هر کس را بهر کاره ساختند آنچه برین کس است ولابد است و باین مکلف امتثال او امر و انبیا از لوازی است مَا اتَّكَمُ الرَّسُولُ فخذوا و مَا تَكْذِبُ عَنْهُ فَانتهوا و اتَّقُوا الله و چون مأمور با خلاص است و آن بر بقاء صورت بنی بند و بے محبت ذاتیه متصور نمیشود و لاجرم تحصیل مقدمات فنا که بمقامات عیشیه است می باید کرد اگر چه فنا موجب است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات بحقیقت خود را مصفا سازند و در حال اواز و صورت خالی نیست یا بموقف للمواقف و ارباب از دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکور و واقع نمی شود و از تفصیل تجلیات اسمانی و صفاتی بے خبر است و بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و بتجلیات بے نهایت او را مشرف میسازد صورت مجاهده دار و دانا فی الحقیقه و کمال ذوق و لذت است بطایر ریاضت کسب و باطن تنعم و لذات مصرعه این کار دولتست کنون تا که ارسد گفته نشود که چون اخلاص از جمله مورات و اجتهاد الانشال باشد و تحقیقت آن بے فنا متحقق نمی شود پس علماء ابرار و صلحاء اخبار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند به ترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشان حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و بیخ افراد و اشامل میباشد و لهذا گفته شده است تحقیقت اخلاص بے فنا صورت بنی بند و نه گفت که نفس اخلاص بے فنا متحقق نمی شود

## مکتوب سی و نهم

نیز بشیخ محمد پیری صد در یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجر و اعمال صوری و عبارات رسمی کاره

یعنی هر کس موفق است بامر که خلوق است بجهت آن امر از غیر و شر این قطعه است از حدیث طویل که در بخاری و مسلم از علی کرم الله تعالی و بهر موی است ۱۲ یعنی هر چه بد خدا را بیجا بر پس بگیرد از او هر چه منع کند شمار از آن پس باز یستند از آن و تیر سید از خدا تعالی این کریمه واقع است در سوره شوری و آیه قد سمع الله ۱۲ قوله مقامات عشره اولش تو باست و آخرش رضا و این این هر دو زبده و کل و صبر و قناعت و شکر و خوف و جهاد فقر و غیره است و التفصیل مقام آخر ذکر کتاب اخراج اجماع و المعارف و قوت القلوب بد آنکه بیچ مقاصد در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور است و حقیقت مقام رضا کما یبغی در آخرت ظهور خواهد یافت ۱۲ یعنی حقیقت این اندرین وقت یعنی وقتیکه او را بقای حقیقی غیر ریاضت و مجاهده و غیر تحصیل مقدمات ق مشرف ساختند حالش از دو صورت خالی نیست ۱۲ یعنی آخر این مقامات و قوت بے نهایت انبیا است ۱۲ قال الله تعالی الا الله الدین الخالص و قال عن من قائل و ما امر و الا لیجد و الله مخلصین له الدین حقا ۱۲ یعنی کمال اخلاص آنست که جمله دین آن طے کرده آید و او است که مترتب است بر فنا و متوقف است بر آن نه مطلق آن تا عذر و مذکور لازم آید ۱۲







جز آن نمیدانند  
 اقوال مشایخ را که توحید و جودى تالوق اند حمل بران باید  
 کرد که در ابتدا در مقام علم یقین یا آن کلمات تکلم فرموده  
 سوال و جواب  
 صاحب توحید و جودى از مقام عین یقین بهره ندارد  
 ایضاً جواب بمناسبت  
 اکثر ایند زمان دست بدامن توحید و جودى زده اند  
 بعضی به تقلید و بعضی ببحر و علم و بعضی بطم متزج بدوق  
 و بعضی بالحد و زندقه  
 طریقت و شریعت عین یک دیگر اند فرق اجمال و تفصیل  
 است و استدلال و کشف  
 حضرت خواجہ چنگاه مشرب توحید و جودى دانستند  
 از آن گذشتند  
 تصدیق این گذشت بنقل میاں عبدالحق  
 این حقیر نیز چنگاه مشرب توحید و جودى داشت  
 سفارش بعضی از اصحاب  
 مکتوب چهل و چهارم - در ساجی خیر البشر و در بیان  
 آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکنذیان آن بد  
 ترین بنی آدم و در ترغیب بمنابعت سنت او علیه الصلوٰۃ  
 والسلام  
 ذکر احادیث مدحیه معتر اجم  
 الکرامه و المقایج یومئذ بیدى  
 لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الیو بیتیہ  
 امروز قلیل عمل را که مقرون به تصدیق حقیقت دین  
 باشد لعل کثیر بر میدارند  
 اصحاب کعب این همه درجات بدرجہ یک حصه یعنی  
 بجزت یافتند  
 متابعان آن سرور بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت  
 می رسند

استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام بخوار و بے اعتبار و در  
 ترغیب بر ترویج دین در ابتدا با دشمنان  
 بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن  
 صلاح بادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم  
 شکایت از زبونی اسلام در قرن ماضی  
 امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس  
 بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود  
 لازم دانستند که محمد معاون بادشاه باشند  
 سابق ترین مدد یاتین مسائل شرعی است و اظهار  
 عقاید اسلامی  
 این قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق است  
 صحبت علمائے دنیا زهر قاتل است و فساد ایشان فساد  
 متعدی  
 در قرن ماضی بر ملائے که بر سر آمد از شومی این جماعه بوجاد شد  
 را از راه می بردند مقتدایان برقت و دولت علماء سوء اند  
 اکثر جهلاء صوفی نمائے این زمانه حکماء سوء دارند  
 مثل طوطی در آتش زان می انگارند که ریسایان چند تنیده خود  
 با در سلک خریداران حضرت یوسف ساخته بودند  
 بر این سخن مکتوب الیه را بر ترویج شریعت  
 مکتوب چهل و هشتم در ترغیب بر تعظیم علماء  
 و طلبه علوم  
 ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بهمت بسیار  
 زیبا آمد  
 و تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است  
 فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف  
 نخواهند پرسید  
 دخول جنت و تخلف از تار و البسه باینان شریعت  
 انباء علیهم السلام بشارت دعوت کرده اند  
 بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و

احیائے حکم از احکام آن  
 کرد و راه خدا ترویج کردن برابر آن نیست که مسئله اند  
 مسائل شرعی را رواج دادن  
 اتفاق اموال را که برائے تأیید شریعت باشد در جبهه  
 علیا است و اتفاق جسته باین نیست برابر خسران  
 لکذا است  
 ترجیح طالب العلم گرفتار بر صوفی و ارسته و استدلال  
 بر آن  
 صوفی مرجوع الی الخلق از برای دعوت از مقام نبوت  
 نصیب دارد و داخل علماء شریعت است  
 مکتوب چهل و نهم - در ترغیب بر جمع کردن دولت  
 یعنی ظاهر را بر احکام شرعی مخیل ساختن و باطن را از  
 گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن  
 مکتوب پنجاهم - در مذمت دینائے دنییه  
 دنیا بظاہر شیرین است و بصورت طراوت دارد  
 اگر وصیت کرد که مال مرا بعاقل زنانه بدهند بجا آید  
 باید داد  
 سفارش در باب بعضی از مشایخ  
 مکتوب پنجاه و یکم در ترغیب بر ترویج شریعت  
 مکتوب پنجاه و دوم - در مذمت نفس ماره و بیان  
 مرض ذاتی او و علاج آنرا که آن  
 بیان دعوائے الوهیت و شرکت از نفس ماره و عدم  
 رضائے آن بے سعادت بشرکت نیز  
 حدیث قدسی عاد نفسک الخ  
 تربیت نفس در حقیقت امداد کردن است بر دشمن  
 خدائے تعالی  
 حدیث قدسی الکبریا الخ  
 سر ملعون بودن دینائے دنییه  
 فقر محمدی گشت زیر آن الخ



مقصود از بعثت انبیا و حکمت در تکلیفات شرعی تعجیر ۳۱ مکتوب پنجاه و چهارم در بیان آنکه اجتناب از صحبت  
و تحریب نفس اماره است  
انبیان یک حکم از احکام شرعی در انزاله سوائے نفسانی  
بهتر است از ریاضات و مجاہدات بزرگساله که از نزد  
خود کرده شود.  
بر بندگان و جوگهان در مجاہدہ تقصیر نکرده اند اما سودمند  
گشته.  
یک دام در ادائے زکوٰۃ بامر شریعت در تحریب نفس سود  
تو است از مزار و دنیا که از پیش خود صرف کند.  
طعام خوردن در عید فطر بکلم شریعت نافع تر است  
از روزه سالها که از نزد خود باشد.  
دو رکعت نماز با مدا جیاعت بهتر است از آنکه تمام  
شب بصلوٰۃ ناکله قیام نماید و نماز با مدا بے حیات  
ادا کند.  
تا نفس مری که نه شود و از ناخوایکے مہتری پاک نہ  
گردد نجات محال است.  
کلمہ طیبہ در تنہ کبہ نفس الفح است.  
چون نفس در مقام سرکشی در آید بتکرار این کلمہ تجدد  
ایمان باید نمود.  
حدیث در فضائل کلمہ طیبہ.  
۳۰ مکتوب پنجاه و سی و دوم در بیان آنکه اختلاف علما  
سوء موجب فساد عالم است.  
علما و دیندار که از حب جاه خالی باشند و مصلحتی غیر از ترویج  
شریعت ندارند خود اقل قلیل اند.  
در قرن سابق اختلاف علما و عالم را در بلا انداخت  
بچنانکہ خلاصی خلافت و البتہ بوجود علماء است بخیران  
عالم نیز ایشان مربوط است.  
بزرگے اہلسنن را فارغ دید مشرک پر سید گفت علماء  
این وقت کار ما میکنند.

گام است و مشائخ نقشبند یہ ابتداء از عالم امر اختیار  
نمودہ اند و طریق این بزرگواران طریق اصحاب گرام است  
این راہ ہلکی بہفت گام است بعد بہفت لطیفہ انسانی  
و دو قدم در عالم خلق و پنج در عالم امر.  
در ہر گامے از گامہائے بہفتگانہ دہ ہزار عجب خسرق  
مے نمایند.  
بگام اول تجلی افعال رو میدہد و بگام دوم تجلی صفات  
و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیہ می افتد.  
نہایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است.  
اصحاب گرام را در اول صحبت خیر البشر کی میسر شد  
که کمال اولیاد در نہایت ہم کم دست دہد.  
از این مبارک پرستیدند معاویہ افضل است یا عیسی  
عبدالعزیز گفت غبار بینی اسپ معاویہ ہمراہ پیغمبر  
بہتر است از ابن عبدالعزیز  
قاصدے گر کند این طائفہ را طعن قصور  
۳۸ مکتوب پنجاه و نہم در بیان آنکہ آدمی را از برای  
نجات ابدی از سہ چیز چارہ نیست و نجات بے اتباع  
اہل سنت مقصور نہ و علم و عمل مستفاد از شریعت  
اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیہ است و اخلاص  
مراد لیارا در جمیع حرکات و سکنات است.  
آدمی را از علم و عمل و اخلاص چارہ نیست و علم دو  
قسم است  
اگر از اتباع اہلسنت سر مو مخالفت است خطر در خطر است  
مخالفتان اہلسنت منکر اند از رویت و شفاعت و فضیلت  
صحبت بر ایشان مخفی رفته و محروم اند از محبت اہلیت  
رسول ص.  
اتفاق نمودن صحابہ بر فضیلت ابو بکر و دنیا فتن ایشان  
زیر سفت آسمان شخصہ بہتر را از ابو بکر  
اہل بیت در رنگ کشتی نوح اند و صحابہ در رنگ بنجوم و



صفحه ۲۳  
مضمون کتاب  
مکتوب شخصیت و یکم - در صحبت شیخ کامل و اجتناب از صحبت ناقص.

طلب بیشتر حصول مطلوب است اگر نخواسته دادند از دست نخواست.

دولت طلب را نعمت غلظی دانسته از هر چه مخالف است احتراز باید نمود.

۴۹ اگر حقیقت التجا بیشتر نیاید صورتش از دست نباید داد.

بعد از وصول به شیخ کامل تفویض مرادات خود است در رنگ میت.

قله اول قله فی الشیخ است.

ابتداء طالب در کمال خست و دناست است بنابر بخت خداوندی ندارد و برزخ و جهنم باید و آن شیخ کامل مکل است.

قوی ترین اسباب فتور در طلب رجوع نمودن است بشیخ ناقص که بسلوک و چند کار را تمام نکرده پسند شخصی خود را کشیده است صحبت او سم قاتل است و ایضاً این بمناسبت.

مدار طریق این بزرگواران بر صحبت است بگفت و شنود کار بی کشاید.

۴۵ مکتوب شخصیت و دوم در بیان آنکه جذبه کیش از سلوک است از مفاصد نیست و جذبه که بعد از سلوک است از مفاصد است.

بیان مراد از اندراج نهایت در بدایت مکتوب شخصیت و سوم - در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام در اصول متفقند و در بیان بعضی از کلمات متفق این بزرگواران.

انبیاء رحمتها اند اگر وجه شریفشان نمی بود حق سبحانه عالم را از ذات و صفات خود خبر نمی داد.

این بزرگواران در ذات و صفات حق تعالی و حشر

صفحه ۲۴  
مضمون کتاب  
و نشر و ارسال رسل و ترویج ملک و جنت و دوزخ متفق اند و در بعضی فروع مختلف.

شیخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است بیان کلمات متفق این حضرات.

۴۹ فرق میان انبیاء علیهم السلام در نیسان کفار و کفار مکتوب شخصیت و چهارم - در بیان لذت و الم جماعی و روحانی و تخریض بر تحمل مصائب و آلام جماعی لذت و الم دنیا بر دو قسم است.

بر خیز که جسم را در لذت است روح را از ان الم است و بالعکس.

درین نشأه روح نیز حکم جسم پیدا کرده در عوام کالاتعام و لاشه نزار و لاشه اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود وطن اصلی خود رجوع نماید.

از بیماری روح است که الم خود را لذت و لذت خود را الم می انگارد و در رنگ صغرائی.

اگر در دنیا در دو الم و مصیبت نمی بود بچو می نمی اندید تلخی حوادث در رنگ تلخی داروئی نافع است.

در دعوتها عامه که طعام بی خلوص می چون بسبب شکوی جماعت از طعام خوران شکستگی دل صاحب طعام را حاصل میگردد و بهین شکستگی ظلمت طعام را از اله می نماید و در معرض قبول می آرد.

عبادت عبارت از تذلل و انکسار است.

مقصود از خلقت انسانی خواری اوست علی الخصوص مسلمانان که دنیا سخن ایشان است آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود.

۵۱ مکتوب شخصیت و پنجم در تاسف بر ضعف اسلام و تخریض بر تقویت اهل اسلام و اجرای احکام.

حدیث الا سلام بدو غریبا الخ غربت اسلام بحدی رسید که کفار بر ملاطن اسلام

صفحه ۲۵  
مضمون کتاب  
می نمایند و مسلمانان از اجرای احکام اسلام منوع اند.

در خبر است که یو من احدکم حتی یقال مجنون - از اصحاب کهف خبر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست.

بهاد قولی.

۵۶ قول خود را چه اگر که اگر من شیخی کنم شیخی در عالم میرد یا امام را کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت است.

۵۳ حدیث من احب اخاه فلیعلم اياه مکتوب شخصیت و ششم در مدحی طریقه نقشبندی و بیان افضلیت بر دیگران.

طریق حضرات خواجگان یعنی بر اندراج نهایت در بدایت است.

این طریقه بعینه طریق اصحاب کرام است.

اصحاب کرام را در اول صحبت خیر البشران بیشتر میشد که اولیائے امت را در نهایت نهایت شمه ازان دست میداد.

۵۷ قاتل حضرت حمزه بسبب شرف صحبت از اولیای قرنی افضل است.

بهترین قرن قرن اصحاب است غبار بینی اسب معاویه را از عمر بن عبد العزیز بربا بهتر است.

سلسله حضرات خواجگان سلسله الذبیب است مزیت این طریق بر طرق دیگران در رنگ مزیت قرن اصحاب است بر سایر قرون.

حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که با فضلیانیم مکتوب شخصیت و هفتم در سفارش خدیجه.

۵۵ در اظهار حق نوعی از مزارت است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد.

خیله سعادت مندی میباید که مزارت اظهار حق را در رنگ شهید بیا شاند.

صفحه ۲۶  
مضمون کتاب  
تفاوت احوال از لوازم امکان است.

بچه چاره ممکن گاهی مغلوب جلال است و گاهی محکوم جمال.

قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن الخ مکتوب شخصیت و هفتم در بیان آنکه تواضع از ارباب غنی زبید و استغنا از ارباب فقر.

انکار نمودن بر مکتوب الیه لفظ نموده می آید را - اقیاء امت از تکلف بری اند.

التکبر مع التکبر صدقه.

خواجه نقشبند راسخه گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبریا بی اوست.

حدیث رب اشعث الخ مقصود از آشنائی فقر و اطلاع بر عیوب مکتوبه است.

و ظهور رذائل خروند - مکتوب شخصیت و هشتم در بیان تواضع که موجب رفعت است و در بیان آنکه نجاست و البسته بر متابعت اهل سنت است.

۵۸ مکتوب هفتم در بیان آنکه آدمی با جماعت او سبب بعد او است چنانکه سبب قرب او است جماعت سبب قرب است بواسطه ائمت مرات و قابلیت ظهور مرجع اسماء و صفات را.

حدیث لا یبعثنی ارضی ولا سمائی جماعت انسان سبب بعد او است بسبب احتیاج او به چیزی از جزئیات عالم.

بهترین همه موجودات انسان است و بدترین همه کائنات بهم او.

بیان او نمودن زکوة در اموال نامیه و انعام سائده و آزار و سبب عدم گرفتاری با موال و انعام و التفتن.

طعام لذیذ بچ نیست باید خورد و لباس نفیس بکدام مقصد



صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۰	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد. حدیث فان لم تکنوا قبا کوا - در جمیع امور مقتضای فتوی علماء دین در زندگانی باید کرد مکتوب به مقتاد و یکم - در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است بر اغنیای نسبت بر فقر اجند در چند شکر واجب است فقر این است پیش از اغنیای پانصد سال در بهشت خواهند در آید شکر منعم تعالی اولایه تصحیح عقاید است موافق آمانی اهل سنت و ثانیان با تیان احکام عملیه و ثالثا به تزکیه بر طبق سلوک صوفیه و خوب رکن اخیر احتسابی است بخلاف رکنین اولین عملی که مخالفت این ارکان ثلاثه است داخل معصیت است و نافرمانی ریاضات بر ائمه هندو فلاسفه یونان چو برون و فوق تر از انبیاء واقع نه شده اند از اعتبار ساقط اند مکتوب به مقتاد و دوم در بیان آنکه هیچ ساختن دین بادینا دشوار است اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نیست مراد از ترک حکمی کسی را اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود آن کس حکم مناقص دارد صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت سفارش در تخلیص بعضی از زندان - ۶۲ مکتوب به مقتاد و سیوم در مذمت دنیا و ابناء آن و در نکویش تحصیل علوم غیر نافع و اجتناب از فضول		
	مباحات و تخریض بر خیرات اے فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت جیفه است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث ما الدنیا و الآخرة الا صرطان الخ اے فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علومیکه تا آخرت کار نیندیشم از دنیا اند حکم تحصیل بخوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انکسار باید نمود - اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت است با انداثره مباحات بیرون نباید نهاد و بحجرات و مشتهات نباید رفت دائرة تنجات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند - کدام عیش برابر آن است که مولای این کس از کارش راضی باشد و کدام جفا برابر آن است که آقائے اواز اعمال او در سخط باشند - این کس بنده الهیت محکوم او را بر خود ناساخته اند فکر باید کرد و فرایغ از دامت بخوابد بود الخ وجود والدین از جمله انعامات حق است - بکدام عذر امر و زرا بفرمایند انداخت آری اگر کارهای دنیا را بفرمایند انداخت پس مستحسن است - در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست - مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادائی و ظالمت بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود		

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۱	بیان می باید داد که در الخ اگر از ابناء دین کسی از متعلقان زیر دست خود را بخدمت مامور سازد و حکم او را آن زیر دست چه بلاغزیز میدارد و چه بلا تشدد عظم خداوندی از علمت آن شخص در نظر کمتر آید شرم میاید کرد الخ اے فرزند اگر شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعداء بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم بے محال فطنت خود می شنوند خبر صادق علیه السلام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است متاثر نمی شوند چه ایمان است الخ از سر تو تجدید ایمان باید کرد - حدیث جد و ابا ایماکم الخ طریقه سهیل از برائے ادائے زکوة نفس بالذات بسیار خجیل است در ادائے حقوق عباد سعی بلیغ مبذول دارند احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار کرد از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند و در باید بود مگر آنکه علمائے متقی پیدا نشود بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت بارا بایانے دنیا چه مناسب است مقصود عمل است نه مجرد علم بیارے که علم بیارو مرض خود دارد و تا آخر و صحت نیاید حدیث ان اشد الناس عذابا یوم القیامة عالم له ینفخ الله بجله انابت سابق بسبب قتل صحت اگر چه شره نداده باشد اما امید که حق تعالی بیکت آن در آخرت بوفیق موفیقا خود موفیق گرداند رشته محبت این طائفه از دست نباید داد و التجا و باین قوم شعار خود باید ساخت که حق سبحانه الخ		
	مضمون کتاب عشق آن شعله است که چون برافروخت مکتوب به مقتاد و چهارم - در تخریض بر محبت فقراء و نصیحت باتباع شریعت - محبت فقراء و توجهم با ایشان سرایه سعادت است لا تهم جلساء الله دهم قوم لا یشقی جلیهم کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستفتح بصعایبک المهاجرین و قال صلی الله علیه و سلم رب اشعث حد فو ۶۰ بالابواب الخ خدیو نشاتین لغت است مخصوص بحق جل و علا حقیقا روز قیامت نذار در دهر لمن الملك الیوم الخ ان ذلزلت الساعة شیء عظیم الخ در آن روز که فعل برسد و قول الخ بقیه نصیحت اتباع صاحب شریعت الخ دنیا مبعوضه حق است و بے قدر و بیان بیوفائی دنیا مکتوب به مقتاد و پنجم در تخریض بر متابعت سید کونین اولایه تصحیح عقاید و ثانیان استن احکام فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه حق را تعالی و تقدس باید طلبید نقد سعادت منوط بمنابعیت سید کونین است برنجیکه اهل سنت فرموده اند اولایه تصحیح عقاید موافق آمانی ایشان باید کرد - ثانیان علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت حاصل باید نمود - تا بعد از آن بپایان عالم قدس میسر آید - دنیا شے دنی کر اے آن نه میکند که آن را از مطالب شمرند - قبله توجهم را متعدد نباید ساخت که بر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نیست مکتوب به مقتاد و ششم در بیان آنکه ترقی و البته تبقوی است و در تخریض بر ترک فضولی مباحات و در بیان آنکه اجتناب از حرم و قسم است		



مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال او امر و انہما از تو ایہی -  
معظم ترین این دو اخیر است۔

حدیث ذکر دجل عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

حدیث ملائکہ دینکھ الودع

فقیہت انسان بر ملک از جزو اخیر است و ترقی بر مدارج  
قرب ہم ازین جزو ثابت ہے بلانکہ در جزو اول شریک اند  
از خدا و عنان در مباحات بر مشتبہ میرساند و مشتبہ مجرم  
حدیث من حامل حول المحی الخ

پس در حصول کمال در ع و تقوی اکتفاء از مباحات  
بقدر ضرورت لابد آمد و آن ہم مشروط بہ نیت آدمی  
و طاعت بندگی و نہ آن قدر ہم وبال است  
اجتناب از محرمات لازم ساختہ و اثرہ فصول مباحات  
را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب نیز نام  
باید بود۔

انکسار العاصیین احب الی من صولۃ المطیعین  
اجتناب از محرم دو قسم است قسمی بحقوق اللہ تعالیٰ  
تعلق دارد و قسمی بحقوق عباد رعایت قسم ثانی اہم  
تر است۔

حدیث من کانت لہ مظلمۃ لاجلہ من عمرہ  
او شقی الخ

مدح بلکہ لاہور و بلوچ آن بمنزلۃ قطب ارشاد  
نسبت بسائر بلاد ہندوستان۔

حدیث لا یزال طاغیۃ من امتی ظاہرین الخ  
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ عبادت خداے  
بیچون و بے چگون کے میسر شود۔

عبادت خداے بیچون و قتی میسر شود کہ از قیامت تمام  
ماسوائے آن زدند و قبلہ توجہ جزوات احدیت بیچ

نماند دلیل بر صدق این توجہ استواء الغام و  
ایلام است۔

عبادت کے کہ بر غیبت و بر ہیبت تعلق دارد فی الحقیقت  
آن عبادت عبادت خود است۔ حصول این دولت  
در ولایت روحانی است و چون بہ نبوت فرودی آرند  
بہمال نور آرند و بہمال کمال را با توجہ خلق جمع میکنند۔  
ازین جا بعضی گفتہ اند کہ ولایت بنی افضل است  
از نبوت اور۔

شریعت بر پیغمبر مناسب ولایت او باشد

سوال وجوب اب  
مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان سفر در وطن و سیر  
آفاقی و انقسی و در بیان آنکہ حصول این دولت و البتہ  
باتباع صاحب شریعت است۔

حب الوطن من الایمان نقد وقت است  
سفر در وطن از اصول نقشند یہ است چاشنی این  
درین طریق ابتدا میسر میگردد۔

بجھے را اگر نخواستند مجذب سالک گردانند در سیر بیخبری  
خی اندازند و بعد از تمام آن در سیر انقسی۔

وصول باین دولت غلطی و البتہ باتباع سید  
اولین و آخرین است تا تمام خود را در شریعت گم  
نمایند و بولے ازین دولت نیاید۔

با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موئے باشد  
بالفرض اگر احوال و مواجید است داخل استدراج  
است۔

حیات چند روزہ را در مریضات حق قائلے باید صرف  
نمود و نہ چہ زندگانی است و کد ام عیش

با وجود علم حضور حق چہ بلا شد ہیچ باک نہ میکنند  
بحکم حدیث جد و ایمان کہ الخ در ہر آنے تجدید  
ایمان باید کرد۔

حدیث ہلک المستوفون  
فرصت را غنیمت باید شمرد

از درویشانے کہ در شریعت قدم راسخ دارند و از  
عالم حقیقت نیک شناسا اند بختے باید طلبید و مدد  
باید جست تا غنایت حق از در بچہ شان ظاہر شدہ  
بجانب خود کشند۔

تا سرے موئے راہ مخالفت شریعت کشادہ است  
عمل خطر است تمام را نہائے مخالفت را مسدود  
باید ساخت

اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مریدی در میان  
باشد نباید کرد و آن را اسم قاتل باید شمرد۔

سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ این شریعت جامع  
شرائع ما تقدم است

محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جامع جمیع کمالات اسمائے  
وصفاقی است۔

قرآن مجید خلاصہ جمیع کتب سماوی است  
شریعت آن سرور زبدہ جمیع شرائع ما تقدم است و  
اعمال آن منتخب از اعمال شرائع سابقہ و اعمال  
ملانکہ۔

تصدیق باین شریعت و ایتان باعمال آن تصدیق  
بجمیع شرائع است و ایتان باعمال آن شرائع و ہمین  
است وجہ خیریت این امت۔

تکذیب این شریعت و عدم ایتان باعمال آن تکذیب  
است مرجع شرائع را و عدم ایتان است بمقتضا  
آنها۔

انکار آنسر در انکار است از جمیع کمالات و تصدیق  
او تصدیق است و جمیع آنها۔

منکر آن سرور بدترین اہم است۔

الاصحاب اشند کفر او نفاق الخ  
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از مقتدا  
و مقتوم فرقہ فرقہ اہل سنت است  
ہر فرقہ از مقتدا و مقتوم مدعی اتباع شریعت است  
و جازم نجات خود۔

دلیل کہ پیغمبر علیہ السلام بر تمیز فرقہ واحدہ ناجیہ  
فرمودہ است آن است الذین ہم علی ما انا  
علیہ و اصحابی

ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت  
برائے آنست کہ بداند کہ طریق من ہما طریق اصحاب  
است و نجات منوط باتباع ایشان و بس

اطاعت رسول عین اطاعت حق است و محصیت  
رسول عین محصیت حق۔

جماعہ کہ اطاعت خدا را خلاف اطاعت رسول تصور  
کرده اند در حق شان واروست یویدون ان یفرقوا

بین اللہ و رسول الخ

دعوی اتباع آنسر و نہودن بخلاف اتباع اصحاب  
دعوی باطل است

و محسبون انہم علی شئی الا انہم ہم الکائنون  
مطابق حال ایشان است

شک نمیدست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب اند و ملتزم اللہ  
شیعہ و خوارج از اتباع اصحاب محروم اند

معتزلہ نہ سبب محذرت دارند  
طعن کردن در اصحاب طعن کردن است بہ پیغمبر

علیہ السلام۔

شرائع کہ از راہ قرآن و حدیث ہمارسیدہ است توسط  
نقل اصحاب است ہر گاہ ایشان مطعون باشند  
نقل ایشان نیز مطعون بود۔



سوال از جانب طاعان اصحاب و جواب آن  
احتمال تقیہ در داده اسد اللہ از سبکی عقل است عقل صحیح  
برگزینہ نمی کند الخ  
از تو فرسے کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام خلفائے  
ثالثہ را میگرداند چہ جواب خواهند داد  
تنقیح جواب سوال سابق  
بآنکہ گوئیم کہ قرآن جمیع حضرت عثمان است الخ  
سوال نمودن شخصی از چند شلیحہ و جواب آن  
در روز رحلت آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام سہی و سہرا  
اصحاب حاضر بودند و بہ طوع و رغبت بہ حضرت صدق  
بیعت کردند الخ  
و ہر وقت حضرت امیر را بتداء  
اختلافاتے کہ میان اصحاب واقع شدہ از ہوائے نفسانی  
نہ بود بلکہ مبنی بر اجتمہا و است  
قول امام شافعی رحمہ اللہ تعالیٰ  
سفارش بعضی از اصحاب  
۸۵ مکتوب ہشتاد و یکم در تخریق برتر و بیج اسلام و بیان  
ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان  
نزدیک بہ یک قرن است کہ زبونی اسلام بہ پنج  
قرار یافتہ کہ اہل کفر و کفرچہ ہند کہ احکام اسلام بالکلیت زائل  
گردند الخ  
و ہج بقرہ در ہندوستان از اعظم شتار اسلام است  
در ابتدا پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت فہما در  
کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد  
۸۶ مکتوب ہشتاد و دوم در بیان آنکہ سلامتی قلب  
بے نیسان ماسوائے حق جل و علا مقصود نیست  
۸۷ مکتوب ہشتاد و سوم در تخریق بر جمع کردن جمعیت  
ظاہر و باطن را بشریعت و حقیقت  
برہم ہر عشق خداے احسن است اگر شکر خوردن

از اتیان اعمال صالحہ نیز چارہ نیست  
جامع ترین عبادات نماز است  
الصلوٰۃ عماد الدین الخ  
کسے را کہ بر مواظبت نماز موفق سازند از فتنہ و متکبر  
باز دارند ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر  
در نہ صورت صلوٰۃ است نہ حقیقت  
کار آنست کہ با وجود غلطی کردہ شود  
بیان سبب اعتبار اصلاح جوانان  
حدیث العبادة فی المہوج کہ ہجۃ الخ  
صحبت اہل غنا و تنعم سم قاتل است  
حدیث من تواضع لغنی لغنا کاذب ثلاثا  
دینہ  
۹۰ مکتوب ہشتاد و ششم در بیان سلامتی قلب  
از دادن حق سجانہ و تقاضا  
آنچہ بر باد شمل لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری  
دادن حق و این بر تقدیرے است کہ غیر اورا بدول  
گذرے نبود اگرچہ بزرگسال حیات یابد  
سفارش بعضی از اصحاب  
۹۰ مکتوب ہشتاد و ہفتم در بیان آنکہ چہ سعادت  
است کہ دوستان حق کسے را قبول فرمایند  
ہم قوم لا یشقی جلیسہا بحکمہ صحبت ایشان  
را غنیمت شمرند  
۹۱ مکتوب ہشتاد و ہشتم در بیان آنکہ چہ نعمتے است  
کہ کسے با ایمان و صلاح موئے سیاہ خود را سفید  
کردہ باشد و در جوانی خوف غالب یابد و در پیری  
رجاء  
حدیث من شاب شبیۃ فی الاسلام  
غفر لہ  
۹۱ مکتوب ہشتاد و نهم در عزایہی



صفحه  
مضمون کتاب  
در ذکر کسب مناسب است با جناب هر چند هیچ  
مناسبت نیست لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر  
پیدا می شود.  
ذکر گو ذکر تا تر اجماع است + پاک دل ذکر رحمان  
است.  
۹۵ مکتوب نو دو سیوم در بیان آنکه در جمیع اوقات  
بذکر الهی باید پرداخت.  
۹۵ مکتوب نو دو چهارم در بیان آنکه آدمی را از تسبیح  
عقاید و ایمان اعمال چاره نیست تا باین دو جناح  
طیران عالم قدس نماید.  
۹۶ مکتوب نو دو پنجم در بیان آنکه آدمی نسخه ایست  
جامع و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است  
۹۹ و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر در وسعت قلب  
واقع شده است محمول بر تو جهیات اند و آنکه صوفی  
است از سکر.  
حدیث ان الله خلق ادم علی صورته  
قول بعضی از مشایخ اگر عرش و نافیه در زاویه قلب عارف  
انداخته اند هیچ محسوس نشود زیرا که الهی  
اما ارباب صحو از مشایخ میدانند که این حکم مبنی بر سکر  
است الهی.  
بیان مشایخ غلطی اهل سکر در بیان وسعت قلب  
و نیز از غلبه سکر است قول بعضی که جمیع محمدی اجمع  
است از جمیع الهی.  
اگر فرق میکردند در میان حقیقت و وجوب صورت  
و وجوب چنین حکم نمیکردند.  
باید دانست هر چه از احکام سکر است از مقام  
ولایت است و هر چه از صحو از مقام نبوت است.  
بسطا میسر بر صحو تفصیل میدهند شیخ بسطام  
گوید لوائی ادفع عن لواء محمد و بیان مشایخ

صفحه  
مضمون کتاب  
اندر روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند نمود  
و قرع رحمت بنام دوستان خواهند داشت.  
تکلمات معاصی و عدم مبالات با حکام شرعی نورانیان  
را سلامت نگذارند.  
۱۰۰ اصرار بر صغیر به کبیره می رسد و اصرار بر کبیره به کفر  
مکتوب نو دو هفتم در بیان آنکه مقصود از عبادات  
باموره تحصیل یقین است.  
همچنانکه مقصود از خلقت انسانی اولی عبادات است  
مقصود از عبادات تحصیل یقین است که حقیقت  
ایمان است گویا ایمان را که قبل از اولی عبادات است  
صورت ایمان است نه حقیقت آن.  
مقصود از فنا و بقا همین یقین است و پس اگر از فنا  
فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بکلول تعلق دارند  
الحاد است.  
قول ابراهیم بن شیبان در بیان معنی فنا و بقا  
فنا فی الله عبارت از فنا در مرفیات اوست سحانه.  
۱۰۲ مکتوب نو دو هشتم در ترغیب بر رفق و ترک عنف.  
باید بدو شده احادیث شریفه.  
بقای دینا اندک است و عذاب آخرت شدید  
و الهی عقل در اندیش را کار باید فرمود.  
مخبر صادق هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است  
نیز و ندیان نیست.  
خواب خرگوش تا چند خواهد بود و انچه استخوانها  
خلقنا که الهی  
۱۰۶ مکتوب نو دو نهم در جواب استفسار از کیفیت  
دوام آگاهی و جمیع آن با حالت نوم.  
تهنید مقدمه از بر لای جواب این اشکال.  
روح انسانی را پیش از تعلق باین جسم راه ترقی مسدود  
بود لیکن استفاده و عروج در نهاد او موجود بود.



صفحه مضمون کتاب  
 باشد نیز قبیح است از برای ملامت را بهیله  
 بسیار است -  
 و چون در تادیل کلام سخن کرده اند و استفسار نموده  
 بحکم سوالی را جوابی باید آن  
 توجیه اول مرقول شیخ عبد الکبیر یعنی را آنکه گفته اند  
 توجیه دیگر و ایراد و اشکال بر آن  
 توجیه ثالث و اعتراض بر آن  
 ۱۱۳ مکتوب صد و یکم - در رد بر جماعه که کمال را ناقص  
 تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند  
 بر اعتراضیکه بر نفس در زمان امامی دارند مسلم است  
 انا بعد از حصول الطینان مجال اعتراض نیست آن  
 بسا است که جاهلان نفس مطمئنه را اناره تصور کرده  
 احکام امامی را می نمایند -  
 کفار انبیاء را در رنگ سائر لشردانسته از کمالات  
 نبوت انکار نموده اند -  
 ۱۱۴ مکتوب صد و دوم - در بیان آنکه حرام در قرض  
 بسود و مجموع است نه زیادت فقط -  
 بعد از رجوع به کتب فقه ظاهر گشت که در شرع  
 بر عقدیکه در و فصل است نیز بنا است -  
 حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است شامل  
 است محتاج و غیر محتاج را -  
 بسیار از روایات فقیه اعتماد را شایان نیست و  
 مخالف است بر روایات کتب معتبره -  
 و اگر از محتاج عامتر گرفته نشود پس موردی برائے  
 حکم حرمت ربا پیدا نشود -  
 و بر تقدیر تسلیم عموم احتیاج گوئیم آن  
 در ترک میت احتیاج میت مقصور بر کفن ساخته اند  
 و طحاسی بر روحانیت بختن داخل احتیاج ندانسته اند  
 ۱۱۸ طحاسی بر روحانیت بختن از قرض بسود و خوراندن و

صفحه مضمون کتاب  
 آدمی تا بمرض قلبی مبتلا است هیچ عبادتی او را  
 نافع نیست بلکه مضر است  
 حدیث دلب تال للمقران الخ  
 حدیث دلب صالح لیس له من صیامه الخ  
 مرض قلبی عبارت از گرفتاری غیر حق است  
 هر کس بر چیزی را که میخورد برایش خود میخورد پس نه  
 الحقیقت معبود او مولی او است  
 بر علماء و حکما از این مرض لازم است  
 ۱۱۹ مکتوب صد و ششم - در بیان آنکه محبت این طایفه  
 که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندی  
 است -  
 شیخ الاسلام بروی میفرماید آبی چسبیت که دوستان  
 خود را کردی آن  
 بغض این طایفه سم قاتل است  
 شیخ الاسلام فرمود آبی هر که خواهی بر اندازی او را  
 با ما در اندازی -  
 بے غیایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد  
 سیاهستش ورق -  
 ۱۲۰ مکتوب صد و هفتم - در جوابها و سوالها -  
 سوال اول سبب چسبیت که از اولیاء متقدمین گراما  
 و خوارق بسیار ظهور میکند بخلاف بزرگان این زمان -  
 جواب اگر مقصود از این سوال آن  
 خوارق نه از ارکان ولایت اند و نه از شرائط آن -  
 کثرت خوارق بر افضلیت دلالت نمیکند  
 تواند که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از  
 البعد اکثر -  
 خوارق که از اولیاء امت ظهور آمده از اصحاب  
 کرام صدم حصه بظهور نیامده  
 نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل بر قصور  
 مضمون کتاب  
 استعداد تقلیدی -  
 ثنایان فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد  
 تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظری الخ  
 ظهور خوارق از اکثر متقدبین در طول عمر زیاد از پنج و  
 شش نقل نه کرده اند -  
 حق نقل از کلیم خود چنین خبر داده دلقد اتینا موشی  
 تسع آیات یدیات  
 اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در بر ساعت  
 ظهور خوارق است -  
 سوال دوم در کشف القاء شیطان را دخل باشد  
 یا نه اگر هست و ضوح کشف شیطان چگونه است  
 و اگر نیست سبب غلطها در الهامات چیست -  
 جواب سوال دوم بتفصیل -  
 هیچکس از القاء شیطان محفوف نیست ولیکن انبیا  
 را بران القاء متنبه می سازند و اولیا را این لازم نیست  
 ولی بر هر چه مخالف بنی خواهد یافت رو خواهد کرد -  
 باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطان  
 نیست در تحذیر گاهی حکام غیر صادق صورته پیدا  
 کنند و شیطان را در این مدخله نباشد -  
 مختار علماء عدم تمثل شیطان است بصورت خیر  
 البشر علیه الصلوٰة والسلام  
 سوال سیوم چون تصرف کرامات و تاثیرات  
 استدراج در نمایش برابر اند بتدی چگونه شناسد که  
 این دلی است و این مدعی -  
 جواب این سوال بتفصیل تمام  
 معنی تخلیق با خلاق الله بتفصیل و ایضاً آن با براد  
 اشک متقول از خواجہ محمد یار صادق سره -  
 خوارق منحصر در احوال و امانت نیست علوم و معارف  
 الهامیه از اعظم آیات است -



صفحه مضمون کتاب  
علامت صحت علوم الهامیه  
نقل قول حضرت خواجہ باقی باللہ در حق علوم حضرت  
مجدد که علوم شما صحیح است  
پیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست  
بلکفا فلا نے چه بد میکنند نه با من که با نفس خود میکنند  
۱۲۵ مکتوب صد و هشتم در بیان آنکه نبوت افضل  
از ولایت است بر عکس آنچه گفته اند  
۱۲۶ مکتوب صد و نهم در بیان سلامتی قلب و نسیان  
او مرادون حق را سحانه  
ابن اللہ اطباء امراض قلبیه اند از الکل باطنیه منوط  
توجه ایشان است  
هم قوم لا یشقی جلیسهم  
هم جلساء الله  
بہم یطرون و بہم یوزقون  
راس امراض باطنیه گرفتاری قلب است بیا دین حق  
نهایت بی حیائی است محبت غیر حق را غالب  
ساختن و محبت حق را مغلوب بلکہ معدوم گردانیدن  
مراد از الحیاء شجہ من الایمان  
علامت عدم گرفتاری قلب و بول اوست از ۱۳۰  
اشیاء جلہ و این حالت معبر لفظاً است و قدم  
اول است درین راه  
۱۲۷ مکتوب صد و دهم در بیان آنکه مقصود از خلقت  
انسانی اولی و ثالث بندگی است  
از عبادت غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداے مقصود  
نماند اگر چه از مقاصد انزوی باشد  
الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا الا  
ذکر الله الخ  
۱۲۸ مکتوب صد و یازدهم در بیان آنکه توحید عبارت  
از تخلیص قلب است از مرادون حق سحانه

صفحه مضمون کتاب  
تازمانے کہ دل را گرفتاری با سوالے متحقق است  
از اہل توحید نیست و واحد گفتن و دانستن نزد اہل  
مصول از فصول است  
واحد دانستن کہ در ایمان معتبر است بمعنی دیگر است  
فرق میان تصدیق ایمانی و وجدانی  
جمع از مشایخ کہ درین باب سخن رانده اند از دو  
حالت خالی نیست  
۱۲۹ مکتوب صد و دوازدهم در بیان آنکہ کار است  
کہ بعقاید اہل سنت متحقق گردیم با این اگر حال و وجد عطا  
فرمانند منت داریم والا بسین را کافی میدانیم  
احوال و مواجید بے تحقق بحقیقت معتقدات اہل سنت  
جز استدراج پیچ نمیدانیم  
از بعضی مشایخ در غلبہ حال بعضی از علوم متضادہ آراء  
اہل سنت بطور بی آئینہ ایشان معذور اند حکم مجتہد عقلی  
دارند حق بجانب علماء اہل حق است  
علامت صحت کشف و الہام مطابقت است  
با علوم علماء اہل سنت اگر سر مو مخالفت است از دائرہ  
صواب بیرون است  
مکتوب صد و سیزدهم در بیان فرق میان جذبہ  
مبتدی و منتہی و در بیان آنکہ مشہود مجذوبان در ابتداء  
نیست الارواح و مشہود روح را مشہود الہی خیال  
میکند  
ان الله خلق ادم علی صورۃ  
شہود حق بے حصول قنائے مطلق مقصود نیست  
فرق میان شہودین  
مکتوب صد و پانزدهم در تحریف بر متابعت سید  
المرسلین  
فضیلت منوط بہ متابعت سنت است و اتیان  
شریعت مثلاً خواب نیمروزے الخ

صفحه مضمون کتاب  
امیر المؤمنین عمر بن عبد فراخ از اندازہ صحیح در اصحاب خود  
نگاہ کرد الخ  
اہل ضلالت مجاہدات بسیار کرده اند بسبب عدم مفا  
شریعت بے اعتبار اند  
مثلاً اہل ضلالت و اہل ہدایت  
۱۳۳ مکتوب صد و پانزدهم در بیان آنکہ این راہ ہمسگی  
بہفت گام است دو در عالم خلق و پنج در عالم امر و تفصیل  
این گامها و نتائج اینہا  
۱۳۴ مکتوب صد و شانزدهم در بیان آنکہ سلامتی قلب  
موقوف بر نسیان ماسوی است و در منع از کثرت اشتغال  
با مورد نیوی  
بیان حد نسیان ماسوی  
کتابی در فقر بہ مراتب بہتر است از صد نشینی در غنا  
ہمگی بہمت آن باشد کہ بہ فقر و نامرادی زندگانی چند روز  
را بسر برده شود  
۱۳۵ مکتوب صد و ہفدهم در بیان آنکہ در ابتداء قلب  
تالیح حس است  
من لم یملک عینہ فلیس القلب عنده  
در نہایت کار قلب را تبعیت بحس نہ ماند  
مشایخ طریقت مبتدی و متوسطہ مفارقت از صحبت  
شیخ کامل تجویز نہ فرمودہ اند  
از صحبت ناخس بوجہ ابلخ اجتناب نمایند  
صحبت میان منزل را غنیمت شمرند  
۱۳۵ مکتوب صد و ہشتم در بیان خسارت جامعہ کہ بہ  
اہل اللہ اعتراض کنند  
خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید آہی ہر کہ خواہی بر انداز  
بلا دانندی  
۱۳۵ مکتوب صد و نوزدهم در ترغیب بر صحبت شیخ  
مقتدا و در بیان آنکہ گاہ بہست کہ طمان بعضیہ از مریدان

صفحه مضمون کتاب  
ناقص را بواسطہ بعضیہ نیات اجازت تعلیم طریقت  
می نمایند  
این راہ دیوانگی سے نہاید  
حدیث لن یؤمن احدکم حتی یقال انه  
مجنون  
چون جنون آواز ندیر زن و فرزند فارغ گشت  
جمعیت این طائفہ در مادر لے جمعیت خلق است  
اگر فرضاً در جمعیت خلائی این طائفہ با جمعیت تجسدان  
جمعیت باید ترسید  
مشایخ طریقت پیش از تمامی کار بعضی مریدان را اجازت  
تعلیم طریقت داده اند  
محمد صدیقی وضع فقر را گذاشته لوگری اختیار کرده  
افسوس ہزار افسوس اگر لوگری جمعیت دہند بدو  
اگر نہ دہند بدتر  
۱۳۷ مکتوب صد و ہشتم در ترغیب بر صحبت ارباب  
فرصت یسر را در صحبت ارباب جمعیت صرف باید نمود  
بیان فضیلت صحبت  
مکتوب صد و ہست و یکم در بیان آنکہ این راہ  
ہمگی بہفت گام است  
مکتوب صد و ہست و دوم در ترغیب  
بر بلند ہمتی و عدم التفات بر ہر چه دوست  
افتد  
واقعات را چندان اعتبار نہ نهند کہ مجال تاویل را امید  
و سیلح است  
زہار بخواب و خیال گول نہ شوند  
وصلی اللہ تعالی علی سیدنا و مولانا  
محمد بن النبی الاحق و علی و اصحابہ و  
واذواجہ و اہل بیتہ الطاہرین اجمعین  
تتمت بالخیر



# قطعه تاریخ طباعت بار دوم

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی

قدس سر

نتیجه فکر مولانا سید شریف احمد شرافت نوشاهی سجاده نشین خانقاه حضرت نوشهر گنج بخش قادری رحمۃ اللہ علیہ

امام عارفان آن پیر سرسبز  
مجدد الف ثانی لقب پاکش  
عظیم القدر هم والامناقب  
تراشادات او این نسخه پاک  
بعرفان و حقائق بحر و خمار  
توجید و تصوف هست یکتا  
جناب نور احمد کرد تصحیح  
افاده در خواشی کرد بسیار  
بامر تسر جمال نقش بندان  
شده مطبوع از سعی سلیمان

شرافت جست از تاریخ طباعتش  
خرد گفت کتاب فیض آئین

۱۳

۸۳

۱۱ حضرت مولانا نور احمد رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

۱۲ جناب مولانا محمد سلیمان صاحب مدظلہ این حضرت مولانا نور احمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ ۱۳

اُرَیْدُ اِلَّا اِلَاصْلَہَا مَا اسْتَطَعْتُ اِلَّا بِاِیْدِیْہِ تَوَكَّلْتُ

بشہ محمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست آخر آمد ز پس پرده تقدیر پرید  
آغوشی

بفضل رحمانی و امداد پر دانی بآئین نوی

بہتہ دوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سارہندی قدس سر

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ



بخش در پیش صدور یافته در ترغیب بتابعیت سُنَّتِ سَنِّيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ  
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ و در بیان آنکه طریقت و خفیقت متمایز شریعت اند و در بیان علوم  
شرعی و علوم صوفیه که در مقام صدیقیّت که اعلائے مراتب ولایت است فائز میگردد  
اصلاً مخالفت نیست و مآیناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهراً و باطن را بتابعیت سُنَّتِ  
سَنِّيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ متعلی و متمیزین گرداناد بجرّمة النّبی و الیه  
الاحقاد علیه و علیهم الصّلوات و التّسلیمات محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و  
الیه و سلّم محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب  
بالفتح جمع ایچ یعنی بزرگان

له عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا وانا جيب الله ولا  
فخروا بالقرمذي والدارمي يعني ومن دوست داشته خدامم بدانکه اگر چه اينها درسل بلکه مومنان محبوب درگاه آبي  
اندي چي هم و محبوبونه وليكن سخن درين جا دراعلائے مرتبه کمال است و اخضر درجات آن ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه  
ولو الله بهم اجمعين ۱۲

و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالیٰ در کلام مجید خود می فرماید إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و نیز می  
فرماید تَعَالَى وَتَقَدَّسَ إِنَّكَ لَبِنُ الْمَرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز فرموده تَعَالَى وَتَقَدَّسَ إِنَّكَ  
هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ه بخت اور اعلیہ الصلوٰۃ والسلام صراط مستقیم  
خوانده و ما سوائے او را داخل سبل گردانیده و از اتباع آل منع فرموده و آل سرور فرموده عَلَيهِ  
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَظْهَرَ لِلشُّكْرِ وَأَعْلَمًا لِلخُلُقِ وَ هِدَايَةُ لَهُمْ رَحْمَةً هَدَى هَذِهِ  
مُحَمَّدٌ و نیز فرموده عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَأَيْتُنِي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي و باطن متمم ظاہر  
است و مکمل آن سرموئے بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بازبان ناگفتن شریعت  
است و ازدول نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و  
تعلم است طریقت است و اگر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن  
که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاہر اند که شریعت است پس سالکان سبل طریقت  
و حقیقت را اگر در اثنا راه اموریکہ بطاہر یا شریعت در جنگ اند ظاہر شوند و طاہر نشاند  
یعنی بر سر وقت و غلبہ حال است اگر ازال مقام گذارند و بصحو آوند آن منافات بالکلیہ نفع  
میشود و آل علوم متضاده بہ تمام ہباء منثور و امیکہ دند مثلاً جمع از سک با حاطہ ذاتی قائل گشتہ  
اند و بالذات حق را تعالیٰ و تقدس محیط عالم میداند این حکم مخالف آراء علمائے اہل حق  
است ایشان با حاطہ علمی قائل اند فی الحقیقت آراء علماء بصواب اقرب است ہر گاہ  
ہمیں صوفیہ قائل باشند بآنکہ ذات حق تعالیٰ و تقدس ہیچ حکم محکوم نمیکرد و دیہج علی معلوم

۱۰ اشارت است بکلمه که در سوره قلم و پار و تبارک واقع است یعنی بر آئینه توانی محمد صلعم بر خلق بزرگ هستی ۱۱ ۱۲ واقع است در سوره  
یس یعنی بدستی که تو بر آئینه از فرشتگان فی برادر راست ۱۳ واقع است در پار و دلوانا و سوره انعام یعنی بدستی این راه من است پس  
پیر وی کنید و او پیر وی کنید را بهائے پرانگنده را ۱۴ ۱۵ قول اظهار الاشکر الخ یعنی از برای اظهار شکر و آگهی خلق و بدایت ایشان ۱۶ ۱۷  
قول خیر المهدی بدی محمد یعنی بهترین خوی خوشی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آورد این حدیث را مسلم از جابر رضی الله تعالی عنه ۱۸ علامه  
محمد مراد کی ۱۹ قول او بنی ربی و حسن تادیبی یعنی ادب آموخت مرا پروردگار من پس زیبا ساخت در ادب آموزی مرا نقل کرد این  
حدیث را ابن سمعان در ادب الاملاء از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه و مرعوز ساخته امام سیوطی در جامع صغیر بر منصف و گفت سخاوی  
که سند او ضعیف است و معنیش صحیح ۲۰ علامه محمد مراد کی ۲۱ قول ربنا بفتح ثائمه و بانه موحده مفتوحه غبار و گرد که از وزن پیداشود در  
شعاع آفتاب ۲۲ من لیه بدایه تحقیق حضرت النشال اندرین مسئله است که در مکتوب دوحه و شصت و ششم از جلد اول تحریر فرموده اند  
حیث قال احاطه و قرب علی گفتن از تا ویلات متشابه است و ناقص تا ویل آن تعلیم الخ فعلیه المعلول فلا تغتوا بها الناطق لما قال هو تادق  
نهفت علیه فیما قبل محاشی المکتوب الاحداد الثلاثین من الدفاتر الاولی ۲۳



نمی شود پس حکم دروے با حاطه و سربان نمودن مخالف آن قول است و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون است هیچ حکمی را بوسه راه نیست آن جا بجزرت و نادانی است و در آن موطن جهل صرف است و سرگردانی محض آحاطه و سربان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعیین اول است و چون آن را زائد بر متعین نمی دانند آن تعیین را عین ذات میگویند و آن تعیین اول که معبر لوحده است در جمیع ممکنات ساری است پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد این جا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمائے اهل حق بیچون و بیچگونه است و ما سوائے او هر چه هست بروے زائد است آن تعیین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دائره حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ما سوا است و هم برین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بخدے که در حقیر و فقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است و فوق مقام صدیقیت مقام نبوت است علومیکه بنی راعلیه الصلوٰه والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در با دین مقام صدیقیت هر مقامیکه باشد بخوی از شک متحقق است صحت تمام در مقام صدیقیت است و پس و فرق دیگر در میان این دو علوم آن است که در وحی قطع است و در الهام ظن زبیر که وحی به توسط ملک است و ملائکه محصور اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نخوی از تعلق

له قوله ساریست اسم فاعل از سربان یعنی رفتن چیزه در جمیع اجزائے چیزه ۱۲ سلمه السکر استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لادباب القلوب و الصحو للمکاشفتین بمحقق الخیوب ۱۲ سلک السلوک ۳ قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون یعنی نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه فرموده است ایشان را و نیز فرموده و ما نتخذ الایامه ویک الخ ۱۳ تعیین اول و حدته است صرف و قابلیت است محض شش بر جمیع قابلیت چه قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت انصاف بهم ۱۴ شرح لوائح جامی قدس سره ۱۱ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سخی فیہ ۱۵ عه نقیر مناک و جاکبک وانه نمر ما و نا و دال ۱۲

متحقق است و نفس بر چند بترکیه مطمئه گشته است ایامیت بر چند که مطمئه گردیده بر گز صفات خود نه گردیده پس خطا را در آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در انقائے صفات نفس با وجود الطینان او قوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود و مجوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات و علیّه من التجنات اتمها من التسلیمات الکملها و قتیکه از جهاد کفار مراجعت می فرمودند می فرمودند و رجعتنا من جهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس در پس موطن بترک عزیمت و ادلی است بلکه باراده آن ترک است و هما اکمن بتحقیق ترک هم متصور نیست و بهما اراده آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به تبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه فاتیحه فاتیحه الله پس در متابعت او علیّه الصلوٰه والسلام کوشیدن منجر به مقام محبوبیت آمد فاعلی کل عاقل ذی کتب الکتاب لکمال اتباع حبیبه علیّه الصلوٰه والسلام ظاهر و باطن سخن تبطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است بر چند دراز تر میگردد و زیاده تر می آید

له قوله و جدنا من الجهاد الا حقه الخ یعنی باز گشتیم در جوع نمودیم از جهاد و خورد بسوی جهاد کمال علامه محمد مراد کی گفته گفت سیوطی روایت نمود خطیب در تاریخ خود از جابر رضی الله تعالی عنه گفت جابر باز آمد بنی صلی الله علیه و سلم از کارزاره پس فرمود بصحاب باز آمدید باز آمدن نیکو باز آمدید از جهاد اصغر بجهد اکبر گفتند جهاد اکبر چیست فرمود کارزار کردن بنده بولایه نفس انتهی از موضوعات علی قاری گویم روایت کرد سیوطی در جامع کیر خود بعد از این حدیث اسنادیت متعدده که تأیید حدیث مذکور می نمایند یک عباد (حقیقی کامل) کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا و حب بر روایت فضل ابن عبید دیگر جهاد افضل آنست که جهاد کند مرد نفس و بولایه خود را بنی انجازه ازانی درم و مخرج احادیث گفته که نسبت کرد این را علامه عراقی بیهقی از حدیث جابر انتهی ۱۲ بیت سهل شیرے دال که صغها بشکند شیراں باشد که خود را شکند ۳ اشارت است بآیه کریمه که واقع است در سوره آل عمران و پاره تلک الرسل و تمام آیه بکذا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحبیکم الله الخ یعنی ای محمد گو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی نمائید مرا تا دوست دارم شما را حق تعالی و بیامرز شما را گن آن شما و خدا آمرزنده

له قوله فعل کل الخ یعنی پس لازم است و واجب بر هر عاقله سلیم الطبع هر بان است ۱۲ جهاد جهاد نمودن بکمال متابعت حبیب رب العالمین بظاهر و باطن ۱۳ سلمه بدانکه احکام شرعی بمنیه بر مقام اخروی و اغراض عباد دو نوع اند عزیمت و رخصت چنانکه سومت اجراء کفر بربان عزیمت است و اباحت اجراء آن وقت اگر با عقل و القطع رخصت است مع الطینان قلب بایمان و نماز تطوع نشسته ادا نمودن رخصت است و ایستاده عزیمت و علی بن اذ القیاس ۱۴ الله یعنی صاحب حسن و جمال علی الاطلاق و باقی بر



كُوْكَانَ الْبَحْرِ مَدًا اِذَا الْكَلِمَاتِ رَبِّي لَقَدْ اَلْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَعَا كَلِمَاتُ رَبِّي وَكُوْجُنَا بِسَبِيلِهِ  
 مَدًا دَا - سخن بجائے دیگر باید برد حاصل رقیبه دعا مولانا محمد حافظ ابل علم است و کثیر العیال  
 از قلت اسباب معیشت متوجه عسکری گشته اگر توجه فرموده از سر کار نصرت آثار سیادت و  
 نقابت دستگیره شیخ حیو و طیفه یا اندازے از برائے مشارالیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود -  
 در ردایه ۱۲  
 زیاده تصدیق نمود -

## مکتوب چهل و دوم

نیز شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصطفیها از برائے برودون زنگ محبت  
 مودون حق سبحانه از حقیقت جامع قلبیه متابعت سنت است علی صراطها الصلوٰة و  
 السَّلامُ سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُبْحَانَهُ وَ اَبْقَاكُمْ اَدَمِي تَارِزَانِی که بدین تعلقات برانگه متکوث  
 است محروم و محروم است تصفیله مراتب حقیقت جامع از زنگ محبت مافون او عزوجل لا بد است  
 و بهترین مصطفیها در از آله آن زنگ اتباع سنت سنیّه مصطفویه است علی مَصَدَرِهَا  
 الصَّلَاةُ وَ السَّلامُ وَ الْحَيَّةُ که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است  
 فَطَوَّبِي لِمَنْ شَرَفَ بِهَذِهِ النَّحْوَةِ الْعُظْمَى وَ وَيْلٌ لِمَنْ حُرِمَ مِنْ هَذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوَى  
 بقیه المرام آنکه جناب انخوی اعزى میان مظفر ولد مرحومی شیخ گورن از مردم اعیان و بزرگ  
 زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترجم است زیاده چه تصدیق نماید و السَّلامُ عَلَیْكُمْ وَ  
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى -

و بقیه حاشیه مشتمل بر جمیع مراتب ظاهر است بر تو جمال و کمال او است که آنجا یافته و باب  
 مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر کرا دانست وانی از دانی او است و معنی ۱۲ ص ص یعنی شمه و شانه از صفاتش از جنس میل الی الباشا  
 و الرخص در مکتون می ماند و مترش را حضرت شیخ قدس سره بیان فرموده اند بقول خود باید و الت و الله دره نور الله فرجه ۱۲ حاشیه صفحه ۱۲  
 ۱۲ بدانکه دل صغیری یعنی مغفله لجهت آینه قلب حقیقی است که از عالم امر است و معنی حقیقت جامع ۱۲ ص پس خوشحالی است کسی که باین  
 نعمت غلیظه مشرف شد و دلش است بر آنکس که ازین دولت عالی تر خردمند ۱۲ ص قوله ولو کان البحر الخ یعنی اگر باشد آب دریا سیاهی برائے  
 نوشتن سخنان پروردگار من البته خرج شود و دریا پیش از آنکه آتش شود سخنان پروردگار من و اگر چه بیاریم مانند آن دریا بطریق مدد و این کریمه واقع  
 است در سوره کهف و باره الم اقل لک ۱۲ ص قوله مصطفی لفظ مصطفی بالکسر و فتح قاف بصیغه اسم که از باب نصر است که بآن کار و شمشیر و زبان  
 روشن کنند و همچنین است مصطفی بالکسر و یقین بالفتح و فتح قاف و در برود و محبت که بصیغه اسم فاعل بود و تصدیق ۱۲

## مکتوب چهل و سوم

بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید و قسم است  
 شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که فانیان مرطوط است و توحید شهودی با  
 عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر توحید اند توحید شهودی  
 باید فرو آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام  
 حیرت است و چون از آن مقام میگذرند و بحق الیقین میرسد از امثال این احوال تماشایی مینمایند  
 وَمَا يَنْبَغُ فَرَكٌ مِنَ الْأَسْوَلَةِ وَالْأَجْوَبَةِ وَ التَّمْيِيزَاتِ الْمُؤَخَّخَةِ - سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ  
 سُبْحَانَهُ وَ عَصَاكُمْ عَمَّا يَصْحَكُونَ وَ صَانَكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ تَوْحِيدُكُمْ در اثنا راه این طایفه علیه راد است  
 می دهد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکے دیدن است یعنی مشهود  
 سالک جز یکے نباشد و توحید وجودی یک موجود است و غیر او را معدوم انگاشتن و با  
 وجود عدمیت مجالے و منظر هر آن یکے پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی  
 از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فانیان این توحید متحقق نمی شود  
 و عین الیقین بے آل میسر نشود زیرا که رویت یکے باستیلاء او مستلزم علم رویت ماسوا او است بخلاف توحید وجودی که  
 نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آل معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم

۱۲ یعنی در بیان آنچه مذکور است در او از سوا اله و اربا و تمیلات که مقصود را واضح نمایند ۱۲ ص حق سبحان و تعالی شمار از آن صفات ظاهره  
 و بیانات باطنه سلامت دل را و از اسباب و وسائل ننگ و عارضات بخت و از موجبات زشتی و عیب مصئون و محفوظ گرداند بمنه و کرمه ۱۲ ص  
 یعنی با وجود اعتقاد بحد و معیت غیر آن یک موجود غیر را محالی و منظر هر آن یکے پنداشتن ۱۲ ص قوله محالی بفتح میم و کس لام جمع محلی که بفتح میم و فتح  
 لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے جلا که آئینه باشد پس محالی بمعنی آئینه است و بمعنی جائے جلوه ۱۲ ص قوله محالی و منظر هر آن یکے پنداشتن  
 اندرین معنی گفته دیباچی مصنون یکے است لیک بنهاد ده بر پیش + از هر نظاره صدر آئینه پیش + در هر یک از آن آئینه لا بنموده + بر قدر صفات  
 و صفات صورت خویش + دیباچی دیگر اعیان همه شیشه آینه گوناگون بوده کا قاف در آن پر تو غور شد وجود + بر شیشه که بود سرخ یا زرد گود + غور شد در آن  
 هم بهمان رنگ بنموده ۱۲ ص قوله رویت یکے بمعنی یکے دیدن بسبب غلبه آن یکے لازم می گیرد و این را که ماسوائے او را بنموده ۱۲ ص یعنی مستلزم نیست  
 که اعتقاد کند بدانکه غیر ماسوائے آن یک در نفس الامر معدوم است و منقح ۱۲ ص یعنی اعتقاد نمودن که غیر آن در نفس الامر موجود نیست بلکه  
 معدوم است ۱۲ ص بدانکه معنی علم الیقین را با التفصیل و معنی عین الیقین را با الاجمال حضرت مجدد علیه الرتبه در مکتوب چهارم از جمله  
 ثانی بیان نموده اند ۱۲



نفی ماسوائے او نیست غایه مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوائے اوست در وقت غلبه واستیلائے علم  
 آن یکے مثلاً شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلائے این یقین مستلزم آن نیست که ستاره هارا  
 در آن وقت نفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره هارا نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب  
 نخواهد بود و درین زمان که ستاره هارا نمی بیند اندک ستاره ها معدوم نیستند بلکه میدانند که هستند اما مستورند  
 و در شعشعانی نور آفتاب مغلوبند و این شخص با جماعه که نفی وجود ستاره هارا در آن وقت کنند در مقام  
 انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید و جود نفی ماسوائے یک ذات  
 است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنک است بخلاف شهودی که در یکے دیدن هیچ مخالفت  
 نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره هارا نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما  
 ستاره هارا در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب  
 است و ضعف بصیرائی اگر بصیرائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره هارا از آفتاب  
 جدا بیند و این دید در حق یقین است پس اقوال بعضی از مشایخ که بظاهر بشریعت حقه مخالفت  
 می نمایند و به توحید و جود نفی بعضی مردم آنها را فردی آرند مثل قول ابن منصور الحلاج انا الحق وانی یزید  
 البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و النسب آن است که توحید و جود نفی فردی باید آورد و مخالفت

له قوله ابن منصور یعنی حسین بن منصور حلاج وی قدس سره از طبقه ثالثه است کیفیت وی ابوالمغیث است از بیضا بوده که شهرت از شهرهای  
 فارس وی نه حلاج بود و حلاج پند از تخم جدا گفته اند بلکه گفته اند که بود که دوست و بود او را بکار فرستاد و گفت من روزگار و  
 بزم با نکت اشارت کرد و بنیه یک سو شد و بنیه دانه یک سو ویرا حلاج نام کردند بواسطه عراق بوده و با جنید دوزی صحبت داشته و شاگرد عمر بن عثمان یکی  
 است مشایخ در کار و عصف بوده اند بیشتر ویرا کرده اند که چند تن در کتاب کشف المحجوب است که جمله متاخران قدس الله تعالی ارواحهم ورا  
 قبول کرده شیخ ابو سعید ابو الحیر قدس سره فرموده است که حسین بن منصور حلاج قدس سره در علو حال است در حمد و سعه در مشرق و مغرب چون  
 او نبود با آن همه دعوی بر شهادت هزار رکعت نماز میگذارد و آن شب که روز آن کشته شد یا فصد رکعت نماز گذارده بود از نجات سلمه البوزید  
 بسطامی رحمه الله علیه از طبقه اولی است از اقران احمد خضر و یحیی معاذ است و تحقیق بلخی را دیده بود وفات و در سنه دوهصد و شصت و یک  
 بوده شیخ الاسلام گفت بر بایزید فردان درو غما بسته اند یکی آنست که و گفت که خیمه بر عرش زوم و در عهد الله امر و نهی را بزرگ داشته و کار از اصل  
 گرفته لاجرم همه فرقه ها و بایزید گرفته اند میگویند چون بایزید نماز که در عقیقه از استخوان و بیرون آمد و وحی شنیدند از نسبت حق و تعلیم شریعت  
 بایزید قدس سره بعد مرگ گفت آبی بر گزید که در کرم ترا که از سر غفلت و برگزیده ترانه پرستیدم مگر از سرفرازی این بگفت و بر فربا بایزید از پس مرگ  
 بخواب دیدند بر سید حال تو چیست گفت گفتند ای پیر چه آوردی گفت در پیشی بدرگاه ملک شوی ویرا گویند چه آوردی گویند چه خواهی گویند در پیش پور  
 مجوزه بود از ماسوال کرد پس از مرگ بخوابش دیدند از حالش پرسیدند گفت گفتند چه آوردی گفت آه همه عمر را باین در حواله میکردم که خدا  
 داند اکنون میگویند چه آوردی حق تعالی گفت راست میگویند از و باز نشود از نجات با اختصار

را دور باید ساخت برگاه ماسوائے حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در غلبه آل حال باین الفاظ  
 تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نه نمودند معنی انا الحق آن است که حق است نه من چون خود  
 را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسے نه گوید  
 که اثبات ناکردن بتغی می کشد و آن بعینه توحید و جود است زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم  
 نمی آید بلکه همان موطن حیرت است احکام بتماها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق است  
 نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرفوع شده است حکمی باو تعلق نمی گیرد و امثال این سخنان در مقام  
 عین یقین که مقام حیرت است بعضی را رو می دهد و چون ازین مقام میگذراند و به حق یقین میرساند  
 از امثال این کلمات تحاشی می نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند درین زمان بسیار س ازین طائفه  
 که بزرگی صوفیان خود را می نمایند توحید و جود را شائع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین  
 باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متحیده خود فرد آورده مقتدائے روزگار خود ساخته اند  
 و باز از کارهای خود را باین تخیلات راجع دانسته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ با تقدیم  
 الفاظی که تضرع به توحید و جود دارند واقع شده اند حل بر آن باید کرد که در ابتدا در مقام علم یقین  
 باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گزرا نیده اند و از علم بعین برده اند اینجا  
 کسے نه گوید که ارباب توحید و جود نیز هم چنانکه یکے میدانند یکے می بینند پس از عین یقین نیز  
 نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید و جود را دیده اند  
 نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید و جود را باین صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبت  
 نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرتست حکم با مرے در آن موطن نیست و صاحب  
 توحید و جود با وجود شهود صورت مثالی آن توحید و جود را از باب علم است چه نفی وجود  
 ماسوا میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یک دیگر جمع نمی شوند پس ثابت  
 سلمه بزی با کسر و تشدید یا اندازه و در بعضی طرف و جانب و نزدیک و جاور و باس و بالفتح و تشدید یا فرام آردن و حیات و زندگی از غایت  
 من ۱۲ چنانکه بعضی گفته اند اگر عارف از شعور خود با کلیه کم گردد و خود را بمویند و بهر گوید معذراست و آگاه نیست از حقیقت  
 حال خود و چون بهوشیار شود از حقیقت خالی خود خبردار گردد و خود گوید کمال من نیست که من عبد الله ام چنانچه حضرت سلطان العارفين بایزید  
 بسطامی قدس سره میفرماید ان قلت یوما سبحانی ما اعظم شافی فانا الیوم کافر جوسمی وانا اقطع ذنابی و اقول اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا ۱۲ از ساله عقاید صوفیه در میان شی و میان صورت مثالی آن شے تفاوت بسیار است و هم چنین باین  
 رویت شے و التفات یاشی فرقیست بین فاهم ۱۳ یعنی اثبات نمودن چیزی نفی آن چیز و سلب آن لازم نمی آید ۱۴

منی قل صاحبنا الحق  
 منی قل صاحبنا سبحانی











وَأَنَا خَطِيئَتُهُمْ إِذَا انْصَرَفُوا  
وَأَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حُشِرُوا  
وَأَنَا مُبْتَلَوُهُمْ إِذَا ابْتُلُوا  
الْكَوَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ  
يَوْمَ مَبْدِ بَيْدِي وَلِوَاءِ الْحَمْدِ  
يَوْمَ مَبْدِ بَيْدِي وَأَنَا الْكُرْمُ  
وُلْدِ آدَمَ عَلَى سَهْبِي يُطَوَّفُ عَلَى  
أَلْفِ خَادٍ مِنْ كَأَنَّهُمْ بَيْضُ مَكْنُونٍ  
وَإِذَا كَانَتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كُنْتُ قَامَ  
النَّبِيِّنَ وَخَطِيئَتُهُمْ وَصَاحِبَ  
شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فُخْرٍ لَوْلَا لَهَا خَلَقَ اللَّهُ  
سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَكِنَّا أَظْهَرَ الدُّبُوبِيَّةَ وَكَأَنَّ  
نَبِيَّآدَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ

بدرگاه خدا بقیه ای و منم خطیئه خواننده ایشان  
و قتیکه خاموش شوند و منم که طلب کرده شود از  
من شفاعت و قتیکه حبس کرده شوند و منم بشارت  
دهنده ایشان و قتیکه نومید شوند بزرگی دادن و قتیکه  
آن روز بدست من است و رایت ثناء حق تعالی  
در آن روز بدست من است و منم گرامی ترین  
فرزندان آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند برادر  
خدا نگار گویا آنال بیضها مکنون اند و چون باشد  
بر قیامت باشم امام پیغمبران و خلیب ایشان و  
خداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر و اگر نمی  
بودم آنسور بدستی نیا فریده خدای پاک  
خلق را و بر آئینه ظاهر ساخته ربوبیت خود را و بود  
علیه الصلوة والسلام پیغمبر سحابیکه آدم میان آب گل بود

۱۴ در بیان شفاعت طلبنده ایشان اقامه بران توانند و عذر آند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است ۱۳ یعنی کلید هست بهشت  
و ابواب رحمت در روز قیامت ۱۴ یعنی عیسی در قول و سحر سحانه کاهن بیض مکنون گفته که کشید که در حواری را بر بیضه لای شتر غ  
که مصون است از عذاب و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که حسن الوان ابدان است و در جمیع البحار گفته که مراد بر بیض مکنون لؤلؤ معشون  
از ابدی و البصار است در صدف که دست احدی بدل از رسیده است ۱۵ الشیخ قدس سره ۱۶ قوله لولا لهما خلق الله الخ اشادة الی  
مادواک الدلیلی فی مسند الفری دوس عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما یقول الله وعزنی و جلالی لولا لهما خلق  
الدنیا و لولا لهما خلقت الجنة و اوردده فی البواهب معنی الی ابن طغر بک بلفظ لولا لهما خلقتك - خطابا لادم  
علیه السلام و لا خلقتک سماء و لا ارضاً ثم قال و یشهد لهما مادواک الحاکم فی صحیحہ عن عمر رضی الله تعالی عنه ان ادم  
داعی اسم محمد مکتوبا علی العرش وان الله قال لادم لولا محمد ما خلقتک قال الزرقانی دوی ابو الشیخ و الحاکم عن ابن  
عباس رضی الله تعالی عنهما اوحی الله تعالی الی عیسی من یحیی و موامتك ان یؤمنوا به فلولوا محمد ما خلقت ادم و  
لا الجنة و لا النار الحدیث واقرة السبل فی شفاء الاسقام و البلقینی فی فتاواه و مثله لا یقال رأیا و عند الدلیلی عن ابن  
عباس رضی الله تعالی عنهما دفعه آتانی جبرئیل فقال ان الله یقول لولا ما خلقت الجنة و لولا ما خلقت النار قلت  
معنی هذا الحدیث لا شبهة فی صحته و مطابقتة لنفس الامم عند كافة الصوفیة و عامة من سواهم فهو صحیح من شاء الله تعالی  
هذا کله ما قاله العلامة محمد مراد المکی معرب المکتوبات قلت و یؤید الحدیث المذكور قوله تعالی و اذ قال ربک للملئکة انی  
جعل فی الارض خلیفة - انظر کیف اضاف الله سبحانه و تعالی فی مثل هذا المقام و بربوبیت تعالی الی کاف المبنی و باقی بر ص ۱۵

شعر: نماند بصیایان کس در گرد که دارد چنین سید پیشرو پس تا چار مصدقان اینچنین  
پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند گنتم خیراً ممة اخرجت لقد وقت ایشان  
است و مکتوبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الا غراب اشهد کفره و لنفاق ایشان  
حال ایشان است تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنییه او بنوازند و مبتالبت  
شرعیست رضییه او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون بتصدیق حقیقت دین او است علیه  
الصلوة والسلام بعل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافتند بواسطه یک  
حسه است و آن بجزت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء  
معاذ ان مثلاً سپاسیاں در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک تر تردد میکنند آن قدر  
نمایاں می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن انصاف آن در حین اعتبار نمی آید و ایضا چون  
آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرشد  
چه محب در هر که از شتمائل و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را محبوب خود میدارد و مخالفان  
را ازین جا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کا بروئے هر دو سر است که کس که خاک درش نیست  
خاک بر سر او اگر بجزت ظاهری میسر نشود بجزت باطنی را بکمال مرعی میاید داشت با ایشان  
بے ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلك امراً موسماً نوروز رسیده است و معلوم  
است که آن ایام اهلایان معامله را در تفرقه میدارد و بعد از مضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی  
جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود - زیاده  
الطباب موجب الطال است شتکم الله سبحانه علی حادثة  
انابکم الکرام السلام علیکم و علیکم السلام  
در طالع انداختن ۱۲ ثبات و قیام بخند شما خدا را  
در طالع انداختن ۱۳ شایسته و در ایشان ۱۴

۱۵ در بیان شفاعت طلبنده ایشان اقامه بران توانند و عذر آند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است ۱۳ یعنی کلید هست بهشت  
و ابواب رحمت در روز قیامت ۱۴ یعنی عیسی در قول و سحر سحانه کاهن بیض مکنون گفته که کشید که در حواری را بر بیضه لای شتر غ  
که مصون است از عذاب و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که حسن الوان ابدان است و در جمیع البحار گفته که مراد بر بیض مکنون لؤلؤ معشون  
از ابدی و البصار است در صدف که دست احدی بدل از رسیده است ۱۵ الشیخ قدس سره ۱۶ قوله لولا لهما خلق الله الخ اشادة الی  
مادواک الدلیلی فی مسند الفری دوس عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما یقول الله وعزنی و جلالی لولا لهما خلق  
الدنیا و لولا لهما خلقت الجنة و اوردده فی البواهب معنی الی ابن طغر بک بلفظ لولا لهما خلقتك - خطابا لادم  
علیه السلام و لا خلقتک سماء و لا ارضاً ثم قال و یشهد لهما مادواک الحاکم فی صحیحہ عن عمر رضی الله تعالی عنه ان ادم  
داعی اسم محمد مکتوبا علی العرش وان الله قال لادم لولا محمد ما خلقتک قال الزرقانی دوی ابو الشیخ و الحاکم عن ابن  
عباس رضی الله تعالی عنهما اوحی الله تعالی الی عیسی من یحیی و موامتك ان یؤمنوا به فلولوا محمد ما خلقت ادم و  
لا الجنة و لا النار الحدیث واقرة السبل فی شفاء الاسقام و البلقینی فی فتاواه و مثله لا یقال رأیا و عند الدلیلی عن ابن  
عباس رضی الله تعالی عنهما دفعه آتانی جبرئیل فقال ان الله یقول لولا ما خلقت الجنة و لولا ما خلقت النار قلت  
معنی هذا الحدیث لا شبهة فی صحته و مطابقتة لنفس الامم عند كافة الصوفیة و عامة من سواهم فهو صحیح من شاء الله تعالی  
هذا کله ما قاله العلامة محمد مراد المکی معرب المکتوبات قلت و یؤید الحدیث المذكور قوله تعالی و اذ قال ربک للملئکة انی  
جعل فی الارض خلیفة - انظر کیف اضاف الله سبحانه و تعالی فی مثل هذا المقام و بربوبیت تعالی الی کاف المبنی و باقی بر ص ۱۵







باطنی نیز بحکم <sup>بسیار</sup> الودک <sup>بسیار</sup> امیدواری تمام است و چهل عنایت نامه سامی و صحیفه گرامی در راه مبارک رمضان شرف و درو یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدریه نویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود بر ابرار ائمه فرض از ایام دیگر است و اولی فرض درین ماه برابر ائمه بمقتاد فرائض است در ماههای دیگر کسی که افطار بکند صیلمی را درین ماه او را به بخشند و رقیبه او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کند و هم چنین کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشند و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحیة را میگردند بر اسیران و بر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه رفت در تمام سال در تفرقه است <sup>مما</sup> امکان هر قدر که میسر شود به جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت می باید شمرد و در هر شب از شبهای این ماه چندی نبراکس را که لائق دوزخ اند آزاد سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

له قول عبادت نافله تا قول اقدس سره و آزاد گرداند از آتش دوزخ ماخوذ است از حدیثی که روایت لمؤیدیهی در شعب الایمان از حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه ۱۲ مشکوة ۱۳ قول در ماه رمضان آنحضرت تا قول اقدس سره سوال میکرد و میدادند روایت کرد این را بهیچ از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ۱۲ مشکوة ۱۳ قول در هر شب از شبهای این ماه چندی نبراکس را که لائق دوزخ اند آزاد سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

مقام بندگی است و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا می خوانند <sup>و</sup> هَبْ الظَّمَأَ وَ ابْتَلِّغِ الْعَرُونَ وَ ثَبِّتِ الْاَجْرَ اِنْشَاءُ الله تعالی او ائمه تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن مؤکده است و شمر تاج کثیره <sup>و</sup> فَقِنَا الله سُحُوتَهُ بِحُرْمَةِ حَبِيبِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى اِلِهِ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيَمَاتُ وَ التَّحِيَّاتُ بَقِيَّةُ التَّصَدِيقِ آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسیده و الا در امثال امیر خود را معاف نمی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم لغیب کردن است و بنی از طول اهل باجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود به هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه ائمه مافقر ثابت است حضرت قلبه گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ حیویر بهمه شما ثابت است و مقرر است باعث این جمعیت ایشان اند حق سبحانه و تعالی همواره توفیق اعمال مرضیه موفق گرداند بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَ اِلِهِ الْاَفْجَادِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسْلِيَمَاتُ زیاده برین تصدیح تمام است \*

## مکتوب چهل و هشتم

نیز سیادت و نقابت پناهی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و هم چنین و حدیث او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع <sup>مآحاء به</sup> مِنْ عِنْدِ الله بدیهی اند و محتاج به هیچ فکر و دلیل نیستند و در البیاض ابن مقدما <sup>بلکه جمیع احکام که در او آمده را آنحضرت علیه الصلوة و السلام از نزد حق تعالی و تقدس ۱۲</sup> بدیهی بودن امر مذکور ۱۲

له قول و بخیر افطار کردن از عن ابن عامر و ما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطمت احدكم فليقطر على تمه فانه بركة فان لم يجد فليقطر على ماء فانه طهور رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یکن کم فانه بركة غیر الترمذی ۱۲ قول ذ هب الظما یعنی رقت و زائل شد تشنگی و ترو تازه شد رگها و ثابت گردید اجرو و مزد و ثواب نزد حق جل و علا انشاء الله تعالی روایت کرد ابو داود و نیز در وقت افطار این دعا بخواند اللهم لك صمت و على ذكك افطمت رواه ابو داود و مسلم ۱۲ مشکوة ۱۳ قول او ائمه تراویح الترویحة الجلسته فی الاصل سمیت بها الاربع التي اخرها الترویحة بعلاقة المجاورة و لیکن ان یکون نفسها راحة كما قال صلی الله علیه و سلم او حایا بلال دوی اسد بن عمر و عن ابی یوسف قال سالت اباحیفة عن التروایح و ما فعله عمر رضی الله عنه فقال التروایح سنة مؤکدة و لم یخف صه عمر رضی الله تعالی عنه من تلقاء نفسه و لم یکن فیہ مبتدعاً و لم یامره الا عن اصل لیدی و عهد من رسول الله صلی الله علیه و سلم و من ختم القرآن فی التروایح مرة فی الشهر و مرتین فضیلة و ثلاثاً فی کل عشرة افضل و عن ابی حنیفة ۳۰ انه كان یحتم فی رمضان احدی دستین ختمه ۱۲



بسیار مذکور ساخته اند تبتکم الله سبحانه على جاحدة ابايكم الكرام على اوليهم وافضلهم  
 اولاً وعلى بوابهم ثانياً الصلوة والسلام وجود باری تعالی و تقدس و هم چنین وحدت  
 او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم بلکه جمیع ما جاء به  
 من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی بدر که از آفات رویه و امراض معنویه محتاج به هیچ فکر و  
 دلیل نیستند نظر و فکر و آفات از زبان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض  
 قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از بیداری هیچ نیست خلاصه قرائی تا زمانه که بعلت صفا و قیاس است  
 شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آل علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد  
 احتیاجی که نشأ آن وجود آفت است بیداری جنگ ندارد بچاره انحراف که در احد شخص را آتشین می  
 بیند و حکم بیدار و وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در انحراف و وحدت شخص را از بیداری  
 نمی بر آرد و بتطریقی کشد و محقق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل  
 پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر از آله مرض قلبی نمودن ضروری است صفرائی را  
 از آله علت صفر نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات  
 اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرانه تلخی نبات حاکم  
 است همچنین در باطن فی نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بنقض آن  
 حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل پس دشوار است پس  
 نفس را مگر کی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود و قد افلح من ذکرها و قد

له یعنی حق سبحانه و تعالی نبات و قیام و دوام از انی فرماید شما را بر شایسته براه بزرگان شما از آباد اجداد صلوة و سلام باد بر  
 اول شان و افضل شان قبل و بر باقی شان بعد ۱۲ که یعنی بر تقدیر که قوت و داکه انسانی هیچ وجه ماؤف و سقیم نباشد  
 بلکه از تمام آفات و امراض باطنی صحیح و سالم بود ۱۳ که نباتات بتقدیم نون مفتوح بر باطنی موحده نوحه از قند مصفا  
 که بعضی اهل هند و مصر گویند ۱۴ که شتوی غشمت و شهوت مرد را اصول کند و از استقامت روح را مبدل کند ۱۵  
 که یعنی بنظری بودن و محتاج گشتن به دلیل و فکر ۱۶ که صفتی است که دلیل با چو فکر و دلیل پیشی و انیایان  
 قلیل ۱۷ که دلیل تو مثال آن عصا و در گفت حدی علی عیوب العی ۱۸ که با کسر و انشتن و در یافتن یعنی علم اندونی او  
 بیاعت مرض صفر الخ ۱۹ که قول مری اسم مفعول از تزکیه یعنی پاک کردن یعنی پاک و مصفا و معرو و مبر نمودن از ذرات ضروری  
 است ۲۰ این کلام واقع است در پاره عم و سورة الشمس یعنی بر آئینه رستگار شد بر پاک ساختن نفس را و بر آئینه زیبا کار شد  
 هر که با سفل السافلین بر آرد ۲۱ که بخلاف احکام شرعیه حکم گفته ۲۲ که یعنی عدم احتیاج بدلیل و فکر ۲۳

خَابَ مَنْ دَسَّهَا پس مقرر شد که منکر این شریعت بایره و این ملت ظاہره و طایفه در رنگ منکر  
 حلاوت نبات است - مصرعه نورشید نه مجرم اگر کسی بدینا نیست - پس مقصود از سیر و سلوک و  
 تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریمه فی قلوبهم موصوفه  
 مشعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر  
 است و پس چه وجدان ایاره بخلاف آل حاکم است و بر حقیقت کفر خود مبصر است مثل این ایمان  
 و تصدیق صوری ایمان صفرائی است بجلالت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شهادت است  
 یقین حقیقی بجلالت شکر بعد از زوال مرض صفر صورت بند پس بعد از تزکیه نفس و اطمینان آن  
 حقیقت ایمان صورت دارد و وجدانی میگرد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان  
 اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در بیان ایشان صادق است شاکفا  
 الله سبحانه یشرّف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمه البتة الایم القریشی علیه  
 و علی الیه من الصلوات افضلها و من السلیمات اکملها

### مکتوب چهل و هفتم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدد ریافت در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بود  
 باطل مدت طویل صاحب ناموس مدجال گفته در منتخب بی سال

له حضرت سعدی میفرماید که بنده روز شنبه پنجم آفتاب را که گناه راست برسی هزار چشم چنان که کور بهتر از آفتاب سیاه ۱۰  
 له واقع است در کوع دوم از سورة لقو یعنی درد لپاشی ایشان مرضی است ۱۲ که قول الا ان اولیاء الله الخ این کریمه واقع شده  
 است در سورة یونس و پاره یقیناً یعنی آگاه باش بدستی دوستان خدا نیست ترس بر ایشان و نه اینها اندوه گین شوند ۱۳ که  
 مشرف گرداند حق سبحانه و العالی این ایمان کامل حقیقی بطیفیل پیغامبرای قرشی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی بالضم  
 و تشدید میم در حقیقت منسوب به ام است که بمعنی مادر باشد یعنی آن کسی که پدرش در ایام طفلی او بمیرد و از تربیت پدر محروم مانده در کف  
 مادر یا پدر پرورش یابد و ازین جهت علم نوشتن و خواندن او حاصل نه شود و مجازاً بمعنی بر آن کسی که نوشتن و خواندن نداند اگر چه پیش پدر  
 جوان شده باشد و لفظ امی لقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن است که آنحضرت علیه السلام از کسی تعلیم گرفته بودند تا فضیلت استاد  
 بآن حضرت ثابت نه شود و قرشی بضم قاف و فتح را جمله و کسر شین مجھے منسوب بطرف قریش که نام قبیله است مشهور و پدر آن قبیله  
 نضر بن کنانه از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و قریش در اصل تصغیر قرش است و قرش بالفهم جاوید عظیم الجثه  
 در دنیا که بر تمامی جانوران بھری غالب باشد و بتقول غلبه لقب مذکور شد و نسبت با ثبات یا یعنی قریشی بم آمده ۱۴







که علامان شریعت اند تصوکم الله سبحانه على الاعذار بخدمة سيد الانبياء عليه و  
عليه الصلوات والتسليمات مرحمت نامه گرامی که فقراء را بآن نواخته بودند بمطالع  
آن مشرف گشت قد کتابت مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند جزو سخری برائے طالب علمان  
وصوفیال فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بهمت بسیار زیاده بود بحدی که الظاهر  
عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کلاً ان شاء  
یتوکل بنافیه من از کوزه بروں بهال تراود که دوست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت  
است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی اله الصلوات والتسليمات  
بایشان برپا است - فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف خواهند پرسید - دخول  
جنت و تخب از بار و البسته باتیان شریعت است انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماته  
عليهم که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بران مانده و مقصود از بعثت  
این اکابر تبلیغ شرائع است - پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیاء حکم از  
احکام آن علی الخصوص در زمانه که شعائر اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا لای عزوجل  
و عطا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعی را رواج دادن چه درین فعل اقتدا با نبی است  
که بزرگ ترین مخلوقات اند علیه الصلوات والتسليمات و مشارکت است بان اکابر و  
مقرر است که کامل ترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند و خرج کردن که در این اکابر را نیز بیشتر  
است و الاضایه در اتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت برخلاف نفس وارد شده  
است و در اتفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بکلی اتفاق اموال را که برائے تأیید  
شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیا است و اتفاق حقیقی باین نیت خرج کردن برابر خرج کما است  
در غیر این نیت این جا که سوال نه کند که طالب علم گرفتار از صوفی و ارسته چون مقدم باشد جواب  
لا حق سبحانه نصرت بخند شمارا بر دشمنان لطیف سردار پیغامبران باد بر آن و بر ایشان درودنا محدود و سلام غیر محدود و دعائے نامحدود

۱- یعنی بزرگ در ترویج مسئله اتباع پیغمبران است ۲- پس بهترین خیرات سعی در ترویج شریعت نه اتفاق کردن ۳- یعنی یک حقیقت و آن بالکسر و یا شے معروف و فتح تائید فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بمعنی دام که بهیت و پنجم حصه فلس باشد ۴- یعنی ظاهر دینا چه باطن است ۵- یعنی انبیاء علیهم الصلوات والتسليمات ۶- هکذا فی الشیخ الخطیبه اللوحه عندنا والله اعلم بالصواب ۱۲

گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را دریافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است  
چه تبلیغ احکام شرعی از وی بدیست است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس  
خود را خلاص ساخته است بخلائق کار می ندارد و شخصی که کثرت نجات با و وابسته باشد مقرر است که  
بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فناء و بقا و سیر عن الله و بالله  
بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و داخل مبلغان شریعت  
است حکم علماء شریعت دار و ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء والله ذو الفضل العظیم

### مکتوب چهل و نهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر با احکام  
شرعی متعلق ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه و تعالی بدولت  
صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متعلق شدن ظاهر است با احکام  
شرعی مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و البقیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از  
گرفتاری مادی حق سبحانه تا کد ام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند ع کار اینست  
و غیر این همه هیچ + زیاده تصدیح است والسلام

### مکتوب پنجاهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیا و دنیای حق سبحانه و تعالی از رقیبت  
۱- اسم قاهر است از استعاده که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی و یا دی خواستن است ۲- الله قولی فی الحقیقه یعنی  
حقیقت کار این است که ما میگوئیم در بیان معنی دولت صوری و سعادت معنوی برخلاف افهام عوام که این بردار بمعنی دیگر بحسب  
ظاهر حمل نمایند ۳- بشایع ملت مراد قبل خود را ۴- این چنین صوفی ۵- این فضل حق است سبحانه بخند و میداد آن بکر انعام  
و حق تعالی صاحب فضل عظیم است این کریمه واقع است در سوره جمعه ۱۲



مادون خود آزادی کرامت فرموده تمام گرفتار جناب خود گردانید بخود ممتد <sup>بسیار</sup> البتة الحمد لله  
 عَنْ ذِي الْبَحْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ دُنْيَا بظاهر شیرین است و بصورت  
 طراوت دارد و فی الحقیقت <sup>بسیار</sup> است قاتل و متاع <sup>بسیار</sup> است باطل و گرفتاری است لا طائل  
 مقبول او بخود دل است مفتون او مجنون حکم او حکم نجاسته است زرا اندوده و مثل او مثل زهره  
 است شکر آلوده عاقل آن است که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود و چنین کالائے فاسد گرفتار  
 نه گردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند بزم ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت  
 است و آن بے رغبتی از کمال فطانت است زیاده برین اطناب است بقیة التقصید لیکن آنکه فضائل  
 تاب شیخ زکریا دیرین سن و سال گرفتار گردی گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که  
 در کمال آسانی است نسبت بحاسبه آجله هر سان است و ثبوت عظمی در عالم اسباب توجه شریف  
 میدهد امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر تو مرا  
 دل ده و دلیری بین و رو به خویش خوان و شیرینی بین و دولت صوری و معنوی محصل باد بخود ممتد  
 السَّيِّئِ الرَّجِيِّ وَالْإِلَهِ الْأَجْزَلِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ  
 أَكْمَلُهَا

## مکتوب پنجاه و یکم

نیز بیادت پناه شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة  
 والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آل سلاله عظام ارکان شریعت غرا

له دلوا و صی للعقل و بصوت للعلماء الزاهدين لانهم هم العقل في الحقيقة ۱۲ العدد المختار باب الوصية ۱۲ یعنی  
 شخصی که در دنیا بے دینی راغب باشد که زهد باضم خلاف رغبت کردن و خواهش نمودن لذات دنیا بود ۱۲ عده استغناء عوان یعنی حصول  
 گرفتن معنی تحصیل داری ۱۲ یعنی وسیله عظمت که برای وثوق دوست و اعتماد ۱۲ بهضم آنچه بیرون کشیده شود از چیزه و تلفه  
 بهضمی بچه و طفل صغیر و مجازا بمعنی خلاصه می آید ۱۲ بالفی جمع رکن باضم یعنی آنچه در ماسیت و حقیقت چیزه داخل باشد یعنی  
 شهادتین و نماز و زکوة و حج و زکوة ۱۲ کلا اسباب درخت و متاع که غیر حیوان باشد ۱۲ یعنی با وجود دیگر محاسبه دنیا ب نسبت  
 محاسبه اخروی بدیوان است از محاسبه دنیوی بهر سان است ۱۲ بالکسر و تشدید نون بمعنی دندان و بمعنی سال و مقدار ۱۲

و احکام ملت زهرافوت گیرند و رواج پذیرند کار این است و غیر این همه هیچ و امروز غریب اهل اسلام  
 را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی الیه من  
 الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ  
 مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّاهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ بِمِثْلِ عِلْيَارِ  
 بتمام برآل گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت اللہ سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت  
 و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوئی سبقت بچوگان  
 سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت  
 حق متوجه خدمت ایشان است بلال ماه مبارک رمضان در حضرت دلی دیده شد مرضی حضرت  
 والذکر لعلهم لا یزولوا و در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نموده و الاکمل عند الله  
 سُبْحَانَكَ سَعَادَتِ دَارِیْنِ مَحْصِلُ بَادِی

## مکتوب پنجاه و دوم

نیز بیادت پناه شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج  
 ازاله آن مرض مرحمت نامه گرانی که از روئے شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآل ممتاز  
 فرموده بودند بمطالعہ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه آجوکم و دفعه قد دکم

له التحریب ع - هذا هو الامر والباقي من الجب ۱۲ في المشكوة عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه انه قال وهو  
 اخذ بياب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من دكب بها  
 ومن تخلف عنها هلك - رواه احمد يعني مروي است از حضرت ابو ذر رضی الله تعالی عنه که برائت از فرموده و حالیکه او گیرنده بود در کعبه  
 را شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود که گاه شوید صفت اهل بیت من میان شما صفت گشتی نوح است علیه و علی نبینا الصلوة والسلام هر که سوار شد بران نجات  
 یافت و هر که ماند از آن بلاک گشت روایت نمود این حدیث را امام احمد معرب مکتوبات گوید و در این را برادر از ابن عباس و ابی الزبیر و  
 حاکم از ابی ذر رضی الله عنه ۱۲ جلال بالتحقیف بزرگی و عظمت بقیعتین بزرگی و قدر و تحت و کبر عظمت مراد آن و شوکت  
 بالفی شدت و سبوت و قوت ۱۲ علاوه بضم بلند و بالا که سرگشته و میان دو تنگ بار و هر چیزه که بر سر چیزه زیاد کند و  
 از الفارسی سر براری گویند و اینجا هم این خبر مراد است ۱۲ چوگان مخفف چول گان که مرکب است از چول بمعنی خمیده و گان که نسبت وصول  
 معرب همین است چول سرچوگان خدا باشد لهذا این اسم سببی گشت و گوئی چوگان برده از آل است لهذا در ابی زبیری نیز تکرار یافته



وَشَوَّحَ صَدْرَكُمْ وَيَسِّرْ لَكُمْ جُودَةً جَدَّكُمْ اَلْحَمْدُ عَلَيَّ اِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ  
 اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا تَبَتُّنَا اللهُ سُبْحَاتُ عَلَيَّ مَتَابَعَتُهُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَيَكْتُمُ  
 اللهُ عَبْدًا قَالَ اَمِيْنًا ثانيا فقره چند در شكايت مصاحبت سوء و نديم بد خوئے مسوده بنمايد سمع  
 قبول استماع خواهند فرمود مخدوم مكر با نفس اماره انساني مجبول است بر حسب جاه و رياست و همگی  
 بهمت او ترفع بر اقرانست و بالذات خواهان آنست كه خلایق همه بوسه محتاج باشند و متقاد او امر  
 و نواهی او گردند و او هیچ كس محتاج نه باشد و محكوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از دوسه  
 و شركت است بخدائے بی همتا جل سلطان نه بلكه آن بے سعادت بشر كست هم راضی نیست میخواهد  
 كه حاكم او باشد و بس و همه محكوم او باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عَادَ نَفْسُكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ  
 بِمَعَادَاتِي یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا كه بد رستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس  
 نمودن به تحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع و تكبر فی الحقیقت ادا كردن است دشمن خدا  
 عز وجل و تقویت نمودن است مراد از شایعیت این امر را نيك باید دریافت در حدیث قدسی وارد  
 است اَلْكِبْرُ يَأْخُذُ بِيَدِي وَالْعُظْمَى اِذَا رَأَى شَيْئًا مِنْهَا اَدْحَلَتْهُ فِي النَّارِ وَلَا  
 اُبَالِي - دنیائے دنی كه ملعونه و مبغوضه حق است بجهان و نفعی بواسطه آن است كه حصول دنیا مدد  
 معاون حصول مرادات نفس است پس هر كه بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فقر محمدی

دقیقه ۱۲ و گوئی بدین كتاب است از قوت و زیادتی و غلبه یافتن ۱۲ حق سبحانه و تعالی ابو شامرا غلبه گرداند و قدرش را بلند سازد و بسند  
 شمار اكنه كند و كارشمار آسان فرماید بطیلس جد بزرگترین شما با بدو دے دبر آك دے از دود و فاسقه و از تسلیها كالتر و ثابت دارد بایاں را خدا  
 پاك براتبان عید بزرگوار شما از دوسه ظاهر و باطن و رحم فرماید حق تعالی بر آن بنده كه آیین گوید آیین یارب العالمین آیین ثم آیین ۱۲ اسم  
 بدو معروف دار السلطنت است ۱۲ حاشیه صفحه ۱۲۰ ۱۲ فقران بالفتح جمع قرن است بالسر یعنی هم سر و هم دست در شجاعت و كشتی و هنر و كارزار ۱۲ -  
 ۱۲ بعضی گفته اند كه این از قدسیات حضرت داود است علیه السلام ۱۲ مغرب ۱۲ یعنی منی و تكبر چادر من است و عظمت و بزرگی و بلند قدری خصلت  
 و لنگ من است پس هر كه نماز عت كرد یا من در هیچ كی ازین دو در آسم او را در آتش و پروانه ندانم یعنی این دو صفت خاصه ذات من است كه  
 هیچ كس را مجال شركت دران و انصاف بدان درست نیست چنانكه جود و كم و هربان صفات من اند و خلق را نیز از ان نصیب نیست و جاور است  
 و صفت ایشان بدال بطریق مجاز الا این دو صفت كه بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد بشمار و هجامه كه كسی پوشیده باشد بپوشیدن  
 دیگر از آن ممكن نه بود ۱۲ رواه مسلم علی بن ابی الحشوة ۱۲ قوله ملعونه و مبغوضه اشارت است با حدیثی كه اندرین باب وارد شده اند ۱۲ فقر فقری  
 زگر است عیانه فی هزاران عیبهان است و ناز و كار و دیشی و دے فتم قمت و سوسه و دیشی بنگر سست سست و زانك در ویشی و دے  
 كار است و مدیدم از حق مرایشان را عطا است ۱۲ مولوی دوم ۱۲ فقر فقر محمدی گشت اشارت است بانكند دائر است میان مرد  
 از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم الفقر فقری علامه ابن حجر گفته او را ۱۲ صلی نیست و ابن تیمیة گفته كه با طاعت و ذكر و قاضی در شفا از علی كرم الله وجهه بلفظ  
 مذکور بنا بر بعضی نسخ و در بعضی بلفظ المعنی فقری علی قاری در شرح خفا فرموده كه حكم بوضع و بطمان و سے باعتبار سفت و حدیث بود ان است نه  
 باعتبار معنی آنكه مطابق اندكتاب یعنی قول حق سبحانه و تعالی و الله الغنی و القوی ۱۲ فقر فقری و بزرگی ۱۲ ح باخوردی فقر فقری

گشت علیه و علی اِلَه الصَّلَوَاتِ وَ التَّسْلِيْمَاتِ زیرا كه در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن  
 مقصود از بعثت انبیا علیهم الصَّلَوَاتِ وَ التَّسْلِيْمَاتِ و حكمت در تكلیفات شرعیة تعجز و تخزیر  
 همین نفس اماره است شرائع برائے رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر كه بمقتضای شریعت  
 بعمل در آید همان قدر هوائے نفسانی روز بروز ازل و لهذا اتیان يك حكم از احكام شرعیة دراز الله هو  
 نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاہدات هزار ساله كه از نزد خود كرده شود بلكه این ریاضات و  
 مجاہدات كه بمقتضای شریعت نغز واقع نه شده اند مؤید و مقوی هواهای نفسانی اند بر همان  
 و هوگیال در ریاضات و مجاہدات تقصیر نه كرده اند اما هیچ ازینها سودمند گشته و غیر از تقویت  
 نفس و تربیت آن تنموده مثلاً يك دام در دایه زكوة كه شریعت بآن امر فرموده است در تخزیر  
 نفس سودمند تر است از آنكه هزار دینار از پیش خود صرف كند و طعام خوردن در عید فطر حكم شریعت  
 نافع تر است در رفع هوا از آنكه از نزد خود سالها صائم باشد و در كعت نماز بباد در ایجماعت ادا  
 كردن كه سخته از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنكه تمام شب بصلوة نافله قیام نماید  
 و نماز بباد در بے جماعت ادا كند بالجملة تا نفس مزكی نشود و از خبیث باخوگیائے ممتزیه پاك نه  
 گردد بجات محال است فكر از الله این مرض ضروری آید تا بموت ابدی نرسد كلمه طیبه لا اله الا الله  
 كه موضوع است برائے نفی آله آفاقی و انفسی و تزكیه نفس و تطهیر آك آتفع و النسب است اكابر  
 طریقت قدس الله تعالى امر برهم از برائے تزكیه نفس همین كلمه طیبه را اختیار فرموده اند سه تا بجاو  
 لا ربی راه نرسی در برائے الا الله هر گاه نفس در مقام سرگشی آید و نقص عهد نماید تنكرا این كلمه  
 تجدید ایمان باید نمود قَالَ عَلَيَّ الصَّلَوَةُ وَ السَّلَامُ جَدَّ دَوَّ اَلِیَا نَكْمُ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ

۱۲ جمع ریاضت بكسر الدال ریح كشیدن و نفس كشی و مجاہدات جمع مجاہده بمعنی كار و انقودن و كوشش كردن در كار ۱۲ قوله كسی از  
 سنن اشارت است بسنن جماعت قال فی المهادیة الجماعه سنة مؤكدة لقوله علیه السلام الجماعه من سنن الهدی و یختلف  
 عنها الامتفاق قال فی النهاية ای قویة لیشیه الواجب فی القووة حق استدلال جمعا هدا علی وجود الایمان بخلات سائر  
 المشروعات حتی قال بعض الناس بان الصلوة بالجماعة فریضة الا ان منهم من یقول بانها من فروع من الكفایات ۱۲  
 قال عمر رضی الله تعالی عنه لان الله یصلی الصلوة الصیحة فی جماعة احب الی من ان اقوم لیلة و دالة حاله ۱۲ ك ما خولیا بواو  
 معروف مخفف ما خولیا كه كسر لام و سکون نون و ضم غنة معجمه و او معروف و كسر لام دوم و تحتانی بالفت كشیده لغت یونانی است بمعنی مرضی  
 كه در مانع بهم رسد ما خولیا به تحتانی بجائے نون غلط است ۱۲ ر ب مقتضای ۱۲ قوله قال علیه الصلوة و السلام ان الامم جزری در حسن حدیث گفته  
 جمده الیها نكتم قبل یاسول الله و كیف یجود ایها نكتم قال اكثر و امن قول لا اله الا الله یعنی رسول فرمود صلی الله علیه و سلم عبید و نون سانیید  
 ایمان خود را گفتند چگونه نوسازیم ایمان خود را فرمود صلی الله علیه و سلم لیسار گوید قول لا اله الا الله روایت كردار احمد و طبرانی از ابی هریره ۱۲







سَيِّدُ الْبَشَرِ الْمَطْهُرُ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ  
 أَكْمَلُهَا مَنْ كَتَبَ تَشْكُرُ النَّاسَ كَتَبَ تَشْكُرُ اللَّهَ هَرُ كَسْ كَشَكَرَ آدَمِي بِجَانِيَا وَدَشَكَرَ خَدَائِعُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَا  
 نِيَا وَدَلَسَ بِرَافِقِيَا شَكَرَ اِهْمَانَا شَمَالَا زَمِ اسْتِ اَوَّلَا سَبَبِ جَمِيعَتِ حَضَرَتِ خَوَاجَا شَمَا بُوْدَه  
 اَبَدِيهْ طِفْلِ شَمَادَا لِ جَمِيعَتِ طَلَبِ حَقِّ سِجَانِهْ وَتَعَالَى كَرْدِيْمِ وَخَطْلَا شَمَا وَافَرِيْدِيْمِ وَثَانِيَا چَوَلِ كَلِمِ كَلِمَتِ  
 بِمَوْتِ الْكِبْرِيَا نُوْبَتِ بَايَسْ طَبَقَهْ رَسِيْدِ واسطه اجتماع فقراء و باعث انتظام طالبان نیز شما شایده  
 جَزَاكَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَنَّا خَيْرُ الْجَزَاءِ <sup>حضرت محمد قدس سره</sup> که بر تن من زبَانِ شُدِو بَرِ مَوْتِ و یک شکر تو از هزار  
 نتوانم کرد و آرزو آن است که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نشاید محفوظ  
 و اَرَدِ بِخُزْمَةِ جَدِّكُمْ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ  
 التَّسْلِيمَاتِ اَللَّهُمَّ اَدْكُمْلُهَا اَيْنَ فَقِيْرٍ اَزْ صَحْبَتِ گرامی شما دور افتاده است معلوم نه دارد که در مجلس  
 شریف از کدام قسم مردم را انگیزش است و انیس خلوت و جلوت کیست و خواتم ایشد از دیده  
 دیرین فکر جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت و یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع  
 زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق مبتدعان جماعه اند که باصحاب پیغمبر علیه و علیهم  
 الصَّلَوَةُ و السَّلَامُ بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار نمی نامد لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ  
 قرآن و شریعت را از اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می  
 آید قرآن جمع حضرت عثمان است عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون

**له** قولعت لحدیثک الناس لحدیثک الله اشارت است بحدیثی که روایت کرده اوست از ائمه اربعه در باب البر والصلة از ابو سعید خدری رضی  
 و گفت بذا حدیث حسن و نیز روایت کرد از ابو هریره بلفظ من لا یشک الناس لا یشک الله و گفت بذا حدیث صحیح ۱۲ **له** یعنی بزرگ نبیند  
 خنده ام من بسبب مردن بزرگان و نقل نمودن ایشان از دار فانی به دار باقی ۱۲ **له** حق تعالی بشما از ما بهترین خبر از انانی فرماید ۱۲ **له** یعنی خواب  
 اگر چشم برفت اندرین فکر سوزنده جلوه کفین و کفای که ام کس منزل و آسایش خواب تو گشته یعنی نمیدانم که ندیم و نه دشمن تو گشت ۱۲ **له**  
 اشارت است بآیتیه که درباره حم در آخر سوره فتح واقع است محمد و رسول الله و الذین معه استنداء علی الکفار و حماء  
 بینهم الخ یعنی محمد صلی الله تعالی علیه و آله سلم فرستاده خداست و آنانکه همراه او بید صحت تراند بر کافران اند بایک دیگری یعنی ایشان را  
 رکوع گفته و سجود کننده میطلبند فعل را از خدا و خوششود وی را ایشان صلاح ایشان در رؤی ایشان است از اثر سجده آنچه مذکور می شود  
 و استان ایشان است در تورات و داستان ایشانست در انجیل ایشان مانند زراعتی هستند که بر آرد دلیله سبز خود را پس قوی کرد آن را  
 پس سبط شد پس با ستاد بر ساقه های خود نشگفت می آرد زراعت کنندگان را تا بختم آرد بسبب دیدن ایشان کافران را و عده کرد خدا آنان را که  
 ایمان آوردند و کار با شے نشانسته کردند از بهانه آمرزش و مزو بزرگ ۱۲ **له** یعنی حضرت پیر و ستیغیر خواجه محمد الباقی قدس سره الخ ۱۲ اللهم اغفر  
 لکاتبه و لمن سعي فيه ۱۲

است اعاذنا الله و سبحانه عما يعتقده الزنادقة خلا في و نزاعی که در میان اصحاب  
 علیه الرضوان واقع شده بود محمول بر هوائی نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس البشاشان  
 به تنزه رسیده بودند و از امارگی آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرت امیر دایا باب برحق بوده اند و مخا  
 ایشان بر خطا بود و اما این خطا عطاء اجتهادی است تا بعد فسق نمی رساند بلکه ملامت را بر سرین طور خطا  
 گنجایش نیست که محطی را نیز یک درجه است از ثواب و نیز بدید دولت از اصحاب نیست در  
 بد بختی او که سخن است کارے که آل بد بخت کرده هیچ کافر فرنگ نکند بعضی از علماء اهل سنت  
 که در این او توقف کرده اند نه آنکه از او راضی اند بلکه رعایت احتمال رجوع و توبه کرده اند و تیابید که در  
 مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم بهمانیاں بر روز چیزے خوانده شود تا معلوم  
 شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده  
 اند تا مخالفان بدانند ایشان شرمند و مخدول گردند درین ایام این طائفه بدانند ایشان بسیار غلو کرده اند و  
 باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه نوشته اند تا در صحبت شریف این قسم  
 بدانند ایشان را جان باشد بکنک الله تعالی علی الطریقة الکمر حنیة \*

مکتوب پنجاه و پنجم

بسیادت ینا ہی شیخ عبد الوہاب بخاری صدور یافتہ در اطہار محبت چن گاہ است کہ دل رنجبتے

**۱۵** پناه دهد و راستی سیحانه و تعالے از انچه اعتقاد و تقدیر این بے دینان **۱۲** یعنی میر سید جلال الدین بخاری علیه رحمة الباری و  
 نیرۃ شیخ جلال الدین شریف الله سرخ بخاری اوچی است و فرزند و بلند سید احمد کبیر بن سید جلال الدین سرخ و برادر حقیقی سید صدر الدین  
 و سے قدس سره ولی مادر زاد بود که از عهد غوری آثار بزرگی برنا صیبه حال و سے جلوه گر بودند حضرت مخدوم سبقت سالک بودند که پدر بزرگوار او  
 و سے راجحه مت شیخ جمال الدین خندان روبرو و بدست بوس المیشال مشرف ساخت شیخ بغایت خورشید شد و در حق مخدوم دعا  
 نیز کرد و فرمود که شما هم دو دمان خود و نیز خاندان مشایخ عظام را روشن خواہید کرد و باید دانست که حضرت مخدوم بهمانیاں خلیفہ چهارده  
 خانوادہ است کہ دو بار سیر برنج مسکون نموده و صد لا فقراء و مشایخ را دیده و اخذ برکت کرده و کلاه و خرقہ خلافت یافته و لیکن آنجناب را  
 با سلسلہ عالمیہ نادریہ از لیس محبت و اعتقاد بود و ولادت با سعادت آنحضرت با اتفاق اہل اخبار در سال ہفت صد و ہفت است و وفات  
 آن جامع کمالات در سال ہفت صد و ہشتاد و پنج با ہشت است **۱۳** خزینۃ الاعلیٰ مع لغیرہ **۱۴** غلو بضم غین و لغت بمعنی دست بلند  
 کردن آنقدر کہ توان بلند کرد و بمعنی هجوم و بمعنی از حد در گذشتن نیز آید و با اصطلاح اہل معانی لغو از انواع مبالغہ و آن چنان باشد کہ مدعا عظم  
 بحسب عقل و عادت نہ بود و محال باشد **۱۵** انش **۱۶** ابن معاویہ و گذشتہ فہم است و عشرین **۱۷** ثابت و در شمار حق تعالی بر طریقہ پسندیدہ



نسبت بملایان شایسته است غیر آن ارتباطی که سابقا محقق بود بناءً علیه بدعاء ظهر الغیب  
 بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغر موجودات علیه و علی الله الصلوات و  
 التسلیات و الخیات فرموده اند که مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيَحْزَنْ أَيَّاهُ الظَّهَارِ حُبَّ خُودِ مَنْ مَوَدَّنَ  
 اَهْلًا وَ النَّسَبَ وَ النَّسَبَ وَ بَابِ حُبِّتِ لِقَرَاءَةِ الْخَضِرَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ  
 التَّحِيَّةُ پیدا شده است رفته امید داری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان  
 استقامت ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ و علی الله الصلوة و السلام

## مکتوب پنجاه و هشتم

نیز شیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه  
 جزئیات آن سرور دین و دنیا علیه و علی الله الصلوات و الخیات ازال برتر است که بزبان قاصر  
 بیان منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از واسطه سعادت خود دانسته دین باب جزئیات نماید  
 بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مایه است می نماید اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُجْتَمِعِ  
 بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوة و السلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد  
 از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مریضی معیشت متوجه آن حدود گذشته اگر در سر کار عالی گنجش  
 باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن است و الا بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از مریضی خاطر  
 جمع سازد و چون یقین بود که خادایان ایشان در باب فقراء و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد

یعنی دعا در حالت غیوریت که مستجاب است و از تکلف دور قال صلی الله علیه و سلم ان اسرع الدعاء  
 اجابة دعوة غائب لغائب و قال علیه الصلوة و السلام اذا دعا الرجل لاجیه  
 بظهر الغیب قالت الملائكة امین و لك بمثل دواهما ابوداؤد ۱۲ یعنی کسی که دوست  
 دارد برادر مسلم خود را پس باید که اعلام کند او را یعنی اظهار محبت خود نماید. روایت کرد احمد و بخاری در ادب مفرد و ترمذی  
 در زهد و ابن حبان و حاکم ۱۲ شرح جامع صغیر ۱۲ معرب ۱۲ ۱۳ قوله مرید و بیم مفتوح در آخر ائمه مملعه شده یعنی  
 راه و جلای گذشتن و مجازا بمعنی سبب نیز مستعمل است و قوله ضیق بالکسر یعنی تنگی و قوله معیشت بمعنی زندگانی قدسین  
 و آنچه بآن زندگانی کنند یعنی بسبب تنگی اسباب زندگانی متوجه آن ۱۴ سامانه بده ایست از بلاد هند در اطراف سرهند ۱۵  
 یعنی خود به نفس نفیس ۱۶ خدایا نار بگردان از عجمان ایشان بحرمت سرور مرسلان ۱۷

سادات عظام بچند کلمه جزئیات نمود در وقت رفتن بر چند سعادت رخصت مستعد نه گشت اما داخل  
 هر که مخلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ازانی فرماید زیاده  
 گشائی نرفت

## مکتوب پنجاه و نهم

شیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آیات کرام خود استقامت  
 ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ و علی الله و علیه الصلوات و افضلها و  
 مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا بزرگی در خاندان شما موروثی است بر نهج زندگانی نمایند که استحقاق این  
 وراثت میسر گردد و ظاهر را بظاهر شرعیت و باطن را بباطن شرعیت که عبارت از حقیقت است متحلی  
 و متزین و اندر حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شرعیت است و طریقت آن حقیقت نه  
 آنکه شرعیت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در ماده شما  
 بسیار نیک است بعضی وقایع را برین معنی شاید دارد و شمه ازین باجرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نمود  
 بود بقیه المقصود آنکه شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بخد مت علیه در امری  
 از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود و السلام و الا کرام

۱۱ اسم فاعل از استعداد که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بخشن و یاری خواستن است ۱۲

۱۳ بالفتح و کات فارسی مفتوح صف کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گرد مید حلقه بسته گیرند ۱۴

۱۵ ازانی در اصل قدگری زرخ اشیاء و قیمت داشتن و افزونی است و مجازا بمعنی دادن و بخشیدن می آید ۱۶

۱۷ وراثت بکسر و او میراث یافتن و میراث بردن ۱۸

۱۹ مربوط است بقول او قدس سره بباطن شرعیت که عبارت از حقیقت است ۲۰

۲۱ قوله الحاد میل کردن و مجادله کردن و شرک نمودن در حرم و از دین حق برگشتن در حرم قبال کردن و ستم کردن ۲۲

۲۳ زندقه بیدین و ملحد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۲۴



# مکتوب پنجاه و هشتم

بسیادت بانی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صد و قطع آنیم یکی هفت گام است و در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و مائیناست ذلک التفات نامه گرامی در و یافت از انجاشوق استماع سخنان این طائفه علیه مفهوم گشت لاجرم سختی چند به تحریر آورد و اجابته للمسئول و تدعیبا الی الله المولود و ایا این راه که ما در صد و قطع آنیم یکی هفت گام است بعد و هفت لطیفه انسانی و قدوم در عالم خلق اند که تقابل و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدم از این اقدام سبعة ده هزار حج خرق می نمایند و در این کانت تلك الحج او ظلمانية ان الله سبحانه الف حجاب من نور و ظلمة و بگام اول که در عالم امر میزند بجای افعال رو میبرد و بگام دوم بجای صفات و به گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و گام چهارم در تجلیات تعلق و در تجلیات کمالا یحقی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک حق یتیم القرب یتکلم هذه الاقدام

صد و هفتاد و دو سال مهلتین نزدیکی و مقابله و برابری چیز و عجزا بمعنی قصد نمودن و در پی شدن مستعمل ۱۲ غ ۱۳ بدو که حجاب باطنی ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از کدورات لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا فی اوست تقابل و تقدس حضرت قاضی صاحب یاقوتی قدس سره ۱۴ قول ان قد سبعین الخ یعنی بر آئینه حق سبحانه و تقابل را بهفتاد و دو سال است از نور یعنی روشنی و ظلمت یعنی تاریکی علامه محمد مراد کی گفته مروی است در مشکوٰۃ از قول جبرائیل علیه السلام و این حجر گفته که صحیح است و آورد این را سیوطی در حدیث طویل و نسبت نمود بطرف ابن زنجویه از علی بن یزید بلالی از قاسم بن عبد الرحمن از ابی امامه مرفوعا بلفظ یا محمد لقد دفوت من الله دفوا ما دفوت مثله قط فکان بینی و بینة سبعون الف حجاب من نور الخاقول قال فی مشکوٰۃ و عن ذنابة ابن ابی اوفی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لجبریل هل رایت ربک فالتفت جبریل و قال یا محمد ان بینی و بینة سبعین حجابا من نور لود فوق من بعضها لا حترقت شیخ عبد الحق محدث دهلوی فرموده اند در روایتی سبعین الف حجاب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه صافیا قدیمی لا یرفخ بصوٰۃ بینة و بین الرب تبارک و تعالی سبعون نورا ما منها من نورید نو منه الاحتراق ۱۲ دواک الذی و صححه باب بدء الخلق من مشکوٰۃ ۱۳ محمد بن محمد بن حق سبحانه و تقابل بکمال و تمام حاصل آید بتامیست این گامهاست هفت گام پس اندرین زمان آن راه روان مشرف گردند بفضا و بقا و بدیه دلالت خاصه رسانیده شوند بدانکه شرف و ابلقوا از شرف و تبلیغ است یا از شرف و تبلیغ یعنی مجرد الملح بدو که چهل لطائف عشره را بسبع لطائف راجع کنند بخانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب بر لطیفه است از لطائف سبعة ۱۴ قول هفت لطیفه انسانی امی قلب و روح و سر و خفی و اخفی و قالب و نفس ۱۵

فی شرفوا بالبقاء و البقاء و بلغوا الی درجۃ الولاية الخاصة مشایخ طریق علیه نقشبندیه قدس الله تعالی استاد ادهم ابتداء این سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی استاد ادهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آید لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مراد طریق این بزرگواران را بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات بطریق اندراج نهایت در بدایت آن میسر می شد که کل اولیاء امت را در نهایت کم است که دست و پد لهذا و محشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک بار در صحبت خیر البشر رسیده بود از او پس قرنی که خیر التالین است افضل اند بسئل عن عبد الله انی المبادک و حق الله تعالی عنه ایها افضل معاویة ام عمر ابن عبد الله بنی فقال العباد الذی دخل الف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر ابن عبد الله بنی کذا امر که پس باید اندیشید که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در یک دیگران چه خواهد گنجید و ما یعلم جود ربک الا هو به قاصد می گردانند این طائفه را طعن قصور و حاشی که بر ارم زبانی این گله را به بهر بیان همان بسته این سلسله اند و به هر چه چسبید بکسب این سلسله را به ذکرنا الله سبحانه و ایاکم هیمة هذه الطائفة الخیریز و جودها کاغذ بر چند مختصر افتاده است اما معارف بلند و حقائق ارزمند در آن اندراج یافته اند عزیز خوانند داشت و السلام

و حق این حرب مولایمیر بن مطعم در حالت کفر لغزوه احمد شهید کرد حضرت حمزه را رضی الله تعالی عنه پس اسلام آورد و در عهد صدیق اکبر رضی الله عنه مسلمان گردید و اصل چشم گردانید ۱۴ عن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان خیر التالین دجل یقال له اویس ولد والدته و کان به بیاض فمروا فلیستغفر لکم دواک مسلم یعنی مرویست از حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را میفرمود بر آئینه بهترین تالین مروه است او را اویس گویند و بود و یوسه بیاض یعنی داغ سپید پس التماس کنید با او که امرزش خواهد بر آئینه مشکوٰۃ ۱۵ از عبد الله بن مبارک که یکبار از اعلام دین و فقها امرت و علماء آن و جمیع خیرات بوده اند پرسیدند کدام ازین دو افضل است معاویه یا عمر بن عبد الرحمن پس فرمود عمر بن عبد الرحمن را و معاویه را معاویه را رسول الله صلی الله علیه و سلم بهتر است بمراتب از عمر بن عبد الرحمن ۱۶ عمر بن عبد الرحمن بن مروان بن حکم بن ابوالعاص اموی امیر المومنین قطب زمانه بودند فضائل شان در کتب تاریخ مسطور است ۱۷ واقع است در سوره مدثر و پاره تبارک یعنی و نمیداند لشکر ما که پروردگار ترا مکر و تبارک و تعالی ۱۸



# مکتوب پنجاه و نهم

نیز به سید محمود و صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و در بیان آنکه نجات بے اتباع اهل سنت و جماعت مقصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط به سلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الخیرة استقامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و میافزود شریفی و مراسله لطیفه و رو یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص بر این طائفه علیا بوضوح انجا میداد اللهم زد طلب و ایدر فته بود و مخدوم آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علم است که مقصود از آن مجرب و اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائی صائیه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران مقصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح و الهام صریح نیز به یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد - (ترجمه از معجم)

فَطُوبَى لِمَنْ دَفَّقَ لِمَتَابِعِهِمْ وَ شَرُّهُ  
بِتَقْلِيدِهِمْ وَ دَوِيلٍ لِمَنْ خَالَفَهُمْ  
وَ اعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَ دَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ  
وَ حَزَجَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوا وَ  
اضَلُّوا فَانْكَرُوا الدُّرُوبَةَ وَ الشُّفَاعَةَ  
وَ خَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّحْبَةِ  
وَ فَضِّلُ الصُّحَابَةِ وَ حُرِّمُوا عَنْ

پس خوشحالی است مرکس را که بتابعیت اهل سنت  
موفق گردید بتقلیدشان مشرف گشت و وائے  
بر آنکه خلاف آنان و زید و انحراف و یکسوئی  
از ایشان گردید و قوانین آنها را گذاشت و از  
گروه شان بر آید پس اینچنین کسان هم خود گمراه  
شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار  
کردند از یوبت حق و شفاعت پیغمبر و مخفی ماند

له قوله لفقین بعضه آفت و دشواری و اندیشه و ضرر و بمعنی قدر و جاه و عظمت و بزرگی ۱۲

فَحَبَّةُ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَ مَوَدَّتِ  
أَوْلَادَ الْبُتُولِ فَمِنَعُوا عَنْ خَيْرِ كَثِيرٍ  
نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَ اتَّفَقَتِ الصُّحَابَةُ  
عَلَى أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ...  
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِأَحْوَالِ الصُّحَابَةِ  
أَضْطَرُّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا  
تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ  
فَوَلَّوهُ رِقَابَهُمْ - وَ هَذَا التَّصْرِيحُ  
مِنْهُ بِأَنَّ الصُّحَابَةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى  
أَفْضَلِيَةِ الصِّدِّيقِ فَيَكُونُ إِجْمَاعًا  
فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِ  
فَيَكُونُ قَطْعِيًّا لَا كَيْسُورَ انْكَاسَ لَهُ وَ  
أَهْلُ بَيْتِ الرَّسُولِ مَثْلُهُ كَمَثَلِ  
سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ  
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَادِفِينَ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَصْحَابَهُ وَ  
سَلَّمَ جَعَلَ أَصْحَابَهُ كَالنُّجُومِ وَ بِالْجَمْعِ هُمْ  
يَهْتَدُونَ وَ شَبَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَفِينَةِ  
نُوحٍ - إِشَادَةً إِلَى أَنَّ رَاكِبَ السَّفِينَةِ  
لَا بُدَّ لَهُ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُومِ لِيَأْمَنَ

صه از اهل حقائق و معارف ۱۲

بر ایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب  
آل سرور و بے بهره ماندند از دوستی اهل بیت رسول  
و داد او و اولاد زبراء رسول پس باز داشته شدند از پیغمبر  
کثیر که بدست آوردند او را اهل سنت و جماعت آوردند صحابه  
بر آن که در بزرگترین ایشان ابو بکر صدیق است شافعی  
که داناترین مردم است باحوال اصحاب گفته پیچیده شده  
مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیافتند زیر  
سقف آسمان شخصی را بهتر و نتر از ابو بکر لا حرم  
والی که و انبیا و اولاد او را برگردانند خولیش و  
این قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه تنفق  
اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق شد  
در قرن اول بر افضلیت او و پس قطعی خواهد  
بود که انکار آل روانه بود -

و اهل بیت پیغمبر حال شان در رنگ حال کشتی  
نوح ۳ است کیسکه سوار شد بر آن مخفی یافت  
و کسی که و اندازان بهلاکت رسید -

بعضی از اکابر فرموده اند بدینستیکه گردانید رسول  
خدا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم اصحاب  
خود را بمنابه ستارها و بستانار مردم راه یابند و  
تشبیه داد اهل بیت خود را بکشتی نوح علیه الصلوٰة  
و السلام از جهت اشارت بدین که سوار  
کشتی را چاره نیست از رعایت ستارها تا



مِنْ الْهَلَاكِ وَبِأَوْنٍ دَعَايَةِ النُّجُومِ  
الْبَنَاتُ مُنْتَبِغَةٌ قَطْعًا -  
وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْإِنكَارَ عَنْ بَعْضِ  
الْإِنكَارِ عَنْ جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُمْ فِي فَضِيلَةٍ  
صُحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشَارِكُونَ وَفَضِيلَةُ  
الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ  
وَلِهَذَا الْمَرْتَبَةِ وَلَيْسَ مِنَ الْقَرَنِيِّ الَّذِي  
هُوَ خَيْرُ التَّابِعِينَ مَرْتَبَةً أَذْنَى مِنْ  
صَحْبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَقْدِرُ  
بِفَضِيلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَاتِبًا مَنْ كَانَ  
فَاتِّبَاعًا لِمَا هُمْ بِبِرِّكَ الصُّحْبَةِ وَتَنْزِيلِ  
الْوَحْيِ بِصِيَرِ شُهُودِيًّا وَكَمْ يَتَفَقَّه  
لَا حِدَّ بَعْدَ الصُّحَابَةِ هَذِهِ الرُّتَبَةُ  
مَنْ أَلَا إِيْمَانٍ وَالْأَعْمَالُ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَى  
الْإِيْمَانِ كَمَا لَهَا عَلَى حَسَبِ كَمَالِ  
الْإِيْمَانِ - وَمَا جَرَى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمَنَازِعَاتِ  
وَالْمَحَادِّثَاتِ مُحْمُولٌ عَلَى تَحَامُلِ صَالِحَةٍ  
وَحُكْمِ بِالْعَلَّةِ مَا كَانَتْ عَنْ هَوًى وَجَهْلِ  
وَلَكِنْ عَنْ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَإِنْ أَخْطَأَ  
بَعْضُهُمْ فِي الْاجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ  
أَيْضًا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ هَذَا هُوَ  
الطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ الْإِفْرَاطُ وَالْتَفَرُّطُ  
الَّذِي اخْتَارَهُ أَهْلُ الشُّعْبَةِ وَهُوَ

از بیم هلاک نامون بود و متصون و بدول عایت  
ستار یا غلصی از هلاک بوجه متصور نیست  
ومی باید دانست که بدستی انکار از بعض صحابه  
انکار است از یمنان زیرا که همه شان در فضیلت  
صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت  
بالا تر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا  
است که اولیس قرنی که برگزیده تابعین است  
بمرتبه ادنائی صحابی آل سرور علیه الصلوة  
والسلام نرسیده پس بفضیلت صحبت خیر  
را برابر نباید ساخت هر چه باشد زیرا که ایمان  
ایشان بمرتبت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام  
و مشایخه تزلزل نمی شود و بی پیچیدگی  
مرتبه ایمان بعد اصحاب کرام هیچ کس  
مشتوف نه گشته و اما اعمال پس متفرع اند  
ایمان کمال اینها باندازه کمال ایمان است  
و آنچه از منازعات و محادرات میان ایشان  
جواب شود از تقدیر است و تقریر هر دو ظاهر است  
بواقع در آمده محمول است بر معانی صحیح و حکم  
از سوائی نفسانی و جهالت و نادانی صادر  
نبوده اند بلکه از علم و اجتهاد و اگر بعضی شان  
در اجتهاد و راه خطا رفته پس مخطی را نیز یک درجه  
ثواب ثابت است نزد حق سبحانه و تعالی  
این است راه راست میان افراط و تفریط  
که اختیار نموده اند و بر اهل سنت و جمیع است

الطَّرِيقُ الْأَسْكَنُ وَالسَّيْلُ الْأَحْكَمُ

طریق اسلم و سبیل محکم -

بالجملة علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که هم چون روح است مر علم و عمل را وابسته  
بسبب طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است  
و انکمالات غلصال مجبور آری عامه مومنان را نیز بعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و کوفی الجملة  
متحقق میشود اما اخلاص که مادر صدو بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکونات  
است بے عمل و تکلف و این اخلاص منوط بانتهاء آله آفاقی و انفسی است که بقنا و بقا مربوط  
است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه اخلاص که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی  
پذیرد و بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله  
هر چه میکنند برائے حق میکنند جل و علانه برائے نفس خود چه نفس ایشان فدائے حق شده است در  
حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیت ایشان بقنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است  
مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برائے نفس خود میکند نیت کند یا نه کند و چون این گرفتار  
نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علای جائے آن نشیند ناچار هر چه کند برائے حق کند نیت دست دهد  
یا نه نیت در عمل در کار است در متعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیہ من  
یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص غلص است لفتح لام و آنکه دوام ندارد و  
کسب اخلاص می نماید غلص است بکسر لام شتات مآئید لهما و نفعی که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد  
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و بسیر تمام در ادائے اعمال پیدا می شود و کسب  
که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد - ع این کار دولت است کنول تا کرار شد و  
السلام اولاً و آخراً

له معنی سیر فی الله و سیر الی الله در مکتوب صد و پنجم و چهارم از جلد اول در آید ۱۳ ۱۴ اگر چه اقل قلیل بود ۱۵ ۱۶  
تحمل تشدید حلا و محله مضموم مکر و حیل نمودن قوله تکلف بر خود رنج نهادن و از خود چیزی نمودن که در و نباشد ۱۷ ۱۸ اشارت است  
بر کسی که در سوره جمع واقع شده است یعنی این است فضل خدا میدرخش بر کسی که بخواند و خداوند فضل بزرگ است ۱۹ ۲۰ یعنی  
بد نیست و از فرقی است بسیار میان این دو یعنی صاحب دوام و کسی که دوام ندارد ۲۱



# مکتوب شصتم

نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و ماینا سبب  
 ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری  
 درین گرفتاری است منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه محضرات خواجگان قدس الله تعالی  
 استوار و هکابر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ چله خواطر کشیده اند  
 و در تمام آن اربعین باطن خود را زور و خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احمد قاری قدس الله تعالی  
 سوره درین مقام فرموده اند که مرا از دفع خواطر خواطر که مانع دوام توجه مطلوبند  
 نه دفع خواطر مطلقا و در پیش از غلصان این سلسله علیهم السلام و اما بنحیه ربک فحداث  
 از حال خود چنین خبر میدید که خواطر از قلب بجای منتفی میگردد که اگر فرضا عمر حضرت نوح  
 علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام بمصاحب آن قلب بدیند برگز خاطر بر قلب  
 عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه بر چه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد  
 بلکه در آیتان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعیین اربعین از تعل و تکلف خبر میدید و تعل  
 در مرتبه طریقت است حقیقت آن است که از تعل و تکلف و از یاد زد و در طریقت است و  
 یا و داشت در حقیقت پس حقیقت شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشره

یعنی حضرت ولایت منزلت هدایت منقبت قطب الکبر و غوث العظماء و خواجہ ناصر الحق و الحقیقت والدین خواجہ عبید الله رضی  
 الله تعالی عنه و ارعاه و ولادت حضرت ایشاں در ماه رمضان سنه ۸۰۰ است و ثمانیة بود و وفات حضرت ایشاں در شب شنبه بیست و نهم  
 رجب الاول سنه ۸۰۵ است و ثمانیة و مقامات مشهوره و مناقبه مسطور و محامده شالعه و معارفه ذالعه ۱۲ من الرضات الاکاشفی ۱۲  
 یعنی خود به نفس نفیس حضرت مجدد علیه الف الف رحمة قدس سره الاقدس ۱۲ یعنی و بهر حال از نعمت پروردگار خود بیس سخن گو  
 خبرده و اقیع است در پاره عم و سوره نوحی ۱۲ که ترقی است بر قول او قدس سره نه آنکه او درین دفع متکلف باشد ۱۲ بدانکه  
 یاد کرد عبارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت را بذكر حق تعالی ۱۲ و یاد داشت عبارت از متوجه بودن بحق تعالی است  
 بهر دم و بهر حال بر سبیل فوق و بعضی گفته اند که حضور بے غیبت است و نزد اهل تحقیق استیلاء مشهود بحق بر دل بتوسط حب ذاتی کنایت از  
 حصول یاد داشت است و این را مشاهده گویند و حق اینست که مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون قضا تمام و بقا کامل حاصل نمیشود  
 فیما القلوب از موانع و مقدمات و در دنیا حضرت حاجی امداد الله بها قدس سره العزیز و رحمه الله تعالی بر حمته الخاصة ۱۲ ادبانی بر صفت

و اربعین دوام توجه مطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام مقصود  
 نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در آن موطن محال نیست پس  
 و در خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگهانی که قلوب مبتدیان این سلسله  
 علیه را دست می دهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در حد و بیان آنیم عبارت از یاد داشت  
 است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق عجمدانی فرموده اند قدس الله تعالی سره  
 که ورثه یاد داشت پیدا شد است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم اسما و ترغیب  
 طالبان این طریقه علیهم السلام است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود لیس به کثیرا و یهدی  
 به کثیرا مثنوی بر کس افسانه بخواند افسانه است و ال که دیدش نقد خود مردانه است  
 آب نیل است و لقیطی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام و الاکرام

# مکتوب شصت و یکم

نیز بسیادت آبی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از  
 صحبت ناقص و ماینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی از یاد دے در طلب خود که امت فرمود  
 از هر چه منافی وصول بمطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و بخومنه سید البشیر المحمدر  
 عن زینح البصر علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات النقات نامہ گرامی مشرف  
 ساخت چوں بنی از طلب و شوق و مشتغ از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیاده را در آنچه طلب میسر

البقیه حاشیه ص ۱۲ بدانکه سالک تازه آنکه در طریقت و تصنیع است و حقیقت و مکه حضور نیویست در مقام یاد کرد است بدیت  
 دائم همه جایا به کس در همه کاره میدارند هفت چشم دل جانب یار و چو حضور دوام پذیر و از تکلف یاد کرد و ابدا و بلکه در ذکر نفی منتفی نشود  
 یاد داشت بود بدیت و ارم همه جایا به کس در همه حال و در دل زوآرزو در دیده خیال و از مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲  
 و یاد داشتن باطن خود را از زور و خطره و وسوسه ها ۱۲ حاشیه ص ۱۲ شمه از حال ایشاں بجایا مکتوب ششم نوشته شد از انجاء  
 لایدر ۱۲ قول پیدا شد است یعنی گمان و وهم و خیال محض است و لهذا فرموده یعنی مرتبه دیگر نیست ۱۲ یعنی  
 گمراه مے کند سبب و مے بسیار مے را و هدایت میکند سبب و مے بسیار را واقع است در پاره الم و سوره بقره ۱۲ اللهم  
 اغفر لک تبه و لمن سغی فیه - مے بمعنی سرگردنت و باجرا و بمعنی حکایت بے اصل مجاز است و انجاء مین مراد است ۱۲ یعنی بر کس  
 که این را افسانه و بے اصل قرار دهد او خود بے اصل و غیر مستند است ۱۲ مے اسم فاعل از انجاء بمعنی خبر دادن ۱۲



حصول مطلوب است و در مقدمه وصول بمقصود عزیز میفرماید اگر نخواستی دادند اده  
خواست حصول دولت طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود  
مبادا فتور بے دروے راه یابد و برودتے در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب  
مخاطبت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن تشکر که لذت بخش و دوام التجا و تضرع  
است بجناب قدس خداوندی جل سلطان تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف  
نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیسر نه شود صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی باید داد  
و آن که بتو اقتبا گوایان این معنی است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است  
بعد از آن تفویض مراد است خود است بان بزرگ و در رنگ مهیت شدن است در دست غسال  
قنائی اول قنائی فی الشیخ است و آن قنائی و سیله قنائی الشری می گردد و زالی روے  
که چشم تست احوال و محبوب تو نیست اول و زیر که طرق افاده و استفادہ یعنی بر مناسبت  
طریقین است ابتدا طالب را بوسیله کمال و ناعت و محاسن مناسبت بجناب اقدس عز  
سلطان نیست بر زخمی ذی بهتین در کار است و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب  
فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبہ کار را تمام ناکرده بسند شیخی خود را کشیده  
است طالب را صحبت او شکر قاتل است و انابت او مرض مهلک است بعد از بلند طالب را

یعنی حق سبحانه و تعالی اگر اراده دادن و عطا فرمودن نداشته این خواست و طلب و درود شوق نداد و پس این طلب و درود و دل  
است برین که او قائل اراده دادن دارد ۱۲ اشارت است باینکه در پاره سیزدهم و سوره ابراهیم واقع است یعنی البتہ اگر  
شکر کنید بر منیت زیادہ دهم شمارا ۱۳ یعنی قیام بشکر و دوام التجا و تضرع لابد است تا که حق تعالی و تقدس چهره شوق و طلب و درود  
او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند ۱۴ این قول اشارت است بحدیثی که روایت کرد او را در شرح السنه از حضرت انس  
از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود اے مردمان اگر بکنید پس اگر استطاعت ندارید پس تکلف کنید و تحمل نمایند در گریه چه برائتین اهل نار کنید  
در نار بحدی که موع نشان در دجوه نشان روان شوند گوایا که نهرا اند پس متقطع شود اشکها و روان گردد خوبها پس زخمی شوند چشمتها و ایشال پس اگر  
کشتمها دران روان کنند البتہ روان شوند ۱۵ مشکوٰۃ ۵۵ مثنوی سایه بیزدال بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا و امن او گیرند  
بے گمان و تابی از دامن آخر زمان ۱۶ یعنی ذریعہ و وسیلہ صاحب دو بهمت بهمتی بحق و بجهت خلق بیانش کن است که مرید  
بے چاره چنانکه گرفتار عالم سفلی است لعالم علوی مناسبت زوار دنیا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسط بے توسط  
که از عالم علوی خطی فر گرفته لعالم سفلی برائے دعوت و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه  
مناسبت ثانیہ که لعالم سفلی دارد آن فیوض را مستعدان آن رساند پس طالب بر چند وجوه مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از  
باطن او زیادہ تر نماید ۱۷

## مکتوبات حضرت دوم

این چنین صحبت بهیستی می آرد و از ذروه بهیض می اندازد و مثلاً میفهمد که از طبیب ناقص دارد  
خورد و در آن یاد مرض خود می کشد و قابلیت از آن مرض خود ضائع می سازد و بر چند آن دارد و در  
ابتدا خود از تحقیق بخشد انا فی الحقیقت نفس مفرت است این مرض اگر فرضاً به طبیب  
حاذق برسد آن طبیب اول فکر از آن تاثیر آل داروی نماید و مسهلات معالج میفرماید بعد از زوال  
آن تاثیر فکر از آن مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالی اسرار هم بر صحبت است و  
بگفت و شنود کار می کشاید بلکه سستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجناب  
دلی و اگر سیر واقع شود اگر جریده خود را رسانند و مشافهت چیز از خود نموده بسرعت باز گردند  
گنجائش دارد و زیادہ برین تصدیح است بقیة الاحیوة المستول عنها آنکه جناب مشیخت پناهی  
معارف دست آگاہی میباید شیخ تاج در آل صوبه معتقند اند و بزرگ انا استعداد شمارا بطریق ایشال  
مناسبت کم است بے رابطه مناسبت حصول مطلوب متعین است و الا بعد عند کج اگر گاه گاه  
چیز از احوال خود می نوشته باشند تا بان تقریب ازین جانب هم چیز نوشته شود مناسبت است  
چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام

جناب میرزا احمام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبہ که پیش از سلوک است از مقاصد  
نیست بلکه وسیله الیست از برائے قطع منازل سلوک بسهولت و جذبہ که بعد از سلوک است از  
مقاصد است و مائیناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقہ  
وصول را و چیز و است جذبہ و سلوک و عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ جذبہ که مقدم بر سلوک است از  
مقاصد نیست و تصفیہ که پیش از تزکیہ است از مطالب نه جذبہ که بعد از تمامی سلوک است و تصفیہ  
مثنوی و تقریبی آن صحبت قائم است و زبانت کار می آید نه دست و دانش انوار است در جان بجا  
لے زراہ دفتر و نعل قیل و قال ۱۲ جمیع ستائش مرحوم راست سجانه و سلام بر بندگان او که برگزید ایشال را حق  
تعالی ۱۳ المصحح رحمه اللہ تعالی ۱۴



که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه اند  
برای تسهیل مسالک سلوک است بے سلوک کار نمی کشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی  
نماید جذبه اولی کما لصور است مرید به آخری رافی الحقیقت با یک دیگر مناسبت ندارند پس  
مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت  
نهایت است در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد  
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفصیل ذکر  
یافته است القصه عبود از صورت بحقیقت ضروری است و انکساز حقیقت بصورت از دولت  
حَقَّقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِالْحَقِيقَةِ الْحَقَّةِ وَجَبْنَا عَنِ الصُّوَرَةِ الْبَاطِلَةِ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ  
وَالِهَ الْأَبْوَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْمَكْنَاهُ وَمِنَ الْخِيَّاتِ أَفْضَلُهَا -

## مکتوب شصت و سوم

بیادت پناهی و تقابل دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیاء صلوات الله  
تعالی و تسلیماً تہ علیہم در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است  
و در بیان بعضی از کلمات متفق ایشان تَبَّسَّأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ آبَاءِكُمْ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى  
أَفْضَلِهِمْ إِصَالَةً وَعَلَى بَوَاقِيهِمْ مُتَابَعَةً الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى  
تَعَالَى وَتَسْلِيمَاتُهُ وَنَحْنُ كَانَتْهُ عَلَى أَجْمَعِهِمْ عُمُومًا وَعَلَى أَفْضَلِهِمْ خُصُوصًا  
رحمتها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است و از گرفتاری نیریدی خلاصی  
غیر

بدانکه معنی سیر فی الله و سیر عن الله بال الله و سیر فی الاشیاء را حضرت امام قدس سره در مکتوب صد و چهل و چهارم  
از جلد اول که بنام حافظ محمود لاہوری است بتفصیل بیان فرموده اند آنجا باید دید ۱۲ سله یعنی مکتوب دویست و هشتاد و هفت  
جلد اول که بنام حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میاں غلام محمد صدور یافته و نیز مکتوب چهل و دوم از جلد ثانی که بنحو اجمال الدین  
حمید صدور یافته ۱۲ سله یعنی حق سبحانه و تعالی و تقدس را با حقیقت حق متحقق گرداند و از صورت باطله دور نماید بجهت  
بنی عثمان صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ سله حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و اما دشمارا بر ش بره پدران بزرگوار شمار افضل شان  
بالاصالة و بر دیگران بالقیح صلوة و سلام ۱۴

یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات  
خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و به آن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را  
به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نام ضیا  
جد انی گشت پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرامت اجمال آنکه از عمده آن برآید  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَرَهُ عَلَيْنَا وَهَدَانَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ مُصَدِّقِي الْأَنْبِيَاءِ  
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَآيِنَ بَرَكُوا رَأَى دَرِ اسْوَاعِ دِينِ مَتَّقِ أَنْ كَلِمَةُ الْإِشْأَلِ وَاحِدٌ اسْتِ دَرِ ذَاتِ  
و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعم جنت و عذاب  
جیم بطریق خلود و تائید اختلاف ایشان در بعضی احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه  
و تعالی در هر یک زمانه بر هر پیغمبر اولی العزم ابنا آن زبان را به بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاد  
و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است  
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ  
و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع اشرک  
است با و تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه  
این حکم مخصوص بانبیاء است غیر از متابعان ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیاء  
نفی عبادت غیر حق

سله سعدی شیرازی فرماید از دست و زبان که برآید که عهده شکرش بدرآید بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدو گاه خدا آورد و در نه  
سزاوار خداوندیش کس تواند که بجا آورد سله جمیع ستایش است مر خدا را که القام کرد بر او و هدایت نمود ما را با سلام و گردانید  
ما را از تصدیق کنندگان پیغمبران با درود و سلام بر ایشان ۱۲ سله قال الله تعالی اذا وجبنا الیك کما اوجبتنا الی خود  
النبیین من بعدک یعنی وحی کردیم تو پیغمبر وحی کردیم بسوئے نوح و دیگر پیغمبران که بعد از او بودند ۱۲ سله در اینجا باید دانست که نسخ  
در احکام شرعی تکلیفیه یا تنزیهیه در احکام تکلیفیه غیر تکلیفیه است و از ملاحظه حال نظام تکوینی الهی استبعاد که در نظام تشریعی بسبب  
القای شبهات کافران جایگزین شود ۱۲ سله قوله حکم و مصالح حق الخ یعنی آنکه راجع اند لعیبا و بمجاد شال متعلق بودند آن حکمت لایا  
بمعاش شال نه بسبب العباد چه او غنی مطلق است ۱۲ سله قوله نفی عبادت غیر حق است الخ اشارت است بآنچه که در پاره سوم و سوره  
آن عمران واقع است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة مواء بیننا و الذین یقولون الی کتاب بیاید بسوئے سخنه مسلم میاں ماو  
نشان که پیغمبر خدا را و نه شریک بسا زیم چیزی را با و سه و پروردگار نه گرد بعضی از بعضی دیگر را بجز خدا ۱۲ سله وجود شریف انبیاء  
علیم الصلوات و التسلیات ۱۲ سله بدانکه قول او قدس سره بعضی احکام مناسبه آنها وحی فرستاده راجع است بقول او قدس سره بر هر پیغمبر  
و قول او قدس سره و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده راجع است بقول او قدس سره ابنا آن زبان را پس اندرین قول لغت و نشر  
غیر شوش است ۱۲



کسے باین کلمات تکلم نہ نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سبانه و احد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب وجود و احد میداندند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام بهم در وجوب وجود و احد است و بهم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آله باطله است و اثبات معبودیت حق است سبانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند مثل سایر مردم و آله و معبود حق را میدانند سبانه و مردم را دعوت با و میکنند لغالے و اورا سبانه از حلول و اتحاده منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسائے ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبانه در خود حلول اثبات می کنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تجاشی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستحبات اعمال می افتند و راه اباحت بدنها گشاده میگرد و گمان می برند که آله از هیچ چیز ممنوع نیستند هر چه می گویند صواب می دانند و هر چه می کنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لا تباعهم و لا شیاعهم و کلمه دیگر که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیب نیست آن است که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث نه دارند قائل اند و انبیاء و وحی و حمله کلام ربانی لغالے و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند از حق می گویند لغالے و تقدس هر چه میسازند از حق بر ساد و احکام اجتهادیه ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلت واقع می شد فی الحال حق سبانه تدارک آل بوحی قطعی می فرمود و رئیس آن منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و بهان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است

۱- چه ایشان غیر حق را سبانه مستحق عبادت میدانند و عبادت می کنند ۲- زیرا که اهل اسلام نه غیر حق لغالے را واجب الوجود میدانند و نه مستحق عبادت می انگارند ۳- چه حقیقت عبادت غایت تذلل پس مشایان آن نیست مگر کس که غایت عظمت داشته باشد و آن منحصراً در یک ذات حق است لغالے و تقدس ۴- حضرت مولانا روم میفرماید که شود کشف از فکر این انا و این انا مکشوف شد بعد القنا و می فتد این غلظها در افتقاد و در مغالعه و حلول و اتحاد ۵- خلاصه المرام آنکه رؤسائے منکران نبوت مدعیان الوهیت اند و خود را اله متصور کرده ابواب افعال قبیحه بر خود باین زعم باطل گشاده اند ۶- یعنی انکار کنندگان نبوت انبیاء و علیهم الصلوات و التسلیمات از منکران بنده ۷- یعنی است بر قول بجزاجتهاد بنی علیه الصلوة و السلام که راجح ترین اقوال است ۸- یعنی او خود را گمراه شدند پس دیگران را گمراه کردند پس ولے است بر اینها و متابعان اینها و شیعیان اینها ۹- زلت بالفقه و بالکسر و لام مشدود مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا در اجتهاد ۱۰

تخصی که از کمال بے خردی خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آورد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار - مصرع - سائے که نکوست از بهارش پیدا است ۱- اظهار امثال این سخنان برائے از دیاد ایضاح است و الا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت بویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذھوقاً اللهم ربنا علی مقابله هؤلاء الکابر علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و آخراً بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر هست که حقیر خیر گاه است که از آشنائی ایشان مخطوط است مدتی است که ایشان اشتیاق بقیه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانے صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امیدوار عنایت اند

### مکتوب صحت چهارم

نیز سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی و تحریف بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ماینا سب ذلک - سئلکم الله و سبحانه و عافاکم فی الدارين بخدمة سید الثقلین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات لذت و آلم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چه که جسم را در ان لذت است روح را از ان الم است و هر چه جسم از ان متالم است روح را از ان التذاذ است پس روح و جسم نفیض یکدیگر باشند و درین نشانه که

۱- اقتباس من القرآن و نظم الایة هکذا و قل جاء الحق الخ یعنی آمدن حق و نابود شدن دین باطل هر آینه باطل است نابود شوند این کبریه واقع است درباره سحان الذی و سوره بنی اسرائیل ۲- حق سبانه و تعالی شارا سلامت دارد و عافیت بخشا و در دو جهان یعنی در دنیا و آخرت بکرمت سردار جن و انسان بروے و بر آل دے و در دو دوا و سلامها ۳- قوله ثقلین بفتحات تشبیه ثقل بفتحتین هر چه نفیس نگارند تشبیهی مراد از آل عالم انس و عالم جن است ۴- نشأة بالفتح آفریدن و نوید شدن و پدید آمدن و نو جوان شدن و آغاز کردن و نو خاسته شدن یعنی دین عالم دنیا ۵- یعنی خود بنفس نفیس حضرت ایشان قدس الله تعالی سرارهم ۶- یعنی روح خالص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۷- یعنی بر اینجته نمودن بر برداشتنی مصیبت ها و در دما که بر جسم تعلق دارند ۸- یعنی روح خالص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۹







و معاملة انقلاب پیدا کرده است و احصوتاً و انداماً و ادباً امروز وجود شریف شما را  
مغتنم می شمیریم و بهانه درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و تعالی  
مؤید و ناصر شما باد و بخومۃ الشیخ و الیه الایجاد علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
و التجات و البرکات و در خبر وارد است <sup>۱</sup> لکن یؤمن احدکم حقاً یقال انه یجنون  
درین وقت آن جنون که بمناسبت آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد  
لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را با جریزین یا غناء تمام قبول میفرمایید  
از اصحاب کفایت غیر از بخت علی دیگر نمایاں نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیاں  
در وقت غلبه اعداء اگر اندک تردیدی کنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین  
اعداء و این جهاد قوی که امروز شما را میسر شده است جهاد اکبر است مغتنم و اینده هَلْ مِنْ مَّزِیدٍ  
گویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن و انید امثال با مردم فقرا بے دست و پا ازین دولت محروم  
هَیْثُ ارَادَیَابَ النِّعَمِ نَعِیمُهَا و لِلْعَاشِقِ الْمُسْرِکِیْنِ مَا یُتَجَرَّعُ + ه ه دادیم تر از  
گنج مقصود نشان + گر تا رسیدیم تو شاید بدیسی حضرت خواجہ احمد قاسم الله تعالی سره می فرمودند که اگر  
من شیخی کنم شیخ شیخ در عالم مریدینا بدنام کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است  
لا جرم بجهت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را متقاعد می ساختند و توسل ایشان ترویج شریعت  
میفرمودند ملتس آن است که چو حق سبحانه ببرکت محبت شما با کار این خانوادہ بزرگ قدس الله تعالی  
<sup>۱</sup> بزرگواران <sup>۲</sup> نقشبندیہ

۱- قول مبارک بنعم اول و بر تقدیم رائے جمله مکتوبه بزرگای معجمه آنکه با کسی بجنگ بیرون آید و آن سپاهی باشد این صیغه اسم فاعل  
است از مبادئت که بمعنی بیرون آمدن باشد در جنگ بقابلہ بولیت ۱۲ غث ۱۳ یعنی هرگز مومن نه گردد یکی از شما حتی که  
در حق وے گویند بر آئینه این جنون و دیوانه است یعنی تا زمان عدم حدوث این قول بکمال ایمان نه رسد امام جعفری در همین  
آورده اکتوا ذکر الله حق یقولوا یجنون حب اسی یعنی تذکر حق تعالی بدین کثرت و مقدار اشتغال نمایند که  
با طمان و غفلان در حق شما جنون گویند روایت کرد این جهان و احمد البولعی و ابن سنی از حدیث ابی سعید خدری رضی  
الله تعالی عنه ۱۲ ۱۳ فرط بافتخ زیادت کردن و غالب شدن در سخن بر کسی و تقصیر کردن در کار و فضائل کردن  
و قوت کردن آن ۱۲ من ۱۳ قول بنیاد کواره است اصحاب نعمت را نصیب تائید جنت و گواره است مرعاشق مسکین  
را آنچه جوهر جرمه نوشت از اندوه و الم بجران محبوب خود ۱۲ ۱۳ یعنی شیخ بے نظیر و پیر بے مثیل بود و بے بجای که مردم  
بجز من ارادت پیش کسی نه کردند ۱۲ ۱۳ یعنی آیا هست زیادتى لے طالب زیادت باشد ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه  
و لمن سخی فیہ و لوالدیهما اجمعین ۱۲

## مکتوب شصت و ششم

نیز بخان اعظم صدور یافته در مداحی طریقه علیہ نقشبندیہ قدس الله تعالی است و ادھم و مناسبت  
این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوٰة و السلام و بیان افضلیت اصحاب  
کرام بر دیگران اگر چه او پس قرن باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی عبادہ الکریمین  
اصطفی طریق حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و ادھم یعنی بر اندراج نهایت در بدایت  
است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی اسرار بهم فرموده اند که ما نهایت را در بدایت  
۱- جز او بد شما را خدا بپاک از او از جمله مسلمانان بهترین جز ۱۲ ۱۳ بید بالکسر در فارسی نام در حق است گویند باندازد  
یعنی بید ساده که بجز شگوفه نرند و ابل لغت نوشته اند که بید بر برفه نوع است ۱۲ غیات ۱۳ حق سبحانه و تعالی  
مارا و شما را بر متابعت سرور مسلمان ثابت و قائم و دائم دارد بروے و بر آل وے درود و سلامها و ۱۲ ۱۳ بقیع معجمه  
یعنی محبت طبعی که در سرشت باشد منسوب به غریزت بمعنی سرشت ۱۲ ۱۳ روایت کرد امام احمد بخاری در ادب  
مفرد و ترمذی در زبد و ابن جہان و حاکم ۱۲ ۱۳ معرب ۱۴ یعنی فطرت و خلقت مایاں با هم مناسب افتاده موجب محبت گشته  
قال علیه الصلوٰة و السلام الارواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف و ما تنافر منها اختلف ۱۲ ۱۳ قال الله تعالی و ما  
صاحبکم بہ جنون ۱۲







أَصَابِعُ الْوَحْيَانِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ وَالسَّلَامُ

### مکتوب شصت و هشتم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنای زبید و استغنا از ارباب فقر و  
 مَا يَمَسُّكَ ذَلِكَ الْخَيْرُ قِيَامًا صَلَّاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا مِنْ أَجْلِ شَرِّ بَلَدٍ است با تو میگویم  
 تو خواه از خشم پند گیر خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اهل فقر را آن معا کجاست  
 بِالْأَصْدَادِ در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع بود  
 مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک در یابند که در کجا باید  
 نوشت آنرا خدمت فقراء بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا اثره  
 بر آن مترتب شود و بدو فرمایند خَوْضُ الْقِتَادِ بَلَاءُ اتَّقِئَا امْتِ اَوْعِيْكَهٗ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَوَاتِ  
 وَالتَّسْلِيْمَاتِ اَنْتُمْ هَا وَاَكْمَلُهَا اَرْكَفَ بَرِيْ اَنْتُمْ اَكْمَلُ الْبُكُوْرَةِ الْمُتَكَبِّرِيْنَ صَدَقَهُ  
 حضرت خواجہ نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصه گفت که متکبر است فرمودند که تکریم من از کبر یابی  
 اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند و بَشَعَتْ مَذَافِرُ بِالْأَبْوَابِ كَوَافَسَحَ عَلَى  
 اَللَّهِ لَا بُدَّ مِنْ حَدِيثِ نَبَوِيٍّ اَسْتَعِيْذُ بِكَ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ اندک پیش تو گفتیم غم دل تزیید  
 که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و عجمان عزیز و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس

۱۰۰ بنکونی در آن کار نیست که کرد ادراستی بجا نه یعنی بیاعت بعضی از عوارض که سزاواره نشدند خود را بشما تو است رسانید و غیر هم درین بود که  
 خواسته خدا این بود که آن حضرت سعدی میفرماید تواضع ز گردن فرازان نکوست که اگر تو تواضع کنی خوشه اوست ۱۰۱  
 یعنی و بدو رعایت آداب فقراء امیدوار نتایج و ثمرات بودن دست زدن است بردخت خواروار یعنی به سود محنت و مشقت  
 برداشتن است و خود را بمملکت انداختن ۱۰۲ یعنی بسیار ثرو لیده موی گرد آوده رانده شده از دراز جهت غایت حقارت اگر  
 سوگند خود در خدا بر نه راست گو میگرداند و تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند  
 و بدید میکند و میداد و آنچه دے می خواهد و ددنی کند دعائے او را و راست گو میگرداند و بعضی گفته اند معنی این آن است که اگر دے  
 سوگند خود بخدا کردی تعالی میکند این فعل را یا سوگند بخورد که نمی کند راست گو میگرداند و تعالی او را درین سوگند رواه مسلم علی مافی المشکوۃ  
 ۱۰۳ منسوب بصمیم یعنی خالص و خلوص و در دل و میان دل ۱۰۴ زیرا که از اله بر مرض بقصد اوست چنانکه اناله حرارت بر بود دست  
 و بر عکس و شکی برتری و بر عکس و علی بن اَبی القیس ۱۰۵ یعنی از برائے حق است نه از برائے نفس ۱۰۶

امرا داشته باشند و بشما بر سر رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدیند صلاح شما را میباید که منظور  
 دارند نه مصلح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غایتی این سفر بود اما در  
 عالم اسباب عجمان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف ندانند هر چند این مقدمات تلخ نما  
 اند اما خوش آمد گویند گمان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه  
 است و ظهور در اهل خزنه لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان را از روی آزار است بلکه از روی نیک  
 خواهی و دل سوژی است یقین تصور نمایند خواجہ محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند بحیل که فقیر بهر  
 حال خود را بشما میسر آیند اما در اثنا راه سر بند ملاقی شدند معذور خواهند داشت اَلْخَيْرُ فِيْ مَا صَنَعَ  
 اَللَّهُ سُبْحَانَهُ

### مکتوب شصت و نهم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات  
 والبسته بمناعت اهل سنت و جماعت است که فرقه تابعه اند الحمد لله و الصلوة والسلام  
 عَلَى رَسُولِ اَللَّهِ التَّقَاتِ نَامَةُ گرامی که بمصوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند  
 وصول یافت کرم فرمودند جَزَاكَ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنَّا خَيْرًا لِّجَزَاءِ بِحُسنِ رِعَايَةِ آدَابِ  
 فقراء نموده اند و تواضع سخن رانده اند امید است که بحکم مَنْ قَوَّضَهُ اللهُ دَفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ تَنْزِيلِ  
 موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت کُشْتِ بَشَرِيٍّ بَعْدَ اَنْ يَكُنَّ اِلَيْهِ اَمْرًا  
 سبب بلندی ۱۰۱ بشارت باد شما را ۱۰۲

۱۰۳ کنکاش با کسر و نون تخی و کاف دوم فارسی و شین مجهه مشورت و صلاح پیری و این لفظ ترکی است کنکاش غففت آن ۱۰۴ جمع علت  
 و علت خائیه آنکه فاعل را بر فعل کردن حامل و باعث بود ۱۰۵ یعنی درج و تناد و هر چه بشما خوش آید و تملق و چاپلوسی کنندگان شما دیگران  
 بسیار اند مقصود از آشنائی فقر آشنائی با فقر است بلکه بر این سخن است بر آلا این امراض مستوره و دفاتل  
 خفیه که بر تنبیه اطلاع بران دشوار است این را یقین تصور نمایند دریب و شرب را در ال راه نه دهند ۱۰۶ خیر و نیکی و ران است که  
 خواست و کرد حق سبحانه و تعالی ۱۰۷ جمیع ستایش مرقی راست تعالی و تقدس و درود سلام بر رسول خدا صلی الله علیه  
 علیه و سلم و بارک ۱۰۸ بهترین جزا از انی فرماید حق سبحانه و شمایا ۱۰۹ هر که بپستی اعتبار نمود بجهت رفائے حق سبحانه  
 و تعالی حق تعالی رفعت و بلندی بخشد او را و است که دین را ابو نعیم در حلیه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه و عزیزی گفته که اسناد  
 آن حسن است ۱۱۰ معرب



تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترید نتایج و ثمرات آن باشند اما حقوق آن را باید که هم امکان مرعی دارند و از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم و معارف چه و نماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سبب آن در تبسط و تفصیل سخن تفصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بقایعت را نیز ظاهر بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریعت گذشته باشد باجملة طریق التجات متابعه اهل السنة و الجماعة گنوه الله سبحانه فی الأقوال و الأفعال و فی الأصول و الفروع فانهم الفروقة الناجية و ما سواهم من الفرق فمخرج الزوال و شرف الهدایة علمه الیوم أحد اولکم یعلمه اما فی الغد فیکلمه کل احد و لا ینفع الله من یهتک ان یتبکت الموت سیامت بانی سید ابراهیم از قدیم چو انتسابی بان آستانه علیه درود و در سلک دعا گویا منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که او این فقر و پیری را با ابل و عیال خود بفرار خاطر گذراند و بدعائے سلامتی و این ایشان مشغول باشد و السلام

### مکتوب مقتادوم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همی جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلك یتکم الله سبحانه علی حاجة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة رحمه الله عبدا قال امینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفصیل است سبب

بلکه باستیجاب تمام در اسفار خود مسلح نموده اند پس به تسطیر آن احتیاج نیست ۱۲ خلاصه المرام آنکه راه خلقی مبتلا گروه اهل سنت و جماعت است بسیار گردانند ایشان را خدا نای پاک در اقوال و افعال و در اصول و فروع زیرا که او شانند گروه نجات یابنده و اما دیگر فرقها پس ایشانند در محل زوال و در قرب بلاک امروز کسی داند یا نداند اما فردائے روز قیامت پس هر کس داند و نفع ندید ۱۳ یعنی در رشته دعا گویان شما کشیده شده است لفظ قتلیم بصیغه اسم فاعل است از انتظام بمعنی راست شدن و در رشته کشیده شدن ۱۴ ثابت قدم دارد و شمار خدا نای پاک بر نشانه شریعت حضرت محمد مصطفی بر صاحب شریعت درود و سلام و تحفه دعا باد و رحمت نازل فرماید حق جل و علا بر آن بنده که آمین گفت بایں دعا آمین یارب العالمین ۱۵

تفصیل و تمجیل نیز بهما جامعیت است قرب بواسطه انبیت مرات اوست و قابلیت ظهور من جمیع اسماء و صفات را بلکه تحلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یستغنی ارضی و لا سماء و لکن یستغنی قلب عبدا المؤمن <sup>بیت</sup> ازین بیان است و بعد از سبب احتیاج اوست به جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلمه ما فی الارض جمیعاً بواسطه این احتیاج او را جمیع اشیاء گرفتاری هست که سبب بعد و تفصیل او گشته است ۵ پایه آخر آدم است و آدمی به گشت محروم از مقام محرمی و گرنه گرد باز مسکین زین سفر نیست از وی سچس محروم پس بهترین همه موجودات انسان آید و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و التحیات و ابو جهل اللعین عدا و دیت السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات یابند و گرفتاری که منزه است از یک نیز حاصل نیاید خیرانی و در خیرانی است لیکن بمقتضای مالا یدرک کلمه لا یتوک کلمه زندگانی چند روزه را بروفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوة و النجیة باید بسر برد که سنگاری از عذاب اخروی و فوز بتبعات سرمدی و البسته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سالمه اداء زکوة کما حقّه باید نمود و آل را وسیله عدم گرفتاری با موال و انعام باید ساخت و در مطعوبات و ملبوسات لذیذه و

۱۵ قوله لا یسعی الخ یعنی وسعت ندارد مرز زمین من و نه آسمان من و لکن وسعت دارد مراد دل بنده مومن من ذکر کرد این را غزالی در احوال لکن بلفظ لا یسعی بدل لا یسعی و بلفظ وسعت بدل و لکن یسعی عراقی گفته که باین لفظ نیافته ام و روایت کرد طبرانی بلفظ ان الله انیة من الارض و انیة دیکم قلوب عبادة الصالحین خرج گفته که بلی در مسند الفردوس از انس بن ادره است و احمد در زهد از وهب بن منبه آورده و لکن بالفاظ دیگر مع اتحاد معنی ۱۲ التقریب مع الاختصار ۱۳ اشارت است بلیتیه که در پاره اول واقع است بهو الذی خلقکم الخ یعنی اوست آن خداوندی که بیافرید برائے شما آنچه در زمین است همه ۱۴ زیرا که از نوع انسان است حضرت محمد محبوب پروردگار عالمیان بر دے و بر آن پاک دے درود و سلامها و تحفه نای دعا و از نوع انسان است نیز ابو جهل ملعون دشمن پروردگار آسمانها و زمینها بد آنکه اندرین قول لفت و تشویر مشوش است چه قول او قدس سره محمد حبیب الخ راجع است بقول او قدس سره بهترین موجودات الخ و قول او قدس سره و ابو جهل اللعین الخ راجع است بقول او قدس سره و بدترین همه الخ ۱۵ قوله اموال نامیه یعنی آن اموال که در آن افزائش ممکن بود و نمود و افزائش برابر است که حقیقی بود مثل توالد و تسال و تجارت یا تقدیری باین طور که قادر بر استثنائے مال باشد و مال بدست نایش بود بد آنکه مال نامی که در زکوة واجب شود عام است که در وسیم مسکوک یا تیر یا زلیف یا ظروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بر نیت تجارت خرید شود نصیب ند بهفت و نیم قوله است و نصایب سیم پنجاه و شش رویه سکه دلی است ۱۶ قوله انعام سالمه یعنی شتران و گاواں و بزها و غلظ و زوداده که اکثر سال بر چریدن و صحرا کفایت کنند و همچنین گله اسبان و تفصیل نصایب اجناس سوا هم و قدر واجب آن طول دارد ۱۷ آنچه تمام و کمال یافته نشود و کلیت ترک نیز کرده نشود ۱۸















و انتم از مناسبتی باید که بشنید حق سبحانه با وجود غناء مطلق عباد را با او مروا پس سرفراز ساخته است تا محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در انتمثال احکام باید که بشنید آن فرزند میداند که اگر از انبیا دینا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخند متی سرفرازی سازد و در آن خدمت نفی با هم نیز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عز می دارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بمنوینیت تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل سلطان از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در انتمثال احکام خداوندی جل عظمت نمی گوشتد شرم باید کرد و از خواب غفلت خود را باید بر آورد و قدم انتمثال او امر الکی جل سلطان از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ میداند و باور نمی کند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت انبیا و انبیاء است این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را با ما تجربه کرده اند بگوید که اعدا یا سبیلای تمام بر فطال قوم شیخون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پے محافظت خود می شوند و فکر دفع آن بلیه نمی نمایند با وجود میداند که آن خبر کذب متهم است لیکن میگویند که در محل تو هم خطری از عظما احتراز لازم است خبر صادق علیه الصلوة والسلام به بمالغناء تمام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن نیز از خبر صادق علیه الصلوة والسلام و الحجة معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر خبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه و هم هم نیست چه عظما در خطر با و هم را نیز اعتبار نمی کنند و یقین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید **وَاللّٰهُ يَصِيِّرُهَا تَصْلٰوٰتٍ** با وجود این اعمال قبیح بوقوع می آید اگر بداند که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کردار از ایمان است یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان

اے شب خون بوقت شب پنهان بر دشمن تاختن و بوقت شب قتل کردن فوج دشمن را **۱۲** غ **۱۲** یعنی انهمه تهمی و مستعد شدن و در پے حفاظت خود بودن و فکر اسباب دفع آن بلا نمودن معنی است بر امر موسوم - خبر صادق **۱۲** خط فقیهین قدر و جاه و عظمت و بزرگی و بمعنی آفت و دشواری و اندیشه ضرر **۱۲** و چون فکر دفع آن نمی کنند معلوم شد که هیچ متاثر نمی شوند **۱۲** یعنی و حق تعالی این است یا چه میکنند واقع است در آخر سورة حجرات و پاره **۱۲**

بکنند **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حَبِّ دُوْا اِيْمَانَكُمْ يَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** و از نا مرئیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نماید از امور ته که نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد هیچ وقت نماز جماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تجد نیز میسر شود و به سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است آن را البته ادا کند طریقه که ادای آن آسان باشد آن است که از مال خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگذارد در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان آنچون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقوم هم زکوة از ذمه ادا میشود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقراء نشود و بقیه بماند آن را همان طور جدا از مال خود نگذارد در هر سال همین قسم عمل بکار بند چو مال فقراء جدا میشود اگر مردز توفیق ادای آن روزی ته شد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چو نص بالذات بسیار بخیل است و در انتمثال احکام الهی جل سلطان سرکش بصرفت سخن بصرفه گفته می شود و الا اموال و اطلاق همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن مکنت نماید باید که بمنیت تمام ادا کند و هم چنین در سائر عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند آنچا ادای آن حق

اے فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام نو سازید ایمان خود را بسبب گفتن **لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** و ایت کرد احمد و طبرانی بلفظ جدا **اِيْمَانَكُمْ قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ كَيْفَ يَجِدُ اِيْمَانًا قَالِ اَكْثَرُ مِنْ قَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** یعنی نوین سازید ایمان خود را گفته شد یا رسول الله چه طور نو سازیم ایمان خود را فرمود زیاده بگوید مقول **لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** **۱۲** بر جندی **۱۲** اشارت است بآیه که در پاره قد سمع الله و سورة تحریم واقع است یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه نصوحا یعنی اے آنکه که دیدید باز گردید بخدا باز گشتن خالص و لفظ نصوح بفتح و حاء معنی صاف و خالص و توبه استوار که باز گاه هرگز نکند و نیز نام مردی که در حاکما میکرد و قصه توبه کردن در ثنوی معنوی مشروح است **۱۲** **قَوْلُهُ** از امور که الخ و قوله **يَجِدُ** وقت الخ هر دو بحدوث حوت عطف معطوف است بر قول او قدس سره از سر و از نامرئیات **۱۲** **قَالَ** علیه الصلوة والسلام بقی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة و ايتاء الزکوة و الحج و صوم رمضان یعنی اسلام بر پنج رکن معنی است شهادتین و نماز و زکوة و حج و روزه رمضان مروی است از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما در مسلم و بخاری **۱۲** مشکو **۱۲** قوله **يَجِدُ** زکوة بد آنکه شرط صحت زکوة نیت است که مقارن شود با دل نمودن یا بجا کردن قدر واجب از مال و اگر صدق کرد تمام مال زکوة نیز از ذمه او ساقط گردید **۱۲** قوله **بصرفه** بالفتح و فاء بمعنی فائده و نفع و بمعنی حیل و مکر و بمعنی اخونی و فرصت و بمعنی بخل و تنگی در خرج **۱۲** غ **۱۲** فرایند داری احکام خداوندی **۱۲** **قَالَ** زیرا که نیت مشبه شرط صحت ادای زکوة است که از مسطوق کتب الفقهاء



آسان است بلامنت و تلقی هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تا اثری به دست نیاید به برکت انفس ایشان بعمل آید موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاد ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا نشود بضرورت بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آن جا میال حاجی محمد اتره از علمای دیندار اند میان شیخ علی اتره خود آشنا شده اند غرض این بر دو عزیز در آن نواحی مقیم اند در تفیش مسائل شرعی بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند مافقر را به اینان و بنا چه مناسب است که از نیک و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعی در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** اما آن فرزند چهل از راه انابت به فقراء رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توبه بحال آن فرزند میشود همان توبه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشند اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیمار کسی که علم بداند و در آن دار و دار و دار نخورد و صحت نمی یابد علم بداند و فائده نمی کند این همه ابرام و بمبالغه برای عمل است علم خود محبت را در می سازد **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ عَذَابًا يُومَرُ الْقِيَمَةُ عَالِمٌ كَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِعِلْمِهِ** آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ارباب تجتنب اگر چه مضر ندارد اما از آنجا جوهر استعداد آن فرزند خبر میداد امید است که حق سبحانه و تعالی بیکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست ندهد

در باره محال اعمال سه نوع است که حقیقی آنرا میسر نموده و آن شرک کردن است با حق سبحانه و تعالی ان الله لا یغفر ان یشرك به و نوحیت که ترک نماید حق تعالی آن را تا آنکه معاوضه بکند و اقتضای نماید بعضی از بعض و آن ظلم کردن عبداست یکی مردیکه را نوحیت است مفوض بخداست تعالی عذاب کند یا تجاوزه نماید و آن حقوق حق اند عزتشان هکذا و در حق المحاربین و لیست حق عن عائشة رضی الله تعالی عنهما علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲ یعنی پس مرخا را راست حجت کامله و دلیل حکم ماین که واقع است در باره و لوانا و سوره الفام در بروج دوم ۱۲ مروی است از حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنه گفت علم دو است پس یک علمی است که در دل است پس آن علمی است سود دهنده مردم را و دیگر علمی است بر سر زبان که تا اثر نکند در دل و نورانی نه ساخت دل پس این محبت خدا است بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شمار علم بدادم چه بآنان کار نکند و دیدار نیج گفته میشود که و آن بر جهان یک بار و بر عالم بقدر دبار که دیده و دانسته گمراه شده و در جاه خدا لان افتاد و بدیت علم چو بول بر دل زند یارے شود و علم چو بول بر تن زند مارتے بود

یعنی رسول فرمود علیه الصلوة والسلام بر آئینه شریف ترین مردم از روی عذاب روز قیامت عالمی است که با و نفع نرساند حق تعالی از علم او تعجب گفته روایت کرد این را ابن عساکر از ابو بکر و نیز طبرانی در معجم و بیهقی در شعب و ابن عدی و حاکم در مستدرک بالفاظ مختلفه فقیر گوید عن ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه قال ان من اشبه الناس عند الله منزلة يوم القيامة عالم لم یتفقه بعلیه یعنی مویست از حضرت ابوالدرداء رضی الله تعالی عنه که فرمود بدین معنی از سر برترین مردم نزدیک حق تعالی اند و نفعی از علم آنرا نداشت

التجاء و تضرع باین قوم شکار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی به توسل محبت این طائفه بجهت خود مشرف سازد و به تمام بجانب خود گشاید و ازین نثر خشتها بالکل خلاص سازد و حثوی عشق آن شعله است که چو بول بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قتل غیر حق براند و در نگر زان پس که بعد لاجرم ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز زلفت زلفت بالفتح درشت و صفت دفتر حکم و حکم

## مکتوب مقتاد و چهارم

به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریر بر محبت فقراء و توجه بایشان **وَالنَّصِيحَةُ بِالنَّصِيحَةِ** صاحب الشریعة علیه و علی الیه الصلوة والسلام مراسله شریفه و معاوضه لطیفه و روایات **حَدَّثَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ** که از فحوائی آن محبت فقراء و توجه در ایشان مفهوم گشت که سر بایه سعادت است **لَا تَهْمُ جُلُوسًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْفِي جُلُوسُهُمْ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِي بِصَعَالِيكَ الْمُهَاجِرِينَ** و قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي شَأْنِهِمْ دُبَّ اشْعَثَ مَذْفُوعٌ بِالْأَبْوَابِ كَوَافَسِهِمْ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَكَةَ سَعَادَ آثار فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشأتین این نعتی است که مخصوص بحضرت واجب الوجود است **جَلَّ سُلْطَانُهُ عَيْنٌ مَمْلُوكٌ لَا يَقْدُرُ عَلَى شَيْءٍ** را چه رسد که بوجه از وجوه بخداوند خود **جَلَّ سُلْطَانُهُ** مشارکت جوید و در راه خداوندی بپای علی الخصوص در نشأته که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت **مَلِكٌ يَوْمَ الدِّينِ** است

پیر عشق است نه ریش سپیده و شکر صدق را ن تا امید ۱۲ قوله لا تهم جوساء الله سبحانه زیرا که بر آئینه ایشان بختیان حق سبحانه اند و خود است از حدیث صحیحین و اما مده اذ ذکر فی زیر که فقر گاه غافل نیست چنانچه حق تعالی میفرماید **جَالٍ لَا تَلْمِزُهُمْ** قوله هم قوم الخ یعنی ذکر آن حق تعالی قومی است بد بخت نه می شود بهشتین ایشان روایت کرد بخاری در حدیث طویل هم المجلساء لایشقی جلیسه و روایت کرد مسلم هم القوم لایشقی به جلیسه ۱۲ قوله و کان رسول الله الخ یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب فتح مینمود در کفار از حق تعالی و نصرت و نظیر میخواست لطیف فقر و بهایرین روایت کرد این را در شرح السنه مشکوٰۃ ۱۵ قوله و قال علیه الصلوة والسلام الخ یعنی فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام در شان شان لبیا بولیده نموسے گرداگرد انداخته از دریا اگر سوگند خود بر حق تعالی بر آئینه راست گو گرداند او را خدا تعالی یعنی در سوگند او روایت کرد مسلم از ابو بکر رضی الله تعالی عنه مطلق من مشکوٰۃ ۱۲ جمع خرشته افش بر دو خاء مجمر در اصل بمعنی بے موقع مجادله کردن و اینجا مراد تعلقات دنیائے دنیه بجاهالت شرعی است ۱۲



حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا دهد که لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و خود در جواب آن فرماید  
 اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّادُ عباد را در آن روز غیر از هول و وحشت متحقق نیست و جز حضرت و فدایت  
 متصور نه الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد  
 حَتَّىٰ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ إِنَّ ذَٰلِكَ السَّاعَةُ سُبْحَانَكَ يَوْمَ تُدْهَشُ تَوَهَّاتٌ هَلْ كُلُّ  
 مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَكُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلُهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَهَٰهُمْ لَا يُسْكَرُونَ  
 وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ در آن روز که فعل پسند قول و الودعزم را دل ببرز و زبول  
 بجای که دهرشت بر ندانیا و تو غدر گناه را چه داری بیا بقیة النصیر ایتام صاحب الشیوخ  
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ فَإِنَّ النَّجَاةَ بِيَدِهِ فَحَالٌ وَعَدُّ الْمُرَاتِبَاتِ إِلَىٰ ذَوَّارِ  
 اللَّهِ نَبَا وَعَدُّمُ الْإِعْتِبَارِ بِوُجُودِهَا وَعَدُّهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا مَبْعُودَةٌ اللَّهُ سُبحَانَهُ لَيْسَ  
 لَهَا قَدَرٌ عِنْدَكَ تَعَالَىٰ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَدَمُهَا خَيْرًا مِنْ وُجُودِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ  
 عَدَمِهَا وَفَرَأْسُوعَةِ ذَوَالِهَا مَشْهُودَةٌ بَلْ مَشْهُودَةٌ فَاعْتَبِرُوا يَا بَنَاءَ هَٰذَا الدِّينِ مَضَوَامِنْ  
 قَبْلُ وَفَقْنَا اللَّهَ سُبحَانَهُ وَإِنَّا كَرَمْنَا بَعْدَهُ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

## مکتوب هفتاد و پنجم

بزرگوارید ایح الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی آل الصلوٰة

له این قول اشارت است باینکه که در سوره مومن پاره فمن اظلم واقع است یوم هم با دزدان لا یحقی علی الله الخ روزیکر ایشان بیرون  
 آیند پوشیده باشند از ایشان چیز بر خدا و خداوند که است بادشاهی امروز باز خود جواب دهد مر خدای غالب یگان ۱۲۷ اشارت است  
 باینکه که در شروع سوره حج و پاره اقرب واقع است یا ایها الناس اتقوا ربکم ان ذلک الخ یعنی ای مردمان ترسید از پروردگار خود هر آنکه از  
 که نزدیک قیامت باشد چیز بزرگ است روزیکر به بند از اغافل شود و فراموش سازد هر شیرینده از آن فرزند که او را شیر بدید و بنده  
 هر زن با دایا را شک خود او بر مبنی مردان را مست شده و نیستند مست ولیکن عذاب خدا سخت است ۱۲۸ بقیة نصیحت این است که  
 لازم گیرید متابعت صاحب شریعت را باید درود و سلام و تحفه و عازیرا که نجات اخروی بدون متابعت آن محال و غیر ممکن است و نیز  
 لازم است عدم توجه بسوئی زیبا نشمائی دنیا و نیز عدم اعتبار به بود و نبود آن یعنی بر دور اسدای بدانند زیرا که دنیا مبعوضه حق تعالی  
 است یعنی مکرده و ناپسندیده است و نیست آن را قدر و منزلت نزد حق تعالی پس سزاوار است که نزد بندگان نابود و از بود او بهتر  
 باشد و تصدیق فانی و قدر آن و بزدی نیست شدتش مشهور است بلکه معاین مردم گردیده پس عبرت گیرید از ملاحظه حال پسرانش که ازین پیش  
 گذشته اند حق سبحانه و تعالی ما را و شما را توفیق متابعت سرور و سلطان از انی فرماید بر او بر آل پاک او درود و سلام ۱۲۹

و السلام اولاً بتصحیح عقاید و ثانیاً بدانستن احکام ضروریة فقهیة و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیل  
 یابی و وسیله او را تعالی می باید طلبید سَلَمُكُمْ اللَّهُ سُبحَانَهُ وَ عَافَاكُمْ فَقَدْ سَعَدَتْ دَارُكُمْ مِنْ  
 بِنَا لِعَبْتِ سَید کونین است علیه و علی آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ایتام صاحب الشیوخ  
 که علمائے اهل سنت شکر الله تعالی سَعِیْهُمْ بَیَانِ فرموده اند اولاً تصحیح عقاید بمقتضائے آرائی  
 صاحب این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح  
 و مستحب حاصل باید نمود و عمل بمقتضائے این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو خارج اعتقادی  
 و عملی اگر سعادت ازلی بدو فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدو و نهما خراط القنادر دنیا و دنی  
 که آن نمیکنند که آن را از مطالب شمرند و حصول مال و جاه و از مقاصد انکارند و بلند بهمت باید بود و از  
 حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ  
 بعمل ایقاعات نموده بمتن خوانسته اند نُشَوِی لَكُمْ سَالِمًا وَ عَافَاكُمْ اجمعت خواهند نمود و اما یک شرط را  
 مرعی دارند و آن وحدت قبله توجیه است قبله توجیه را مستعد و ساحتین خود را در تفرقه انداختن است  
 مثل مشهور است که هر که یک چاه به جا و هر که به جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بجای شریعت  
 مصطفویه علی صاحبهما الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ استقامت کرامت فرماید و السلام  
 عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالتَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 الْخِيَارَاتُ

## مکتوب هفتاد و هشتم

به قلیح خال صدور یافته در بیان آنکه ترقی و البته بوسع و تقوی است و در تحریض بر ترک

له یعنی علم فقه که متکفل به بیان این همه است ۱۲۷ قوله بدو نهما یعنی سعادت ازلی قصد طیران عالم قدس نمودن  
 دست زدن است بر درخت خار و در یعنی رنج و محنت بدون است بلا سود و در بعضی نسخ و بدو نهما بضمیر تنه است یعنی بدون حصول این  
 دو خارج اعتقادی و عملی الخ ۱۲۸ تو هم گردن از حکم داور هیچ که گردن نهیچد حکم تو هیچ محال است چون دوست دارد ترا  
 که دوست دشمن گذارد ترا ۱۲۹ سلام است بر کسی که متابعت نمود و ایت را لازم کرد بر خود اتباع برگزیده خدا را بر او بر کل پاک  
 او درود و تحفه ۱۳۰



فَضُولُ مَبَاهِاتٍ وَ إِنْ مَبْسُورٌ شُدَّ اجْتِنَابُ زُحْرَمَاتِ سَاخْتِ دَائِرَةِ فَضُولِ مَبَاهِاتِ رَاتَنُکِ تَرَايَدِ  
گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بدو قسم است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ  
نَسْتَعِينُ عَصَمَكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا يَعْصِمُكُمْ وَ صَانَكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ بِحُرْمَتِ سَيِّدِ الْبَشَرِ  
الْمُنْفَى عَنْهُ زَيْغُ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَلَمْلَهُمَا وَ مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَهْضَلَهَا  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوا وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ دَرَجَاتُ بَرٍّ وَ جَزَاءُ  
اِتِّثَالِ اَدَامِ وَ انْتَهَا اَزْ نَوَاسِیْ وَ مَعْظَمُ تَرِینِ اَیْنُ جَزُوْ جَزُوْ اَخِیرِ اسْتِ کِهْ مَعْبُورِ عِ وَ تَقْوِیْ اسْتِ ذِکْرِ  
دَجَلْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى إِلَهٍ وَ سَلَّمَ عِبَادَةِ وَ اِجْتِهَادِ وَ ذِکْرِ اَخْوَبِدَةِ  
فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ عَلَى إِلَهٍ وَ سَلَّمَ لَا تَعْدِلُ بِالرَّغْزِ شَيْئًا يَحْنِي الْوَدْعَ وَ  
قَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَ مِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَلَمْلَهُمَا هَلَاكَ دِينُكُمْ الْوَدْعُ وَ  
فَضِيلَتِ الشَّانِ بَرِّ لَکِ اَزِیْنِ جَزُوْ مَوْثَقِ اسْتِ وَ تَرَقِیْ بَرِّ دَارِجِ قَرِیْبِ اَتَمُّ اَزِیْنِ جَزُوْ تَابِتِ مَبِشُودِ جِهْ  
بَلَا اَکْ دَرِ جَزُوْ اَوَّلِ مَشَارِکَنْدِ وَ تَرَقِیْ دَرِ اِشْآنِ مَفْقُودِ اسْتِ پَسِ رِعَايَتِ جَزُوْ رِعِ وَ تَقْوِیْ اَزِ اَسْمِ هَامِ  
اسلام آید و از آن شد ضروریات دین و رعایت این جزو که ما از آن بر اجتناب از محارم است بر وجه  
کمال و قسَمِ مَبْسُورِ شُدْ که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده  
شود زیرا که اَشْرَاءُ عَنَانِ دَرِ اَنْکَابِ مَبَاهِاتِ بَامُورِ مُشْتَبِهَاتِ مَبِیْرِ سَانْدِ وَ مُشْتَبِهِ بَحْرَمِ تَرْدِیکِ اسْتِ  
مَنْ حَامٍ حَوْلَ الْحَيِّ يُؤْتِيكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ پَسِ دَرِ حَصُولِ کَمَالِ وَ رِعِ وَ تَقْوِیْ اَلْتَقَا اَزِ مَبَاهِاتِ

له حق سبحانه و تعالیٰ نگذار شما را از آنچه موجب عار باشد در حق شما و معفوظ دارو شما را از آنچه عیبتان کند و از شما را بجزمت سرور آدمیان که مذکور شد  
باشد و است از میلان چشم بسوئی غیر حق تعالیٰ برادر برای پاک از دود و کالستر و از تسلیات فاضله ۱۲ حق تعالیٰ میفرماید در سوره شمس و پاره قد سمع الله  
بر هر چه بد شما را پیغمبر پس بگیرد آنرا و هر چه منع کند شما را از آن پس باز ایستد ۱۳ قوله ذکرکم جعلنا یعنی مذکور شد من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لجاءت و بیاضت و دیگره بر پر سینه گاری پس رسول فرمود صلی الله علیه و سلم برابر گردان چیزه را بر پر سینه گاری و تقویٰ معرب می فرماید که روایت کرد  
ابن ابی نمذی از جابر و استاد ابن حسن است ۱۴ قوله ملاک یعنی ملاک را درین شما تقویٰ و پر سینه گاری است روایت کرد پیغمبی بلفظ و فضل فی علم  
خیل من فضل فی عبادته و ملاک الدین الودیع یعنی زیادت در علم بهتر است از زیادت در عبادت و در دین در ع است ۱۵ مشکو ۱۲  
از یا لکس و خا و معجمه یعنی فرو گذاشتن و عان بالکسر تخفیف نون و دال لکام یعنی در استعمال اشیاء بسیار و دال لکام اسپ نفس سرکش را فرو گذاشتن و نرم  
گردن و دست دادن بخیر یا شیاء مشتبه میشود و امر مشتبه را با استعمال در آوردن بخیر میشود یا محرام بدلیل من حام حول المحرم ۱۶ قوله من حام حول المحرم  
اشاره است بحدیثه که روایت کرد بخاری و مسلم رحمهما الله تعالیٰ از نعمان بن بشیر رضی الله تعالیٰ عنہ رسول فرمود صلی الله علیه و سلم حلالی و حرام  
بفرمانی است و میان این بر دو امر مشتبه اند نمیداند آنها را بسیار از مردم پس آن کس که پر سینه گرد از مشبهات پاک کرد دین خود را و عزت خود را و کسیکه افتاد  
و مشبهات افتاد در حرام مانند چوباقی و گله با نکه چراند ستورای را اگر دایر سینه زار یا بدشاه قریب است که بچراند داخل و مذکور آن سینه زار و باقی روایت

بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط به نیت اداء وظایف بندگی و الا آن قدر هم وبال است و قلیل آن  
نیز حکم کثیر دارد و چنانچه از فضول مباهات بالکلیه در همه اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز  
الوجود است اجتناب از محرمات لازم ساخته مما المکن و اثره ارتکاب فضول مباهات را تنگ تر باید  
ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفر نیاید بود و در یک از راهی و دخل محرمات و انشته همیشه بحق  
سبحانه ملحق و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجار تضرع محض که گویا با اجتناب بکند که الفضول مباهات  
تعلق داشت و از افت آن مضمون و محفوظ دارد و عزیز میفرماید انکسار العاصین احب الی من  
صولة المطيعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و  
قسمی است که بحقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اہم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است  
و ارحم الراحمین و عباد و قرا و محبا جانند و بالذات بخیر و لیسند و قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
و سلم من كانت له مظلمة لراخیه من عمره اوشى فليتحلل منه اليوم قبل ان لا يكون دینا  
و لارددهم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنة اخذ من  
سبیات صا حیه فحبل علیه و قال ایضا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انک دون ما  
المفلس قالوا المفلس فینا من لرددهم که و لا مئاع فقال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

(همیشه همیشه) آگاه باشد که برائتین برادشاه را سبزه زار است خاص یا اوگاه باشد که برائتین سبزه زار حق سبحانه و تعالی ایشان را سلام کرده شده اوینو  
 آگاه باشد که بدن آدمی یا به البت از گوشت چربی و در دست شد و بصلاح آید و سبزه زار و در دست شد تمام بدن انسان و چوب و فاسد و  
 خواب گوید فاسد و خواب شد تمام بدن آگاه شمعید که آن قطعه گوشت دل انسان است ۱۳ امور می باشد از آن قدر ضرورت ۱۴ (حاشیه صفحه ۱۴)  
 له قود فصول بضمیمین مصدر است بمعنی افزونی و هم جمع فصل است بالفتح بمعنی نیا دتها و افزونها - در اینجا هر دو مختل است ۱۵ ثلثی بالتضریع  
 باشد ناشدانی شوی به گریه کن تا باید لا خندان شوی که برابر می باشد شاه مجید، اشک را در فضل با خون شهید، زود را بگذارد از آری را بیکه و رحم سوز  
 زاری آید به فقیر و گریه زاری بیایا رحم و رحم او در زاری خود یا ترجمه ۱۶ قوله قال رسول الله الخ روایت کرد این را بخاری از ابوهریره رضی الله  
 تعالی عنه یعنی فرمود رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که سبب بر ذمه آدمی برادر او از جنس آبروئی و در معنی تنگ آید یا چیزی در دیگر از جنس مال  
 پس باید که از خود بخوابد و بر پیش از آنکه در در بهی باشد و زینهاره اگر باشد او را عکس نیک گرفته شود بقدر ظله از او و اگر باشد مراد از نیکبها گرفته  
 شود از بدی باشد صاحب و یعنی مظلوم پس بر داشته شود و بار کرده شود بر آن کس یعنی ظالم - بدانکه مظلوم بفتح میم و سکون طاء معجمه و کسر لام  
 بمعنی ظلم و آنچه گرفته است یک از حق دیگر ۱۷ قوله وقال ایضا الخ روایت کرد این را مسلم از ابوهریره رضی الله تعالی عنه یعنی فرمود آنحضرت  
 علیه و سلم الکه الصلوة والسلام آیا و اینکه گیت مفلس بفتح ففس در میان ما آن کس است که در دین باشد و روز رخت پس فرمود آنحضرت علیه  
 الصلوة والسلام برائتین مفلس از امت من کس است که بیاید روز قیامت نماز و روزه و فکوة و بیاید بجاییکه دشنام کرد این را و نسبت بزرگ کرد این  
 را و خود را این را صیحت خول این را و بزرگ این را و یعنی اولی ظلم کرده مردم پس داده شود این کس از جنات او و آنکس نیز از جنات او پس اگر  
 تمام شود و فکوة و جنات او پیش از این که او داده شود آنچه روزم او است یعنی از حقوق عباد گرفته شود از آن گناهان یعنی بدعیان (بدایه و نیک)



مکتوبات مقتاد و مقتم

بجاری خال صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدائے تعالی بے چون و بے چگونه کسب شود  
 و مایه ناسب فلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی <sup>بے چون و بے چگونه</sup> بعد از خدائے هر چه  
 پرستند هیچ نیست <sup>بے چون و بے چگونه</sup> بے دولت است آنکه بی هیچ اختیار کرده عبادت خدائے بی چون و بے چگونه  
 بل سلطان و قسے بیسر شود که از رقیبت تمام ماسوی آزاد شده قبله توجیه جز ذات احدیت هیچ ندارد  
 مصداق این توجیه استواء الغام و ایلام اوست <sup>در ملکوت</sup> تعلی بکه در ابتداء حصول این مقام ایلام مرغوب تر  
 می آید از انعام اگر چه در آخر کار به نفویض می کشد و هر چه میرسد اولی و انصب میدان عبادت کس که بر عفت  
 و ربهیت تعلقی دارد و فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور و خوش  
 است <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> تا تو در بند خوشتن باشی و عشق گوئی دروغ زن باشی <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> حصول این دولت و البسته لفظ مطلق  
 است و این توجیه نتیجه محنت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و  
 السلام و الخیرة حصول این نعمت عظمی موقوف است بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوٰۃ  
 اتما و من التیمات <sup>در لوط است بقول او قدس سره موقوف است</sup> آنکه ما چه شریعت هر بنی علیها الصلوٰۃ و التسلیمات که از راه نبوت  
 بروی عطا فرمودند مناسب ولایت اوست <sup>در لوط است بقول او قدس سره مناسب است</sup> چه در ولایت روحی است سبحانه بالکلیه و بچون  
 بر نبوت فرو می آید بهما نور فرو می آید و بهما کمال را با توجیه خلق جمع میکند و سبب حصول  
 کمالات مقام نبوت هم بهما نور است و لهذا گفته اند ولایت بنی افضل است از نبوت او پس  
 لایم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن  
 ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آنسور را علیه الصلوٰۃ و السلام از ولایت آن سرور  
 صلوات یعنی علامت و نشان راستی و درستی این توجیه بر او برودن انعام و ایلام اوست <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> لفظ تعالی و تقدس لذتنا الله سبحانه هذه العلا  
 جرحه سید الاولین و الاخرین علیه و علی اله صلوٰۃ رب العلمین ۱۲ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی محبت ذاتیه شریعت توجیه جز ذات احدیت  
 صرف است و حصول این توجیه موجب ظهور ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الف صلوٰۃ و السلام و الخیرة ۱۳ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی اتباع شریعت  
 هر پیغمبر مستلزم وصول است بولایت آن پیغمبر و بدون اتباع آن وصول بولایت تحقق آن نیست پس اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام  
 هم مستلزم وصول است بولایت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام ۱۴ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی ارباب سکرین که حضرت ایشان در مکاتیب دیگر فرموده اند من شا  
 خلیو جم علیهم السلام

مکتوبات مقتاد و مقتم

بجاری خال صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدائے تعالی بے چون و بے چگونه کسب شود  
 و مایه ناسب فلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی <sup>بے چون و بے چگونه</sup> بعد از خدائے هر چه  
 پرستند هیچ نیست <sup>بے چون و بے چگونه</sup> بے دولت است آنکه بی هیچ اختیار کرده عبادت خدائے بی چون و بے چگونه  
 بل سلطان و قسے بیسر شود که از رقیبت تمام ماسوی آزاد شده قبله توجیه جز ذات احدیت هیچ ندارد  
 مصداق این توجیه استواء الغام و ایلام اوست <sup>در ملکوت</sup> تعلی بکه در ابتداء حصول این مقام ایلام مرغوب تر  
 می آید از انعام اگر چه در آخر کار به نفویض می کشد و هر چه میرسد اولی و انصب میدان عبادت کس که بر عفت  
 و ربهیت تعلقی دارد و فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور و خوش  
 است <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> تا تو در بند خوشتن باشی و عشق گوئی دروغ زن باشی <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> حصول این دولت و البسته لفظ مطلق  
 است و این توجیه نتیجه محنت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و  
 السلام و الخیرة حصول این نعمت عظمی موقوف است بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوٰۃ  
 اتما و من التیمات <sup>در لوط است بقول او قدس سره موقوف است</sup> آنکه ما چه شریعت هر بنی علیها الصلوٰۃ و التسلیمات که از راه نبوت  
 بروی عطا فرمودند مناسب ولایت اوست <sup>در لوط است بقول او قدس سره مناسب است</sup> چه در ولایت روحی است سبحانه بالکلیه و بچون  
 بر نبوت فرو می آید بهما نور فرو می آید و بهما کمال را با توجیه خلق جمع میکند و سبب حصول  
 کمالات مقام نبوت هم بهما نور است و لهذا گفته اند ولایت بنی افضل است از نبوت او پس  
 لایم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن  
 ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آنسور را علیه الصلوٰۃ و السلام از ولایت آن سرور  
 صلوات یعنی علامت و نشان راستی و درستی این توجیه بر او برودن انعام و ایلام اوست <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> لفظ تعالی و تقدس لذتنا الله سبحانه هذه العلا  
 جرحه سید الاولین و الاخرین علیه و علی اله صلوٰۃ رب العلمین ۱۲ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی محبت ذاتیه شریعت توجیه جز ذات احدیت  
 صرف است و حصول این توجیه موجب ظهور ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الف صلوٰۃ و السلام و الخیرة ۱۳ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی اتباع شریعت  
 هر پیغمبر مستلزم وصول است بولایت آن پیغمبر و بدون اتباع آن وصول بولایت تحقق آن نیست پس اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام  
 هم مستلزم وصول است بولایت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام ۱۴ <sup>بالتبع ترسیدن از عذاب خودی</sup> یعنی ارباب سکرین که حضرت ایشان در مکاتیب دیگر فرموده اند من شا  
 خلیو جم علیهم السلام

انَّ الْمُفْلِسَ مَنْ أَمَّتْ مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِصَلَاةٍ وَصِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا  
 وَقَذَفَ هَذَا وَأَكَلَ مَالَ هَذَا وَسَفَكَ دَمَ هَذَا وَضَرَبَ هَذَا فَيُعْطَى هَذَا مِنْ  
 حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أُخِذَ  
 مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ كَعُطْرٍ فِي النَّارِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ ثَانِيَا أَنَّهُ لَا يَحْدُثُ وَشَكَرَ كَذَارَى الْإِثْمِ فِي نَمَائِدِهِ مَعْلُومَةٌ لَهَا بُلُورُ بُلُورِ  
 الْإِثْمِ لِيَسَارَ الْأَحْكَامُ شَرْعِيَّةً فِي طُورِ زَمَانٍ رُكِبَ بِهَا كَرْدُ اسْتِ وَتَقْوِيَتِ دِينٍ وَتَرْوِجُ بِلَدِ  
 ۱۰ در آل بقیع حاصل گشته است و آن بلده نزد فقیر بمحیط قطب ارشاد است نسبت به سایر بلاد هند و شمال  
 خیر و برکت آن بلده بمحیط بلاد هند و شمال است اگر آنجا دین را از ترویج است در همه جا خوب  
 از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ  
 حَقٌّ يَأْتِي أَمْرًا لِلَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ يَحُولُ الْإِثْمُ رَاشِقَةً أَرْتَابُ حَتَّى يَخْرُجَ مَعْرِفَتِ بِنَابِي قَبْلَهُ  
 گاهی خواهر با حکم بود و بنا بر آن به تسوید چند کلمه محرک آن نسبت جمی گشت زیاده برین اطمینان است  
 حائل رفیع دعا از مردم نیک و صالح است و آدمی زاده است حاجت بجناب ایشان آورده  
 است امید است که توجیه شریف در باره او مرعی داشته رولے حاجت او خواهند فرمود  
 دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد بِحُجْمَةِ الْبَقِيَّةِ إِلَيْهِ الْأَجْمَاعُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ  
 سیادت بآبی میرسد جمال الدین دعوات غریبان تبلیغ فرایند

دقیقه حاشیه ۱۱ پس انداخته شوند بر آن کس پس انداخته شود و آنکس در آتش و درخ ۱۲ علمه یعنی شکستگی گنگاران محبوب تر است نزدین  
 از اجتهاد و وجد و جبرودن مطیعان و در بعضی نسخ لی الله بجائے لی واقع شده است و آن ظاهر تر است بدیت دست شکسته بر آورد و علامه  
 سوره اشکسته بر فضل خدا ۱۳ حاشیه صفحه ۱۴ ساری اثر گفته و در نهاده بهر اجزای چیز و سربایت گفته در ۱۵ فرمود رسول  
 الله صلی الله تعالی علیه و سلم همیشه ماندگرو به از امت من غالب بر مخالفان اسلام و قائم بر دین حق زیان نکند و ضرر نرساند ایشان را آنکه  
 ترک کند امداد ایشان تا آنکه بیاید امر حق تعالی یعنی تأیید قیامت و ایشان باشند بران معرب گفته روایت کرده حکم از عمر و نیز حکم و این ماجرا از  
 ابوهریره و نیز بن ماجه از مغیره بن شعبه و ابو داود و از عمران بن حصین مع اتفاق لفظ و اتحاد در معنی اقول نظم الحديث علی ما فی المشکوٰۃ فی  
 باب توابع هذه الامة هكذا عن معاوية قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يزال طائفة من امتی  
 قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى ياتي اموالهم و هم علی ذلك متفق علیہ و عن معاوية  
 ابن قهقهة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فسد اهل الشام فلا خير فيكم ولا يزال طائفة من امتی قائمة  
 لا يضرهم من خذلهم حتى تقوم الساعة دعاة القوم ذی و قال هذا حديث حسن صحيح ۱۲



نصیب نیست بلکه بر قدم انبیا دیگر اند و از ولایت ایشان نصیب دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر  
 ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرائع است و کتابی که بر او منقول شده است شامل تمام  
 کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرائع است پس باز آیه استعداده خود  
 مناسبته بر بنی از انبیاء دارد که ولایت او را اخذ میکنند و لا تخذ و در فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوة  
 والسلام حاوی ولایت هائی جمیع انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات پس وصول  
 بآل ولایتها وصول بجز نیست از اجزاء این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلك الولاية  
 القصور فی کمال متابعتیه علیه الصلوة والسلام و القصور و درجات فلا جرم حصل  
 التفاوت فی درجات الولاية و لو تیسر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی تلك الولاية  
 اعراض وقتی وارد میشود که متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات  
 و التسلیمات و النجیات حاصل میشد و لیکن فلیس الحمد لله الذی اعمر علینا و هدانا  
 الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت مبین  
 است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه  
 و ایاکم کمال اتباع شریعتیه علیه الصلوة والسلام مجرمة کمال اتباعیه و معظمه  
 اولیایه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین امین حال رفیقه و عاقله و آل سرور و بود و چند کلمه  
 محرک سلسله محبت گشت و السلام علیکم ورحمة الله سبحانه و لایکم

۱۰ قوله نصیب نیست پس اتباع شریعت او علیه الصلوة والسلام مستلزم وصول بولایت آن سرور نیست و بموجب خلاف ماقدم ۱۲  
 قوله نصیبی دارند یعنی حالانکه اتباع شریعت آن پیغمبر دیگر نموده اند پس وصول بولایت بنی از انقباض بدون اتباع شریعت و سه بوقوع در آن  
 و آن خلاف مقرر است ۱۳ ۱۴ و دین هیچ استحال نیست چه وصول بولایت بنی بدون اتباع شریعت آن بنی لازم نیاید ۱۵ پس راست  
 نیاید قول معتزلی که بعضی متابعان شریعت آن سرور را از ولایت آن سرور نصیب نیست چه ولایت آن بنی جزو نیست از اجزاء ولایت خاصه آن سرور  
 بتمامه پس موقوف است بر کمال اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و نویسی فلیس ۱۶ ۱۷ و سبب نارسیدن بآن ولایت  
 تقصیر است در کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و تقصیر را در ارج انداختن نیست پس باجماع تفاوت و در ارج ولایت محمول نیست  
 و اگر کمال اتباع پیغمبری شد البته وصول بآن ولایت ممکن میبود ۱۸ ۱۹ یعنی چون آنها را این ولایت خاصه حاصل نیست پس اعتراض دارند  
 نیست ۲۰ ۲۱ همه متناشئ من خدایه است که الغام کرد بر ما و بدایت نمود ما را بر راه راست و دین حکم ۲۲ ۲۳ یعنی بدستیکه هر آنکه که تواند  
 فرستاد گوی بر راه راست این که یک واقع است در سوره یاسین پاره ۲۴-۲۵ ۲۶ یعنی خدای پاک بخشد ما را و شما را کمال متابعت شریعت  
 آن سرور علیه الصلوة والسلام بطریق کامل متابعان آن سرور را اولیاء عظام آن حضرت خوشنود می حق تعالی ارجله ایشان نازل باد ۲۷

مکتوب ہفتاد و ہشتم

نیز بجباری خال صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت و ایستادن باتباع صاحب شریعت است عَلیَّهِ وَ عَلٰی الْاِلهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت حقه علی مَصَدِّهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ الْحَقُّهُ اسْتِقَامَت ازان می فرماید چند روز است که از سفر دبی و اگر مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل نشده <sup>لَهُ</sup> مُحِبُّ الْوَطَنِ مِنْ <sup>عَمَّتْ</sup> الْأَيَّامِ فَقَدْ وَقْتُ است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده<sup>است</sup> علیه نقشبندیه است قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَاءَهُمْ چاشنی ازین سفر دین طریق ابتداء بیسر می گردد و بطریق اندراج نهایتی فی البدایه حاصل میشود جمعی را ازین طائفه اگر نخواهند مجدوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرامی میدهند مصرع این کار دولت است کنول تا کرار رسد مصرع هَيْثُمَا رُبَابُ النِّجْمِ لَجِيْمُهُمَا وَ صَوْل باین نعمت عظمی و ایسته باتباع سید اولین و آخرین است عَليْهِ وَ عَلٰی الْاِلهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ مِنَ الْبِحَبَاتِ أَكْمَلُهَا تا تمام خود را در شریعت گم نه سازد یا متثال او امر و نهیا از نوایی مخفی نه گردد یوش ازین دولت بمشام جان او نرسد یا وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موئی باشد اگر بالقرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی به اتباع محمود احوال یعنی محبت دادن

۱۰ قوله حب الوطن من الايمان والمشهد ورائه حديث قال السجادي لمواقف عليه ومضاه ص ۱۳۰ معرب ۱۰  
 مفرد وطن عبارت از سیر انفسی است که از آنجا میزگیند ابتدا معانی این بزرگواران ازین سیر است و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن  
 است در ضمن این میر قطع بیاید و در سلسله دیگر شروع کار از سیر آفاقی می کنند و انتها به سیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این  
 طریق است و اندراج نهایت در بدایت را همین معنی است که سیر انفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر آفاقی مطلقا  
 را بیرون از خوشنیتن جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن و درین معنی گفته اند سه بهم چو نایبنا مبرم بر سوئے دست  
 با تو در زیر کلم است بر چه هست ۴ از مکتوبات خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲ ۱۰ خوشگوار با دار باب نعت را نتمتائے اوست ۱۰  
 انتقال است بنا سبب لفظی ۱۲ ۱۰ بقتین جائے بودن و اقامت کردن موم او طالع جمع ۱۲ من ۱۰ بفتح بیهم اول و تشدید میم  
 ثانی یعنی با مواضع قوت شماره ۱۲ ۱۰ عمد ازیرا که سهو و خطا مروج است و بنا لا تو اخذ فان نسبنا او اخطا ۱۲  
 اللهم انفر لکاتبه و لمن سعی فیه



سب العالمین علیه وعلى الیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست  
هیوة چند روزه را در مضیبات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی  
این کس از کردار او افضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید  
کرد با لافرض اگر داند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او این ناپسندیده  
بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ پاک نمی  
کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی دهند و خود را با الله سبحانه شکر و انفسنا و  
من سبائات اعمالنا بحکم حدیث <sup>لله</sup> جَدَّوْا اِیْمَانُكُمْ یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در هر آنی تجدید ایمان  
باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود نباید که فرصت  
توبه تا وقت دیگر ندهند هَلْكَ الْمُسْتَوْفُونَ حدیث نبوی است علیه وعلى الیه الصلوات و  
التسلیمات یعنی ملاک گشتن بسوختن افعال گونیدگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید  
شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از غنایات حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه  
خواه آن این معنی باشند و در ویشانی که قدم را سنج در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسانند  
از ایشان بختی باید طلب نمود و در دهری باید جست تا غنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده تمام  
بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در دهری گنجایش نماند تا سرسوره مخالفت شریعت  
کشاده است محل خطر است تمام سبب مخالفت را باید مسدود ساخت بیدت محال است سعدی که  
راه صفا و توان رفت جز بر پشته مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علی الیه اعتراض بر اهل  
الله خصوصاً که اسم بیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا استقامت قائل  
باید انگاشت زیاده برین اطناب است این چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تحریر کرده

۱۱ تحقیق این حدیث بحاشیه مکتوب هفتاد و سوم نوشته شد آنجا ملاحظه باید نمود ۱۲ تحقیق تخریج این حدیث عنقریب بحاشیه مکتوب  
هفتاد و سوم گذشت آنجا باید دید ۱۳ قوله در یک ربع اول و کسر رائی جمله و یا شمع معروف و بیجم فارسی یعنی دروازه نور و  
در اصل دروازه بود که زائے معجم را بیجم فارسی بدل کردند و در زمره مرکب است از لفظ در و لفظ زمره که برائے تحتانی در زائے معجم باشد  
یعنی نور و در کویک در حالت ترکیب یا را ساکن کنند چنانچه مشکیه یعنی مشک که یک بعضی در یک برائے معجمه نوشته اند ۱۴ از غیاب مع  
الاختصار ۱۵ بهمت بالکسر و تشدید و حزن و فکر و مجاز اراده بلند و تصدول و انداز و مجاز المعنی و عین مستعمل درین جایز معنی  
انیرم و است ۱۶

امید است که موجب کمال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زاده اند و خواهان ملازمت  
ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگر چه پیرایه  
است امیدوار است که فراتر از حالت خود بهره یابد زیاده تصدیق نداد و السلام والا کرام

## مکتوب هفتاد و نهم

نیز بخیرای خان صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غیر اجماع شرائع ماقدم است و اتیان  
بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرائع و مایتناسب ذلك الله تعالی  
بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التَّحِيَّةُ ثبات و استقامت از انانی  
فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال  
کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبینا و  
علیهم الصلوات و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آل سرور را عطا فرموده اند زید  
جمیع شرائع ماقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع  
سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علی نبینا و علیهم الصلوات  
از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین اتم سابقه بعضی به نماز باید و یا موی  
و بعضی دیگر نمازهای دیگر درین شریعت از اعمال اتم سابقه و ملائکه مقرر به خلاصه و زبده آل را انتخاب  
کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق

۱۱ قال العلی المقادی فی شروح مشکوٰۃ و اخرجه المحادی عن عبید الله بن محمد عن عائشة ان ادم لها  
تیب علیه عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبر و قدی اسحاق عند الظهر فصلى اربع رکعات فصارت  
الظهر و بعث عن یوسف فیله که لیث قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلى اربع رکعات فصارت  
العصر و غفر له و عند المغرب فقام فصلى اربع رکعات فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان بالثانی  
لشدته ما حصل له من الیکاء علی ما اقره ما هو خلاف الاولى فصارت المغرب ثلاثا و اول من صلی  
العشاء الاخرة نبینا صلی الله علیه و سلم ۱۲



است بجمع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر  
الام باشد و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان بمقتضائے آن تکذیب است مزجیح شرائع  
باقدم را و عدم اتیان است بمقتضائے آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوٰۃ و  
السلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفائی و تصدیق او تصدیق است بجمع آنها پس ناچار منکران  
سرور و کذب این شریعت بدترین ائم باشند از اینجا است <sup>۱۲</sup> اَلَا عَمَّ اَبَ اسَدُكُمْ اَوْ نِقَافَا ه  
محمد عربی کا بروئے برود سر است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او <sup>۱۳</sup> الْحَمْدُ لِلّٰهِ ذِي  
الْاَنْعَامِ وَالْكَرَمِ که حسن اعتقاد و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت  
علیه الصلوٰۃ و السلام و النبیّۃ با حسن و سوجه مشهود شده بود و ندامت بر او ضیاع یا ملائمه بموارد  
و امنیگیشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیا و بران عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکه حامل رقیمه و عامیان شیخ  
مصطفی از نسل قاضی شریح اند و در <sup>۱۴</sup> دیا و بران ایقان شده آید و وجه معاش و وظائف بسیار  
داشتند مشارالیه از بے معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد و قرائین همراه آورده امیدوار است که بتوسل  
ایشان جمعیت پیدا کند زیاده مصدر نشد مشارالیه را بعد و عظام بر سرش سفارش فرماید که کارگر شود  
و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد و السلام و الاکم ام

## مکتوب هشتم

بمیز افتخار حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از بقا دوسه فرقه هستند و جماعت است و در نیکو  
فرق مبتدعه و مایتناسب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام  
و النبیّۃ استقامت اندازی فرماید مصرعه کار این است غیر این همه هیچ + هر فرقه از بقا دوسه گروه مدعی اتباع  
۱۵ ه هوشی محمد بن الحادث بن قیس الکوفی الخفی القاضی ابو امیه مخضوم ثقة و قیل له صحبه مات قبل الثمانین او بعدها  
و له مائه و ثمان سنین ادا اکثر قال بعضهم حکم سبعین ۱۲ تقریب ۱۳ ه ه قول بقا دوسه گروه اشارت است بحقیقه  
که روایت کرده است ترمذی از عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیا تین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل  
حد و النعل بالنعل حتی کان کان منهم من اتی امه علانیه لکان فی امتی من یمنع ذلک و ان بنی اسرائیل تقرت علی  
ثنتین و سبعین ملة و تقرت امتی علی ثلث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول  
الله قال ما انا علی و اصحابی ۱۲ مشکوٰۃ ۱۳ ه ه ایشان تحت تراند در کفر و نفاق واضح است سوره توبه پاره یغندر و ۱۲

شریعت است و جازم نجات خود علی حزب بها الدایم فَرِحُوا تَقَرُّوا شال است اما دلیل که بتعمیر  
صادق علیه من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات الکملها تمیز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدده فرمود  
است انت الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه آناند که ایشان را بر طریق  
که من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذكر صاحب شریعت علیه الصلوٰۃ و النبیّۃ  
درین موطن برائے آن تو اند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع  
طریق ایشان است و پس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله پس اطاعت  
رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاص اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم  
عین معصیت او فعلی و تقدس جماعه که اطاعت خدا را جل سلطان خلاص اطاعت رسول تصور  
کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بر کفر ایشان مینماید آنجا که می فرماید یُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ  
الله و رُسُلِهِ و یَقُولُونَ نُوْحِنَ بَعْضٌ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُرِيدُونَ اَنْ یَلْبِثُوا عَدَلَکَ  
سَبِيلًا اُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ حَقَّ اِیس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور محمود علیه الصلوٰۃ و السلام  
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع  
فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوٰۃ و السلام پس نجات را در این طریق مخالف چه مجال و  
یَحْسَبُونَ اَنْهُمْ عَلَى شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که بترم اتباع  
اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی  
سعیهم فیهم الفرقه الناجیه چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰۃ و النبیّۃ  
پس ایشانند و فرقه نجات یابنده ۱۴

۱۵ ه قول کل حزب الخ اشارت است بکریه که واقع است درباره اهل ما و می و سوره مردم یعنی هر گروه با آنچه نزدیک است خورند است ۱۲  
۱۳ ه قول الذین هم علی الخ بیان معنی حدیث است ۱۲ ه این کریه واقع است در سوره نساء و پاره و الحسنات یعنی هر که فرمانبرداری  
کند رسول را بر آئینه فرمانبرداری خدا کرد ۱۳ ه اشارت است بآنکه در شروع پاره لایجب الله و آخر سوره نساء واقع است و نظم الکاتبه  
ان الذین یکفرون یا الله و سله و یدینون ان یقر قوا یدین الله و سله لای یعنی هر گاه کسی که کافر باشد بخدا و پیغمبر او و کسی که پیغمبر  
که تفرقه کنند در میان خدا و پیغمبر او و کسی که میگوید ایمان می آریم بعضی پیغمبران و ما مستعد شوم بعضی را و میگویند که پیغمبر در میان این  
آن اهل جماعت ایشانند کافران در تحقیق و آماده ساخته ایم برائے کافران خدا سوگنده ۱۴ ه اشارت است بآنکه در سوره مجادله  
پاره قد سمع و اوقع است یعنی می پندارند که ایشان را پیغمبر است و آگاه شوند که ایشانند از دروغ و غلو ۱۵ ه مرتبط است بقول قدس  
سر و طریق نجات منوط باتباع ایشان است ۱۲



خود را تبلیغ ایشان محروم اند کاشیغه و التواخرج و معتزله خود را سبب محدث دارند و اصل ابن عطار رئیس ایشان  
از تلامذه امام حسن بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان  
او فرموده اعْتَزِلْ عَنَّا عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْفِرَقِ الْبَاقِيَةِ و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت  
طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانه ما اَمِنْ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَيْدٍ و قِرَاصِبًا به چرخش اینها  
منجر به خفت صاحب ایشان میشود و نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضا شراح  
که از راه قرآن و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان  
نیز مطعون خواهد شد و این نقل مخصوص ببعض دُونَ بعض نیست بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْحَدِّ الثَّوَالِدِ  
وَالْتَّبَیْخِ سَوَاءٌ لِسَ طَعْنِ الْإِثْنَانِ أَوْ وَاحِدٍ كَانَتْ مِنْهُمْ مُسْتَلْزِمٌ طَعْنٌ وَ دَرْدِین است و الْعِبَادُ  
بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْهُ و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را  
متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لَسْنَا قُضِ اَذَابُهُمْ وَا خْتَلَا فِ مَذَاهِبُهُمْ جواب گوئیم  
متابعت بعضی و قتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود و بر تقدیر انکار از بعض متابعت  
بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفائے ثلثه رَضَوَانُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَیْهِمْ  
أَجْمَعِينَ کرده اند و شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء  
ثلثه اذعائے متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر  
است و رد است صریح مرافعال و افعال ایشان را و احتمال تَقِیَّة در ماده اَسَدُ الدَّرَاهِ دادن نیز از سخافت  
شیر خدا علی ر. ۱۲

١٥ قوله نذيب محدث يعني به نسبت شليخه ونسراج والا بفرقه نذيب محدث دارند ١٢ ١٣ قوله واصل بن النحر كان ولد سنة ثمانين  
بالمدينة ومات سنة احدى وثلثين ومائة وله من التصانيف كتاب اصناف المهجيه وكتاب التوبة وكتاب  
معاني القران وكان يتوقف في عدالة اهل الجمل ١٢ ١٣ قوله حسن بصري هو داس الطبقة الثالثة مات  
سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعين قال ابن حجر هو فقيه فاضل مشهور له مناقب جلييلة وعلماء جميلة في  
بطون الادراك وظهور الافاق تاملت بها كتب السير والرجال وهو داس الصوفية الصافية ورئيسهم ومقدمه  
جيشهم واليه ينتهي السلاسل ١٢ ١٣ اويگويدي که مرتكب کبيره نه مومن است و نه کافر ١٢ ١٣ تقيہ بمعنی ترسيدن و خذر  
کردن و خوف نمودن ١٢ ١٣ سخافت يعني خفت و سبکی عقل ١٢ ١٣ يعني التقوى اى الاجتناب عن  
الاعمال السيئة من الشرك والفسق والبدعة وعن بعض الخسائش و  
والتقائص التي هـ خلاف مقتضى الهممة ١٢

عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد اللہ با وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفائے ثلثه  
را سی سال مبطلین دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادبائے اهل اسلام این  
قسم نفاق منصوص نیست شاعت این فعل را باید دریافت که به حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع  
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال نفی در ماده اسد اللہ مجوز باشد تعظیم و توقیر که حضرت پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلفائے ثلثه را میکردند و از ابتدای آغاز تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند  
گفت آنجا تقیبه گنجائش ندارد تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است مرقیه را آنجا راه دادن بزند قه می کشد قل  
اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ  
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ کفار می گفتند که محمد انوحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف  
اوست اظهار نمی کند و می پوشد و متقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا حمله در شریعت  
او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بظهور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
مضمون بود و از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب  
در اصول دین لازم است و برگز در اصول اختلاف ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که  
طاعت بعض است از متابعت جمیع محروم است بترجیح کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در  
اختلاف می اندازد و از اتفاق می برد بلکه انکار قائل به انکار مقول اومی رساند و ایضا مبلغان شریعت  
جمیع اصحاب اند که ما مَرَّ لَنَا الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عَدُوٌّ اِزْ بَرِّكَ حَیْزِ شَرِیْعَتِ بَما رسیده است  
ویم چنین قرآن را از هر واحدی آیه فَمَا فَوْقَهَا گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از  
مبلغ اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نه گشت فُكَيْفَ النِّجَاتِ وَ الْفَلَاحُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
اَفْتَوْمُونِي بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ كَفَرُوْنَ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ اَلَا خِزْيٌ فِي

۱۵ یعنی پیغمبر رسالت آنچه فرد آورده شده است بسوئے توان پروردگار تو اگر نه کردی نه رسانده باشی پیغام خدا را و خدا نگهدار تو را از مردمان در پاره لایحی الله سوره مائده واقع است ۱۲ ۱۶ یعنی کلمه متفقہ الی شان را از اتفاق بر آورده در اختلاف می اندازد ۱۲- ۱۷ یعنی زیر آنکه اصحاب کرام همه متفق بودند ۱۲ ۱۸ انکار کننده اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات ۱۲ ۱۹ یعنی آیا ایمان می آید پیاره از کتاب و کافر میشود پیاره پس نیست منزله کسیکه بکند این چیز از شما مگر خواری در زندگانی دنیا در روز قیامت گدائیده شوند بسوئے سخت ترین عذاب - این کریمه در پاره اول و سوره بقره واقع است ۱۲ ۲۰ آخر آورسانیده ۱۲



الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دَيَّوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بآنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائے این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با نکار قرآن می کشد عیاذاً بالله سبحانه و تعالی جمعند اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام برهم میشود. دیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرراتی که در روز رحلت آن حضرت می و تنه تزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده لَا تَجْتَمِعُوا عَلَی الضَّلَالَةِ وَ تَوَقَّعُوا که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا إِلَّا لِمَا خَرَجْنَا عَنِ الْمَشُورَةِ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَيْرٌ مِنَّا الْوَا طَلَبِیدَنِ الْإِشَانَانَ مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصلوة الأولى من المصیبة او نحو ذلک و اختلافاتی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات واقع شده از هوائی نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از امارگی باطنینا رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتماع بود و اعلائی حق پس خطی ایشان

له اشارت است باینکه درین باب عقل تنها کفایت میکند فلیکف که بان دیانت ایشان و حسن ظن ایشان منضم گردد ۱۳۵  
 قوله لا یجتمع الخ یعنی متفق و مجتمع نگردد امت من بر گمراهی معرب گفته روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما بلغظان الله لا یجمع امقی قال السخاوی و بالجملة فهو حدیث مشهور المتن ذو اسانید کثیرة و شواهد متعددة فی المرفوع و غیره و قال السیوطی لا یجمع امقی علی ضلالة دواء ابن ابی عاصم فی السنة من حدیث الشرف بهذا اللفظ اقول نظم الحدیث علی ما فی مشکوٰة هکذا عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع امقی او قال امه محمد علی ضلالة و ید الله علی الجماعة و من شذذ فی النار دواء الذمذی ۱۳۶  
 قوله ما غضبنا الا الخ یعنی رنجیده نگردیم مگر بواس سبب که در مشورت بیعت خوانده نشدیم و نه ما می دانیم که ابوبکر از ما بهتر است و سزاوارترین مردم است بخلاف و صاحب غار است و شرافت و بزرگی او نزد ما معلوم است و امیر موقر حضرت صلی الله علیه و سلم او را با ماست مردم در نماز سجده خود ۱۳۷ تاریخ الخلفاء ۱۳۸  
 قوله پس خطی ایشان اشارت است بحدیثی که درین باب وارد است عن عبد الله بن عمر ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و احصا فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۳۹ مشکوٰة

نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیبت را خود دو درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلك دماء طهر الله عنها أيدينا فلنطهر عنها السنن و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فكم يحسدوا تحت اديم السماء خير امن ابى بكم فلو كان دقا بهج. این قول تصریح است به نفی تقیه و رضائے حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق. بقیة المقصود آنکه میال سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما در سفر و کن هم رفته بود. امیدوار غنایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده تو به را امیدوار است و السلام و الا کم مر

## مکتوبات مشاهیر و حکیم

به لایلا یک صدور یافته در تحریف بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلاء کفار نکول سار ذادنا الله سبحانه و آيا الله جبهة الاسلام غربت اسلام نزدیک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجر و احرار ائمه احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند مگر این که احکام اسلامی به کلی زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدانه شود و کار را تابان سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و زنج بقره و دیندوستان از عظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بدین بقره بر گز راضی نخواهند شد در ابتدا و پادشاه اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و اگر عیاد باله سبحانه و توفیق اقتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد العیاذُ العیاذُ العیاذُ تا که ام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و دو کدام شاهباز باین دولت دست بر نماید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و آيا الله علی متابعه سید

له مضطربند مردم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیا فتنه زیر سقف آسمان بهتر از ابوبکر پس والی گردانیدند او بر گردن خود یعنی او را خلیفه مقرر نمودند و اطاعت او را لازم دانستند که بهترین مردم دیدند او را ۱۳۹ ثبات و قیام بخش خدا پاک را و شمار بر متابعت سرور و مرسلان ۱۴۰



غیر از آراستن و یاطن را بمواریه با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا که امام صاحب دولت را باین  
دولت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار  
عزیز الوجود است اعزُّ مِنْ الْکِبْرِیَّتِ الْأَخْمَرِ حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر  
متابعت سبیل الْأَوَّلَیْنِ وَالْآخِرَیْنِ ظاهر ادباً کرامت فرماید عَلَیْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامَاتُ

مکتوب ہفتاد و چہارم

برسید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و علامت وصول  
حق الیقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و مابیناسب ذلك  
حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت از انی داشته به یکی همت متوجه جناب قدس خود گردانید  
از این تمام انما بستاند و بکلیت اعراض از مادیات خود میسر گرداند بخود سید البشر المقدس عن  
ذیغ البصر علیه من السکوات افضلها و من التسلیمات اکملها و علی الیه و اصحابه  
الجمعین امین مصرعه از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + هر چند هر چه گفته میشود از دوست  
نه سخن اوست لیکن چو آن سخن را بخوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن  
معنی مناسب را مقتضای شمرده در آن باب جزأت و زبان درازی نمی نماید المقصود شریعت و حقیقت عین  
یک دیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت  
و شهادت است تحمل و عدم تحمل است احکام و علوم یکدیگر موجب شریعت غرامین و معلوم شده اند بعد  
از تحقیق بحقیقت حق الیقین پس احکام و علوم بعدینا به تفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت  
نی آیند و تختم کسب و تحمل عمل از میال بر خیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم  
یعنی گوگرد سرخ کنایه از کسیر بود که کسیر از ساخته میشود و آن جزو اعظم کسیر است و گوگرد سرخ بغایت کیاب است ۱۲ احاث  
سکه چروبالا ترا دوست مثنوی اے برو از و هم و قال و قیل من خاک برفرق من و تمیل من ۱۲ س مثنوی بنده شکوید  
ز تقوی خوش + هر دم گوید که جانم مفرشت + بچو آن چو پای که میگفت اے خدا + پیش چو پای محبت خود بیا + عه اے  
جان من فراز اقامت تو باد ۱۲

الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى إِلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ  
أَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ.

مکتوب ۸۲، پیشاد و دوم

به سکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا  
صورت نه بند و این نسیان معبر به فنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد  
يُحْمَلُهُ سَيِّدُ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرُ عَنْ ذَيْلِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ  
آنچه بر او شمالا لازم است سلامتی قلب است از مادیات حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که  
که غیر حق را سبحانه بر دل عبور بے نماید و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوائے حق است که معبر بقنا است  
نزد این طائفه علیّه بالفرض اگر غیر را به تکلف در دل گذرانند هرگز نه گذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است  
امروز این نسبت عبقاقاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند هُنِيئًا لِّلَّذِي ابَّابُ الْجَحِيمِ لِحِمْمِهِ  
وَلَعَلَّاشِقَ الْمُسْكِينِ مَا يَنْجُرُغُ زیاده برای چه نوشته آید وَالسَّلَامُ أَوْلَادًا وَآخِرًا

مکتوب ہشتاد و سیوم

یہ بہادر خاں صدور یافتہ درخزلیض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن را بشریعت و تحقیقت حق سبحانہ و تعالیٰ از تعلقات شقی بخالتے ارزانی فرمودہ بکلینہ گرفتار جناب قدس خود گرداند بخورمۃ سبب الہی سلیین علیہ و علیٰ آلہ و علیہم من الصلوٰات افضلہا و من التسلیمات اکملہا بیت ہر چہ جز عشق خدائے احسن است بگرشکر خوردن بود جان کندن است بظاہر البشریعت

---

۱۱۱ عقا و بالفتح طائر نیست دراز گردن کہ نزد بعضہ وجود فرضی دارد کہ کسی اور اندیدہ است و قاف نام کوہ کہ گردا گرد عالم است و گفتہ اند از مرد است ۱۲ غ ۱۳ یعنی گوار باد مرار باب نعمت را نعمت لائے بہت و گوار است مر عاشق مسکین را آنچه برود جوہ می نوشد از شراب درد و الم ۱۲



و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و فاسر موشی مخالفت است دلیل است بر عدم حصول  
 بحقیقت الحقائق و بر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت یعنی بر سر  
 وقت است و سر وقت نمی باشد الا در اثنا راه منتهیال بهایة النهاية را همه صحو است وقت مغلوب  
 ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بیست صوفی این وقت آمد در مثال و لیک صافی فارغ  
 است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار  
 در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست پوست حقیقت است و حقیقت مغز شرعیست  
 این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محل نسبت  
 به مفصل حکم پوست دارد نسبت به مغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما  
 اکابر مستقیم الاحوال اتیان امثال این عبارات موهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و  
 کشف مذکور نمی سازند سئوال از حضرت توحید نقشبند قدس الله تعالی سئوال اول قدس سوال کرده که  
 مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ذکرنا الله  
 سبحانه التبات و الاستقامه علی الشریعة علیما و عملا صلوات الله تعالی و  
 سلامه علی صاحبها بقیة التصدیح آنکه حامل رقیه و عامیال شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی  
 اند پدران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجوده در معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقده آن اسباب معاش  
 مضطر است اسناد و فراین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده بر نهی تو به فرایند که سبب  
 حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده تحصیل نشود

## مکتوب هشتم و بیستم

بیرز افق الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه مخصوصا ادله صلوات بجاعات

۱۰ حال و مقام و در برابر گویند که بر قلب مالک نازل نماید تفاوت میان هر دو جهت استقرار و عدم استقرار است ۱۱ ۱۲ این  
 الوقت یعنی تابع وقت و حال میباشد چنانچه این تابع اب میباشد پس این قسم صوفی مغلوب الوقت و الحال باشد بخلاف صافی  
 که از وقت و حال فارغ است بلکه ابو الوقت باشد که هر وقت و حال غالب باشد چنانچه فرموده وقت مغلوب ایشان است و حال  
 و مقام تابع کمال شان ۱۳ یعنی شریعت بر سیر حاکم است پس قیاس کوئی نمی آید و الله تعالی را عه بالهم و بالکسر که نند و کم گویند ۱۴

و مایا سبب ذلک و ففکهم الله سبحانه لیمرضیات آدمی را هم چنانکه از دست اعتقادات چپ  
 نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات اداء صلوة  
 است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن أقامها فقد أقام الدین  
 و من ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر موافقت اداء صلوة موفق سازد از محشر و منکر باز دارد  
 که بیهوده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلوة نهی که نه چنین است صورت  
 صلوة است حقیقت ندارد ولیکن تازمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد مثلاً  
 یدرک کله لا یترک کله اگر مین اگر صورت را به حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم  
 بمواظبة اداء الصلوات مع الجاهات مع الخشوع و الخضوع فانها سبب النجات و  
 الفلاح قال الله سبحانه و تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون  
 کار است که با وجود غماطه کرده شود سپاسیال در وقت غلبه غلبه اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا  
 میکند صلاح جوانان بآل سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهور تقاضی خود را بصلاح آورده اند اصحاب  
 کف این همه بزرگی بواسطه یک سحرت از مخالفت دین یافته در حدیث نبوی علیه الصلوة و  
 السلام وارد است عبادة فی الهذیه که جذوة الی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است  
 زیاده از این چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاو الدین را صحبت فقر و مرغوب نه می افتد و باطل غنا و تنعم باطل  
 و متجنب است نمیداند که صحبت ایشان ستم قاتل است و لقمه چرب شان ظلمت افزا است

۱۰ رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه و البیهقی فی الشعب مرفوعاً عن عه و قول النودی فی التقیه حدیث منک باطل  
 رواه الحافظ ابن حجر و شتخ علیه ثمران الذی خرج البیهقی فی الجملة الاولى یعنی الصلوة عماد الدین فقط و اما قوله  
 فمن ترکها الخ فلم ادره و قد ورد بطرق متعددة و بالفاظ مختلفة و درها شارح الاحیاء ثم قال یوجد فی کتب اصحابنا الحقیقة  
 هذا الحدیث بزیادة جملة اخرى و هي فمن أقامها فقد أقام الدین و بهذا الزیادة فیه وجه الشبه بین الصلوة  
 و العباد ۱۲ معرب مکتوبات ۱۳ ۱۴ آغا زاده (۱۸) یعنی اتل ما ادعی الیک من الکتاب و اقم الصلوة ان الصلوة  
 بخوان یا محمد آنچه وحی کرده شد بسوسه تو و برپا دار نماز را بر آئینه نماز باز میدارد از کار بی حیائی و فعل ناشایسته و بر آئینه یاد کردن خدا بزرگ تراست  
 از همه و خدا میداند آنچه میکند ۱۵ سوره عنکبوت ۱۳ یعنی هر چه تمام و کمال او را دراک کرده ز شود کلیه ترک هم کرده ز شود ۱۶ تحقیق سنگار  
 شدند مومن آنانکه ایشان در نماز خویش نیایش کنندگان اند ۱۷ آغا زاده (۱۸) در حدیث بخاری و مسلم وارد است شاب نشأ فی  
 عبادة الله ۱۹ یعنی پرستیدن حق را سبحانه و تعالی در فتنه و آشوب مانند سحرت کردن است بسوسه من - رواه مسلم و الترمذی و ابن  
 من معقل بن لیدار ۲۰ معرب ۲۱ خدای پاک توفیق اندازی فرماید شما را با عملی که موافق مرضی اویند ۲۲







چهاره نیت فطوئی لمن طال عمره وکثر عمله بهین موت است که مشتاقان را به آن تسلی  
می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من کان یرجو لقاء الله فإن اجل  
الله لا یتأخر حال واپس ماندگان و گرفتاران بے دولت حضور به مطلب رسیدگان و  
آزادگان خراب و ابراست ولی نعمت مرحومه شهادت این ایام معتم بودند الحال بر شما یاں لازم  
است که مکافات احسان با احسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فساعت بد نمائید فان المیت  
کالغریق یتطرّد دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صديق و نیز می باید که از  
مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرید و به تمام خود را مرضی حق سپردید و جیات دنیا را غیر از متاع  
عزوه نه شمارید اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سر موئے پر کفار بد کردار بخوبی نمی فرمودند  
رَدَقْنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَایَاکُمُ الرَّعْرَاعُ عَنْ مَا سَوَى اللهِ سُبْحَانَهُ وَالْإِقْبَالَ  
إِلَىٰ جُنَابِ قُدْسِهِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَ  
عَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ  
وَإِلَّا كَرَامُهُ

۱۵ قوله فطوبى لمن طال عمره الخ یعنی پس خوشحال است مرگش را که درازند عمر او و کثیر شد عمل نیک او قال المعرب رواه الطبرانی و  
 ابو نعیم فی الحلیة یلفظ حسن بدل کثر قال الحزینی اسناد حسن قلت قد رمز للمناوی فی کنوز الحقائق لهذا الحديث  
 بهذا اللفظ صوط قال المخرج رواه البوداؤد عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده انتهى اقول نظم الحديث علی ما فی  
 مشکوٰۃ هکذا عن ابی بکرۃ ان رجلا قال یارسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله قال فای الناس  
 ۱۶ و قال من طال عمره و ساء عمله رواه احمد و الترمذی و الدارمی ۱۷ صثنوی روح سلطانی نذر زانی بخت و جاه  
 چه دریم و چه فایم دست و پس عزای خود کنید خفتگان و زانکه بدر گیسیت این خواب گران ۱۸ قوله من کان الخ واقع است در پاره  
 ۱۹ و سوره عنکبوت یعنی هر که امید داشته باشد ملاقات خدا را پس بر آئینه میباید و خدا البته آئینه است ۲۰ قوله فان المیت الخ یعنی هر که  
 میت مانند فریق است انتظار نمیکشد دعائی را که برسد یا از طرف پدیر یا در پادریا دوست این قول شارح است بجهت آنکه آورده است در مشکوٰۃ از  
 بهمنی و روایت ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث یتنظم دعوة تلحقه من اب  
 ام و اخره اصدیق فاذا المحقق کان لحي اليه من الدنیا و ما فیها فان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض افعال  
 الجبال ان هدیتة الیحاء الی الاموات الاستغفار لهم انتهى یعنی نیست مرده در گور مگر آنکه کسی که آن سرور گذرفته است و در آن کسی دست دے  
 بگوید و چشم میدارد و دعائی را که برسد او را پدیر یا در پادریا از برادریا از دوستی پس چوں میرسد میت مادهائی باشد آن عالم سوچی و دوست داشته نشد ترازد دنیا و چیز دیگر در  
 دنیا است از متاع دنیا و بدرستیکه خدا یتالی بر آئینه میدارد بر مردمان از دعائی اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب و بدستیکه تحفه زندگان بسوّم و مطلب آفرین  
 کردن است مرآت الیال ۱۳ شاه جامی آن بر که در پس مرگ آن پلیشه کنی و که مرگ در گراں مرگ خود داشته کنی و صثنوی و مرگ همسایه مرا و اعطه شد کعب  
 و دوکان مراد هم زده ۱۴ قوله اگر تمناقت و نبوی را الخ شارح است بجهت آنکه در پس باب وارد است در ترمذی و ابن ماجه روایت سهل بن سعد

مکتوب نودم

بخواه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه به کلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امر و حصول این دو  
والله تبو ج و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی است و ادهم حضرت  
حق سبحانه و تعالی دینا ئه دینه را در نظر بهمت ایشان خوار و بے اعتبار گردانیده حسن و جمال آخرت  
را در مراتب باطن متخلی و متزین گردانا و بمحرمه سید البشر المطهر عن ذیج البصر علیه و  
علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اتمها التفات نامه گرامی مع بدایه  
محرره و حصول یافت گرم نمودن جزا که الله سبحانه خیر الجزاء نصیحت که به عجمان و غلصان  
کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال به بحباب قدس خداوندی عز شانه میسر گردد و اعراض از ابدون  
او تعالی حاصل آید مصرع کار این است و غیر این همه هیچ و امر و حصول این دولت غلظی و الله تبو ج  
و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید آں میسر نه گردد که به یک  
صحبت ایشان حصول یابد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن  
می بخشند که منتہیاں را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است که ایشان  
را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیائے امت  
را در نهایت میسر شود و این بطریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بحجۃ هو کداء الا کا بر  
قامها ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی  
علیه و علی الیه الصلوة و السلام

مکتوب ۹۱ نود و یکم

بہ شیخ کبیر صمدیافتہ در بیان آنکہ تصحیح عقاید و اثبات اعمال صالحہ ہر فرد و جامع انداز برائے

۵۰ التعریب + هذا هو الامر والباقي من الحديث ۱۲ ۵۱ پس لازم گیرید دوستی این بزرگواران که اوست مدار کار ۱۲







صفا + تو ال رفت جز بر پئے مصطفیٰ + شَبَّيْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ عَلٰى مَتَابَعْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلٰى  
 ثبات وقيام از انى فرمايد خداى پاکی مارا و شما را بر اتباع کس و سرور ۱۲  
 اِلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ +

مکتوب ۹۵ نود و پنجم

برسید احمد بخواره صدر بافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق  
است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توهینیهات  
اند و در بیان آنکه صحرافضل است از سکر و مآیناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجودات  
است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه و هوای بطریق صورت آن  
الله خلق آدم علی صورته و بر همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است  
در قلب تنها است لهذا را حقیقت جامع میگویند و بهجت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت  
قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع  
عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس بر آئینه عرش و باقیه را بواسطه شمول  
لامکانیت در قلب مقدارے نباشد چه عرش و باقیه با وجود وسعت داخل دایره مکان است مکانی هر چه  
و سبب است تنگ است در جنب لامکانی قدرے ندارد و اما رباب صحوا از مشائخ قدس الله تعالی

له قوله ان الله خلق ادم الخ قطعة من حداث طويل رواه الشيخان ونظمه هكذا عن ابى هريرة رضى الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خلق الله ادم على صورة طوله ستون ذراعا الخ يعنى پيدا کر خدا  
 تعالى ادم را بر صورتش اختلاف کرده اند علماء در معنى اين حديث پس بعضى آنرا تاويل نمکنند وگویند که اين از احاديث صفات است پس از  
 تاويل آن امساک بايد کرد که در امثال اين از تشابهات مذنب سلف بهمين است و بعضى تاويل کنند و مشهور در تاويل او آنست که صورت  
 بمعنى صفت است چنانکه گویند صورت مسئله اين است و صورت حال اينچنين است يعنى پيدا کر ادم را بر پروردگار تعالى بر صفت نمود و موصوف  
 گردانيد و در البصفتى که بر تو صفات گردانيد پس گردانيد او را حى عالم قادر متکلم سميع بصير يا اضافت برائى تشریف است چنانچه روح الله  
 و بيت الله يعنى پيدا کر در صورت جميل لطيف مشتمل بر اسرار و لطائف يا ضمير راجع بآدم است يعنى پيدا کر ادم را از ابتدا و حال بشر سمى الخلق  
 بطل شصت ذراع و چنانکه آدميان از اول نطفه باشند پس انزال مضغه پس انزال جنين پس انزال مبي پس انزال مرد تمام يا بر صورت خاصه او که نسخه جامع  
 است از جمله مخلوقات چه پنج مخلوقى نيست که مثالى از انزال در صورت و نباشد و لهذا او را عالم صغير خوانند يا صورت بمعنى شان و امر است که  
 ملائکه شدند و ملائک حيوانات و مضرکات است و قيل و قيل ۱۷ از اشعة اللغات يا مختار ليسير ۱۸ يعنى ليسيب شمول قلب بر الامکانيت بر خلاف عرش  
 و انفير که داخل و اثره مکان است قلب و امسح آنراست از عرش و آنچه اندر دست و اينها را در جناب و سى مقدارى نيست ۱۹

اسودا هم میداند که این مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شے و المودج او عرش مجید  
که محل ظهور تام است از ال رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش  
میباشد آن المودج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن المودج را هیچ مقدار نیست  
در جنب قلب که او جامع المودجات بجه نهایت است آئینه که دروے آسمان بایں بزرگی با اشیائے دیگر  
نماید یعنی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است از آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر  
است نه حقیقت آسمان این محبت بشکل روشن گرد و مثلاً در آسمان المودج از کوه عنصر خاک کمون است  
نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب  
کوه خاک هیچ مقدار نیست جز حقش بلکه المودج حقش را شے دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل  
است کلام بعضی از مشائخ در غلبه سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الکی جل سلطان پتول محمد را علیه  
الصلوة والسلام والتحية جامع حقیقت امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت  
الله تعالی شان زیاده است. اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوات  
والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب والله تعالی و تقدس واجب  
الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم نمی کردند خدا  
و کلام من امثال هذیه الاحکام الشکر الیه محمد بنده ایست محدود و تناسلی و او تعالی و تقدس  
غیر محدود است و ناشناختنی باید دانست که هر چه از احکام سکر است از مقام ولایت است و هر چه از صحو  
است بمقام نبوت تعلق دارد که کمال تابان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه صحو از این  
مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحو تفصیل مے دهند لهذا شیخ  
مقلدان و متابعان شیخ ابو زید بسطامی قدس سره ۱۲

۱۰ بضم اول و تخفیف رائے معمله بمعنی گوشه که بدان بازی گفتند و بر نیزه در و گرد که مثل گوشه باشد ۱۱ ۱۲ بضم ویم معصوم و ذال مجمله مفتوح تونز و نمودار و دور فارسی گاهی مجاز بمعنی اندک مستقل پیشو و صاحب قاموس نمود و ج بدوان الفت صبیح و النسته و بالفت خطا گفته و لیکن از مفتاح سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که زیادت الفت صحیح است ۱۲ غث مع الاختصار ۱۳ عاشا یا کی و دوری است خدائے را ازین کار - کلا بافتح و تشدید لام حروف است برائے رد سخن پیشین و حاصل معنی آن اینست که خفیه نیست من هذا الاحکام السکریه یعنی حق تعالی منزه و مبرا است از این چنین احکام منسوب بر سکر یعنی صادر شده بحالت سکر ۱۴ ۱۵ السکر غیبیه بود و قوی و لا یكون الا صحاب المواجهین فاذا کوشف العبد بنعت المجاهل حصل السکر و هام القلب و سقط التمييز بین ما یولمه و ما یدفعه و الصحو رجوع الی الاحساس بعد الغیبه و العبد فی حال صحوه یشاهد العلم و فی حال سکره یشاهد الحال ۱۲ ملتقط ۱۳ عنصر بضم اول و نالت بمعنی اصل و بنیاد و نرد و اطبا خاک دیاد و آب و آتش ۱۴ رخ



البویزید بسطامی قدس سره میگوید <sup>لَوَائِي</sup> اَدْفَعُ مِنْ لَوَائِي عَمَّيْدا لَوَائِي خور الوائے ولایت میداند و لَوَائِي  
 محمد را عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ لَوَائِي نبوت لَوَائِي ولایت را که رو بسکر دارد تزجج میدهد بر لَوَائِي  
 نبوت که رو بسکر دارد و آری عالم است سخن بعضی که گفته اند الولاية افضل من النبوة میداند  
 که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق و بعضی  
 در توهم این سخن گفته اند که ولایت بنی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال ابن سخاں دوران کار  
 می نمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توهم رو بحق نیز دارد باطنش با حق است سجانه و  
 ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از بدبران است انبیا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بهترین  
 جمیع موجودات اند بهترین دولت بالیشانان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است  
 لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از  
 سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که عوام الناس راست از مبحث  
 خارج است بر آن صحو تزجج دادن معنی ندارد و صحو که متضمن سکر است البته افضل است از سکر  
 علوم شرعی که مصدر آنها مرتبه نبوت است سر امر صحو است و مخالف آن علوم بر چه باشد از سکر است  
 صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر <sup>بیتا</sup> تَبَيَّنَا اللَّهُ شُكْرًا عَلَى تَقْلِيدِ  
 الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى مَقْصِدِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بِرُوحِ اللَّهِ عَبْدًا قَالِ  
 آمِينَ و آنچه در حدیث قدسی واقع است لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ تَسْعَى قَلْبُ  
 عَبْدِي الْمُؤْمِنِ مراد از این گنجایش گنجایش صورت مرتبه و خوب است نه حقیقت که حلول  
 در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مرلا مکانیت را با اعتبار  
 صورت لامکانیت است نه حقیقت آن تا عرض وافی به راد و راس مقداری نباشد - این  
 حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است \*

له قول شرح البویزید بدانکه مختصر حال او قدس سره بحاشیه مکتوب چهل و سیوم از نفعات نقل کرده شد آنجا باید دید ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱



مترج ساخته اند و در مشمول رحمت گردانیده که در حقیقت وسعت کل شیئی از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت و کینه و امتداد الیوم امیها المجرمون مخر از ان است و در ان وقت قرعه رحمت را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند نمود که بیه فساکتها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بایتنا یؤمنون شاید این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که بر من می کنند از کفر و معاصی و ادای کنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرت مخصوص با برادر اهل اسلام نیک کردار داشت آنرا مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از ان متطاول از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات با حکام منزله سماوی که بگذارد که نور ایمان را بسلامت برود علماء فرموده اند که اگر بر صغیره به کیره می رساند و اصرار بر کیره مفضی به کفر است عیاذ بالله سبحانه فود اند که پیش تو گفتم غم دل بر سیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است و حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گردانید بخومه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقیته المقصود آنکه مولانا اسحاق حامل رقیه آشنا و فخلص فقیر است و حق بخواه از قدیم نیز داده اگر بدوئی اعانتی طلبید توبه را می خواهند داشت مشار الیه رفن کتابت الشا بقدر اطلاع دار و سلام

## مکتوب نود و هفتم

بشخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و ما

له قوله ورحمتی وسعت کل شیء الخ اشارت است بر آیت که در سوره اعراف واقع است قال عبد بنی الخ گفت خدا عذاب من میرسانش بهر که خواهم و هر بانی من فرامیده است بهر چه پس نود باشد که نویسم رحمت را یعنی رحمت کامله خود را بر آن کسانیکه بر من گاری میکنند زکوة میدهند ۱۲ له قوله وامتداد الخ در سوره یسین واقع است یعنی و بگوئیم جدا شوید از دوزخ که نگارای ۱۳ له فی الحدیث الصحیح انه صلی الله علیه و سلم قال ان المؤمن اذا ذنب نکلت نکته سوداء فی قلبه فان تاب و استغفر صفل قلب و ان لم یتب زاد حق لقلوبه فذلک الیران الذی ذکره الله فی کتابه کلا بل دان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون ۱۴ له قوله اصرار بر صغیره به کیره میرساند و آنکه کیره کیره است که در شرع بر دوزخ تعیین یافته یا عید و واقع شده یا بنی از ان بدلیل قطعی و در یافته موجب تنگ حرمات دین گشته و هر چه در این چنین بود است و مراتب کیره متفاوت است بعض بزرگ تر و شفیع تر از بعض کذا فی ترجمه الشیخ و دوی ان رجلا قال (باقی بر صفت)

یتناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفسر ان بحقیقت ایمان مشرف گردانید بخومه سید المرسلین علیه و علی الیه و علیه ارحم من الصلوات انتهائاً و من التسلیمات اکملها بهم چنانکه مقصود از خلقت انسانی اداء عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است تواند بود که کرمه و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین ۱۵ باین معنی باشد چه کلمه حتی بهم چنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علیت نیز می آید ای جلی ان یأتیک الیقین گویا ایمان که پیش از ادای عبادت است صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان یقین کرده شده قال عز شأنه یا ایها الذین امنوا امنوا ان الذین امنوا صدق امنوا حقیقه باذاع وظایف العبادات الی المؤمنین و مقصود از فدا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است یقین است و پس و اگر از فدا فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت مومن باشند و عین الحاد و زندقه است در علیه حال و سکر وقت جزایط بفرستند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی اذوا حله میگوید که علم الفناء و البقاء یدور علی اخلاص الوحدانیه و صححه العبودیه و ما سوی ذلک فمخالیط و زندقه و الحق که راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر می دهد فدا فی الله عبارت از فدا در مرضیات او است سبحانه و علی هذی القیاس ۱۶

دقیقه حاشیه ۱۵ لابن عباس که الکبار سبعه هی قال هی الی السبعائة اقرب منها الی سبعه غیر ان لا کبیره مع الاستغفار الی التوبه و لا صغیره مع الاصلاح ۱۲ ذواجر ۱۶ فی الحدیث المتفق علیه انما الاعمال بالخوا ۱۷ یعنی نیست اعتبار اعمال مگر بنی بر خاتمه بر کدام عمل است بهمان اعتبار دارد ۱۸ حاشیه صفر بذا ۱۹ در سوره حجر واقع است یعنی و عبادت کن پروردگار خود را تا دقتیکه برسد تو یقین از یقین مفسرین مرگ مراد داشته اند و کلمه حتی را بمعنی غایت و نهایت گرفته اند و اشارت با استقامت بر عبادت نموده اند حضرت ایشان قدس سره می فرمایند که محتمل است که حتی از برای علت باشد و یقین بر معنی خود بود ۲۰ له و حق اذا کان مستقبلاً بالنظر الی ما قبلها بمعنی که اولی ۲۱ کافیه ۲۲ له قوله گویا بمعنی گوئی الف در آخر زیاده است و گوی صیغه خطاب است از گفتن و حجاز بمعنی تشبیه نیز آید و اینجا بسین معنی است ۲۳ له در سوره نسا واقع است که آنکه گردیده اید ایمان آید بخدا و پیغمبر او بکتاب که فرود شد خدا بر پیغمبر خود ۲۴ له و قدس سره از طبقه راجع است کثرت و عیو اسحاق است شیخ جلی بود در وقت خویش و عیو را مقامات بود در ورع و تقوی که خلق از ان عاجز اند از اصحاب عبد الله مغربی و ابراهیم خواص است از عبد الله بر سید فکر در و عیو میگوید گفت ابراهیم حجه الله علی الفقراء و اهل الادب در سنه سبع و ثلاثین و ثلثمائه برفت از دنیا و میگفته بر کثرت مشایخ نگاه ندارد بدو عیو را و در و عیو را که فدا شود ۲۵ از نقایات ۲۶ له که علم فدا و بقا در است بر اخلاص توجید و صحت بندگی و اسوای آن پس در خطی انداختن است و عیو یعنی مرگ ۲۷ له عمل بودن خلق مرتضی را سبحانه ۱۲



السَّيِّدُ إِلَى اللَّهِ وَالسَّيِّدُ فِي اللَّهِ وَتَجَوَّهَ تَابِعًا مُصَدِّعٌ مِثْلُكَ أَثَارَ سَيِّدِ مِثَالِ شَيْخِ  
 الْغُثِّ بِصِلَاحٍ وَتَقْوَى وَفَضِيلَتِ أَرَاغَةِ أَنْدُجَمِ كَثِيرِ الْإِشْثَالِ وَابْتِغَاءِ زِيَادَةِ الْأُمُودِ الْكَرْمِ مَعُونَتِهِ  
 طَلِبْنَدِ امِيدِ اسْتِ كِه تَوْجِهَ تَرْغِيبِ بَحَالِ الْإِشْثَانِ مَرَعِي خَوَاهِنْدِ فَرَمُودِ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ آتَى الْهَدَى

## مکتوب نود و هشتم

بِعَبْدِ الْقَادِرِ لِسِرِّ شَيْخِ زَكْرِيَا صَدُورِ يَافِتِه در تَرْغِيبِ بَرِّ رَفِيقِ وَتَرْكِ عَنَفِ بَابِ إِدَاةِ حَدِيثِ نَبَوِيهِ عَلَى  
 مُصَدِّقِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ حَقِّ سَجَانَةِ وَقَالَهُ بِرُكُوزِ عَدَالَتِ اسْتِقَامَتِ اِزْدَانِي فَرَايِدِ  
 بَعْدِ حَدِيثِ نَبَوِي عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَفِيهِ التَّسْلِيمَاتُ الْكُلُّهَا كِه دَر بَابِ تَذَكُّرِ وَعَظِّ  
 وَنُصِيحَتِ دَاوُدِ شَدِيدِ اِنْدَاوَرِ اِدْمُودِ حَقِّ سَجَانَةِ وَقَالَهُ عَمَلِ بِمُقْتَضَايَ اَنَّهَُا مَبْسُورُ كِه دَانِدِ

اصل

ترجمه از مصحح

رسول فرمود صلی الله تعالی علیه آله وسلم هر آئینه  
 خدا تعالی لطف و نرمی کند به دوست  
 میدارد و اساقی را و میدهد بر رفیق چیز که نمیدهد  
 بر درشتی و چیز که نمیدهد بر هر چه جز نرمی است  
 روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم  
 گفت آنحضرت مرا نشانه رضای لازم بگیر بر خود نرمی را  
 و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن  
 بدستی که نرمی یافته نشود و چیز دیگر یار باید آنرا و کشیده نشود  
 از چیز که مگر عیب ناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت  
 علیه علی آله الصلوٰة و التَّحِيَّةُ کیسکه محروم گردانیده شود از لطف  
 و نرمی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز از شاد نمود

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي  
 عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُصْفِ وَمَا لَا  
 يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ دَوَاةٌ مُسَلِّمَةٌ وَ  
 فِي رِوَايَةٍ لَهُ قَالَ لِعَائِشَةَ دَمْعُ عَيْنِكَ  
 بِالرِّفْقِ وَآيَاكَ وَالْعُصْفُ وَالْفُحْشُ إِنَّ  
 الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا ذَانَهُ  
 وَلَا يَنْتُجُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ  
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
 الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ مَنْ يُجْرِمُ الرِّفْقَ  
 يُجْرِمُ الْخَيْرَ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ

عنه بر هر حرکت و مشهور از آن ضم است درشتی خلاف رفیق و درشتی نمودن ۱۲ من ۱۳ رواه مسلم ۱۴ رواه البخاری ۱۵

وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ وَالسَّلَامُ  
 إِنَّ مَنْ أَحْبَبَكَ إِلَى أَحْسَنِكُمْ أَخْلَاقًا  
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ  
 أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ  
 وَالتَّسْلِيمَاتُ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ  
 وَالْإِيمَانُ فِي الْحَيَّةِ وَالْكَدِّ أَوْ مِنَ  
 الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ  
 إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِي  
 إِلَّا أَخْبَرَ كُمْ بَيْنَ تُجْرِمُ عَلَى النَّارِ  
 مَنْ يُجْرِمُ النَّارَ عَلَيْهِ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ  
 عَلَى كُلِّ هَيِّئٍ كَسِيْنٌ قَرِيبٌ  
 سَهْلٌ - الْمُؤْمِنُونَ هَيِّئُونَ لِيُنُونَ  
 كَالْجَمَلِ الْأَنْعَمِ إِنَّ قَيْدَ انْقَادِ  
 وَابِ اسْتِثْنَاءِ عَلَى صُخْرَةٍ اسْتِثْنَاءِ  
 مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ  
 عَلَى أَنْ يَنْفِذَ كَذَعَاةً اللَّهُ عَلَى  
 دَعْوِيسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ  
 يُخَيَّرُكَ فِي آيِ الْخُودِ اِعْشَاءَ إِنْ  
 رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى

آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام بدرستی از جمله  
 محبوب ترین شما بسوی من نیک ترین شما اند  
 از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوٰة و السلام  
 کیسکه داده شد او را نصیب وے از نرمی و  
 لطف داده شد او را نصیب وے از نیکی  
 دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه علی آله الصلوات  
 و التسلیمات شرم داشتن از ایمان است ایمان  
 در بهشت است و فحش و بے پروا گشتن از بدی  
 است و بدی در آتش دوزخ است  
 بدرستی که خدا تعالی دشمن میدارد از حد در گذرند  
 بهر چه گوئے را - آیا خبر ندیم شما را که کیست که حرام  
 است وی بر آتش دوزخ و کیست که حرام است  
 آتش دوزخ برو - بر هر آرمیده آرمسته و نرم طبع  
 نزدیک بر دم نرم خود مسلمانان آرمیده نرم طبع  
 منقاد اند مانند شتر که در پیشش مهار انداخته اند  
 اگر کشیده نشود گردن می نهود و اگر بر شتر نشانده  
 شود می نشیند بر که فرو برد شتر را و حال آنکه او قدر  
 داشته باشد بر اجرائی آن بخواند آنرا مقتضای روق  
 قیامت روبروئے ممکن است خلایق تا آنکه خیر  
 گرداند او را در هر جور که خواهد - بر آئینه  
 مروءے گفت مریم خیمه را صلی الله تعالی علیه

عنه رواه فی تشرح السنة ۱۷ رواه احمد و الترمذی ۱۲ صه رواه الترمذی ۱۳ صه رواه الترمذی ۱۴ صه رواه الترمذی ۱۵ صه رواه البخاری ۱۶ صه بر دوید تشدید و تحفیفت آن ۱۷



عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِيَنِي قَالَ  
 لَا تَغْضَبْ فَرْدًا قَال لَا تَغْضَبُ  
 إِلَّا أَخِيْرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ  
 كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ  
 عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ إِلَّا أَخِيْرُكُمْ  
 بِأَهْلِ النَّارِ كُلُّ عَظِيمٍ جَوَاطِ  
 مُسْتَكْبِرٍ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ  
 وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنْ  
 ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَالْأَفْلَاحُ طَجَّ  
 إِنَّ الْغَضَبَ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ  
 كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْحَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ  
 لِلَّهِ دَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ  
 صَغِيرٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ  
 وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ  
 فِي أَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ وَفِي  
 نَفْسِهِ كَبِيرٌ حَقٌّ لَهُمْ وَأَهْوَنٌ عَلَيْهِمْ  
 مِنْ كُلِّ أَوْجَحٍ يُرَقَّ قَالَ مُوسَى بْنُ  
 عِمْرَانَ عَلَى نَبِيٍّ وَأَعْلَى الصَّلَوَاتِ  
 وَالتَّسْلِيْمَاتِ يَا رَبِّ مَنْ أَعَزَّ  
 عِبَادَكَ قَالَ مَنْ إِذَا قَدَّرَ عَقَرُ  
 وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 وَالتَّحِيَّةُ مِنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ

یعنی هرگاه آن مرد وصیت طلبید از آن مرد و جویش پس فرمود که خشم بگیر

عَوْدَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ  
 عَذَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اعْتَذَرَ  
 إِلَى اللَّهِ قَبْلَ اللَّهِ عَذْرَةٌ وَقَالَ  
 أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ  
 عَرَضٍ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ  
 الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ  
 دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ  
 عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ بِقَدَرِ مَظْلَمَتِهِ  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ  
 أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ  
 فَحَمَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ مَا تَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا  
 الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا  
 مَتَاعَ فَقَالَ إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّنِي  
 مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَ  
 صِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ  
 هَذَا وَقَدْ فَتَ هَذَا وَآكَلَ مَالَ  
 هَذَا أَوْ سَفَكَ دَمَ هَذَا أَوْ ضَرَبَ هَذَا  
 فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ  
 حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ  
 قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أَخَذَ مِنْ خَطَايَا  
 هُمْ فَطَرَحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طَرَفَ فِي النَّارِ

عیب و نقصان او را و هر کس که باز دارد و فرو  
 خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از او کس  
 عذاب خود را روز قیامت و کسیکه عذرخواهی  
 کند بسوئے حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را  
 و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام کسیکه هست  
 بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از او بطریق  
 ظلم از او بپوشد و بپوشد یا چیزی دیگر پس باید که عفو کند  
 از او و از پیش از آنکه نباشد دینار و دره می اگر  
 باشد او را کاره نیک گرفته شود از وی باز نماند  
 ظلم و اگر نباشد او را نیکها گرفته شود از او بپوشد  
 صاحب دی پس برداشته شود و بار کرد و شود بر او  
 کسیکه ظالم است و نیز فرمود آن حضرت علیه  
 الصلوة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند  
 مفلس در میان ما کسی است که نیست در مردم  
 او را و نه متاع پس گفت بدرستی که مفلس از  
 امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنهار  
 و روزه و زکوة و صیام و تحقیق دشنام کرد این را  
 و نسبت بزرگوار این را و خورد مال این را و ریخت  
 خون این را و بزد این را پس داده شود این شخص  
 را از نیکهای او و دیگر از نیکی های او  
 پس اگر فانی شود نیکهای او پیش از آن که  
 ادا نموده شود آنچه بپوشد و بپوشد است گرفته شود  
 گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته  
 مطلوبان



وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ  
 أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَنْهَا أَنَّ الْكُتُبَ إِلَى كِتَابًا تَوْصِيَةً  
 فِيهِ وَلَا تُكْثِرُنِي فَكُتِبَتْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
 أَمَّا بَعْدُ فَيَا نِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
 وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ أَلَمَسَ  
 رَضِيَ اللَّهُ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاةً اللَّهُ  
 مَوْنَةَ النَّاسِ وَمَنْ أَلَمَسَ  
 رَضِيَ النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَّ اللَّهُ  
 إِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ

نشود در آتش دوزخ و مروی است از معاویه  
 رضی الله تعالی عنه که تحقیق نوشت اولسوی  
 عائشه رضی الله تعالی عنها اینکه بنویس  
 من کتابی که نصیحت کنی مراد را و اکثر مکن  
 پس نوشت سلام علیکم اما بعد پس به تحقیق من  
 شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه و علی آله  
 و صحبه وسلم میگفت کسی که طلب کند  
 خوشنودی خدا را بنا خوشنودی مردم کفایت کند  
 اورا خدا نیت علیه بار و گران مردم و بر که طلب کند  
 خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا آید از د  
 اورا بسوی خلق و سلام باد ابر تو

صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ دَقْنَا اللَّهُ  
 سُجَّاتِهِ دَائِمًا لَكُمْ التَّوْفِيقَ بِالْعَمَلِ بِمَا أَخْبَرَ الْجَبْرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَحَادِيثِ الْكَلِمِ  
 بے ترجمه نوشته شده است ابان خدمت شیخ جیور جوع نموده معانی اینها را فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضای  
 اینها میسر شود بقای دنیای پس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید و دائمی است عقل دور اندیش  
 را کار باید فرمود و بطر اویت بے حلاوت دنیا میخورند و دنیا بد شد و اگر بد دنیا کسی را عزت و اکبر و باشد کفار و بنیاد  
 باید که از همه عزیز تر باشد و بطر اویت و دنیا فریفته گشتن از بے خردی است فرصت چند روزه را غنیمت باید  
 شمرد و در مرضی خدا بے عز و جل باید کوشید و بخلق خدا با بر احسان نمود و التَّخَطُّمُ لِحُصْنِ اللَّهِ وَالسَّهْفَةُ  
 عَلَى خَلْقِ اللَّهِ هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی مجرب صادق علیه الصلوة والسلام هر چه فرموده

یعنی هر دو انداز اندانی بخند حق تعالی توفیق عمل کردن با نکر خرد و ده است خبر صدق یعنی خبر میده راست گوئی یعنی پیغمبر خدا صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم تسلیم اکثر اکثر است یعنی بزرگ دانستن حکم حق تعالی را یعنی بمقتضای آن عمل کردن و هربانی نمودن بر خلق خدا  
 هر دو توفیق بزرگ و کلان اند از برای خلاصی از عذاب آخرت دواة السوء من دهن اكله منقطع من مشكوة  
 اله صابحه

است مطابق نفس الامر است نزل و ندریان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است  
 و بنویسائی کیف رسوائی و بے لوائی قَالَ اللَّهُ سُجَّاتِهِ دَائِمًا لَكُمْ التَّوْفِيقَ بِالْعَمَلِ بِمَا أَخْبَرَ الْجَبْرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَحَادِيثِ الْكَلِمِ  
 الیکن لا ترجحون هر چند میدانند که وقت شرافت و امتناع امثال این سخنان نمی کند عقودان  
 جوانی است و تنجات دینی و میسر و حکومت و تسلط بر خلق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث  
 این گفتگویی گردد و هنوز هیچ زرقه است وقت تو بر و انابت است بنبر شتر است رخ در خانه اگر  
 کس است یک حرف بس است

## مکتوب نود و نهم

به ملا حسن کشمیری صدر یافته در جواب استفسار سے که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع  
 آن با حالت یوم که سر اسر غفلت و تعطیل است - التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری  
 که زنده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت یوم که سر اسر غفلت و تعطیل است که بعضی از  
 اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و حاصل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست  
 که بیان آن ضروری است گوئیم روح الناق را پیش از تعلق با این سیکر سیولانی راه ترقی و عروج میدهد  
 بود در نفس و مقام معلوم محسوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج  
 بشرط نزول و ولایت نهاده بودند و ضریب او از این راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی آنکمال  
 از خویش آن جوهر نورانی را باین سیکر ظلماتی جمع فرموده فسیحان من جمعه بین النور و الظلمة و

سے قولہ نزل بفتح اول و سکون ثانی یہود و مسخری قولہ ندریان یعنی ندریان و ندریان در یهودی مریض فارسیان بسکون ثانی  
 نیز استعمال کنند و سخت سے قولہ بنویسائی یعنی بنویسائی و بے لوائی و بے لوائی در رسوائی و رسوائی در  
 قولی سے قولہ قال الله سُجَّاتِهِ دَائِمًا لَكُمْ التَّوْفِيقَ بِالْعَمَلِ بِمَا أَخْبَرَ الْجَبْرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَحَادِيثِ الْكَلِمِ  
 آنرا سورہ مومنون بارہ تدریج سے قولہ دامننا الزمات است بگفته که درباره دعائی و سورہ الصافات واقع است یعنی  
 نیست هیچ کس از ناگوار و اجلے است معین سے قولہ ظلماتی یعنی بنفستین تاریک و این منسوب است بر ظلم که بنفستین است  
 از ظلم یعنی تاریک شدن و العتوتون ناقص یعنی نسبت در بعض عمل زاید آنچنانکه در نورانی و حقانی و سبحانی سے قولہ فسیحان  
 من النور یعنی پس پاک و ممتز و مبر است آنکه نور با ظلمت جمع کرد و عالم امر بے کیف را با عالم خلق با کیف قرین ساخت سے قولہ  
 نفس لفتحین پنجره مرغ در آخر سین و صادر و مستعمل است



تفسیر با تقدیر  
قرن الکونین بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف تقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطان  
از برای تحقق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را با نفس نسبت تشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را  
سبب انتظام اینها گردانید که میفرمود <sup>۱۲</sup> لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ دَعَوْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ  
همین ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشیه الذم است  
پس بواسطه آن نسبت جمیع روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش  
ساخت و تغییر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روحی آید  
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بر نبیه و جوب تعالت  
و تقدس داشت نیز فراموش گرداند و بتمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد و الله تعالی از کمال  
مهربانی و بنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات و التسلیات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود  
دعوت فرمود و بجا گفت نفس مروح را که معشوقه اوست امر نمود فَمَنْ دَجَّعَ الْقَهْقَرَى فَقَدْ فَتَرَ  
قُوَّةً عَظِيمًا وَمَنْ كَمَدَ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَدْوَى فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا هَذَا  
جواب آن اشکال گوئیم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنا آن در نفس و بقاء آن  
بذو نفس ناچار تازمانی که این اجتماع و انتظام بر پاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن است نوم  
که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض  
نموده و محبت باطن بطون آرد و فائز و لقای که بقافی پیدا کرده بود و بروز و ال آورده فائز و لقای  
بر باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چه تا تاثیر کند باطن را  
تمام نیست بجا نب ظاهر گشته است و از ظاهر بباطن هیچ در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و  
باطن آگاه و لا محذور و مثلاً روغن بادام تازمانی که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است

یعنی برائیه آفریدیم آدمی را در نیکوترین صورت پس گردانیدیم آنرا فرد تر از همه فرمانندگان - سورة بقره عم ۲۲ یعنی مدح کردن  
بچیزه که شایسته نذمت باشد کفو له لایعیب فیهم الا ان سیوفهم یخربون فلول من قراع الکتاب ۱۲ پس کسیکه جهت  
تعمیری نمود پس تحقیق بطلب رسید و فردی یافت فردی بزرگ و کسیکه زبرد داشت سر خود را اختیار نمود و میلان بسوئی زمین پس گواه شد  
گواه شد فی دور اندازد راست ۱۲ قوله هذا یعنی لازم بگردد این مذکور را و نگردد در زمین خود آنرا بداند که تا اینجا مقدمه میده که بیان آن  
ضروری است اهتمام یافت و بعد از آن حضرت شیخ قدس سره بر سر اصل مطلب آمده بیان آن مینماید ۱۲ هه قوله بکنجاره بالضم و  
یم عربی آنچه بعد از کشیدن روغن ثفل کفیر و غیره می ماند بپندی کلهی ۱۲

و چون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پیش حکم یک بر دیگر متمشی نمی شود و این چنین حساب  
دولتی را اگر خواستند بعالم باز گردانند و عالم را به توسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی و تاریکات او را  
بطریق سیر عن الله بانشاء بعالم فرود می آورند و او به تمام بخلق میگردد و بگوید آنکه گرفتاری با اینها پیدا کند  
چرا و بر همان گرفتاری سابق خود است بے اختیار او را درین عالم آورده اند پس این مفتی با سائر مبتدیان  
در اعراض از جناب قدس او تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت هیچ مناسبت  
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این مفتی بے اختیار است  
و غایت درین ندارد بلکه رفائعه حق سبحانه و تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و بر غایت است  
و نامضی حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده و بوقت تعالی و تقدس آرد  
و مفتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود او را  
از اوقاف بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندانم که الله الرفیق الاعلی نقد وقت اوست متنازع طریقت  
قدس الله تعالی است و در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمیع توحید بین الحق و الخلق گفته  
اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کس از مقام خود خبر داده است و الله تعالی

له بدانکه حضرت ایشان قدس سره العزیز فرق در میان مبتدی و مفتی مروج له الخلق بچار وجه بیان فرموده اند اول آنکه مبتدی گرفتاری بخلق  
است بخلاف مفتی مروج له الخلق و ثانی آنکه اقبال بخلق در حق این مفتی اله و ثالث آنکه گوئیم مبتدی را میسر است اله و رابع آنکه در آنجا  
مکتوب فرموده اند مبتدی صاحب حجب است اله اشارت است بحدیثی که روایت کرد بخاری رح از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی  
عنها قالت ان من فجع الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی فی بیته و فی یومی الی ان قالت ثم نصب  
یدیه فجعل یقول فی الرفیق الاعلی حق قبض و مالت یدیه لیضیغه فکفاه اند که رفیق اعلی اسمی است از اسماء الهی و بعضی گفته که  
گروه انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مراد از او و الله اعلم ۳۱ قوله اللهم الرفیق الاعلی یعنی له خدا الحق کن بر جماعت  
اعلی یا اختیار کردم رفیق اعلی را و این قول اشارت است بحدیثی که مروی است در بخاری و مسلم از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی  
عنها دیاب ذات المحض علی الصلوة و السلام مجلس آنکه قالت عائشه فکان اخر کلمة تکلم بها النبی صلی الله علیه و سلم  
قوله اللهم الرفیق الاعلی بدانکه مراد رفیق اعلی احوال است بعضی گفته اند که مراد از او اسمی است که ساکن اند در اعلی علین در  
حضرت قدس بچنانکه در حدیث واقع شده مع النبیین و الصدیقین و حسن اولئک دقیقا و رفیق اسم جنس است واقع می شود  
بر واحد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بروی تعالی  
آمده است و در حدیث آمده است ان الله دقیق حجب الدفق فی الامر و مؤید این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل  
آمده گفت که خدا تعالی مشتاق است و خیر میگرداند ترا در بودن در دنیا و در آمدن اینجا آنحضرت فرمود و اخذت الرفیق الاعلی و بعضی  
رفیق اعلی را بر پشت نیز حمل کرده اند رفیق بمعنی نرمی کردن و سودا شدن نیز آمده است و مراد رفیق جلای رفیق است ۱۲ ترجمه الشیخ ۱۲  
۱۲ یعنی پس حالش چنین است که روئے اله چه او بر همان گرفتاری سابق خود است و از گرفتاری تا عدم اله ۱۲ یعنی و تحقیق این امر  
از حق است سبحانه و او میداند ۱۲



اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآلِهِ سَيِّدِ الطَّائِفَةِ حَبِيبِ رَضَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَرَمُودَهُ اسْتَكْرَامُ إِلَهِيَّةٍ هِيَ الرَّجُوعُ  
إِلَى الْبَدَايَةِ مُوَافِقُ مَقَامِ دَعْوَتِ اسْتَكْرَامُ كَرِيمِ مَسُودَةٍ تَحْرِيرِيَّةٍ يَافِتُهُ جِهَ دَعْوَايَتِ تَمَامِ رُوحِ بَلَقِ اسْتَكْرَامُ  
حَدِيثُ تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي كَيْفَ تَحْرِيرِيَّةٍ يَافِتُهُ بُوْدَا شَارِبَتِ بَدَوَامِ آكَاسِي نَيْسَتِ بَلَكُ اخْبَارِ اسْتَكْرَامُ  
از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام  
ناقص طهارت نه گشت و چون بنی در رنگ شیان است در محاطت امت خود غفلت شایان منصب  
تَبَوُّتِ اَوْ بِنَا شَدَّ وَ حَدِيثُ لِي مَعَ اللَّهِ وَقَدْ لَا يَسْجُدُ فِيهِ مَكَدٌ مُقَرَّبٌ وَلَا يَنْبِي مُرْسَلٌ بِرَقْدٍ  
صحت اشارت بر تجلی ذاتی برقی تواند بود و آل تجلی نیز مستلزم اقبال بحجاب قدس خداوندی جل سلطان  
نیست بلکه این تجلی از آل جانب است متجلی در دران صغیری نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است  
عاشق از سیر سیر گشته است بدیت آینه صورت از سفر دور است + کال پذیرای صورت از نور است +  
باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفع نموده میکنند یا وجودی بر دلگی او را بخلق مشغول داشته اند  
و قلاح خلایق را با و مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میمان  
او و پادشاه جلای از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته  
است پس فرق دیگر است در میان مبتدی و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع  
الحجب والسلام علیک وعلی سائر من اتبع الهدی +

## مکتوبات صدم

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوله که نموده بود که شیخ عبد الکیسری بپنی گفته است که  
حق سبحانه و تعالی عالم لغیب نیست - التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود

له یعنی نمی خندید و بخیم من و نمی خندید دل من - فی مسند ابی داود و قال یعنی ابوداؤد کان النبی صلی الله علیه و سلم  
محفوظا یعنی من ان یخبر من شیء و لم یعقل - و قالت عائشة رضی الله تعالی عنهما قال النبی صلی الله علیه و سلم  
تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي اَنْتَهی ۱۲ ۱۳ قال المعرب ین کوه الصوفیة کثیرا و هو فی الرسالة القشیریة یلقطی وقت  
لا یسعی فیہ غیر ذی قلت یوحنا منه انه اراد بالملك المقرب جبریل و بالنبی المرسل نفسه الجلیلة و فیہ ایماء الی مقام  
الاستغراق المعبر عنه بالسک و المحو و القناء و هو قاری ۱۴ معرب ۱۵ یعنی عاشق در رنگ آینه است که از سفر دور است و مجادیب  
صورت است که نور نیست خود ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
سوره توبه ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

بوضوح انجا مید نوشته بودند که شیخ عبد الکیسری بپنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم لغیب نیست -  
مخدوما فقیرا تائب استماع امثال این سخنان اصلا نیست بے اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فر  
تاویل و توجیه آن نمید بد قائل آن سخنان شیخ کیسری بپنی باشد یا شیخ اکبر شامی - کلام محمد عربی علیه و علی  
إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ در کار است نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشی  
مارا با نقض کار است نه بفض فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است بحق تعالی در کلام  
مید خود را بعلم غیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از سبحانه بسیار مستقیم و مستند است  
و فی الحقیقت تکیب است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی برارد کبروت کلمه  
تَحْزِجُ مِنْ أَقْوَاهُمْ قَالَتْ شَعْرَى مَا حَمَلَهُمْ عَلَى التَّقْوَةِ بِأَمْثَالِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ الصَّوْمِيَّةِ  
فِي خِلَافِ الشَّرِيعَةِ - منظور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوبند در غلبات احوال انا

سوله قول شیخ عبد الکیسری مولانا محمد راجی حضرت شیخ عبد الکیسری را ملازم است بسیار کرده اند میفرمودند که شیخ بنایت عالی مشرب و بزرگوار بودند و در  
ناله خود قبله مشایخ حرم مکه بوده اند و میفرمودند که حضرت شیخ سالم الدین بودند ایشان را خلیفه بود که دران مقداری از سونق داشتند و کاسه جوین  
بول وقت افطار شدند و آن کاسه را از آن خلیفه بیرون می آوردند و در آن کاسه آب می ریختند و لیسه انگشت از آن خلیفه یکبار مقدار کسوفی  
بیرون می آوردند و آن آب آمیخته می آشامیدند و تا شب دیگر غذا و شربت ایشان بیرون بود و روزی در مجلسی که لیس از اکابر علماء و فقهاء و عرفاء حاضر بودند  
تقریب فرمودند که حق تعالی عالم غیب نیست اگر حاضران از آن سخن برخیزند و بگویند بعضی بخندیدند و بعضی بگریختند و بعضی بگریختند و بعضی بگریختند و بعضی بگریختند  
دریافتند که آن در حقیقت لیس نمی گوید از قصد خود متزل نموده و فرمودند آنجا که حق است بکه شهادت است و بگویند چه چیز پوشیده  
نیست تا غیب توان گفت چون غیب معهود شد علم بعد و م باشد پس عالم الغیب که در قرآن واقع است نسبت بکما باشد نه نسبت حق  
سبحانه ۱۲ از سخنان سوله قول شیخ اکبر شامی محقر حال او قدس سره بکاشیه مکتوب می و یکم نوشته شده است ۱۳ شیخ صدر الدین محمد  
بن الحق قولی قدس سره کینت و عی بالعالی است جامع بوده است میان علوم چه ظاهری و چه باطنی و چه عقلی و چه عقلی مولانا  
قلب الدین شیرازی در حدیث شاگرد و است و بسیار از مشایخ مثل شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ایلی در جری  
دیده بوده اند و در مصنفات است ۱۴ از لغات وی قدس سره از بهترین مریدان حضرت غوث اعظم عبد القادر جیلانی قدس سره  
است وی در سال ششم صدوسی بجزی وفات یافت رحمه الله تعالی ۱۵ خیریه الاصفیاء سوله قول عبد الرزاق شیخ عبد الرزاق از  
احد اصحاب خواججه حسن عطار از خلفائے الیثا نیست طریق و در درویش نسبت رابط بوده است ۱۶ از سخنان سوله قول مارا  
نفس یعنی از شارح علیه الصلوة والسلام منقول بوده باشد ۱۷ سوله قول نه بفض اشارت است بکتاب فصوص الحکم که از تالیفات  
شیخ اکبر قدس سره است ۱۸ سوله قول فتوحات مدینه اشارت است بآنکه از آن حضرت علیه الصلوة والسلام منقول است ۱۹  
سوله قول از فتوحات مکیه یعنی کتابی که از جلد مصنفات شیخ اکبر است قدس سره ۲۰ سوله اشارت است به آینه که  
در سوره کاف واقع است یعنی سخت است این سخن که بر می آید از دکان ایشان ۲۱ سوله قول فیما لیت الخ یعنی پس اے کاش  
و التی که چه باعث شد ایشان را بر گفتن امثال این سخنان که در مخالفت شریعت سرخ اند ۲۲ سوله قولی - آن انا که وقت  
گفتن لغت است و وی انا در وقت گفتن رحمت است + آل انا منظور رحمت بد + و این انا فرعون را لغت به ۲۳ سوله  
مکتوبات القویه ۱۲



این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عذر را نمی شاید و هیچ تاویدی درین مقام مقبول نیست **فَإِنَّ كَلَامَ الشُّكَاكِيِّ يَجْمَلُ وَيَصَوْتُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا يَخِيدُ** اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است و مستحق آزار است تحصیل ملامت خلق را را بهما بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسره کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن سراید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چو غیب نسبت حق سبحانه معدوم مطلق است و لا شئ محض تعلق علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لا شئ محض می بر آرد نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لا شئ صرف است از مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در اصدق علیه اینها است نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن تصور اند و با صدقات متمنخ تصور چه معلومیت از استحاله می آید و لا اقل وجود ذی بنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد رومی کرده اند درست است نفی

له قول فان کلام را یعنی زیرا که کلام اهل سکر بر محل حسن حمل کرده می شود و از نظر خود برگردانیده شود نه کلام غیر ایشان یعنی اهل صواب ۱۲ یعنی کلام شیخ عبد الکبیر یعنی قدس سره که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست ۱۲ **له** قوله سخن کرده اند و استفسار نموده یعنی ملا حسن کشمیری که مکتوب الیه اند تا ویل کلام را بیان کرده از حضرت امام ربانی استفسار نموده اند ۱۲ **له** قوله آنکه گفته اند که غیب بدانکه کلام شیخ محمد الکبیر قدس سره را مستناویل انجاء کور ساخته اند اول اینکه غیب معدوم باشد الخ و این از متکلم این کلام شیخ عبد الکبیر منقول است دوم توجیه مولانا محمد رومی که در مرتبه ذات بخت و هویت صرف جمیع نسب و اضافات ماقول است و چون در این مرتبه اضافات و نسبت علمیت نباشد پس در این مرتبه عالم الغیب نه گویند و برین توجیه اعتراض ملا حسن را نقل فرموده توضیح کرده اند و خود هم اشکال وارد کرده اند و بموجب توجیه ملا حسن کشمیری و ادراکهم محذوف نموده اند ۱۲ **له** قوله آنکه گفته اند مبتدا است و قوله یعنی چو غیب نسبت به حق سبحانه الخ جمله شرطیه خبر آن و بحثی که خبرش محذوف باشد یعنی درست است و محتمل است که قوله و توجیهیکه خود کرده اند معطوف بود بر قول او آنکه گفته اند و بر دو مبتدا باشد خبرش قوله اقرب توجیهات است و باقی جمله معترضه بآید الله اعلم و علیهم السلام و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم ۱۲ **له** بدانکه مولانا شمس الدین محمد رومی قدس سره از اجل اصحاب حضرت مولانا سعد الدین قدس سره بودند و ما با طالبان را در جامع هرات بحق دعوت می نمودند مولانا شمس الدین رومی بود که دیده است بر سر فرشته از برات از جانب قبله ولادت ایشان در شب برات از شعبان سنه عشرين و ثمانمائه بوده است والده ایشان را بسره پنج ساله وفات یافته بوده است او از اهل بهت لغایت متأخر و مجرد خاطر شده آل شب حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که فرموده اند غم مخور و دل خوش دار که حضرت سحانه ترا بسره خواب داده و او را خواب مرابوے بشارت داده اند قوی الی آخره باقی الرضات ۱۲

نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است تخصیص بعلم غیب کردن و بجهت نداشتن اشکال دیگر بر توجیه مولانا آن است که اگر چه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیت نفی است اما علمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا نفی است ثفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت متر می شد بذات مترتب میدانند فکذا بذات و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را با آن جائز ندانسته اند اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بخت او سبحانه بخت است چه ذیجه که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است ملا حاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا محتمل ان هذا التعلق این جا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی **فَلَا يَحْدُ وَذِي أَنْ يَتَعَلَّقَ الْعِلْمُ الْوَاجِبُ سُبْحَانَهُ يَدَّ اِتِّهِ تَعَالَى بِطَرِيقِ الْحُضُورِ لَا بِطَرِيقِ الْحُصُولِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ وَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ وَ بَارَكَ وَ السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا**

## مکتوب صد و یکم

نیز ملا حسن کشمیری صد و بیافته در رد بر جماعه که کما ملان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند **أَحْسَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَالِكُهُ وَأَصْلُهُ بِالْكُ مَفَاوِضُهُ تِلْكَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ صَدِيقُ رَسَائِدِنْدَ حَمْدًا رِثْلُهُ سُبْحَانَهُ** که در افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله

**له** قوله در علم توجیه علم بر دو قسم است حصولی که بواسطه حصول صورت معلوم است در قوت علمیه عالم و حضوری که نفس حضور معلوم پیش عالم در آن کافی بود و احیای حصول صورت نباشد ۱۲ **له** پس هیچ استحال نیست اندرین که تعلق بگیرد علم و اسمی بذات پاک او بطریق حضوری معلوم نه بطریق حصول صورت معلوم ۱۲ زیرا که راسته که گفته اند خدای پاک حال شناسا و باصلاح سازد دل شناسا ۱۲ **له** نفی کنندگان صفات از حق تعالی که معتزله و علماء غلامانند حق را سبحانه عالم میگویند ۱۲ **له** یعنی آقا خدای علم ملا حاطه را و آقا خدای ذات مطلقه مردم اصاطه را بجای خدشه است زیرا که الخ ۱۲



این معنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوم و محرمات ربانیت قطعی ثابت شده است که شامل محتاج  
و غیر محتاج است. تخصیص محتاج از اینجا نمودن نسخ این حکم قطعی است. روایت فقیه رنیه آن ندارد که نسخ  
حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لا بوردی که اعلم علماء لاهور اند میفرمودند که بسیدی از روایات فقیه اعتماد  
را شبایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و کتب صحیحه هذیه الروایه پس احتیاج  
را با اضطرار و محصره میباشد و آوردن محصره آن حکم قطعی که میگوید فَمِنْ اضْطُرَّ فِي مُحْصَرَةٍ بِأَنَّ شَيْئًا  
اَوْسَطَ دَرْجَتَيْنِ كَمَا يَكُونُ رَجُلٌ رَسْمٌ وَالْيَسَارُ الرَّجُلُ حَتَّى يَكُونَ رَجُلٌ رَسْمٌ كَمَا يَكُونُ رَجُلٌ رَسْمٌ  
از برای حکم حرمت را پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاج از احتیاج برای خواهد بود  
بے احتیاج هیچ کس بضر خود اقدام نخواهد نمود فلک یقینی که هذا الحكم المنزل من الحكيم الحميد  
مزید فائدة تعالى كتابه العزيز من أمثال هذا التوفيق وكوسلهم عنوم الاحتياج  
كوعلى سبيل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است وَالصَّوْدَةُ تَقْدَرُ بِقَدْرِهَا  
پس طعام از آن مبلغ سود بچتن و بدم خوردن داخل احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در  
ترکه میت احتیاج میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند و طعمه بر حایث او بچتن  
داخل احتیاج نداشته اند بآنکه او محتاج تر است بعد از آن در صورت تنانع فيه ملاحظه فرمایند که  
مستغرقان بسود محتاج اند بآن و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از برای جماعه از آن پس می پزند

مکتوب<sup>۱۰۲</sup> صد و دوم

بما منظر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلاً که  
ده تنگه را قرض گرفت بدو زده تنگه درین صورت مجموع دوازده تنگه حرام است نه دو تنگه زیادتی و ما  
يَتَعَلَّقُ ذَلِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ شما آن روز میفرمودید که بباد  
قرض بسود بهمان فضل است و پس و محرم در قرض بده تنگه بدو زده تنگه بهمان دو تنگه زیادتی است  
چون به بعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که در فضل است نیز بآ  
است پس ناچار این عقد هم محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده  
تنگه نیز بآ باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی آنها

۱۵ جنین بفتح جیم عربی بر وزن کیم بچہ کہ در شکم مادر باشد ۱۲ ۱۳ ۱۴ مثنوی اشتیاء را دیدہ بینا نمود و نیک و بد در دیدہ شان یکساں نمود  
ہم سری با اینبار داشتند و اولیاء را ہم چون خود پیدا شدند و گفت اینک بستر ایشان چہا و ایشان بستہ خواہیم و غورہ این ندانستند ایشان  
از می و بہت فقر و در میاں بے منتہا ہر دو یک گل خوردہ زنبور و محل و ایک زیس شد نیش دزاں دیگر عمل و برد گوی آہو گیا خورد و  
آب و زیس یکے سر گیس شد و زان مشک ناب و ہر دو نے خوردند از یک آہو و آں یکے خالی و زان پر از شکم و صد ہزاراں  
این چنین اشتباہ میں و فرق زان بہتہ و سا کہ راہ میں ۱۲ ۱۳ تنکہ بافتح و کاف عربی بمعنی قرص را بچ خواہ از زر  
باشد خواہ فقرہ یا مس و این مفرس تنکہ است ۱۲ غیاث ۱۵ پناہ دہد مرا خداے پاک از انکار این بزرگ واراں و  
از انکار متاسبان ایشان ۱۳

۱۵ قال الله تعالى و احل الله البيع وحرم الربوا يعني و حلال کرده است خدا سوداگری و حرام ساخته است سود را - پاره  
 سوم - آخر سوره بقره ۱۲ ۱۵ قیمة المینة على مذهب الى حقيقة ۷۳ للشيخ الامام ابى الرجا نجم الدين مختار بن محمود  
 الزاهدى الحنفى المتوفى سنة ثمان وخمسين و ستمائة اوله الحمد لله الذى اوضح معالم العلوم الخ قال المولى  
 البرکلى و القیمة وان كانت فوق الكتب الغیر المعتبرة و قد نقل عنها بعض العلماء فى کتبه کتبها مشهورة عند  
 العلماء یضعف الروایة وان صاحبها معتزلى ذکر فى اولها انه استصفها من مینة الفقهاء لاستاذها بدیع  
 ابن ابی منصور الحر اقی و سماها قیمة المینة لتبیین الغنیة الى اخر ما فى کشف الطنون ۱۲ ۱۵ بالفتح کرسنکلى  
 مفرد و سوزش که از کرسنکلى در سینه و شکم پیدا شود و مجدداً در غم عظیم اضطراب انگیز مستقل ۱۲ ۱۵ اشارتست بآیتى که در اول سوره  
 فائده واقع است یعنی هر که ناچار شود در کرسنکلى در حالتیکه باطل نباشد بگنبد پس بر آئینه خدا آرزنده هر یان است ۱۲ ۱۵ خوش  
 بالقصر رنگ سفید و سرخ در هم آمیخته و بعضی گویند که رنگی است میان سیاه و بور یعنی سرخ چو اسب ستم بهمین قسم رنگ داشت ازین جهت  
 اسب ستم را خوش گفتند و مجدداً از اسب یا خوش گویند اغیاث ۱۵ قوله فلا یبقی الخ یعنی پس باقی نماند مگر این حکم را که فاضل کرده شده است  
 از خداى یا حکمت و محمود فائده معتدیه بهتر است کتاب عزیزه او از امثال این توهمات و اگر تسلیم کرده شود عموماً نیاز مندی اگر چه بفرض  
 محال باقی گویم الخ ۱۲ ۱۵ امر ضرورى بقدر ضرورت و حاجت گرفته میشود نه زیاده از قدر حاجت ۱۲ ۱۵ بل یا شمع یعنی فلس ۱۲



ببود است مر محتاج را نه دیگر ال را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید به نیت کفارت می بین یا قهار  
یا صوم بخیه باشد و شک نیست که او با دانه این کفارت محتاج است گوئیم اگر استطاعت <sup>و</sup> <sup>نظام</sup> <sup>در</sup> <sup>تجربه</sup> <sup>از</sup> <sup>طعام</sup>  
<sup>روزه رمضان</sup> ندارد و روزه دارد نه آنکه قرض به سود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه برکت  
لقوی من دفع خواهند شد مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ  
زیاده الطاب نه رفت وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ \*

۱۱۱ قول او قدس سره مشکوک را مؤید توقف نمودن است و محلیست فرض بسو و یحیی قول او قدس سره بظاهر مخالف الح ۱۲ که یعنی اگر فرض  
 بسو در حالت مخصوصه حلال باشد اندرین شک نیست ۱۳ در ع بالفتح پرینیز گارشیدن و یحیی نیز گارشیدن و پرینیز گاری و ترسنده ۱۴  
 من که قوله بعد المکیه و النبی اول مصغر است و ثانی مکبر این مثل است و اصل او این است که شخصی نه خواست کمال سال موافق طبعش پیدا  
 یازد نه دیگر خود سال بزرگ خواست آن هم موافق طبعش نه افتاد آنگاه این قول گفت و ذریع مثلاً یعنی بعد از خود و بزرگ زنی را نخواهم گرفت و در  
 محوره یعنی بهر حال و بهر تقدیر مستعمل است ۱۵ یا خود از جمیع الامثال المبیذاتی ۱۶ یعنی تکلیف نمیدهد و واجب نمیکند حتی تعالی و لقدس سبح  
 تنه را در بر یکس گرماندازه و مقدار طاقت او آخر سوره بقره ۱۷ و حکم کفر بیکه ازین دو اصل کرده نشود بلکه حکم کردن جائز نیست و الا ازین  
 مازم ۱۸

१५५

مکتوب صد و سیوم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عاقبت و طلب کردن قاضی از  
برائے بهر بند حق سبحانه و تعالیٰ یا عاقبت دارد آن عاقبت خواسته می آید که عزیز گاه <sup>بزرگ</sup> همواره دعا میگرد و <sup>تندون</sup> دست و پا  
عاقبت یک روزه می نمود شخصی از اهل عزیزه سوال کرد این بهم که میگردانی مگر عاقبت نیست گفت آں  
میخواهم که روزی از صبح تا شام مرکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم بدقیست که بهر بند قاضی  
ندارد و در اجرائے بعضی احکام شرعی کار بجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است  
و صی ندارد و در تصرف آں مال بے اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار می کشاید  
علی هذا القیاس + <sup>آنکه با وجود صحت کرده باشد ۱۲</sup>

مکتوبت عدد چهارم

بقضات پر گنه مشكن صدور يافته در غز ابر خيد مصيبتى كه از قوت مغفرت پناهى رسيده

۱۵ بدانکه مراد از زمین این جایعین منقعه است نه نموس و نه لشو که موجب کفاره از اقسام ثلثه همین همین است یعنی چو بر فعل یا ترک فعل بزبان مستقبل سوگند خورد و خلاف آن ورزید لازم است مراد از آزاد کردن یک کنیز یا یک غلام یا طعام خوردن ده مسکین صبح و شام یا لباس پوشانیدن ایشان را و بر تقدیر عجز سه روز بپای و در پی روز هداشتن و ظهار مشابیه گردانیدن است زوجه خود را بیکه از محارم خود بران همه بر تقدیر اراده عود او آزاد نمودن ملوک لازم است و بر تقدیر عجز دوماه علی التوالی و التواتر روزه داشتن و بر تقدیر عجز از روزه شصت مسکین را طعام بقدر فطره دادن بر یک برادرم چنین کیسه روزه رمضان عدا ابلاغ و رت فاسد گردانیدن بران نیز کفاره مانند کفاره ظهار واجب است بکذا فی کتب الفقه ۱۲

۱۶ عرق بقیع صبر بر مصیبت و عسر کردن و دران استقامت و در زیندن و شکایت کردن و در عورت حال حجاز یا بلعین یا قم برسی (باقی بر صفحه ۲۲۷)







از اجل نعم خداوندی است جلشانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال و داد بود و وصول یافت  
 بَلِّغْهُمُ الْخَبْرَ الْكَمَلَ عَلَى ذَلِكَ حُبَّتْ اِيْن طَائِفَةٌ كَمْ تَفَرَّجَ بِمَعْرِفَتِ اسْتِ از اجل نعم خداوندی  
 است جل سلطان تا کلام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام مروی میفرماید الهی  
 چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت و تا تر نیافت ایشان را شناخت  
 بعضی این طائفه هم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بَلِّغْهُمُ الْخَبْرَ الْكَمَلَ عَلَى ذَلِكَ حُبَّتْ اِيْن طَائِفَةٌ كَمْ تَفَرَّجَ بِمَعْرِفَتِ اسْتِ از اجل نعم خداوندی  
 عَنْ هَذَا اَلَا بَيِّنَةٌ لِّمَنْ يَفْقَهُهُ شَيْخُ الْاِسْلَامِ فَرَمُودَ اَلِهِي هَر كَرَا نَوَاهِي بَرَانْدَازِي اَوْرَا بَا مَادِرَانْدَازِي بِلَيْتِ لِي عَنَابَاتِ  
 حق و خاصان حق بهر ملک باشد سیاستش ورق به این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بهر چه بدستار  
 کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند و السَّلَامُ  
 عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْزَمَ مَتَابِعَهُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ

### مکتوب صد و هفتم

نیز به محمد صادق کشمیری صد و هفتم در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود که از اں جواب دهنی نصحت می آمد  
 و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروری که در ایمان این طائفه علیه نافع اند حق سبحانه و تعالی بسعادت  
 ایمان این طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید بهر چند سوالیکه  
 شائیه نصحت و تعصب داشته باشد مستحق جواب نیست معذک تنزل نموده در جواب اقدام نمایم

له قول از اجل نعم یعنی از بزرگترین نعمتهای حق است تعالی شانه ۱۲ که کثرت او ابو اسمعیل است و در از فرزندان ابو منصور است  
 الاضدادی است و مت الاضدادی پس الویوب الضدادی است که صاحب رحل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود در آن وقت که از مکه میفرمود  
 مؤذنه بجزت کرد و مت الاضدادی در عهد امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه با حضرت بن قیس بن عمار آمد و در مکه ساکن شد و ولادت وی  
 بر در جمعه وقت غروب آفتاب دوازدهم از ماه شعبان سال سه صد و نود و شش در فصل بهار و وفات وی به تاریخ نهم ربیع الاول سال چهار صد  
 و هشتاد و یک هجری است از اکابر محدثین بوده است او گفته که من از سعد بن حدیث نوشته ام که همه سنی بوده اند بسیار از اشعار عربیه یادداشت  
 که زیاد از شش هزار است و سه صد هزار حدیث یادداشت با سینه حدیده کثیره ۱۲ از تفحات مع تغییر بسیر ۱۳ یعنی در شناختن ایشان  
 و یافتن تو لازم است از جانبین که احدیها از آخر متفک نمیتوان شد ۱۴ که قول نصحت خطا و گناه و عیب کسی چنان و بدگویی قول تعصب حمایت  
 کردن و یاری دادن و پشتیبانی کردن و خوشامدنی کردن ۱۵ اخبار ۱۶ که قول مبنی اسم فاعل است از ابناء خبر دادن یعنی مشعر است زیاده  
 دوستی و کمال آن ۱۷

الیکه را نفع نه کند شاید که دیگر را نافع آید سوال اقل آن بود سبب چیست که از اولیای متقدمین  
 کرامات و خوارق بسیار ظهور می گردند و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این  
 وقت است بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از خواهی عبارت است قَالِ عِبَادُ اللَّهِ  
 سُبْحَانَكَ مَنْ تَسْوِيْلَكَ الشَّيْطَانِ ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف  
 معجزه مرئی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله  
 شائع و ذائع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا  
 با اعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از البعد کثرت  
 خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رَضَوْنَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ  
 عشر عشر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء بر تبه ادنا صحابی نرسد نظیر ظهور خوارق از کوفه نظری است  
 و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در  
 ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی  
 در تصدیق بنی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بلم نه گشت و ابو جهل لعین بواسطه قصور همین  
 استعداد و یا وجود ظهور چندین آیات بآیه و معجزات قاهره بدو کثرت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت  
 حق سبحانه در شان این بے دولتانی فرماید اِنَّ يَوْمَ اَكْلَ اَيَّةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا حَتَّىٰ اِذَا جَاءَهُمْ  
 يُجَادِلُوْكَ يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنَّ هَٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ بَا آن که گوئیم که ظهور خوارق  
 از اکثر متقدمین در طول عمر زیاد از پنج و شش خوارق نقل نه کرده اند جنید که سید این طائفه است معلوم

له یعنی پس بنابه بخند پاک از انشاء شیطانی ۱۲ که علمان الحادق للعادته ان صد من البنی الصالح المصدق  
 فخره وان صد من المومن المتقی العادته بالله القا فی فیله الباقی به فکرافه و ان صد من المومن الصالح  
 فخره و ان صد من الکافر موافقا لخرقه فهو اسند دایر والا فهو اهانت ۱۳ من حواشی شرح العقائد  
 قول شائع و ذائع است و دلیل بر وقوع آن کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعدهم تواری معنوی چنانکه در قدیم  
 میان آن نزد المصنفات و ترک عن دجمل شبه و انکار نیست خصوصاً از بعضی اکابر طریقت و سادات ایشان ۱۴ شیخ عبدالحق دهلوی  
 که قول تعالی و ان یجدا کل ایه الخ انتشار است بهر آنکه که در کوع سوم از سوره انعام واقع شده یعنی در ایشان کسی  
 هست که گوش نهد بسوئے تو و پیدا کرده ایم بر دل ایشان پرده لاتا فتمنن ان را در گوش ایشان گزافی است و اگر بهر سبب بر آیت یعنی  
 معجزه ایمان نیارند بآن تا دقتیکه باین پیش تو مکاره کنی با تو گویند این کافران نیست این مکر قصه های اولین یعنی پیشینیان  
 ص یعنی امور خارج موقوف علیها ۱۷







دیگر نیک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چیز رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت  
 و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است  
 است چنانچه رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گزافی قبول کند و سرای غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند  
 بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چنانچه رونده راه را بصیرت  
 بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست بهر عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند  
 و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده  
 باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده بود چنانچه رونده راه با حیائے سنت متروکه قیام نماید بدین  
 صفت موصوف شده باشد صفت دیگر تمیت است و معنی تمیت میراننده بود چنانچه سالک بدعتهائے  
 که بجائے سنت گرفته اند و منع آں بدعتهائے بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا ایقین  
 و تعوام معنی خلق را برنگ دیگر تمیید اند تا چار در تبه فضائل فرو نشسته اند خیال کرده اند که دلی را حیائے  
 جسدی در کار است و اشیا غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود و امثال اینها دھوکا تزی من  
 الظنون الفاسدة ان بعض الظن الخ و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف

له قوله ان کس که باشد آنچه چنانکه ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم كلمة الحكمة ضالة الحكم فحيث وجدها فهو الحق بها - رسول فرمود صلی الله علیه و اله و سلم سخن علم و حکمت گمشده  
 حکیم است پس هر جا که یافت و از هر کس که یافت آں کلمه را پس آں حکیم سزاوارتر است بآں کلمه چنانکه کسی که گمشده خود را در دست برک یابد  
 میگرد و هم چنین حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآں نمی کند که مرده فقیر و فقیر میگوید بیت مرده بیدار که بیدار گیرد  
 و نوشت است پند بر دیوار ۱۲ له قوله ایچائے سنت الخ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من تسلك  
 بسنت من تزد فسادا من تسلك بسنتي عند فسادا هنيئلا اجوهائة شهيدا دواك اليه هنيئلا يعني كسبك و زنده عمل کند  
 بسنت من تزد فسادا من ليس مراد است مزد و ثواب مد شهید - وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من غدا  
 بها من غير ان ينقص من اجود هم شديد يعني كسبك و زنده گرانده سنت از سنتها که مرا که تحقیق میرانیده شده است پس بدستی  
 مرآل کس راست از اجود ثواب مقدار اجود و ثواب آئے این کار کنندگان بے شک که مرده شود از اجود آئے این کار کنندگان چیز ۱۳ له  
 یعنی ابل بدع و ابواء در دین احداث نموده اند چنانچه رافضه و خا رج و دجریه و قدریه و مجسمه و غیرهم امور دین پیدا ساخته اند بخاری و مسلم از عائشه  
 صدیق رضی الله عنه روایت کرده رسول فرمود صلی الله علیه و اله و سلم کس که نوید کرد در دین ناگراین دین روشن و هوید است  
 چیزه که نیست ازین دین یعنی چیزه که مخالف و مغیر آں باشد پس آں چیز بآں کس باطل و مردود است ۱۴ له قوله تبه بالکسر بیان  
 و لا ف زدن و تکر کردن و گمراه و جبران شدن و اینها مراد بیا بیان است ۱۵ منتخب ۱۶ و این مذکور چنانکه می بینی از گمان آئے  
 فاسد است ۱۷ له قوله ان بعض الظن الخ اشارت است بآنست که در سوره حجرات پاره جم و واقع است یا ایها الذین امنوا  
 اجتنبوا کنایه من الظن ان بعض الظن الخ یعنی ای مسلمانان اجتناب از کنایه از بسیار کمان آئے بدست آئینه بعض بدگمانی در بانی ۱۸  
 عه قوله بر موجب پسندیده حق یعنی بروی محققای رضا ۲۴۴ حق سجاده کند ۱۲

الها مبه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و البقی آید چشم بکشا  
 که این علوم و معارف که در رنگ آبر نیسان میریزند از کجا است علوم باین همه کثرت بجاها موافق علوم  
 شرعی اند سر موعی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواج  
 ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواج بر شما حجت نیست نیست  
 خود را بر سر است تا مبدی زاده چه نوشته آید و آیین اصول شما اولاً بر چند گران نمود اما چنانچه باعث چندین  
 علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک است بیت سیج زشتی  
 نیست کورا خوبی همراه نیست و زنگی شب رنگ را دندان چو در و گوهر است عجب کار نیست که  
 در مکتوب سابق اخلاص بسیار ساخته بودید و سبب آں را ظهور دو واقعه بے در پی نموده نوشته بودید که  
 اثر آں را در افاق نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت  
 آورد و به تجدید ایمان مشرف ساخت یک ماه نگذشته بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و بدو جوع  
 قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدر آں آیدید که آں دو واقعه را و جبهه پیدا شود که بالقائے  
 شیطانی منجر گردد و بیا بغلط کشفی بکشد آں چه بود و این حلیست بیت به گفتا فلانے چه بد میکند نه بان  
 که بالنفس خود میکند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى عليه وعلى  
 اليه الصلوات والتحيات والتسليمات

## مکتوب صد و هشتم

بمیاں سید احمد بخاری صد و یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچه گفته

دقیقه حاشیه ۲۲ گانه است و جاسوسی مکنید و غیبت نکند بعض شما بعض را از ۱۲ حاشیه صد و پنجاه نام باران که از قطرات آں  
 در صد و مراد پیدا شود ۱۲ له واقعه در اصطلاح صوفیه چیزه است که وارد شود بر قلب به طریق که باشد خواه به قوت قلب خواه غیر  
 آن خواه در لفظ خواه در مقام اناتقل حواس مزوری است مراد واقعه ۱۲ از حاشی شتوی شریف ۱۳ یعنی از بزرگترین نشانههای بلند  
 ترین که امتها ۱۲ عه سیاه فام مانند شب ۱۴ پس بارفتن چنانکه روئے بغرب نموده بسوئے مشرق رود ۱۵ -  
 اللهم اغفر لکاتبه لمن سعى فيه چنانکه از سوال دوم مفهوم می شود ۱۶



انکه ولایت افضل از نبوت است <sup>بیتنا الله سبحانه وایاکم وجميع المسلمين على متابعت</sup>  
 سید المرسلین علیه وعلی اله وعلیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها  
 بعضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت  
 بنی خواسته اند تا ویم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقت کار بر عکس است زیرا که نبوت بنی از ولایت  
 او افضل است و در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدری نه توجیه حق  
 سبحانه مانع توجیه خلق است و نه توجیه خلق مانع توجیه حق تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را  
 که رو بخلق دارد ترجیح بر دے بدهند عباد ایا الله سبحانه و رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است  
 شان نبوت از آل برتر است فهم این معنی ارباب سکرادشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت  
 ممتازند مصرعه هیت الارباب التبعیم یحیمها بقیة المقصود میاں شاه عبداللہ ولد میاں شیخ  
 عبدالرحیم باین فقره قوت قرابت دارند و الدایشان مدتها ملازم بها در خال بودند و جانشینت مند الحال  
 عند البیارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بها در خال نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز  
 اشارت می رود و سودمند خواهد بود و السلام

### مکتوب صد و نهم

به حکیم صدر صد و ریافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او مرادین حق را سبحانه اهل الله اطباء امراض  
 قلبیه اندازد که علی باطنیه منوط توجیه این بزرگواران است کلام ایشان دو است و نظر ایشان شفا هم قوم  
 جمیع ملت بالکسر تباری

۱- ثابت و قائم دارد ما را حق تعالی و شمارا و جمله مسلمانان را بر اتباع سرور مرسلان بر دے و بر کمال و سربلندی ایشان با و از دوزخ  
 و جهنمائے حق قتلے فاضل تر و از سلاجهائے او کمال تر ۲- خوشگوار باد اصحاب و طالبان نعمت ملا نعمتائے آل یعنی جنت ۳-  
 یعنی بما و بخاندان ما و در بعضی نسخ باین فقره واقع است و هو الظاهر ۴- قوله هم قوم انی یعنی میگوید حق قتلے که این قوم هم  
 نشینان اند که بد جنت نمی شود هم نشین ایشان بیست هم نشینی اولیا بچون گیمیا است ۵- گیمیائے خود باین خوبی کجا است ۶- روایت  
 نمود این را بخاری و مسلم در حدیث طویل ۷- یعنی منی من حیث بنی جامع است بین التوبه بین بخلات ولی من حیث ولی که  
 صرف رو بخلق دارد ۸- بفتح ذی عزت و با جاهد و جابست بفتح خوب روئے دروشتانی و عزت ۹- اللهم اغفر لکاتبه و لمن  
 سعی فیه آمین

لا یسقی جلیسهم و هم جلساء الله بهم یطرون و بهم یزقون راس امراض باطنیه و نسیان  
 علی معنویه گرفتاری قلب است بیا دین حق سبحانه و تقالے و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نه شود و سلامتی  
 محال است چه شرکت را در آل حضرت جل سلطان اصلا با نیست الا الله الذین الخالص فکیف که  
 شریک را غالب ساخته باشند نهایت بے حیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نیجه غالب ساختن که محبت  
 او تقالے و در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شجعه من الایمان مگر این چهار گفته باشند و علامت  
 عدم گرفتاری قلب نسیان اوست مراد سوارا کبته و ذبول اوست از اشیاء جمله که اگر به تکلف یاد اشیا  
 کند مگر بیا دین نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال این حالت نزد اهل الله معبر بقاء است  
 و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور الوار قدیم است و منشاد و در معرفت و حکم و بدو و منها خرد  
 القادریت بیچ کس را تانه گردد و او قانع نیست راه در بارگاه کبریا

### مکتوب صد و دهم

بشیخ صدر الدین صد و ریافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی او ائے و طائف بندگی است  
 و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی کمال ساند مقصود از خلقت انسانی  
 او ائے و طائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی و این معنی بے تحقق شدن کمال اتباع سید اولین  
 و آخرین ظاهر و باطن علیه من الصلوات اتمها و من التبحات اتمها میسر نیست ردقنا الله سبحانه

۱- قوله و هم جلساء الله ما خود است از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاکما عن الله عزوجل و انما معه اذا ذکر فی  
 دوام الخادی و المسلم ۲- قوله هم یطرون و بهم یزقون ما خود من قوله صلی الله علیه و سلم هل تنصرون  
 و تنذقون الا بضغفاء که دوام الخادی و ایضا من قوله صلی الله علیه و سلم یسقی بهم الغیث و ینصرون بهم علی  
 الاعداء و اذ احد ۳- من المشکوۃ ۴- قوله لا اله الا الله الخ اشارت است به آیت که در شروع سوره زمره واقع است یعنی آگاه باش مر  
 خدائے راست یعنی مقبول نزدیک اوست پرستش خالص یعنی بغیر شرک ۵- یعنی شرم داشتن از ارتکاب مناصبی و نایبیتها شجعه  
 علی است از ایمان و عده است در کار دین روایت کرد بخاری و مسلم ۶- یعنی بدو و تحصیل این حالت منتظر ظهور الوار قدیم و امیدوار معرفت  
 و حکم بودن دست کشید نیست بر مرشخ درخت خار دار یعنی بلانده و بلا سود رخ برداشتن و محنت کشیدن است ۷- یعنی بدو و  
 حصول فناء بارگاه حق تعالی بهیچکس راه نیست ۸- قوله ردقنا الله الخ یعنی ازانی فرماید خدائے پاک ما را و شمارا کمال متابعت آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلم در قول و فعل و نظا بهر دایطن از روئے عمل و اعتقاد و هم چنین کن اے پروردگار و در میان ۹- عبادت مقرو  
 از جانب مولائے حقیقی حق جل و علا ۱۲



نمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای او را نیز یک ابرو خواهد بود و حق بجانب علمائے اهل حق است شکر الله  
تعالی سیم زیرا که علوم علمای مقبلس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ که مؤید  
است بوجی قطعی و مقیدائے معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوسه راه است مصداق  
صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علماء اهل سنت اگر سمرقانی مخالفت است از دائره  
صواب بیرون است - هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الصَّغِيرُ وَالْحَقُّ الصَّغِيرُ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ -  
دَقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ إِلَّا سَبْقًا مَّا عَلَى مَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا  
عَمَلًا وَاعْتِقَادًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ كَمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ  
عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

### مکتوب صد و سیزدهم

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبه بتدی و جذبه مفتی و آنکه مشهور  
مخدوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق قلب است و همان شهود روح را شهود الهی جل شانہ تجسّل  
میکنند الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انجذاب و کشش منی باشد الا بمقام فوق  
زلفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مخدوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند  
انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبه فقیهان است که فوق  
آنها مقام دیگر نیست و مشهور در جذبه بدایت نیست الا روح متفصح و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله

له عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و  
اصاب فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۰ قوله مقبلس اسم مفعول است از  
انقباس یعنی علم آموختن از کس و آتش فرا گرفتن و فایده گرفتن ۱۱ من ۱۲ مشکوٰۃ بالکسر طاق فرائح که در ان چراغ و قندیل گراند  
یعنی از سبب غیر علیه الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ ۱۳ یعنی القله غیر در قلب بطریق فیض ۱۴ بهین است علم صحیح و حق  
اشکا را پس حلیست بعد حق بخیر که ای حدیث پاک را در شمار ابر متابعیت سرور سلطان استقامت از انی فریاد در ظاهر و باطن  
از روی عمل و اعتقاد ۱۵ یعنی و هم چنین است حال در شهود و نیت آن ۱۶ قوله صلى الله عليه وسلم ان الله  
خلق آدم علی صورته متفق علیه من حدیث ابی هريرة رضي الله تعالى بلفظ خلق الله آدم علی صورته  
۱۷ مشکوٰۃ و شرح بحاشیه مکتوب نود و پنجم نوشته شده است در ان جلا ملاحظه نمایند ۱۸ دمیده شده در بدن انسان ۱۹

خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را بعالم اجساد بنحو  
از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی به بصیرت  
تأمل میشوند شهود حق جل و علا به حصول فنائے مطلق که به نهایت سلوک متحقق است متصور نیست  
شهر پیچس را تا نه گردد و اذنا نیست راه در بارگاه کبریا و این شهود را با عالم بیچ کار نیست فرق  
در میان شهودین آنست که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر  
به مناسبت است علامت شهود الهی است جل و علا شهود بوسه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا  
نسبت در رنگ متعصب الیه بیچون و به چگونه است ع چون را به به چون راه نیست ۱۰ لا یجوز  
عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا

### مکتوب صد و چهاردهم

بصوفی قربان صدور یافته در تحریض متابعت سید المرسلین علیه و علیهم السلام و الصلوات  
والتَّسْلِيمَاتِ حق سبحانه و تعالی ما مفسران به سرور برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که  
لطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و ابراهیم بن جمیع کائنات خلق کرد -  
عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا مشرف گرداناد و بر آن استقامت  
بخشاد که دره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنغات اخروی برتر است فضیلت  
منوط به متابعت سنت سنتی است و مزین مر لوط با بیان شریعت او علیه و علی الله الصلوٰۃ و  
السلام و التَّحِيَّةُ مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کرور اجزائے  
لیالی که نه از متابعت است او و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی مال  
امر فرموده است از حیام اید الایاد که نه مانع از شریعت اند بهتر است اعطائے حقیق بامر شارع

۱۰ و احسن اگر دین مرتبه او را نکرانند و از باطل بحق نبرد یعنی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخندای پرستیدند چون از ان  
مقام گذرانیدند فتاوت آن را بداندستند ۱۱ معارف ۱۲ یعنی بخشش شد بپادشاه را برداشتن نتواند اگر شتران او ۱۳ بیائے  
و حدیث یعنی در راه خدا یک جیتل دادن و آن بالکسر و یائے معروف و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بعضی نوشته که بعضی وام است  
که نسبت و هم حصه فلس باشد ۱۴ غیث ۱۵ صوفی که بنام قسریان بود و او به از گنج بزدان بود ۱۶



وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَالسَّلَامُ

### مکتوب صد و پانزدهم

بر ملا عبدالحق دبلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است  
 مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است \* این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است  
 دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز تند تجلی افعال رو میدهد و بگام  
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه محقق شد و آنکه علی تفاوت در درجات  
 الکمال کمالاً یخفی علی ادبایها کل ذلک منوط بمتابعه سید الاولین و الآخرین  
 علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است  
 مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الإجمال تسهیل للاحق علی نظر الطلک و  
 حقیقه الامر ملاحظت بتوفیق الله سبحانه هذا

### مکتوب صد و شانزدهم

بر ملا عبد الواحد لاموری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیسان ماسوی است  
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غلبه در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب انوی  
 اعز می رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بسلامتی قلب موقوف بر نیسان  
 بعد از آنکه مولانا شیخ عبدالحق محدث نزاری الاصل اند و دبلوی المتوطن علم حدیث از مشایخ حرمین شریفین گرفته اند و در خدمت این علم شریف  
 بعد از حصول اجازت در مقام استقامت شسته اشاعت نموده اند از خلفای خواجہ محمد الباقی قدس سره هم بر حضرت امام ربانی مجدد  
 الف ثانی قدس سره از سرانیم اندام مقابله مشهوره و فضائل معلومه و من مصنفاته المشهوره و ترجمه المشکوفا القادسیه  
 دی ازال جاعداست که حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره بخدمت حضرت امام ربانی فرستاده اند که اکثر المراقبه و العباده است روزی در حالت  
 توقی که از عبادت یافته بود ازین بقیه رسید که در بهشت نماز است گفتیم که آن دار بزرگه عمل است در داخل و آیه بر کشید و بگفت که  
 به نماز بندگی آن صاحب بیه نیاز چون توان زیست او فرمود در آن ایام که حضرت امام ربانی به لاسور تشریف آورده بودند آنجا میرسد بزمی خوش  
 بزمات ایشان آمد ایشان در احترام بسیار بودند و هرانی روزه و آداب بسیار در خدمت او بودند و از ابدال است از زیاده المقامات

از اتفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز باید و در آنجا  
 ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب را نمانده  
 میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکرد و نماز  
 باید و در اجتماع نمی گذارد و بهتر بود که آن صلوات بیا صفات و مجاہدات بسیار کرده اند اما چون  
 موافق شریعت حقه نیستند بے اعتبار و خود ادا اگر اجر بے برکت اعمال شاقه مترتب میشود و هم مقصود به  
 بعضی منافع دنیوی است تمام دنیا چسبیت تابع بعضی منافع او را که اعتبار بهند مثل ایشان مثل کسانی  
 است که در یافتن از بهر پیش است و اجر نفس از بهر کثر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که  
 در جوایز نفیسه بالمقامات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت  
 عمل یک ساعت تواند بود که با جر صد هزار برابر بود و شریعت عمل که موافقت شریعت واقع میشود و مرضی  
 حق است سجاده و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نامرضی چه جلای ثواب بلکه متوقع عقاب است  
 این معنی را در عالم مجاز شاید واضح است باندک التفات بظهور می آید بدیت هر چه گیر و دلتی علت شود  
 کفر گیر و کمالی علت شود پس سرایه جمیع سعادات متابعت سنت است و مویالات جمیع فسادات  
 خلاف شریعت ثبنا الله سبحانه و آيا کما علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم

له عن ابی بکر بن سلیمان ابن ابی حنيفة قال ان عمر بن الخطاب فقد سلیمان ابن ابی حنيفة في صلوة الصبح وان عمر غدا  
 الى السوق ومسكن سليمان بين المسجد والسوق فمر على اشقا ام سليمان فقال لها الم اوسليمان في الصبح فقالت انديات  
 يصلي فقلت عينا فقال عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الى من ان اقوم ليلة دوا ما لك ۱۲ مشكوة  
 ۱۳ الماس بالفتح جوهر است سفید شفاف لغایت سخت گران قیمت که بهندی سیر گویند و قسمیست از فولاد جوهر دار و کار و فلز اش و  
 تیغ و خنجر را نیز گویند ۱۴ غث ۱۵ کایه گر خاک گیر در شود و ناقص از زر برود خاکستر شود و دست ناقص دست شیطان است و دیوه  
 زانکه اندر دام تعلیس است و در لوه چو قیول حق بود آن سرور است و دست او در کار لا دست خدا است و چهل آید پیش او دانش شود و چهل  
 شد علی که در ناقص بود و حاصل آنکه صحبت ناقص که عیبه عبارت از دست ناقص گرداند و صحبت کامل کفر با ایمان مبدل سازد چنانچه سعدی  
 میفرماید پس لوج با بدال بنشست و خاندان نبوتش گم شود و سگ اصحاب کهفت روزی چند و پی نیکال گرفت مردم شده و یحتمل که  
 معنی چنین باشد یعنی هر چه گیر و صاحب علت که در قلب و دست مرض است که مانع است از ادا کردن حقایق کما می آید چنانچه علت گردد و  
 موجب بعد از حق تعالی چنانچه بابت مرض قلبی خود قرآن کریم را موافق مرض خود نادیل نماید کفر گیرد کما می آید چنانچه عوام او را کفر دانند  
 چو آنکه کامل صادر شود چنان اسلام و ایمان بوده باشد بر سجد و نکس کن گرت پیر محال گوید که سالک بخیر نبوده و راه در هم نترسیده و می  
 تواند که مراد این باشد هر چه گیر و علی اگر چه بظاہر صحیح و درست باشد ولیکن بر معنی فاسد عمل کرده فاسد گرداند و هر چه کامل گیرد اگر چه بظاہر فاسد  
 و غیر صحیح نباشد و او را بر معنی صحیح و درست فرو می آید و یحتمل نیز ذلک ۱۶ یعنی آنچه بظاہر از جنس عبادت نیست چنانکه خواب نیز دریا افطار  
 روز جمعه ۱۷











بانا که خدمت میر فرمودنی گزیند که بسلام و پیام هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در اینهمه ضروری است و آن صحبت ارباب صحبت است که لا تعدل بالصحة شيئاً كأننا ما كان ألا ترى أن أصحاب رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم وبارك فضلوا بالصحة على من عداهم سوى الأنبياء عليهم السلام وإن كان أوتيساً قد نبأ أو عمراً مروئياً مع بلوغهم إليها في الدجاجة ووصولهم غاية الكمال في سوى الصحة فلا جرم صار خطأ معاوية خيوا من صوابهم بركة الصحة و سهوهم و بين العاص أفضل من صحوهم لما أن إيمان هؤلاء الكبراء صار بالصحة شهودياً بروية الرسول و حضور البك و شهود الوحي و معاينة المعجرات و ما اتفق لمن عداهم هذه الكمالات التي هي أصول سائر الكمالات كلها و لو علم و ليس فضيلة الصحة بهذه الخاصية لم يمنعها مانع من الصحة و ما اتسبب شيئاً من الأشياء على هذه الفضيلة و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم بيت سکن در آن می نشیند که بزرگوار و زریست این کار و اللهم وإن لم تخلقنا في هذه النشأة في قدرين هؤلاء الكبراء فاجعلنا في النشأة الآخرة محشورين في دمرتهم مجرمة سيد المرسلين عليه و عليهم الصلوات و التحیات و التسلیات و السلام

له قولنا یعنی شیه و نظیر و مانند شود و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمان معنی پنداری و گوئی ۱۳ در اعلی ترین مقاصد و معارفی ترین مرادات ۱۴ یعنی برابر کن چیزی را با صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر چیز دیگر باشد یا معنی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بارک از صحبت و فیض داده شدند بر غیر خود یا سوگند انبیا و علیهم السلام او پس قرنی باشد آن غیر یا عمر وانی یا وجود بلوغ این بر روینهایت همه درجات و وصول این بر دو لغایت جمله کمالات بجز صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس لاجرم خطای حضرت معاویه صلی الله تعالی علیه و سلم بهتر از صواب این بر دو و سه و لیسان حضرت عروین عاص افضل گشت از صحو و افاقت و بهوشیاری این بر دو بزرگواران این همه بدین سبب است که ایمان این اکابر بمرتبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشود و گشته بود بسبب رویت جمال آن سرور علیه الصلوة و السلام و موافقت ملک و مشایخه دخی و معاویه مجزات و بیچکس را غیر از این اجتماع این کمالات که اصول اند کمالات دیگر را اتفاق نیفتاده اگر او پس فضیلت صحبت را با این خاصیت دانسته او را هیچ مانع از صحبت منع نموده و چیزی را از چیزهای برین فضیلت ترجیح نداد و حق سبحانه و تعالی میگرداند خود را که انوار حق تعالی خداوند فضل بزرگ است خدا را اگر چه باران درین دار دنیا قرن این بزرگواران پیدا کردی پس در آخرت باران عمره ایشان مشهور گردد و آن بجزمت سرور سلطان بروی و بر ایشان دود و تحفه و سلامها و سلام بر شما ۱۵

## مکتوب ۱۳۱ صدور بست و یکم

نیز میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه سبکی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند و می دانند که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرات اینجانب خبری نگرفته اند الحمد لله سبحانه و المنة که فقرات و مرقعات و اندیشه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد و صحبت آثار این راه سبکی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت در جاهتم و صاحب سه گام هم بر دو افاده می نماید فلیکف جماعة که پیش قدم باشند بلند میتری در کار است تا به تحقیر و نقیر اکتفا نشود و زیاده برین گنجایش وقت نه بود و السلام

## مکتوب ۱۳۲ صدور بست دوم

به ملاطمت بر بدشتی صدور یافته در ترغیب بر بلند میتری و عدم التفات به هر چه در دست افتد و مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یا محمد و به انتقال را نخواهند گفت بچون اراده سفر بجانب هندوستان مصمم دارند بر وند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است و و امل حضرت

۱۵ تفصیل این گاه در مکتوب صدور پانزدهم عنقریب گذشته است ۱۶ نقیر مغفک و چاک دانه خرم مراد از آن چیزی که حق و قلیل دارند ۱۷ قول ملاطمت بدشتی و در ادامل از عسکریان بود و در قتی که سپاه متوجه فتح یک از قلع بود آن سرور علیه الصلوة و السلام را بخواب مید و صدیق اکبر و خلفائے دیگر و اصحاب رضی الله عنهم در خدمت حاضر اند آن سرور را فرمودند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقره تجرید اختیار کن بعد از مراجعت بهم چنین کرد و بخدمت یک از مشایخ آن حدود رسید و گفت که نصیب تو از نقشبندی معلوم میگردد و بدو دینی و ملاطمت شایسته کرد و چون بچند روز حضرت خواجگان فی زخود باقی بحق بسرانی باقی رحلت فرموده بودند بخدمت حضرت امام ربانی که جانشین بزرگ حضرت خواجگان بودند بشرف انابت مشرف شدند و آن آستانه علیاً لازم گرفت تا به نصیب خود رسید مدت با در خلوت و جلوت همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم مشاهده می کرد و حضرت امام اجازت تعلیم طریقت داده ایشان را بچون نقور فرستادند و آخر احوال المسطوره فی کتب القوم ۱۸ از زبده ۱۹ اند که از احوال ایشان ۲۰ یعنی فضل و حرکت ما ۱۲



و احتیاج از احتیاط باغمار را باید است بهمت را بلند باید داشت و هر چه بدست افتد نباید پرداخت بیت ما از یمن فوراً که بود مشرق انوار از مغرب و کوک و مشکوه گذشتیم فقر این زمانه اکثر در مقام رتی و انکفا اقامت دارند صحبت ایشان ستم قاتل است قوت منزه کما تفر من الاسد بر تپس طریق ملازم باشند و واقعا را چند ان اعتبار نهند که مجال تاویل را میدان وسیع است ز تمار نجواب و خیال گول نشوند شعر کیف الوصول الى سعاد و دونهاء قلک الجبال و دونهن حیوف والسلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّانِي مِنَ الدَّقَائِرِ الْأَوَّلِ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَيَكْلِفُهُ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هـ

له قول رتی بالقبح و الکسر و تشدید یا سیراب شدن و انکفای معنی کفایت نمودن و قانع بودن ۱۲ که قول اقامت دارند یعنی خواهان ترقی نهند و بلند بختی ندارند بلکه هر چه بدست شان افتد بدو پرداختند و بر قول رب زدن علی کار بندگی شوند آید نمی دانند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود است من هو مان لا یشتبهان منه و هو فی العلم لا یشتبه منه و من هو فی الدنیا لا یشتبه منه یعنی در هر صی سیر می شوند یکدیگر را در علم سیر می شود از تحصیل علم هر چند بیشتر حاصل می کند متعشش ترمی گردد و در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمی گردد از آن ۱۳ که بگریز ازین فقر چنانکه از سیر درنده بگریزی ۱۴ که سعاد بر وزن غراب نام حلیه است و خوف بضمین جمع خیف یا لقیح جائی بلند تر از راه آب و فروتر از کوه و بلندتری و پستی که در کناره کوه باشد یعنی چه طور رسیدن است سعادت و پیش آن کو بهما است و پیش آنها بلند می آید است و پستیها حاصل وصول بر آن بسیار دشوار است و بسبب مستعصب ۱۵

له بالنظم و او مجهول ابله و نادان و احمق و بمعنی مکر و فریب ۱۶ غث ۱۷ مشکوه با کسر طاق فراخ که درای چراغ و تنذیل گذارند ۱۸

# فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه سوم از دفتر اول

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۲	مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان آنکه ادله نقل اگر چه حج باشد اگر مستلزم قوت فرضه از فرض باشد داخل لا یعنی است - نقیض احوال نمود باید کرد که اشتغال بر نقل است	۳	مکتوب صد و بیست و چهارم - در بیان آنکه استقلا راه شرط و موجب حج است ادله حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلوب داخل تفسیح اوقات است -
۳	مکتوب صد و بیست و پنجم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الیه اند و عالم را با صفات مجز منظریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست - خدائی تعالی گفته بود محقق خواست که از خلایا بلا عرض دید -	۴	مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان آنکه طالب یک موجود گفتن و ناسوائی او را اودام و جنالات و انتن ندیب سوسطایه است -
۸	مکتوب صد و بیست و هفتم - در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول به مطلب حقیقی بیکاری محض است - حق الله بر حقوق جمیع خلایق مقدم است اولی حقوق خلق از جهت فرمان برداری امر حق است -	۹	مکتوب صد و بیست و هشتم - در ترغیب بلند بختی و عدم انکفا بغیر مطلب بچونی المر مع من احب مطلب را و راء الورا ع میاید بخت - حصول این معنی بتوجه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر خلاص و محبت مرید است
۹	مکتوب صد و بیست و نهم - در بیان آنکه جامعیت	۱۰	مکتوب صد و بیست و دهم - در بیان آنکه جامعیت



مضمون کتاب صفحه  
 انسان باعث تفرقه و جمعیت است  
 بهترین مخلوقات انسان است و بدترین مخلوقات  
 بهم او است.  
 کمال آزادی از دلش تعلقات خاصه محمد رسول الله است  
 و بعد ازین انبیاء و اولیاء دیگر.  
 مکتوب صدوسی ام - در بیان آنکه تکوینات  
 احوال را چندان اعتبار نیست  
 مکتوب صدوسی و یکم - در بیان علو شان طریقه  
 حضرات خواجها -  
 بدانند که طریقه خواجگان اقرب طرق موصله است  
 نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است -  
 این همه بواسطه التزام سنت و اجتناب از بدعت  
 است احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند -  
 بعضی از خلفائے متاخرین درین طریق احداث ها  
 نموده اند -  
 نماز تجرد را جماعت و جمعیت تمام ادائے مینمایند  
 این عمل مکرره است -  
 بیان بدعت دیگر در نماز تجرد -  
 مکتوب صدوسی و دوم - در اجتناب از صحبت  
 ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقراء  
 کنایه فقر از صدر تشنیه انبیاء -  
 ان من اذواجکم و اولادکم عدوا لکم  
 فاحذوهم -  
 صحبت اهل دنیا زهر قاتل است  
 من تو اضح لغنی لغنا ذهاب ثلثا دین -  
 مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه جماعه بے  
 دو لکان که در اهل الله طعن مینمایند بخواجگان جائز  
 است  
 ملامت و ایذاء خلق از مقتضات عشق است  
 مکتوب صد و چهل - در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم  
 محبت است -  
 مکتوب صد و چهل و یکم - در بیان آنکه عده این کار محبت  
 و تاخیر -

مضمون کتاب صفحه  
 و اخلاص است  
 مکتوب صد و چهل و دوم - در بیان آنکه از نسبت  
 این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست  
 مکتوب صد و چهل و سوم - در بیان آنکه موسی  
 را غنیمت باید شمرد و بهو و لعب صرف نباید کرد -  
 مکتوب صد و چهل و چهارم - در بیان معنی سیر  
 و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو  
 سیر دیگر -  
 سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل ولایت  
 است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام  
 دعوت  
 مکتوب صد و چهل و پنجم - در بیان آنکه مشایخ  
 تقشیرند از ابتدائے سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در  
 بیان سر عدم تاخر بعضی از مبتدیان این طریق -  
 مکتوب صد و چهل و ششم - در نصیحت بر تکرار  
 سبقت -  
 مبادا که فردینا از جا ببرد -  
 مکتوب صد و چهل و هفتم - در بیان آنکه گستن  
 بر پیوستن مقدم است یا بالعکس  
 مشایخ اندرین مسئله سه طایفه اند -  
 مکتوب صد و چهل و هشتم - در بیان آنکه صاحب  
 رتی بے حاصل است و آنکه بتوسل روحانیات مشایخ  
 معزور نباید شد که آن صورت مشایخ در حقیقت لطاف  
 شیخ مقتدا است  
 مکتوب صد و چهل و نهم - در بیان آنکه نظر بر  
 سبب معین نباید داشت  
 از گفت و شنود مردم آزار نباید کشید  
 مکتوب صد و پنجاه - در بیان آن که شایان  
 مطلوبیت بر حق سبانه نیست  
 مضمون کتاب صفحه  
 مکتوب صد و پنجاه و یکم - در بیان بزرگی  
 طریقه حضرات خواجگان و بیان معنی یادداشت  
 که مخصوص باین اکابر است  
 مکتوب صد و پنجاه و دوم - در بیان آنکه  
 اطاعت رسول عین اطاعت حق است  
 بعضی از مشایخ در سکر سخنان گفته اند که مودون  
 تفرقه اند در میان این دو اطاعت  
 مکتوب صد و پنجاه و سوم - در بیان آنکه غلام  
 تام از رقت ماسولے مربوط بقضاء مطلق است  
 گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است  
 مکتوب صد و پنجاه و چهارم - در بیان آنکه از خود  
 باید گذشت و در خود باید رفت  
 دح ففسک و نخالی - با تو در زیر کلمه است بهر  
 هست -  
 سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب قرب  
 آنکه از نیجا حلول یا اتحاد فهم کند احمق است فعال  
 پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است  
 مکتوب صد و پنجاه و پنجم - در ترغیب بجمع  
 باصل خود -  
 حب الوطن من الایمان خبر صحیح است  
 بیچاره یکبار و دنا صبیبه بدست او دارو  
 مکتوب صد و پنجاه و ششم - در ترغیب بر صحبت  
 اهل الله -  
 المهره مع من احب  
 هر حال چند روز عمر بفقراء بیدار گذرانید  
 مکتوب صد و پنجاه و هفتم - در بیان آنکه چون  
 کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده  
 رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید  
 باید کرد -



حضرت خواجہ نقشبند فرمودہ اند اول نیاز خشنه بعد از آن توجہ خاطر شکستہ آنچه لازم است اولاً تصحیح عقائد بر وفق علماء اہل حق و ثانیاً علم با حکام شرعیہ و ثالثاً عمل بہ مقتضائے اس علم و رابعاً سلوک طریقیہ تصفیہ و تزکیہ مکتوب صد و پنجاہ و ہشتم - در بیان آنکہ تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعداد است مکتوب صد و پنجاہ و نہم - در غزائے اسلام و مصائب بظاہر تلخ و بیاطن شیرین و المیت الکاظمین المتعوتہ نیتظر دعوتہ الخ مکتوب صد و شصت - در بیان آنکہ شلخ طریقت سے طائفہ اند با شرح احوال ہر کدام طائفہ اولے قائمند بآنکہ عالم با بجا و حقیقتی در خارج موجود است و ہر چہ دوست ہمہ با بجا و حق است طائفہ دیگر عالم را داخل حق میدانند و بطریق ظلیت در خارج موجودی فہمند طائفہ ثالث قائمند بوحدهت وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس الخ الماعیان با شمت رائتہ الوجود طائفہ ثالث ہر چند و اصل کامل اند اما خلق را سخنان ایشان بصلالت و زندقہ رسانند طائفہ اولے اکمل اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت و بیان این - این طائفہ علیہ را از مقام عبدیت کہ نہایت مقام است بہرہ تمام است این در ویش اولاً معتقد توحید و ہودی بود الخ مکتوب صد و شصت و یکم - در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ و البتہ باطمینان نفس است

بیان آنکہ اطمینان نفس کے پسر آید - علامت سلامتی قلب مکتوب صد و شصت و دویم در بیان فضیلت ماہ مبارک رمضان و بیان مناسبت او با قرآن و بیان جامعیت قرآن حدیث اکرم موعظتکم النخلۃ الخ نعم یسود المومن القمہ مکتوب صد و شصت و سیوم در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند - ہما با کفار و غفلت بر ایشان داخل خلق عظیم است عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کہ اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خوار ساخت کفار را در مجالس خود جہاد و ان ویا ایشان مصاحبت نمودن داخل اعزاز است مانند سگال ایشان را دور باید داشت بیان ضرر در مصاحبت کفار بیان مقصود از جزیرہ گرفتار علامت حصول اسلام بغض و عناد است با کفار از کفار و عاباید طلبید بچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است ترک دنیا بر دو نوع است از استغفار ذہب و فتنہ و بس حریر پرین باید نمود دائرہ امور مباح را بسیار وسیع ساختہ اند در معاملہ حل و حرمت ہموارہ بعلمائے دین را بر توجہ باید نمود مکتوب صد و شصت و چہارم در بیان آنکہ فیض حق سجانہ علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است -

دنیا و تغفات او با وجود اعراض از حق عین خرابی است مکتوب صد و شصت و پنجم - در ترغیب بر متابعت حبیب شریعت و عداوت و بغض با مخالفان شریعت او - بیان میراث نبوی صوری و معنوی - علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدائے پیغمبر - اہل ہوا و بدعت را خوار باید داشت من و قد صاحب بدعتہ فقد اعان علی ہدم الاسلام - مکتوب صد و شصت و ششم در بیان آنکہ مدار بر حیات چہ روزہ نباید نهاد و فکر از آلہ مرض قلبی بزرگ کثیر باید نمود دلے کہ گرفتار غیبت است از و چہ توقع خیر و رحمت کہ مائل بہ کثر است نفس امارہ از و بہتر - امر بر پوشیدن جامہ حضرت ایشان و ترصد نتائج از کہ کثیر البرکت است - مکتوب صد و شصت و ہفتم - در ترغیب بر عبادت پروردگار عالیشان و اجتناب از عبادت آلہ باطلہ بنمود - وصف حقیقتی بہ بیچونی و بیچگونی و تنزیہ او از پیری و فرزند و عدم صلاحیت رام و کشن بہ آلہ بودن و فرق میان آلہ بنود و انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام مکتوب صد و شصت و ہشتم - در بیان حملہ سلسلہ علیہ نقشبندیہ و شکایت حال جماعہ کہ مختار درین طریقیہ لاحق کردہ اند - مکتوب صد و شصت و نہم - در جواب سوال مریدے کہ بہ پیروی گفتہ کہ اگر در آن وقت خاص من درانی سہرا زن جہانم پیروی اورا پسندید - در ابتدا و توسط مطلوب را بے آئینہ پیر نمیتوان دید مکتوب صد و ہفتاد و یکم - در بیان آنکہ آدمی را چنانکہ از اشتغال او امر و نوای چارہ نیست از مراعات اولی حقوق خلق نیز چارہ نہ مکتوب صد و ہفتاد و دویم - در بیان آنکہ آنچه بہ فقر لازم است دوام ذل و افتقار و اولی وظائف عبودیت و محافظت بر حد و شرعیہ و متابعت سنت و مشاہدہ استیلاء ذل و خوف انتقام عظام القیوب - ان الله لیویدھن الدین بالرجل الفقار مرید کہ طلب آید و ارادہ مشغولی نماید اورا در رنگ بر شہر باید دانست - اگر فرضاً در قدوم مرید فرجے یا بند آن را کفر و ترک دانند - طمع در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود - حب الدین را اس کل خطیئہ - مکتوب صد و ہفتاد و سوم - در بیان بعضی از اہل خاص کہ نصیب اقل قلیل است و در بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرہ شریعت بیرون مینماید با ذکر سبب آن و تطبیق آن بظاہر شریعت - شریعت را صورتی است و حقیقت صورتش آنست کہ علما و طوابع بر بیان آن متکفل اند و تحقیقش آنکہ صوفیہ علیہ بآن ممتاز اند - باید دانست کہ تکلیفات شرعیہ مخصوص بقالب اند و قلب - سوال و جواب مکتوب صد و ہفتاد و سیوم - ہمیر محمد لغمان در جواب سوالیکہ کردہ بودند با بیان بعضی از اسرار غریبہ کہ متعلق



اندر نفی اثبات

بیان معنی کلمه طیبه لاله الا الله که اوراد و مقام است نفی و اثبات و هر کدام را در اعتبار

۷۰ مکتوب صد و هفتاد و چهارم - در بیان آنکه دیوانگان

این راه باین معیت تسلی نمیکند و باین بعد قرب نما نشکین نه می یابند و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور بن بود

۷۱ مکتوب صد و هفتاد و پنجم - در بیان تلویحات احوال و حصول تکلیف و معنی حدیثی که مع الیه وقت

۷۲ مکتوب صد و هفتاد و ششم - در بیان آنکه محققان اوقات از ضروریات این راه است -

شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت -

نوعی باید زندگانی نمود که جمیع را در صحبت این کس جمعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد -

۷۳ مکتوب صد و هفتاد و هفتم - در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائی اهل سنت و جماعت است -

۷۴ مکتوب صد و هفتاد و هشتم - در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان -

احسان بر جماعت است علی الخصوص نسبت با قرب و جوار و بیان مبالغه آن سرور عالمیان در ادای حقوق جوار -

۷۵ مکتوب صد و هفتاد و نهم - در نصیحت و غفیت دانستن موسوم جوانی و ترغیب در تحصیل علوم شرعیه

۷۶ مکتوب صد و هشتاد - بخود مراده امکانی در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد بود

بیان ملاقات بخواجه خاوند محمود و نقل کلام خواجه شگایت از حال خواجه -

۷۷ مکتوب صد و هشتاد و یکم - بخواجه محمد صادق

فرزند خود در جواب استفسار آنکه سبب حبس است که جمیع را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب الهی درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل

و غیر بها درجات علیا دارند و جمیع دیگر را می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکور تشریف

صاحب رجوع با وجود کمالت او کمالات او را مستلزم ساخته اند و ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده -

بیان سر طلب نمودن حضرت ابراهیم اطینان قلب

بیان سر قول حضرت امیر کرم الله وجهه و کشف الخطاء ما از حدیث یقینا -

۷۸ مکتوب صد و هشتاد و دوم - در بیان معنی حدیث نبوی ذلک من کمال الایمان -

۷۹ مکتوب صد و هشتاد و سوم - در نصیحت و ترغیب بر استقامت و جمعیت و ترک تعلقات بر آنکه -

۸۰ مکتوب صد و هشتاد و چهارم - در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه والسلام

حضرت خلیفه را بعد از فوت کسی بخواب دیدار حالش پرسید جواب داد که طاعت العبادات الخ

۸۱ مکتوب صد و هشتاد و پنجم - در سفارش شخصی -

۸۲ آنچه لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی حق -

اگر هزار سال حیات باید غیر بر دل نگذرد -

۸۳ مکتوب صد و هشتاد و ششم - در ترغیب بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است -

بیان نفی حسن در بدعت مطلقا این فقیر در هیچ بدعتی حسن و نورانیت مشاهده نمیکند

بیان لیسه در نماز و زکوة و در اطعمه و اشربه و لباس غیره اگر با وجود این لیسه کسی احکام شرعی را متغذر داند به مرض قلبی مبتلا است -

مرض قلبی عدم یقین است که تصدیق که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت آن -

۸۴ مکتوب صد و نود و دوم - در جواب استفسار از عبارت مکتوب یازدهم از جلد اول

در ماده شهدا زیادتها است که در انبیاء نیست با آنکه فضل کلی انبیاء است -

۸۵ مکتوب صد و نود و سوم - در ترغیب بر تصحیح عقاید و تحریض بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام

بیان غربت اسلام و ترغیب بر ترویج دین کشتن کافر لعین گویند و آنکه او بسیار خوب واقع شده

و باعث شکست عظیم بر منور مدد گشت مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است

بهاد با کفار و غلظت با ایشان از ضروریات دین است از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار کرامت و خوارق معجز در کار نیست

۸۶ ما او ذی بنی مثل ما او ذیت مکتوب صد و نود و چهارم - در بیان تحریض بر ترویج ملت و نایب دین

علماء سوء لصوص دین اند و بهترین ایشان بهترین خلایق -

۸۷ مکتوب صد و نود و پنجم - در اغراض ترویج شریعت و اظهار تاسف بر ضعف اسلام

جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهما -

الناس علی دین ملوکیم از جمله شعار اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام

۸۸ مکتوب صد و نود و ششم - در بیان آنکه رایج

۸۹

بیان بعضی از بدعات چنانچه زیادت علامه در کفن میت و ارسال قش بجانب چپ و نیت نماز بزبان کردن -

قیاس و اجتهاد بدعت نیست

۸۶ مکتوب صد و هشتاد و هفتم - در بیان آنکه طریق رابط

اقراب طرق موصله است و نافع تر است مرید را

از ذکر گفتن -

قول حضرت خواجه احرار سایه بر سر است از ذکر حق

۸۷ مکتوب صد و هشتاد و هشتم - در بیان حل بعضی مسائل -

چون ظاهر رنگ باطن و باطن برنگ ظاهر منصفی گردد احکام یک در آنجا میگذرد -

۸۸ مکتوب صد و هشتاد و نهم - در بیان آنکه با فقر

با وجود گرفتاری باشد مناسبت است با فقراء و آنکه بطراوت دنیا فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز

باید داشت و از احکام شریعت سر نباید پیچید

۸۹ مکتوب صد و نود و دوم - در ترغیب بر دوام ذکر الهی و اختیار طریق تفتیشیه و بیان طرز ذکر

اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاهر شود آنرا به قلب باید برد -

میدانی که پیر کیست پیر آن کس است که از طریق وصول بحق لغایه استغفاده نمائی -

مجد کلاه و دامن و شجره از حقیقت پیری و مریدی خارج است -

۹۰ مکتوب صد و نود و یکم - در ترغیب بر متابعت انبیاء و آنکه در احکام شرعی مراعات لیسه تمام نموده اند

ریاضات و عبادات هزار ساله اگر بنور متابعت انبیاء منور نگردد و بجوئے نبی خیزند و بخواب نینورند که با مر انبیاء واقع شود بر اینی اندازند -

۹۱



که با دو صد و قطع اینیم یکی بوقت گام است مع تفصیل این گامها

۱۰۰ مکتوب دو صد و نود و هفتم - در بیان آنکه سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سروده باشد -  
الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله في الدنيا چیز است که دل را از حق سبحانه باز دارد -

۱۰۱ مکتوب دو صد و نود و هشتم - در بیان آنکه آشنائی فقراء با غنیاء درین زمان بسیار منتهی است

۱۰۲ مکتوب دو صد و نود و نهم - در بیان قبول فرموده آنکه مکتوب الیه بنوده بود از دو مشغولی -  
۱۰۳ مکتوب دو صد و دهم - در حل عبارت نفحات که اخلاق داشت -

۱۰۴ مکتوب دو صد و یازدهم - در بیان آنکه در کار راه اجتناب مشروط با نیت نیست طریق محبوبان است -

۱۰۵ مکتوب دو صد و بیستم - در بیان آنکه در کار کابر نقشبندی پس راه نامسلوک اختیار کرده اند و طریق ایشان را اصول لازم است

۱۰۶ مکتوب دو صد و سی و یکم - در جواب آنکه شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است

۱۰۷ مکتوب دو صد و سی و دوم - در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے سبب قطع نموده اند

۱۰۸ مکتوب دو صد و سی و سوم - در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے سبب قطع نموده اند

بدانکه طریق با طریق دعوت اسمائیت اکابرین طریق استملاک در مسئله این اسماء اختیار فرموده اند

۱۰۹ مکتوب دو صد و سی و چهارم - در تحریف بر محبت این طائفه و آنکه حلیس ایشان از شقاوت محفوظ است

۱۱۰ مکتوب دو صد و سی و پنجم - در بیان حدیث که حق تعالی را فرشتگان اند و رای کتب اعمال در راهها و گذرها میگردند و در طلب اهل طریقت لازم آنکه حجاب این طائفه با ایشان اند و هر که با ایشان است بدین نیت نباشد

۱۱۱ مکتوب دو صد و سی و ششم - در بیان آنکه از تعزفات اهل خسران محنت نباید کشید و بکار خود مشغول باید گردید

۱۱۲ مکتوب دو صد و سی و هفتم - در بیان آنکه در کار متابعت صاحب شریعت است

۱۱۳ مکتوب دو صد و سی و هشتم - در مذمت دنیا و نکویش اگر قناری به تنغات آن

۱۱۴ مکتوب دو صد و سی و نهم - در بیان آنکه در کار در دنیا از برای طعام چوب و لباس مزین و لهو و لعب نیافریده اند مقصود از خلقت انسان ذل و انکسار الخ

۱۱۵ مکتوب دو صد و سی و دهم - در بیان آنکه در کار ریاضیات و مجاهدات اهل باطل که مخالفت شریعت اند جز خسارت و خذلان نمی آرد

۱۱۶ مکتوب دو صد و سی و یازدهم - در بیان آنکه در کار مشغول بذکر کثیر باید بود و هر چه منافی اوست آنرا

دشمن باید داشت  
باید فرمی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است

۱۱۷ مکتوب دو صد و سی و یکم - در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۸ مکتوب دو صد و سی و دوم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۱۹ مکتوب دو صد و سی و سوم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۰ مکتوب دو صد و سی و چهارم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۱ مکتوب دو صد و سی و پنجم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۲ مکتوب دو صد و سی و ششم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۳ مکتوب دو صد و سی و هفتم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۴ مکتوب دو صد و سی و هشتم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

بیان انتقال حقیقت محمدی و اتحاد آن به حقیقت کعبه بعد از بنارس سال و نزول حضرت عیسی

۱۲۵ مکتوب دو صد و سی و نهم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۶ مکتوب دو صد و سی و دهم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۷ مکتوب دو صد و سی و یازدهم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۸ مکتوب دو صد و سی و دهم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۲۹ مکتوب دو صد و سی و پنجم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۳۰ مکتوب دو صد و سی و ششم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۳۱ مکتوب دو صد و سی و هفتم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد

۱۳۲ مکتوب دو صد و سی و هشتم - در بیان آنکه در وقت اولیسن قرنی بآل رفعت شان بر تیره ادنی صحابی نرسد



صفحه

مضمون کتاب

مفقه

سوال از حقیقت معامله حکایت که در فحاشات مذکور است از مرید این الکی که روزی در آب و جوی غوطه زده بود چون سر برآورد و الخ

باقی ماندن حرارت بستر خواب و حرکت آب ابرق در شب معراج تا عود آتش در علیه الصلوة والسلام بیان وجه اشکال آن حکایت و انمودن حقیقت آن شرح این قول که مربی جسد روح است و مربی قلب

بیان فصاحت بکتاب الیه حسب الطلب

اولاد سنی عقاید باید نمود تا این علم و عمل با یکدیگر علم فقه متکفل آن است ضروری است ثانیاً سلوک طریقه صوفیه در کار است

غرض از سلوک طریقه صوفیه مشاهده صور و اشکال غیبی نیست صور و اشکال حسی چه نقصان دارد مقصود از سلوک تحصیل از دیالوگین است الخ طریق صوفیه خادم علوم شرعی است

قول حضرت خواجہ احرار که احوال و مواجید بدن اتفاق اهل سنت بر خرابی میسر نیست الخ

دین طریق در اول قدم آن میبایند که دیگران در نهایت

اولین قرنی بر تبه قاتل حضرت حمزه نرسد اتفاق مدتی صاحب کرام بهتر است از اتفاق کو نزدیکان

از بر صحنی کم و بیش قرآن مجید اخذ نموده جمع ساخته اند جرح در اصحاب مخبر لقرآن مجید میگرد

منازعات صحابه را بر محامل نیک فرد باید آورد قول امام شافعی و امام جعفر صادق اندرین باب

مکتوب دوصد و یازدهم در جواب سوال از فقه مولوی و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل

مضمون کتاب

ارشد

بیان مراد از قوله مولانا رومی آن ناز نینس که در کنار من بوده حق بوده است

قول خواجہ بیدائی تلک خیالات تربی بها الحفال الطریقه

بدانند که چون طلبه بارادت پیش شمایا بد در تعلیم او تامل بسیار باید کرد الخ عزیزه فوت کرد خطاب آنکه توفی که زنده پوشیده بودی در دین من بر بنده ای من الخ

مکتوب دوصد و دو از دهم در جواب بعضی اسوله و حل واقعه

پیر صاحب تصرف مرید را بتصرف خود بکتابه کفوف استعداد او بود تواند سازید الخ

سوال آن کدام مرتبه است که اخفی دران مرتبه حکم نفس اماره دارد و جواب آن

آب در خواب دیدن کنایه از علم است و دست درال کردن حصول قدرت است در علم

مکتوب دوصد و سیزدهم در بیان مواظبت و فصاحت و ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و اجتناب از صحبت علماء سوء

طالب العلمان بے باک از هر فرقه لصوص دین اند ابلیس لعین را شخصه دید آسوده و فارغ البال

ترش بر سید گفت علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند

مکتوب دوصد و چهاردهم در بیان آنکه دنیا مزوره آخرت است و در جواب سوال مشهور که

کفار بواسطه کفر موقت عذاب غلجیول باشد و در سفارش شخصی

کیکه خواب که جمیع احکام شرعی را معقول خود سازد

مفقه

مضمون کتاب

صفحه

و باد آن عقل برابر نماید آنکس منکر طوط نبوت است با سخن کردن آن بے عقلی است

مکتوب دوصد و پانزدهم در مذمت دنیا اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بد بند به زاهد

باید داد

مکتوب دوصد و شانزدهم در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و علت ظهور آن از بعضی دیگر

و در بیان ائمت مقام تکمیل و ارشاد ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آن است

بیان مدار کثرت ظهور خوارق بیان وجه اکثریت ظهور خوارق از حضرت سید محمد الیدین

جیلانی نسبت به دیگران اولیاء کرام حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس سرهما و باؤ عبود دریا

حضرت رسالت خاتمت در وقت عروج از بهر بالا رفت و در وقت نزول از بهر پایاں تر آمد

از متوسطان این راه افاده زیاده بوقوع می آید نسبت بمقتضای غیر مرجوح

ولی را علم بولایت و خوارق خود شرط حصول دلالت نیست

صوره مثالیه اولیا را در اکنه متعدده ظاهر میسازند نقل حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره اندرین باب

مکتوب دوصد و هفدهم در بیان آنکه نسبت باطن به چند بحال و سیرت کشیده تر است و سبب وقوع غلط در کشف بعضی اولیاء فرق میان قضاء مطلق

و مبرم و حکم بر یک و آنکه قطعی است و ثانیاً اعتماد کث و سنت است و آنکه اجازت تعلیم طریقت علامت

کمال و تکمیل نیست

مضمون کتاب

وجود عدم کشف کوئی را مساوی باید دانست منقول است که روزی حضرت سید شمس آده اخبار کرد که فلان جوان علی الصبح خوابد مرد الخ

عصمت از خطاء وحی است که تبلیغ باشد از حق تعالی و اما علم که مستفاد از لوح محفوظ بود که محل خود اثبات است پس خطا را اندر مجال است

حضرت سید محمد الیدین جیلانی قدس سره در بعضی مسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم بهم اگر خواهم تصرف

کنم مع شرح این قول و بیان تصرف حضرت مجدد قدس سره در قضاء مبرم و بیان دو قسم قضائے مبرم

در بعضی اوقات با علوم الهامی مقدمات کا ذریه غلط میشود و گاه هست که کشف و واقعات را محمول بر ظاهر می نماید و حال آنکه محمول بر تحویل میباشد

شایان اعتماد کتاب و سنت است و اجماع و قیاس نیز راجح باین دو اصل است و اما در این جهات اگر موافق است باین اصول مقبول و آلا لا

مقصود از سلوک طریق صوفیاء حصول از یاد یقین است و حصول یسر و آداء احکام شرعیه

رودیت موعود با آخرت است و مشاهدات صوفیه و تجلیات از قسم ظلال است و شبه و مثال

اوقاع و راء الورد است

مے ترسم که اگر حقیقت مشاهدات را کمای بگویم فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و اگر نه

گویم تجویز القیاس حق بیاطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار می نمایم که مشاهدات را بر محکمات

علیه السلام باید زد

خاتم الانبیاء را در دنیا و دینت بدست میسر شد مکتوب دوصد و هجدهم در رعایت آداب



پر طریقت

۱۲۲ مکتوب دوم و ہندوہم :- در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود و فکر از الہ مرض ظاہر خود است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل۔ بیان آنکہ عقل دو قسم است عقل معاش و عقل معاد اول مرغوب اقلیا است و دوم نصیب انبیاء و اسباب محصلہ عقل معاد ذکر موت و آخرت است و مجالست با جماعہ کہ بید آخرت مشرف اند۔

۱۲۳ مکتوب دوم و ہندوہم :- بعضی از اخلاط صوفیہ و منشأ آن۔ بعضی از اخلاط صوفیہ آن است کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران باید کہ افضلیت آنها با جماع ثابت شدہ است این اشتباہ گاہ نسبت با نبیائہم واقع میشود و بیان منشأ این غلط گاہ بہست کہ عارف در مقامات عروج بزرگیت کبری را حاصل نیاید و لہذا توسط او ترقی فرماید۔ درین مقام شیخ بسطام گوید لوائی ارفع من لواء محمد و ازین قبیل است آنچه از وسعت قلب خود خبر داده۔

بیان اشتباہ المنوذج شے بہ اصل و ایضاح

تمت الفہرسة بالخیر

ناشر

نور کمپنی ۔ ۱۷۴ ۔ انارکلی ۔ لاہور

پاکستان

اِذَا رَيْدُ الْاَصْلَامَا اسْتَطَعَتْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيَّهٖ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پروردگارم پر پدید

افغانی  
فضل رحمانی و امداد دیردانی باین نوی

حصہ سیوم دفتر اول

مکتوبات مام ربانی

حضرت محمد و الف ثانی

الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ



باید شریک ملاحظه نمایند العاقل تكفيهِ الإِشَارَةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَيْكُمْ  
 و عَلَى دُفْقَاتِكُمْ  
صاحب عقل را اشارت کافی است

## مکتوب صد و سیست و چهارم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که استطاعت راه شرط و خوب  
 حج است آداء حج با وجود بی استطاعتی نسبت به حصول مطلب داخل تفسیح  
 اوقات است مکتوب شریف انوی خواجہ محمد طاهر بدخشی رسید <sup>۱۲</sup> بجای آنکه  
 الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که فتور است در اخلاص و محبت فقر راه نیافت است با وجود  
 تبادی ایام مهاجرت این علامت سعادت <sup>۱۳</sup> یعنی در اخلاص و محبت فقر محبت شمارا چو شما  
 رخصت طلبیدید و بر رفتن عزم می نمودید و در وقت و ذراع این قدر مذکور ساخته  
 بود با احتمال که شاید با هم بشماردین سفر محقق شویم هر چند قصد کرده شد استخار  
 موافق نیامدند و جویند درین باب مفهوم نه گشت بضرورت تقاعد و زبید صلاح  
 فقیر از اول در رفتن شمانه بود اما شوق شمارا ملاحظه نموده منع صریح نه کرد استطاعت  
 شرط راه است بی استطاعت تفسیح اوقات است امر ایستگ داشته به امر  
 غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت به شما این مضمون را  
 نوشته است رسیده باشد بدیانه سخن این است پیشتر بخمارانده والسلام

## مکتوب صد و سیست و پنجم

به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاہر شمس

<sup>۱۴</sup> یعنی دعه لحوق بشمار کرده بود لیکن با احتمال نه به یقین

<sup>۱۵</sup> بخلاف حرف استقامت انکاری

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

## مکتوب صد و سیست و سوم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که اداء نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم  
 باشد فوت فرضه را از فرائض داخل لایق است مکتوب شریف انوی ارشدی  
 لا ذَالَ كَاسِيَهُ طَاهِرًا عَنْ ذَلِيلِ التَّعَلُّقَاتِ رسید <sup>۱۶</sup> برادر در خبر آمده است  
 عَلَامَةُ اعْرَاضِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اشْتَغَالُهُ بِمَا لَا يَحْتَبِيهِ  
 اشتغال به نفل از نوافل به اعراض فرضه از فرائض داخل لایق است پس  
 تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچیز چیست  
 به نفل است یا به فرض بواسطه ادائے یک حج نفل مرتکب چندین فظورات  
کاپیون و کندیدین و شیخو کردن

۱۷ یعنی علامت روگردانی حق تعالی از بنده مشغولی بنده است با امور ملاطافه و تحقیق تخریج این حدیث بکاشیه  
 مکتوب بهقتا دو سوم از جلد اول گذشته ۱۸ یعنی اشتغال با دین با اعراض از علم چنانکه اشتغال به مستحبه با اعراض  
 از سننه و به سنت با اعراض از واجبه و بواجبه با اعراض از فرضه داخل مالا یعنی است ۱۹



وصفات الهیه اند تعالی شان و عالم را با صانع خویش پیچ نیست نیست الا  
 المخلوقیه و المظهریه و مایه سب ذلك اللهم ادرنا حقائق  
 الاشیاء كما هي عالم چه صغیر و چه کبیر منظر اسماء و صفات الهیه است تعالی  
 شان و مایه شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطان گنجی بود و غنی و سرری بود  
 مکنون خواست که از خیال به بلا عرض دهد و از اجمال به تفصیل آرد عالم را بر نه خلق  
 فرمود که به ذوات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه  
 پس عالم را با صانع خویش پیچ نیست نیست الا آنکه مخلوقات و کائنات  
 و دوال اند بر اسماء و شئون و صفات او تعالی حکم به اتحاد و عینیت و نسبت احاطه  
 و سر بیان و معیت ذاتیه آنجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم  
 الاحوال که از قدر صحو ایشان را اثر بری از زانی داشته اند عالم را با صانع پیچ  
 نیست نیست نه می کنند الا المخلوقیه و المظهریه و احاطه و  
 سر بیان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی  
 سعیر معجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه  
 نمیند کالاحاطه و المعیت مثلا معترف اند بآن که از ذات جمیع نسب  
 مسلوب است حتی که صفات ذاتیه نیز سلب می نمایند فهل هذا  
 این

یعنی خداوند اغشاه غفلت از بصیرت ما بکشا و بر چهره را چنانکه هست بماند نیستی را در صورت  
 هستی بر ما جلوه دهد و از نیستی بر ما حال هستی پرده منته ۱۲ <sup>س</sup> قوله او عز سلطان گنجی بود الخ اشارت  
 است بحديث قدسی که اندرین باب روایت می کنند کنت کتزا مخفيا فاجبت ان اعرف  
 فخلقت الخلق فاعرف ان یعنی بودم من گنج مخفی که معروف نه بودم پس پیدا کردم خلق را تا معروف شوم یعنی  
 معروف شوم در خلق و خلق مرا بشناسد در خود و ظاهر آنست که مراد از کثر ذات متعده است با سماء و صفات و اتحاد  
 آن و معرفت شدن این ذات در انسان بوجه اتم است و این معرفت علت غائیه پیدا کردن خلق است و این معرفت  
 انسان آن ذات موصوفه را در خود علم ذوقی است و در غیر خود علم شهودی است ۱۲ بحر العلوم <sup>س</sup> قوله قدر بفتحین  
 کاسر بزرگ و نور و اقدار جمع و قوله بفتح بوشیاری و قوله شررب بالکسر بوجه از آب یعنی از کاسه بوشیاری صحت بخشیده اند ۱۲

الذات ناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برائے دفع این تناقض تکلف  
 است در رنگ تدقیقات فلسفیه است آری باب کشف صحیح ذات را تعالی  
 بسبب حقیقی نه می دانند و ماورائے او هر چه باشد داخل اسماء می شمردند  
 فرد و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم دوست  
 بسیار است و مثالی از برائے تحقیق این بحث بیان کنیم مثلاً عالم  
 تحریریه و فو لنه خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف  
 و اصوات نماید تا در پرده آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف  
 و اصوات دوال را با معانی مخزنه پیچ نیست نیست الا آنکه این حروف و اصوات  
 منظر بر آن معانی محفیه است و مایه آن کمالات مخزنه حروف و اصوات  
 را عین آن معانی محفیه گفتن معنی نه دارد و بهم چنین حکم با احاطه و معیت درین صورت  
 غیر واقع است معانی بجا صرافت مخزنه اند پیچ تغییر در ذات و صفات  
 آن معانی راه نیافته است لیکن چو در میان معانی و این حروف و اصوات  
 دوال نخورے از مناسبت دلیت و دلولیت متحقق است بعضی معانی  
 زائده از آن در تحصیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از ال معانی زائده  
 منزله و مبر است آنچه معتقد است درین مسئله این است اثبات امر زائد  
 و رائے مظهریت و مراتب نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر  
 است ذات او تعالی فی الحقیقت از سلب معر است و از مناسبت  
 مبرام اللزوم و ذلت الذی باب با این قدر مناسبت ظاهریت و  
 مظهریت وحدت وجود گویند یا نه گویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن  
 بطریق اصالت و ظلمت و مظهریت و مظهریت نه آنکه یک موجود است و

۱۲ قوله نه آنکه یک موجود است الخ بدانکه این مسئله را خود حضرت امام ربانی مجد الف ثانی قدس سره در جلعه دیگر  
 منقح و مشرح نموده اند از ال جمله مکتوب اول است از جلد ثانی و در مکتوب چهل و چهارم از جلد ثانی نیز فرق در میان  
 مذهب صوفیه و سفسطائیه واضح تر مذکور است و اند علیه العول و الاعتماد فافهم قال المحرب هذا (باقی برست)



ما سوائے او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیت  
اثبات حقیقت و روی نمودن از اوهام و خیالات و این مذهب بر آنست که مقصود  
سوفسطائیست متشککی و چنانچه بدانستی تو او را از خشت و سوئے آنحضرت  
نسب کردی درست و آنکه دانستی که ظل کیستی و فارغی که  
مردی و گزینیستی

## مکتوب صد و بیست و ششم

نیز به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب را باید که اهتمام  
در نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان  
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته گفتا  
بوجودیت مطلوب نماید اگر چه وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و ما  
یُناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاه طالب را باید که اهتمام در

بقیه ماثیه ۵۸ القول منسوخ بمایاتی بعد مرة من ان العالم واقع فی مرتبة الوهم  
و الخيال و ابداء الفرق بین مذهب السوفسطائی و بین مذهب الصوفیة  
و المعول علی ما هنالك لا علی ما هنا ۱۲ و نیز به با کسرینکو داننده و عالم با هر بخاری جمع ۱۲  
و حاشیه صفحه ۱۴ سوفسطائی منسوب به سوفسطا بالفهم که بنائے آن بر وهم بود و سوفسطائیت انواع متهم  
من ینکر حقائق الاشياء و یزعم انها اوهام و خیالات باطلة و هم العنادة  
و منهم من ینکر ثبوتها و یزعم انها تابعة للاعتقاد و هم العندیة و منهم من  
ینکر العلم بشئی ما و یزعم انه شاک و شاک فی انه شاک و هم اللادریة  
۱۲ شرح عقاید مع اختصار لیسیر ۱۲ مربوط است بقول او قدس سره لیکن به طریق اصالت و تعلیم و  
ظاہریت و منظریت ۱۲

نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان  
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل سازد و گفتا  
بوجودیت مطلوب نماید مصرع بیش ازین پس نه برده اند که هست اگر چه  
وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و او را سئ وجود باید طلبید علماء اهل سنت  
شکرا لله تعالی سَعَّیْهِمْ زبِیْاً کَفْتَهُ اند که وجود واجب تعالی زائد است بر  
ذات او سبحانه و وجود را عین ذات گفتن و باور سئ وجود امر دیگر اثبات ناکردن  
از تصور نظر است قَالَ الشَّيْخُ عَلَاءُ الدَّوْلَةِ فَوْقَ عَالِمِ الْوُجُودِ  
عَالِمِ الْمَلَائِكَةِ الْوُجُودِ اِنْ دُرِیْشَ رَاجِحاً مَرْتَبَةً و وجود بالا گزرا نیند تا چندگاه که مغلو  
آن حال بود خود را از روی فوق و وجدان از ارباب تعطیل مے یافت و حکم  
بوجود واجب جل شأنه نمیکرد چه وجود را در راه گذاشته بود و مرتبه  
ذات وجود را گنجایش نه مے یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه  
تحقیقی بالجملة بر چه در حوصله ممکن و آید بطریق او لے ممکن شاید فُسْجَان مَن

۱۴ یعنی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره کفایت و شمس الدین ابوالمکارم و نام و سئ احمد بن محمد  
لوک سمنان مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن است ولادت و سئ در سال ششصد و پنجاه و نه وفات و سئ شب  
جمعه بیست و دوم رجب سنه هفت صد و سی و شش و مدت عمر مفقود هفت سال و قبر و سئ در مقبره شیخ حماد الدین عبداللہ  
است از خزینة الاصفیاء باقی احوال شان از تفحات بحاشیه مکتوب اول از جلد اول نقل نموده شده است ۱۲ یعنی  
پس پاک و منزه است آنکه نه گردانیده است مطلق را بسوئے خود را بهیچ عجز از معرفت خود قال بعض العادین  
العجز عن الادراك ادراك حضرت خواجه عبید الله احوال قدس سره مے فرمودند که عجز از معرفت آنست که معلوم  
کرد که لا یخرج الله الا الله یعنی معرفت مقتضائے ترکیب انسانی نیست آنچه در ترکیب انسان ظاهر است  
از معرفت ازان انسان نیست بلکه انسان آئینه شده است که در سئ صورت معرفت حق سجاد عکس انداخته است این  
عجز منافی معرفت انسان نیست چنانچه بعضی گمان برده اند که عجز از معرفت جهل است و این باطل است انتهى علی مافی  
الرشحات ابو الحسن نورسی گوید رضی الله تعالی عنه لا دلیل علی الله سوا کال یعنی بزر او دلیل دلها نیست  
شکی گوید قدس سره المعرفة المحضة عن المعرفة یعنی حقیقت معرفت عجز است از معرفت و نیز او گوید باقی بر حاشیه ۵۸



لَمْ يَجْعَلْ لِكُلِّ خَلْقٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا إِلَّا بِالْعِزِّ عَنْ مَعْرِفَتِهِ  
 حصول فنا فی الله و البقاء باشد که گمان نه کند که ممکن واجب گردد که آن محال  
 است و مستلزم قلب حقائق پس چوں ممکن واجب نه گردد و نصیب ممکن غیر  
 از عجز از ادراک واجب جل شانه امر دیگر نه باشد فرد عفا  
 شکار کس نه شود و ام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است و ام را بلند همت  
 همیں طور مطلب را میخواهد که هیچ از بدست نیاید و هیچ نام و نشان از وید  
 نه شود جمیع هستند که مطلب میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت  
 به او پیدا سازند مصرع آن ایشان اند من چسبم یارب و السلام  
 اَوْلَا وَاخِرًا

## مکتوب صد و بیست و هفتم

به ملا صفر احمد رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند  
 از حسنات است اما در جنب وصول به مطلب حقیقی بکار می محض است  
 و تعطیل صرف بلکه داخل سیه است حسنات الابرار  
 سیئات التقریبین و مائت سبب ذلک مکتوب مرغوب  
 رسید غرض که در باب توقفت نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقورت  
 می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی

والبقیه ماشیه ص ۱۱ المعرفه دو امر الحیوة یعنی حیرت اندر یگونی معرفت است اما حیرت در سستی  
 پس شرک باشد و کفر ۱۲ از کشف المحجوب ۱۳ ادش ۱۴ دور بینان بارگاه است ۱۵ قول اگر چه  
 وجود را محروم است بقول او قدس سره و الکتابه موجودیت مطلوب نماید ۱۶  
 و حاشیه متعلقه صفحہ ۱۷ التحریب ۱۸ لکل من الانسان شان بخصه  
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه ۱۹

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ  
 كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ أَيُّضًا  
 ان اشکرتی و لوالدیک مع ذلک معتقد آن باید بود که این همه  
 در جنب وصول به مطلب حقیقی بکار می محض است بلکه در غرض منازل  
 سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات  
 التقریبین شنیده باشند بدست ۱۰ هر چه جز عشق خداست حسن  
 است ۱۱ اگر شکر خوردن بود جان کردن است ۱۲ حق الله سبحانه بر حقوق جمیع  
 خلائق مقدم است اولی حقوق اینها انشای لاله است سبحانه و الا که جمال آن بود که خدمت او را گذارند  
 بخدمت دیگر اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت  
 تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبه را نان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان  
 دیگر است آنجا نام زراعت و قلبه را نان بردن عین معصیت است و مژد و مکار با نذره آن کار است  
 قلبه را نان بخدمت تمام در فردی یک تنگ ابروت میگیند و مقرب در ساعته بخدمت حضور مستحق لکها  
 میگردد مع ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و پس شتات ما  
 یکنه ما فرخ حسین خدی موفقی است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسم و السلام  
 ۱۳ بشارت ۱۴ بشارت ۱۵ بشارت ۱۶ بشارت ۱۷ بشارت ۱۸ بشارت ۱۹ بشارت

## مکتوب صد و بیست و هشتم

بنخواه مقیم صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم اکتفا بغير مطلب بیچونی خدمت خواجہ محمد تقی

۱۰ اشارت است بآیت که در سوره لقمان واقع است یعنی و حکم فرمودیم آدمی را به نسبت پدر و مادر و س ۱۱ در شکم برداشته است و س ۱۲ را مادر  
 در حالت سستی بالاس سستی دیگر و از شیر باز کردن او در دو سال است بدین معنوی حکم کردیم که شکر گذاری کن مرا و پدر و مادر خود را  
 و بسوئ من است باز گشت ۱۳ بمعنی شایان و نزار یعنی چنانکه شاید و باید ۱۴ قال المعرب هو من کلام الشیخ ابو سعید  
 الخزاز قدس سره ۱۵ بیت دل در پی این و آن نه نیکوست ترا ۱۶ یک دل داری پس است یک دوست ترا ۱۷ قلبه  
 بالضم و بانه موعده بوجهی مان از آینه زده که بدال بواسطه بخت گاؤ زمین را بشکافند ۱۸ غث ۱۹ واقع است در سوره احقاف یعنی و امر کردیم  
 آدمی را در حق پدر و مادر و نیکوکاری در شکم برداشته است او را مادر او بدین شوری و زاده است او را بدین شوری ۲۰ طبعه تکرر بالفتح و کاف عربی یعنی قرص  
 راجع از رو باشد یا تکرر یا مس مفرس مکر است ۲۱ غث ۲۲ یعنی میان قلبه را و مقرب یا شاه فرقه است بسیار و بعد است فراوان ۲۳



دور افتادگان را فراموش نسازند بلکه دورند آمدن آنرا محبت المقصود و مسلک بقایت طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در غایت منقصت و منازل وسطی بچو سر آید مطلب نما است عباداً بآداب الله سبحانه و وسط را نهایت انگاشته بیک بار غیر مقصود را مقصد داند و چون را به چون تصور نماید و از وصول مطلب حقیقی بازماند بخت را بلند می باید ساخت و هیچ حاصل سرفرو نیاید کرد و در راه الوری با بیداریست حصول اینچنین بخت و البته به توجه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر اخلاص و محبت مرید مقتدی است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

## مکتوب صد و نهم

بسیار نظام صد و نهم یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست كما عرینیل ماء للجمعیین و بدلا للجمعیین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است و بواسطه هر جزء از اجزای او تعلق و گرفتاری در همه موجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جفا قدس خداوندی جل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب خرونی او از همه زیاده آمد و اگر به توفیق ایزدی عز شأنه خود را از این تعلقات برانگیزد جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاذ فوذا عظیما والا فقد ضل صلا لا یعیذا بهترین موجودات بواسطه جامعیت بچو که انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر بولعالم دارد از هر چه گویند مکرر تر است و اگر روحی سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه پیش نما است کمال آزادی از و پس این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بعد از این انبیاء و اولیاء دیگر علی نقادیت در جرات صلوآت الله و تسلیحاته علی نبینا

له قوله المزمع الخ یعنی مریا که است که دوست داشته است او را اشارت است بحدیثی که آورده است بخاری و مسلم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله كيف تقول في رجل احب قوما لم يلحق بهم فقال المزمع من احب اشكوه سراب بقیع آنچه در ایام که مسافر نشسته باشد آفتاب ریگ صحرا از دور چو آب نماید و گاهی در شب بختاب نیز بچنین بنماید که در رنگ آب نیل که آب بود در حق دوستان حق لغو و بلا یعنی خون بود در حق آنانکه از حق لغو در حجاب اند (باقی بر ص ۲۵)

## مکتوب صد و سی ام

به جمال الدین صد و سی ام یافته در بیان آن که تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست حصول مقصد بچو بی چگونگی باید کرد تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست به آن مقتید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شنود منزله و مبر است طفلان سلوک را بچو و مویز تسلی میدهند بخت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه وید نقص الامر پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار اکابر و هم و قرائع را اعتبار نمی دهند این بیت در کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه ششم نه ششم که حدیث خواب گویم اگر حال از احوال بیاید و برود جائز شادی و غم نیست منتظر حصول مقصود بچو بی چگونگی باید بود والسلام

دقیقه حاشیه صفحه ۲۵۰ سه سبیلان زان آب صافی میخوردند پیش قطعی غول شد آب از چشم بند قبیلان نک می مرند از تشنگی از پیته ادبار خود یاد بگیری ۱۲ حاشیه صفحه ۲۵۱ قوله و از اغ البصر الخ اشارت است بآیه که واقع است در سوره نجم یعنی کجروی ز کرد چشم رسول الله صلی الله علیه و سلم و از مطلوب و مقصود تجاوز نمود ۱۳ فان التلوین صفة ادب الالحوال و التملین صفة اهل الحقائق فما دام العبد فی الطریق فهو صاحب التلوین لانه یوقی من حال الی حال و ینقل من وصف الی وصف و یخیر من مرحل و یحصل فی مویج فاذا وصل تمکن صاحب التلوین ابد فی الزیاحه غیور و اصل ۱۲ رساله تشریح ۱۳ و مقدس است از و سمت تفسیر و مبر است از و سمت تکرر و تحول از همه نشانه های نشان نه در علم کجبرد در بیان ۱۳ قوله جوز بالفتح گردگان که بکندی اخروث گویند و بعضی متر دخت که در باشد از ۱۵ قوله مویز بفتح و یله معروف قبی است کلان از انکس که خشک کرده نگذارند مردم عام از انقی گویند از ۱۵ یعنی غصی اندانی فرماید بار و شما را خدای پاک ازین گرفتاری ۱۶



# مکتوب صدوسی و یکم

نخواه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجها قدس الله تعالی  
 استاذ هم و شکایت از حال جماعه که دین طریقه علیه احداث نموده اند و آن را تکمیل این طریقه دانسته  
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين آتوني ارشادي  
 نخواه محمد اشرف شوقه الله سبحانه بنشویقات اولیایه الکریم بدانند که طریقه حضرت خواجها  
 قدس الله تعالی استاده اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج  
 و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه بواسطه آنست که دین طریق التزام سنت است و اجتناب  
 از بدعت و کما امكن عمل بر خصلت تجویزی نمی نمایند اگر چه بظاہر در باطن نافع یا بید و عمل بغیریت از دست نه  
 می دهند اگر چه بصورت در سیرت متغیر و انداخته احوال و مواجید را تالیف احکام شرعی ساخته اند اذواق و معارف  
 را خادوم علوم شرعی دانسته و آبرو تقیبه شرعی را در ذلک طفلان بجوز و میوز و جد و حال عوض نمی کنند و تبرأت صوفیه  
 مغرور و مفتون نمیکردند از لطف بفضل نمیکردند و از فتوحات بدیهه بفتوحات کبیه التفات نمی کنند حال  
 ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران  
 را دائمی است حضور که غیبت در قفل آس باشد نزد این عزیزان از چیز اعتبار ساقط است و بجا  
 لا تلهیهم بحجاده ولا بیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران  
 این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند بدیت قاصر که کند این طائفه را طعن قصور  
 حاشا لشکر که بر آرم بر زبان این کلمه راه آرے بعضی از خلفائے متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز  
 احداث نموده اند و روش اصل اکابر را از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که به این  
 محدثات تکمیل این طریقه نموده اند و حاشا و کلا کبروت کلمه شجره من افواهم بلکه در تحریف و تصنیع  
 ۱۴ قول مراتب بجم اول و در جمله مشدده ختمه باطل لغو آمر جمع تربیت که بمعنی باطل است ۱۵ انبیاء ۱۶ سچ از شارع علیه السلام  
 بوضوح انجامیده باشد ۱۷ اشارت است بکتاب فصوص الحکم مولف شیخ محی الدین عربی قدس سره ۱۸ اشارت است بآیت که  
 واقع است در سوره نور یعنی یا میکند خدا اما آنجا در صوم و شام مروانیکه باز ندارد ایشان را سوداگر می و نه خرید و فروخت از یاد کردن خدا ۱۹  
 نام کتاب شیخ محی الدین عربی قدس سره ۲۰ اشارت قوم الی بقا و احوال و دوامها و قالوا انما اذ المحدث مر فیهی لواله ۲۱

# مکتوب صدوسی و دوم

آن کو شیده اند افسوس بنزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست دین طریقه علیه احداث  
 نموده اند و نماز تجدد را بجماعت می گذارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تجدد جمع میکردند و بجماعت  
 تمام ادا می نمایند و این عمل مکروه است بکرات تحریمه جمعی از فقها که تداعی شرط کرات است داشته اند و بجماعت  
 جماعت نفل را مقید بنا جمیع مسجد ساخته زیاده از سه کس را با اتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تجدد را باین وضع  
 سیزده رکعت میدهند که دوازده رکعت را ایستاده و یک رکعت را در سجده و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا  
 پیدا کند و بآن سیزده رکعت گرد و نه چنین است حضرت پیغمبر علیه و علی الیه الصلوات و  
 التسلیات که گاهی سیزده رکعت فرموده اند و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی بیست نماز تجدد همراه  
 در حکم فریضه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قنود را حکم یک رکعت قیام داده اند و نشاء امثال این علم  
 عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفوی است علی صلیهما الصلوة والسلام و التبیانه عجب است  
 در بلاد علماء که ما و ائمه مجتهدین است علیم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با آنکه با فقیران علوم اسلامی  
 را از برکات ایشان استغناضه مینمایم و الله سبحانه الملهم للصواب فروانند که پیش تو گفتم غم  
 دل ترسیدم که دل آزرده شوی و در نه سخن بسیار است و السلام

بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقر از برای

۱۲ قال فی الداد المختار ولا یصلی الوتر ولا التطوع بمجاعة خارج رمضان ای بیکره ذلك لو علی سبیل التداخی بان  
 یقتدی اربعة بواحد کما فی الداد قوله علی سبیل التداخی بان یدعو بعضهم بعضا کما فی المغرب وفسره  
 الوافی بالکثرة و هو لا ذم معناه قوله اربعة بواحد اما اقتداء بواحد و اثین بواحد فلا بیکره و ثلاث بواحد  
 فیه خلاف مجر عن کافی و قوله ای بیکره ذلك اشاره الی ما قالوا من ان المهاد من قول القدوسی فی مختصره  
 لا یخوذ الکراهة لاحد ماصل الجواز ثم ان ذلك لیس انما کما فعل عمر کان مباحا غیر مکروه و ان کان علی سبیل الجواز  
 کان بدعة مکروهة لان خلاف المتواتر و علیه یجوز ما ذکره القدوسی فی مختصره ۱۳ ملقط من دال المختار  
 ۱۴ یعنی بعضی از خلفائے متاخرین این طریقه ۱۵ چه ابرقا مد نصف است بر نسبت ابرقا قائم بنیچه دارد است عن عمران  
 ابن حصین انه سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن صلوة الرجل قاعد اقال ان صلی قائما فهو افضل ومن  
 صلی قاعدا فله نصف اجر القائم رواه البخاری ۱۶ مشکوة ۱۷ قوله سیزده رکعت الخ لما جاء عن عبد الله و باقی بر ۱۸







دهند بانه امر اتم را امر فر باید کرد و غیر اسم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل  
معاد و زیاده برین چه نویسد و السلام  
آخرت ۱۳

### مکتوب صدوسی و پنجم

اصل

ترجمه از مصحح

هَذَا الْمَكْتُوبُ أُرْسِلَ إِلَى الْمُخْلِصِ  
الصَّدِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّدِيقِ فِي بَيَانِ  
مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ عَامَةً كَانَتْ أَوْ خَاصَّةً  
مَعَ بَعْضِ خَوَاصِّ الْخَاصَّةِ إِنْ عُلِمَ أَنَّ  
الْوَلَايَةَ عِبَادَةٌ عَنِ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ  
وَهِيَ أَمَّا عَامَّةٌ أَوْ خَاصَّةٌ وَلَعِنَ بِالْعَاقِبَةِ  
مُطْلَقُ الْوَلَايَةِ وَبِالْخَاصَّةِ الْوَلَايَةُ لِلْمُحَدِّثِ  
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ  
وَالْفَنَاءُ فِيهَا أَمْرٌ وَالْبَقَاءُ كَمَلٌ وَمَنْ شَرَّفَ  
بِهَذِهِ النِّعَةِ الْعُظْمَى فَقَدْ لَانَ جِلْدُهُ لِلطَّاعَةِ  
وَأَشْدَرَ صَدْرُهُ لِلِاسْلَامِ وَ

مکتوب صدوسی و پنجم بصدیق مخلص محمد صدیق  
صدور یافته در بیان ولایت عامه باشد آن  
ولایت یا خاصه یا بیان بعضی از خواص ولایت  
خاصه بدان که ولایت عبارت است از فنا  
و بقا و آل دو نوع است عامه و خاصه و مراد  
از ولایت عامه مطلق ولایت است و از ولایت  
خاصه ولایت محمدیه است علی صاحبها الصلوة  
و السلام و التحية و قنادر ولایت خاصه تم است  
و بقا دروے اکل و بر که مشرف گشت  
باین نعمت عظمی بد نش بلاریب بطاعت حق  
سبحانه و تعالی منقاد گردید و صدر وے از بر  
طبیح ۱۳ سینه ۱۳

و بقیه حاشیه ۲۵ و صفت وقت نیز بریدن - وقت پنج مستقبل و ماضی برود اندوه وے و فدا از دل و گوشت و سابق و لاحق را قطع کند و حکم خود بنشیند  
پس صفت تمیز را بطور و اما مالک و اما هلاک یا مالک گردانید یا مالک سازد اگر کسی هزار سال شمشیر را خدمت کند و گفت عزیز خود را حال او را  
اندر حال بریدن نش تمیز نکند میان گردان صاحب خود و غیر وے فالکبیس من کان بحکم و قنات کان وقت الصبح فقیما بالشریفة و ان کان  
وقت الحو فان غالب علیه احکام الحقیقة اقول لعل المراد بالوقت فی قولهم الوقت سیف قاطع التوجه الى الحق والامر الحق عن الخلق  
والاقبال على الحق ونسب ان الخلق من كل الجوع فمثل هذا يجوز ما مضى من الاخر اطا والتفريط كالسيف و يمتثل الشادة الى  
قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لی مع اللہ وقت لا یسع فیہ الخ علی مافی ورد فان الفناء الاتم حاصل فیہ هذا او اللہ اعلم بحقیقة الامر  
وعلیہ التوکل والاعتماد فی الحال والمآل وقیل من ساعده الوقت فالوقت له وقت ومن ناکه الوقت فالوقت علیه مقت ۱۴  
۱۴ موم یوم یعنی دنیا و لذات آل که بقا را نشاید ۱۴ تسبیح بالکسر آنچه نقد نباشد و بزمانه بعد و عده اولی آن کرده باشد ۱۴ لعمریه یعنی الطینان بامدون  
حق سبحانہ که بلای است عظیم و هیئت است جیم و مرضی است هلاک و در آنست معضل ۱۴ حاشیه صغیر ۱۴ اشارتست بتصفیه عناصر را بعد از ۱۴ اشارت

وَأَمَّا أَنْتَ فَفَضِيلَتُكَ عَنْ مَوْلَاهَا وَدَرَجَتُكَ  
مَوْلَاهَا عِنْدَهَا وَسَلَمَ قَلْبُكَ لِمُقْلِبِهِ وَتَخَلَّصَ  
رُوحُكَ كَلِيَّةً إِلَى مُكَاشَفَةِ حَقِّكَ صِفَاتِ  
الْأَهْوِيَّةِ وَشَهِدَ بِسُوءِ مَلَاحِظَةِ السُّلُوكِ  
وَالْإِعْتِبَارِ دَاكٍ تَوَفَّى هَذَا الْمَقَامَ شَرُوفَ  
بِالْحِكْمِيَّاتِ الذَّائِلَةِ الْبَرِّيَّةِ وَتَحْيَا  
خَفِيَّةً يَكْمُلُ التَّنْزُّهُ وَالتَّقْدُّسُ وَ  
الْكِبَرِيَاءُ وَاتَّصَلَ أَخْفَاكَ اتِّصَالًا  
بِلَا تَكِيْفٍ وَخَرَّبَ مِنْ الْإِثْمِ  
هَذَا + مَصْرَعُهُ

+ هَيْثُ الْآدِبَابِ النِّعَمِ نِعْمَهَا +  
وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْوَلَايَةَ الْخَاصَّةَ لِلْمُحَدِّثِ  
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ مَقْمُورَةٌ  
عَنْ سَائِرِ مَرَاتِبِ الْوَلَايَةِ فِي طَرَفِي الْعُرُودِ وَ  
التَّوَلَّى أَمَّا فِي طَرَفِ الْعُرُودِ فَلَا تَنْفَاءُ الْخَفِيَّةِ  
وَالْبَقَاءُ مُتَخَصَّصَانِ بِبَيْتِكَ الْوَلَايَةُ الْخَاصَّةُ وَغُرُورُ  
سَائِرِ الْوَلَايَاتِ إِلَى الْخَفِيَّةِ فَقَطْ مَعَ تَقَاوُفِ دَرَجَاتِهَا  
يَعْنِي أَنَّ عُرُودَ بَعْضِ آدِبَابِ الْوَلَايَاتِ  
إِلَى مَقَامِ الرُّوحِ وَغُرُورِ الْبَعْضِ إِلَى السُّرُورِ

اسلام حقیقی انشراح یافت و نفس او از امارگی و مالکی  
مخلصی یافته با طینان رسید پس وے از مولای  
خویش حق جل و علا را رضی گشت و مولای وے  
از وے رضی شد و قلب وے متقلب قلب راضی و  
مانند و روح او کلیتہ بمکاشفه حضرت صفات لایوت  
و اصل گشت و تروے بمقام مشاہدہ بلوغ یافت  
با ملاحظہ شیون و اعتبارات و اندرین مقام تحلیات  
ذاتیہ برقیہ نیز مشرف گردید و خفی وے بسبب کمال  
تنزه و تقدس و کبریا مطلوب حقیقی متحیر ماند و اتقا  
ویرا اتصال بے تکلیف و بقیاس بحصول انجام میداد  
مصرع هذالادبَاب النعم نعيمها  
گواری نادر صاحب نعمت را لغتنامه آن یعنی جنت ۱۳  
و یقید دانست که ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها  
الصلوة و السلام و التحية ممتاز است و بائن  
از تمامی مراتب ولایت در هر دو طرف عروج و نزول  
اما در طرف عروج پس زیرا که فنا و خفی و بقای آل  
مفخص است باین ولایت خاصه و عروج در  
سائر ولایات تا خفی است فقط با تفاوت درجات  
اینها یعنی بعضی را از آریاب ولایات عروج  
صرف تا بمقام روح است و بعضی دیگر تا بمقام

۱۴ قوله و نفس و قلب و روح و سر و خفی و اخفی اشارت است بسیر لطائف سوره ۱۴ قال عز من قائل رضى الله عنهم ورضوا  
عنه ۱۴ قال تعالى الا من اتى الله بقلب سليم ۱۴ قوله لاهوت یعنی عالم ذات الہی یعنی گفته اند که در اصل لا  
هو الا هو بوده است و حریت تا زاید است پس بخود بعضی از حریت لایوت گردید و بعضی گفته اند که مصدر است مانند رفیوت و بیروت  
و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ۱۴ اغث ۱۴ مثنوی + القائل بے تکلیف بے قیاس + هست رب الناس  
باب جان ناس + لیک گفتیم ناس من ناس ناس ناس غیر از جان جان انسان ناس + ناس مردم باشند و مردمی + تو مردم ندیدی سنی دمی ۱۴







قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منتقم و در  
اگر او در جواب هم منتقم بنویسد و وعده مؤکد مفهوم شود باین نیت بردن اما علاج تسلیف و تاخیر چه باشد  
بر چه بکند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است +

## مکتوب صدوسی و هفتم

بحاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان ادائے نماز که منوط است کمال آن بنهایت نهایت و  
مآبنا سب ذلك مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاور عبادات و رفع کلفت در  
ادائے آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصاً در ادائے صلوٰۃ که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادائے  
فرائض صلوٰۃ زیرا که در ابتدا نهایت بآدائے صلوٰۃ نافله ملتزم میسازند و در نهایت نهایت این نسبت بقرآن  
منوط میگردد و در اداء تو اقل خود را بیکار می داند کار عظیم نزد او ادائے فرائض است و بس مصرع این  
کار دولت است کنول تا کرار شده باید دانست التذاور که در حین ادائے صلوٰۃ دست میبندد نفس  
را صیقل دهد و این خط نیست در حین این التذاور در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه نیست مصرع  
هَيْتَا لَدَيَّابِ الْبَعِثِمْ لَعِمْمْ + امثال با مردم بوالهوس رفت و شنود این سخنان هم معتق است  
مصرع بارے به هیچ خاطر خود شاد میکنم و نیز میدانند که رتبه نماز در دنیا در رنگ رتبه رویت است در

در تفسیر حاشیه ۲۵ صلی الله علیه وسلم اول صلاح هذه الامة اليقين والزهدة - یعنی یقین نیکو این امت یقین است بر ازیقت حق  
و ضمانت دے تعالی از افاق را در زهد و بے رغبتی در دنیا و اول فسادها البخل والاهل و تخشع فساد امت یحیی و زیدین در معرفت حق  
مال و در دار داشتن اهل و بقا و دنیا است که قد یقین بر ازیقت حق و زهد در دنیا است رواه الیه یحیی فی شعب الایمان و قال صلی الله  
علیه وسلم ان الخوف ما اتخوف علی امتی المهوری و طول الامل فاما الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فیصد عن الحق  
از مشکوۃ در ترجمه شیخ ۳۰ یعنی عشره اخیر ماه مبارک رمضان و برکتش بر بظا بر است ۱۲۰ بحمت اشتغال با داب عشره از اعتقاد  
و غیره ۲۰ حاشیه صغیر بنده ۱۰۰ از منظوران حضرت امام ربانی است و او از آنحضرت تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق کثیر از دے بغیض رسیده  
دے اکثر شیب گریه و زاری بسر بر دے خداوند مسکن و انکسار و صفای حضور بود و اوقاتش بتلاوت و ذکر کار و نوافل و اشتغال معمور در تصدیق  
بپور که از مضامین سر بلند است سکونت داشت اول بحفل غزل منزل شیخ عبدالواحد الدیر گوار حضرت مجدد حاضرانده سرای سعادت اند  
بعد از آن بخدمت حضرت شیخ تمییز یافت وفات حاجی خضر در سال یک بنه فی نجا و دو است و مزار در قصبه بلول پور ۱۲ از زبده و فخر بن  
الهم اعتر لکاتبه

آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رویت است و بداند  
که سائر عبادات و وسائل انداز برائے نماز و نماز از مقاصد است و السلام و الاکرام

## مکتوب صدوسی و هشتم

بشیخ بهاء الدین سرمندی صدور یافت در مذمت دینائے دنیة و اجتناب از صحبت ارباب دنیا  
فرزندے ارشدے باین دنیة مبغوضه نورسند نباشد و سرایه دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی حل  
سلطان از دست ندهد فکر باید نمود که چه چیز میفرود شد و چه چیز میخیزد آخرت را بدینا عوض نمودن و از حق سبحانه  
بخلق بازماندن از سفاقت و بخیروی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است مآ احسن  
الدین و الدنیا کواجمعا این دو ضد بر کلام را اختیار کنند و بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت  
ابدی است و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوضه حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس  
ت عیش ما شئت فأنک صیئت و الذکر ما شئت فأنک مفارقة آخرت و فرزند را میباید  
گزاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه باید سپرد و امر و زور خود را مده باید انگاشت و نهات اینها را باو تعالی باید  
تفویض نمود ان من اذواجکم و اولادکم عدواکم فاحذوهم نفس قاطع است بکفر شنیده باشد  
خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است گشته  
این سم بموت ابدی گرفتار است الحاقل تکفیر الاشارة فکیف التفریج مع المبالغة و التلکید

۱۰۰ قول سفاقت بالفتح بخر دی و سبکی نمودن ۱۲۰ یعنی چه زیبا است دین و دنیا اگر مجتمع بودند ۱۳۰ اشارت است با حاشیه  
که در اندازد برین باب چنانکه قال صلی الله علیه وسلم لو كانت الدنيا لعدا لعدا الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها  
شربة رواه احمد والترمذی وابن ماجه یعنی اگر بیود دنیا که برابر می شد ز خدا باز دے بشه نامی نوشا ید هیچ کافرے را از دنیا  
یک آب خوردن ۱۲۰ مشکوۃ در ترجمه شیخ ۳۰ یعنی رنده بمان چند آنکه خواهی پس ترا از موت ناگزیر است و لازم گیر حیرے را که خواهی پس ترا  
از مفارقتش لابد است ۱۲۰ قول خود را مده الخ عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بارک ببعض جهنم  
فقال کن فی الدنيا کأنک غریب او عابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور رواه البخاری ۱۲۰ مشکوۃ ۵۰ قوله  
ان من اذواجکم الخ ترجمه این آیت بحاشیه مکتوب صدوسی و دوم نوشته شد حضرت عطار میفرماید مال و اولاد یعنی دشمن اند و گرچه  
تردیک تو چشم روشن اند و انداموا که رایا دیگر مال و ملک این جهان به باد گیر ۱۲۰ یعنی مرو غفلت را اشارت کافی است پس تصریح  
کردن بمطلوب و مبالغه نمودن در آن و موکد گردانیدن او را چگونه باشد ۱۲۰



نعمه پر بملوک دراز دیا و مرض قلبی میگوشتد فلیت الفلاح و النجات الحذر الحذر الحذر من  
 آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از نعمت پر گیر خواه ملال و فراموشی محبتهم اکثر ما تقر من السوء  
 فانته یوجب الموت الذی یوی وهو قد یقید فی الآخرة واختلاط الملوك یوجب الهلاك  
 الابدی والحسارۃ الشرمی فایاک و محبتهم وایاک ولقمتهم وایاک و محبتهم وایاک  
 رؤیتهم وقد ذکر فی الخبر الصبیح من تواضع غنیاً لغناک ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه  
 تواضع و چاپلوسی از جهت غناء ایشان است و نتیجه آن ذیاب و وثیت دین است فایان انت من  
 الاسلام وایان انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میدانند که نعمه پر و صحبت  
 تا جنس دل آن فرزند را از تذکره مواظبه و تعقل نصالح در پرده انداخته باشد بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر  
 الحذر من محبتهم و الحذر الحذر من رؤیتهم و الله سبحانه الموفق بخانا الله سبحانه  
 وایاک کما لا یرضی عنه نبنا المتعالی بخومه سید البشر الممدوح بما ذا اع البصر  
 علیه و علی الله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

نکوشش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان  
 را سلامت وارود که تفقد احوال فقره میفرمایند و حضور و غیبت را یکسال میدارند و کفار قریش چون از  
 کمال بے سعادتی در بجه و نکوشش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بعضی  
 از شعراء اسلامیة امر فرمودند که بجه کفار نکوشار نمایند آن شاعر در حضور آنسر و علیه و علی آله من الصلوات  
 افضلها و من التسلیمات اکملها برباله منبری برآمد و اشعار بحجیه کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند که  
 روح القدس با دوست باو ایستاده بود و میباید که کفار را بکشد و میباید که کفار را بکشد و میباید که کفار را بکشد  
 فیهم حجراته سید المرسلین علیه و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

## مکتوب صد و بیستم

به ملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و  
 محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دوغم لابد است بدیت غرض از عشق تو ام چاشنی در دوغم  
 است و در نه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است و دوست آوارگی میخواید تا از غیر او بکلیتہ القطار حاصل  
 گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز است و قرار در بے قراری و راحت در بے راحت درین  
 حرقت و سوز عشق ۱۲

له قوله حضرت پیغامبر از غن عاشقه رضی الله تعالی عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يضع لحيته  
 بن ثابت منبراً في المسجد يقوم عليه قائماً يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ادينا في ويقول رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يؤيد حسان بروح القدس ما نافع اذ فاخر عن رسول الله رداً البخاوى في  
 الاستيعاب لابن عبد البر ان كعب بن مالك قال يا رسول الله ما اترى في الشعر فقال ان المؤمن يحيا  
 بسيفه ولسانه وعن البراء قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم قم نطة لحسان بن ثابت اهج المشركين  
 فان جبريل معك وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لحسان اجب عني اللهم ابدع بروح القدس  
 متفق عليه وعن عائشة رضى الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اهجوا قريشاً فانه اشد عليهم من دنش النبل  
 رواه مسلم ۱۲ مشكوة ۱۲ عن عبد الله بن مغفل رضى الله عنه قال جاور رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليه  
 وآله وسلم فقال اني احبك قال انظرها تقول فقال والله اني احبك ثلاث مرات قال ان كنت صادقاً فاعد للفقر  
 تحف المفقير اسرى الى من يحبني من السبل الى متنها رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غير ريب ۱۲ مشكوة ۱۲ بدانکه  
 این حدیث را بر معنی حدیث لقد اخفت فی الله و ما یحتاج احد و لقد اذیت فی الله و ما یوادی احد فرمود باید آورد ۱۲ چه  
 خوش گفته یارب بر خلق را بمن بد خو کن و در جمله جهانیان مرا یکسو کن و روی دل من صرف کن از هر چه و در عشق خودم یک جهت و یک رو کن ۱۲  
 تعجب العجب صوفی صاحب میر خلیص دل از تو جداست غیر ۱۲

## مکتوب صد و سی و نهم

بحضریک نهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعه بے دولتان که طعن در اهل الهی نمایند بجه و

له قوله من صحبه المذنب یعنی بگریز از محبت ملوک و اغنیایا زاده تر از آنکه میگریزی از نیز زیر که شریعت دینی میرساند و موت دینی گاه  
 است که در آخرت مفید گردد و اختلاط با ملوک و اغنیایا بلاک ابدی و ذیال کاری سردی با بخا بد پس پیریز کن از محبت شان و پیریز کن از نعمه ایشان  
 و پیریز کن از محبت ایشان و پیریز کن از دیدن ایشان شیخ عطار فرماید که مرگانه انداخته روزگار و لیس برامدگان صحبت مدار و قریب سلطان  
 آنش سوزان بود و باید ال الفت بلاک جان بود ۱۲ له قوله وقد ودع فی الخبیر تحقیق تخرج این حدیث بجاشیه مکتوب بنشاند و نیم نوشته  
 شد حضرت عطار اندرین معنی میفرماید که سر من در پیش دنیا دار پست و در کنی بے شک رود و دینت ز دست و بهر  
 نور مستائے دنیا دار را تا چه خواهی کردن این مردار را ۱۲ له قوله فاحذر الحذر الخیر لیس لازم بگیر ترسیدن و خوف کردن را  
 از محبت ایشان و لازم بگیر خوف کردن و ترسیدن را از دیدن شان و خدای پاک است توفیق دهنده خدای پاک را دشمنان را بجات  
 بخشد از هر آنچه بپند نه فرماید رب ما برتر بطیفیل سرور آدمیان که ممدوح است بصفت ما ذا اع البصر ۱۲ له بالکسر استوار کردن  
 و بستن و آوردن و ملول کردن و جامة را با ریسمان دوتا بافتن و رسن دوتا بافتن ۱۲ من طعمه یعنی بعبید و دور افتاده از اسلام  
 دور مانده از غلصه آخرت ۱۲



مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را به محبوب باید سپرد و هر چه از وی بیاورد به او  
رضا باید قبول کرد و او را به نیاید پیچید طریق زندگانی درین وضع است تا تو انبیا استقامت و زهد و الا فتور در  
تفا است مشغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندک خود را ازین تردا  
جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا بتوانند  
کارهای خود را انجام دهند

## مکتوب صد و چهل و یکم

بلا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی  
ترقیات کرامت فرماید **مُحَمَّدٌ رَسُودٌ الْأَمْرِ سَلْبُوكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ**  
از احوال قلبی گاهی نمی نویسند که چه صورت دارد البته از این باب نیز چیزی مینویشته باشند که موجب توجه  
غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چهل استقامت به  
اخلاص است امید است که کارین بساعات بیشتر گردد و در الشکر  
جمع شده یعنی سال ۱۲

## مکتوب صد و چهل و دوم

بلا محمد القصور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد  
اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقراء و نوجوانان طائفه از اجل  
فهم خداوندی است جل سلطان از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران مسئول و مرئوس است نیاز که  
بدرویشیال فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبت که از اینجا  
فرارسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتور سستی و کاهلی باشد بیک چشم زدن خیال او  
له فایده برون سر بمعنی پیش که بعضی قبل گویند و بمعنی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و این کلمه ایست که گاهی زیاده آید غیایات  
از بزرگترین لغات آبی است عز سلطان ۱۲

پیش نظر بهتر ز وصال خوب رویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست  
زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما ازین  
فتور غم نیست چون رشته محبت بکجه این نسبت قوی است فرجی که مکر پوشیده شده است ارسال داشته  
شده گاه آن را پوشند و با دلبنگه دارند که فواید بسیار از آن متوقع است هر گاه آن جامه را پوشند با وضو می پوشند  
و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام روز در هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسد که  
احوال ظاهر بر احوال باطن از خبر اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوش تر است  
**لَبَّيْنَا اللَّهَ سُبْحَانَكَ يَا كَرِّمُ عَلَى مَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَطْهُرِ عَنْ رِيْخِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى رَأْسِهِ**  
**الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا** مصرع کار این است و غیر این همه هیچ \*

## مکتوب صد و چهل و سیوم

بلا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بملوک حب صرف نکنند محبت فقراء  
له التعرب و قد من حال بستانی و بیجی ۱۲ **له** قوله بحمد الخ حله لغتات جمع حاصل یعنی حالان این نسبت سنی و برادران این دولت  
علیه ۱۲ **له** قوله فرجی قسمی است از لباس که دامن او از پس مشقوق باشد که از اسمعت لبحق العلماء من اهل کابل و مولانا بحر العلوم در  
شرح فتاوی فرموده عادت صوفیای آنست که جامه از میان دریده بپوشند به استین از آفرجی نام نهادند و مولوی در ابیات لاسحق می فرمایند که صفای  
این نام آن قوم صاف بودند که این نام اشاره است در آنکه در دریدن فرج حاصل است و این قوم صوفیال و خود خود را دریده بقا حاصل کردند و آن کس  
که صوفی واقعی نیست پیش او این نام حرف محض است که او متعلق باین اشاره نیست انتهی و میر محمد فرمودند که فرجی را بدین جهت نام شد که شیخ با  
از بدین آن پیرین فرج حاصل شده بود و معنی که پاک و صاف است شیخ را و اصل گشت و لباس و پوششش که در آن صاف است در طبع خلق  
جله گرفت که فرجی را لباس و پیرایه برای تحصیل معاش ساخته اند و هرگز بسوئی معنی که فرج و بسط است زیرا خسته اند که گاهی فرج و بسط حاصل  
کرده باشند انتهی بدانکه فرج بختین بمعنی کشش و آسایش است و بفتح اول و سکون ثانی و جیم عینی اندام نهانی زن و مرد و رخت و خگاف و در پیر  
شکافتن و کشادن و کشادگی میان دو چیز و داشتن اندوه از غیبت و انتخاب و مولانا روم در دفتر پنجم میفرمایند بیان آنکه فرجی را پیرا فرجی نام نهادند  
صوفیه بدین جهت در فرج پیش اند بجهت بدیدن فرج که در نام آن دریده فرجی و این لقب شد فاش زان مروی و این لقب شد فاش صافش شیخ  
برده ماند اندر طبع خلقان حرف در ده صاف خواهی چه بشکاف لیسیر تا از آن صفوت براری ز در سر صفت صوفی آنکه شد صفوت طلب  
ز لباس صوف و خیاطی و دلبسته صوفی مگشته به پیش این لاسام و المعیاطة و اللواطه و السلامه **له** قال تعالی و تبارک فلما  
ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا ۱۳ **له** تعرییه - واحسن ما یملی حدیث الاحیة **له** پس از سال  
این معنی محقق بشد به خاقانی که یک دم با خدا بودن بر از ملک سلیمانی ۱۲ **له** از پس رفتن یعنی از بر جاع کردن ۱۳







السلامة والنجاة ويوحى الله عبدا قال امينا مشايخ طريقه نقشبندية قدس الله تعالى انوارهم  
ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشايخ سایر طرق که ابتداء  
سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و به مقام جذب می رسند لهذا طریق نقشبند  
اقرب طرق آمد و لا جرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار  
همچو باشند از طلب این طریق علیّه که با آنکه ابتداء سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذات  
و حلاوت که مقدمه جذب است بزودی پیدانه کنند و جهش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف  
افتاده است و همین ضعف سبب راه سیرت تاثیر و تاثر نشده و این بطور تاثر تا زمانه متحقق است که عالم  
امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریق علیّه تصرف  
نام است مرصاحب تصرف تام را و علاوه بر آنکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است  
در ریاضات و مجاهدات شاکه که موافق شریعت واقع شوند علی صایحه الصلوة والسلام والنجاة  
باید دانست که بطور تاثر علامت نقصان استعداد نیست که و بهی باشد تا آنکه استعداد که باین  
بلا مبتلا گردد و السلام

## مکتوب صد و چهل و هشتم

بشرف الدین حسین بدخشی صد و بیست و یکم در نصیحت بر تکرار سبق مکتوب فرزند شرف الدین  
حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که سعادت یا فقره مستعد اند سبقت که گرفته  
بودند به تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند میاد اگر و فرقی از جابیه و طمطراق زائله  
به حلاوت سازد و بدیت همه اندیشه من به تو این است که تو طفلی و خانه رنگین است چه لغتی است  
بچه اول و دوم نصیحت دین

له قول که بالغ و تشدید یعنی بازگشتن و بازگرداندن و حله بودن - و قوله فربا بالغ و تشدید در معنی گرفتن در فارسی بالغ و تحفیض یعنی  
شان و شوکت و بمعنی نور و بر تو ۱۱ قول طمطراق یعنی برود و طم یعنی کرم و طمطراق بمعنی کرم و طمطراق بمعنی کرم و طمطراق بمعنی کرم و طمطراق بمعنی کرم  
طمطراق ازین مرکب است ۱۲ تاخیر اثر کردن و تاخیر قبول نمودن اثر ۱۳ قول بطور و بالضم و رنگ کردن و بستگی نفیض  
سرعت ۱۴ من مستعد اسم فاعل از استعداد نیک بخیر و سعادت جوینده و یاری خواسته ۱۵ اللهم اغفر لکاتبه و لمن  
سوی قبه و لوالدیهما اجمعین ۱۶

که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عقوبات شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بران استقامت بختند  
توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شکنی دارد و در جنبیت دریا عینی چهر آن نعمت  
موجب رضائ مولی است سبحانه که فوق جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله  
الکبر و السلام علی من اتبع الهدی فالتمس متابعة المصطفى علیه و علی اهل الصلوة  
والتسلیمات اتمها و اکملها

## مکتوب صد و چهل و نهم

بخواجیه محمد شرف کابلی صد و بیست و یکم در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن  
حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید مجرمة سید المرسلین علیه و  
علیه و علی اهل الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها جمیع از مشايخ طریق است قدس الله تعالى  
انوارهم گسستن یا بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم  
داده اند و طائفة ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خزاز گوید قدس سره تا نیمی نیایی تا نیمی نیمی ندام کدام پیش  
بود را قم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردد و نه جائز نیست که گسستن از پیوستن  
جدا نشود و پیوستن به گسستن پیوسته گردد و غایه ما فی الباب اگر خفای هست در تقدیم ذاتی است  
و تعیین علیت یک مرد دیگر را شیخ الاسلام به روی قدس سره اختیار مذنب ثانی مینماید و میفرماید که سبقت  
از آن طرف نیکوست بلکه اجماعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند مراد ایشان از  
از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور  
نام موخر از آن برین تقدیر نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و آن نظر طائفة اولی بلند است که قبیل را در جزم اعتقاد  
در تعیین ۱۱ گسستن یا بر پیوستن مقدم داشته اند ۱۲ قول

له و گفته اند تا نیمی نیایی ۱۱ فرموده اند تا نیمی نیایی ۱۲ یعنی به تقدیم و تاخیر حکم نه کرده اند بلکه سکوت و دریده و بحق سبحانه  
تعلیل نموده و به لا علم ولا ادراک ناظر شده و گفته که با و نه پیوستن تا نزد گسستن و از خود نگسستن تا با و نه پیوستن کدام پیش بود او  
و اند خواست که پیوستن و گسستن را در مقام امام باقی قدس سره ۱۲ حاصل پیوستن بوجه ما و من حیث  
به مقدم است بر گسستن و اما پیوستن علی وجه التمام و الکمال پس موخر است از گسستن و مترتب است بران ترتیب ذاتی بلکه  
نافی چنانکه فرموده اند تقدم زمانی نیز پیدا گشت یعنی و لوجا النسبة الی بعضی الاشخاص و بعضی الاخر اذ باقی بر صفحه ۱۲۰



ظهور نموده است قبله تو جسم را وحدت شرط است تو بهر را پرانگنده ساختن موجب تحسین است  
 عباد ابا لله سبحانک یا نبیا اسمک مکرر و موکد بشما گفته ایم که سر رشته کار را مختصر بگیرد تا بسبب عت سرانجام  
 یابد امر ضروری را اگر داشته با مرلا طائل بود آختن از عقل و در اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد را نه خود  
 این سخن کس در شما کم است که مؤثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا الابداع

مکتوب صد و چهل و هشتم

بہ ملا صدق کابلی صدر ریافتہ در بیان آنکہ صاحب رمی بے حاصل است و در بیان آنکہ زہار بتوسط روحانیات مشائخ و ابدادات ایشان مغرور نشود و آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است و دو مکتوب پے در پے رسید مکتوب اول از حصول و سبیری اینا نمود و مکتوب ثانی از تشنگی و بے حاصلی الحمد للہ سبحانہ کہ عبرت مر خاتم راست صاحب رمی بے حاصل است و آنکہ خود <sup>بہر داد</sup> و ابے حاصل دانست و اصل است مگر ریشما گفته شدہ است کہ زہار بتوسط روحانیات مشائخ و ابدادات ایشان مغرور نشود کہ آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است کہ یاں صورت

بقیه حاشیه صفحه ۱۲۹۹) للظهور التام فتمل فيه تأملا صادقا فانه لا يبد لك من ذلك هنالك ۱۲  
 ۱۱) اما در معنی بیج تراعی نیست که بهر یک از فرقتین برادر دیگر قائل است ۱۲) بعضی اول و ضم فامعنی اول بر چیز و آغاز جوانی  
 ۱۳) شمه از حال شیخ ابو سعید خراز بخاشیه مکتوب اول نوشته شد ۱۴) بر وی بفتحتین منسوب لبسوئے بهرت که شهرت  
 ۱۵) نجراسان ۱۶) یعنی اندک را انبیهو ستن که مطلق است و مقدم اعتبار نه کرده حکم بر تقدم گستن بر پیوستن می کنند ۱۷)  
 (حاشیه متعلقه صفحه ۱۸) ان يكون المتقدم في زمان متقدّم والمتأخر في زمان متأخر هذا في الزمان  
 واما الزمان فالقدم والتأخر بين اجزائه فليس بهذا المعنى ۱۲) یعنی بدو ط این بر دو مسافت  
 خواهان تحصیل مرتبه ولایت بودن دست کشیدن است بر درخت خار دار که قنار نام دارد یعنی بے سود محنت و رنج برداشتن  
 است ۱۳) یعنی سیر عن الله باشد و سیر فی الاشياء بدانکه معانی این چهار سیر در مکتوب عدد و جهل و چهارم عنقریب شرح فرموده  
 اند ۱۴) اشارت است بحدیث انما الاعمال بالخوف اقيم متفق علیہ یعنی و نیست اعتبار اعمال بگرنجی تنها تا خاتمه برگردام عمل  
 است همان اعتبار دارد ۱۵) یعنی بر حاصل قناعت نه باید کرد بلکه بهت بلند باید داشت و خواهان ترقی باید شد و لغرض رب زدنی علما باید بر کار  
 کار دیگر است قال صلى الله عليه وسلم لمن تشبه المؤمن من خير لسمعه حق يكون مقته ما الهجته و اولا الترهذي یعنی سیر  
 نه می گردد و مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم تا آنکه می باشد عاقبت کار بر پشت یعنی تا آخر عمر و طلب علم می باشد ۱۶) اولش پس  
 کفر غرض بر کل اینها این پس است ۱۷)

مکتوب ۱۴۹ صد و پهل و نهم

نیز به ملاصداق کابلی حد و ریافت در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب لقائل اشیا را بر اسباب  
ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این  
در بعالم اسباب و اگر داشته است هر چند مسبب الاسباب لقائل و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب  
است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و مصرع گردی بسته قندل دل در گری  
بند این قسم کوتاه نظری بسیار به مناسبتی می طلبد از امثال شما مردم بسیار مستعجب است ساعتی بجا  
فر و باید رفت و این شناعیت را باید فهمید در کسوت فقر و این همه تلاش در تحصیل مبنوعه حق جل شان  
استنیک است عجب است که این مستکبره را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر  
باید کوشید تمام بهمت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی آں گزرایدن سفاقت محض است  
بسیار غنیمت است مزار افسوس که آں را کس در تحصیل امور لا طائل صرف کند خبر شرط است  
علی الرسول الا ابلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشد چیزی را که بشما نسبت میکنند برگاه  
نا باشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کس را بداند و فی الحقیقت نیک باشد اگر عکس  
۱۶۱

این قضیه متحقق نشود محل خطر است و السلام  
بقضین بدلت نزدیک شدن ۱۲

۱۵ یعنی مستفیج کے قیام و مکروہ و زشت و عیب داردانستہ شدہ ۱۲ ۱۵ یعنی مردم کسے را نیک دانند و فی الحقیقت او بد باشد ۱۷ حضرت سعدی میفرماید - نیک باشی و بدت گوید خلق و بد باشی و نیکت بینند ۱۲ ۱۵ بیت خدا را بکلمت بر بند و درے ۱۷ کشاید بفضل و کم دیگرے ۱۲ ۱۵ یعنی بکلمت خود یا بسباب متوجہ گشته است ۱۷ ۱۵ بالحق و زانیگی و یزیدی و سبکی عقل ۱۱



# مکتوب صد و پنجاهم

خواجہ محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + التفات نامه اخوی خواجہ محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشبیه او ضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و لغتک نشوند که گشت آن نمی کند زیرا که این نشاء در معرض فناست بر اضنی حق سبحانه و تعالی می باید بسر بردین ضمن عیش یا شد یا گیس شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانہ خصوصاً امثال شام مردم عزیز را مع ذلک اگر بخندمتی و کارے اشارت نمایند بمنّت در سعی آن خواجہ کو شید و السلام

# مکتوب صد و پنجاه و یکم

بمیر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و ادهم و بیان معنی یادداشت که مخصوص باین اکابر است مصرع از بر چه میر و سخن دوست خوشتر است یادداشت در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی است و ادهم عبارت از حضور بے غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بے خلل حجب نشیونی و اعتباراتے و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتے حجب تمام مرتفع شوند و وقتے دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده نشیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حجب اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بے غیبت آن گشت که

یعنی دیند و نیز عوض عمر گران نمی تواند شد که از برائے او برانده شود + مکن عرضات بحقیق مال که هم نزع گوهر نباشد نفل میاد اول آن فرمایند شاه که از بر دنیا بدین بیاد + یعنی عمر خود را در خوشنودی هائے حق تعالی بسر باید برد و آتش در خاشاک غیر باید افکند تا از بهوم و غموم دیند و دیند نجات یابی و از زندگانی خود راحت یابی که الدنیا کلها غموم و هموم قال صلی الله علیه و سلم من جعل الله هم الاخرة كفاه الله هم الدنيا + یعنی چون دوام پذیرد و از تکلف یاد کرد و از بدو چنان ملکه گشتی منتفی نگردد یادداشت بود + میست دارم همه جایا همه کس در همه حال + در دل ز تو آند و در دیده خیال +

تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور ذات است بے توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر می گردد و فناء اکل را در احوال مقام اثبات میکنند و اینی گردد و حجب برگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بے غیبت متبدل خواهد گشت و یادداشت نخواهند گشت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکل است و اکلیت فنا و اکلیت بقا با ندازه اتمیت و اکلیت مشهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

# مکتوب صد و پنجاه و دوم

بسیادت و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانہ و ما یناسب ذلک قال الله سبحانہ و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانہ و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدا عین اطاعت رسول باشد اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانہ و از برائے تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوس در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکے را بر دیگرے نگزیند و در جائے دیگر حضرت حق سبحانہ و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو اطاعت تفرقه بیند که ما قال سبحانہ یزیدون ان یقر قوا بین الله و رسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یزیدون ان یقر قوا بین الله و رسوله اولئک هم الکفر و ان حقاً آراء بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در سر وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشربا اختیار محبت یکے بر دیگرے منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک

بلکه سالک تازانے که در طریقت و تصنیع است و بحقیقت در ملکه حضور زیورسته است در مقام یاد کرد است + پس متحقق گشت که فنا بقا این اکابر نیز بر وجه اتم و اکل است + اشارت است باینکه که در سوره نسا در آخر برج ثانی پاره و المحضنت واقع است یعنی هر که اطاعت و فرمانبرداری کند رسول را پس هر آئینه اطاعت و فرمانبرداری خدا کرد + اشارت است باینکه که در سوره نسا در شروع پاره لا یحب الله و اتق است ان الذین یقرقون الله و رسوله و یزیدون ان یقر قوا بین الله و رسوله کسانے که کافرند بخدا و پیغمبران او و کسانے که میگویند ایمان مے آیمیم بعضی پیغمبران و ما معتقد شویم بعضی را و مے خواهند که راهے گیرند در میان این و آن آنجماعت ایشانند کافران به تحقیق و آماده ساخته ایم برائے کافران عذاب رسوا کنند و نخواهند گشت + اسم فاعل از ایدان یعنی مشعرو منی + مشعوب بغزین و غزنی و غزنه مولد محمود غزنوی + و السکا دی معدن دودن و لکن لا یقلد و ن +







توقف باید نمود  
حضرت است مرضی حق سبحانه را نباید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان  
چیز نخواهد بود و حق طفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود شود  
و اگر نشود گونه شود رخسار من اینجا و تو در کل نگر و السلام

## مکتوب صد و پنجاه و چهارم

نیز به میاں منزل صد و ریافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تقالے  
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و الله لا یکننا الی انفسنا طرفة عین فیهلک ولا اقل  
منها فذنبه تر بلائک هست از گرفتاری بخود است چوں از خود خلاص شد از گرفتاری با دین او سبحانه  
خلاص شد اگر بت می پرستی فی الحقیقت خود را می پرستی که آخر آیت من اتخذ الله هواء مصر  
از خود چون گذشتی همه عیش است و خوشی و جمع فیسک و تعالی هم چنانکه از خود گذشتن فرض  
است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در برون خود یافت نمی باشد با تو در زیر  
کلیم است هر چه هست و هم چو نایبنا مبر بر سوئے دست و تیر آفاقی بعد در بعد است و تیر انفسی  
قرب در قرب اگر شهو است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و در  
خود قدم گاه نیست سخن بیکار رفت مباد ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بطور طه ضلالت رود اینجا  
حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است و ذق الله سبحانه و ایا که

یعنی خداوند امپار را بسوئے نفسهای یک چشم زدن پس بلاک گردیم و نه کمتر از این پس ضایع شویم یعنی الهی ما را با ما که از تو ما را از ما را  
از نانی دار که محرومی و محرومی با از ما است و الله قول افراست از اشارت است بایه که در سوره بجا تیه باره الیه بر دست و پنجم واقع است  
یعنی آید دیدی کسی را که معبود خود گرفته است خواهش نفس خود را ۱۳ است بیدت تا ترک علائق و عوائق نه کنی و یک سجده شائسته لایق نه کنی  
برگزیده و غولش و اصل نشوی و تا ترک خود و جملہ خلایق نه کنی و ۱۴ است سیر انفسی در خود آمدن و اگر دل خود گردیدن که از اجنبه و سفر در  
وطن نیز گویند ۱۵ است یعنی نزد دل و فرود آمدن حق تقالے و مخد گشتن او سبحانه در خلق و با خلق مثنوی که شود کشف از فکر آن انا  
این انا مشکوف شد بعد الفنا می فتد این عقلمند و افتقاد و در مغالعه و حلول و اتحاد و این انا بود در سر لے فضول و اتحاد  
نور نزاره لول ۱۶ است قول در طه بالفتح محل بلاکت و زمینه که در ان راه نباشد و مجاز البعنه گرداب مستعمل و کبر و او خطا  
است ۱۷ غ ۱۸ است چه خوش گفتد ح در تو یک یک از زو ابلیس است ۱۹ ح با ما رسیا ه ثعین و با خود مثنوی ۱۲ اللهم اغفر  
لکاتبه و لمن سعى فیه ۱۳

## مکتوب صد و پنجاه و پنجم

نیز به میاں منزل صد و ریافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تقالے با خود دارد و  
بعد از خدا لے هر چه پرستند هیچ نیست و لے دولت است آنکه به هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول روز  
جمعه بطواف حضرت دلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است  
اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بپاره به کجا  
رود ناصیه بدست او دارد و ما من ذابیه الا هو اخذ بنا صیته ان دبی علی صراط مستقیم  
این المعنی مگر آنکه فقیر و الی الله گفته در وے بوی بگریند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیل  
ساخته رو باصل باید آورد و هر چه جز عشق خدا لے احسن است و اگر شکر خورون بود جان کنان است و

## مکتوب صد و پنجاه و ششم

نیز به میاں منزل صد و ریافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابتیه که بدست قاضی زاده جالندهر

یعنی احوال خود را پیش پیر طریقت عرضه داشتن در توبه و عنایت پیر و محبت باین مداخلت تمام دارد ۱۲ است قوله حب  
الوطن من الایمان المشهور و این حدیث قال السخاوی لمرافقت علیه و معناه صحیح من المحجر قلت یدن کره  
الصوفیه کثیر اوله عند هم معنی اخر هذا اما قاله العرب اقول معنی الحدیث هو معنی قوله تعالی فقر و الی  
الله كما ذکره الشیخ قدس سوره و قال العارف عبد الرحمن الجاھی قدس سوره دلاتا که درین کلمه مجازی  
کنی مانند طفلان خاک بازی و تو می آس مرغ پرور مرغ گستاخ که بودت آشیای بیرون ازین کاخ و چه از آشیای بیگانه گشتی و چه  
دندان چند این ویرانه گشتی و بیفتان بال و پر را نیزش خاک و بهر ترا کنسگره ایوان افلاک ۱۳ از کتاب یوسف زلیخا ۱۲ است  
قوله ما من ابیه الا اشارت است بایه که در سوره بود در کوع چهارم باره دوازدهم واقع است یعنی نیست هیچ غیبه  
مگر خدا بدست گرفته است معنی پیشانی او را بر آئینه پرور دگار من راه راست است ۱۴ اشارت است بایه که در سوره ذاریات و  
پاره قال فما تطلمک واقع است یعنی پس بگریند و رجوع کنی بسوئے حق سبحانه و تقالے ۱۵ بالفهم و تشدید اسفیدی پیشانی اسب بزرگتر از دم  
و سید قوم و بهتر از هر چند اول روز ماه رانیز غره گویند بر وجه استعاره ۱۶ غیاث



فرستاده بودند در دلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقره نقد وقت دارند و بحکم الکفره مع من  
 احب بالایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است اما بسی دور است به فراق  
 دوست و از آنکه است اندک نیست و درون دیده اگر نیم مواست بسیار است و چو بواسطه رعایت  
 حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور میکنند فقیر هم تمامه رجب شاید انجامد و الله  
 سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بقراءه می باید گذرانید  
 و اضبط نفسک مع الذین یدعونهم بالخداوة و العشی یویدون وجهه خویش  
 قاطع است که حق سبحانه و تعالی حلیب خود را علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اتمها  
 بآن امر فرموده عزیز میفرماید الی چیست اینکه دوستان خود کردی که هر که ایشان را شناخت ترا  
 یافت و تا ترایافت ایشان را شناخت دققا الله تعالی و ایاکم حجة هذه الطائفة  
 العلیة الشریفه

## مکتوب صد و پنجاه و هفتم

بحکم عبد الوهاب صد و بیست و یک در بیان آنکه چو کس پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود  
 تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد و دوم تشریح شفا قدم رنج نموده آمده اید و زود بر خاسته فقیه  
 فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاد و چو  
 مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداج خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و از این  
 افلاک خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه افاضه بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و استلا  
 راجز علت یا نیست و استغفار راجز طغیان کار نه حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده

له قوله الم مع من احب الخ عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه  
 وسلم فقال يا رسول الله كيف تقول في رجل احب قوما ولم يلحق بهم فقال الم مع من احب متفق علیه  
 مشکوٰۃ ۱۱ اشارت است بکرمه که واقع است در سوره کهف یعنی و بند کن خود را با آنان که یاد میکنند پروردگار خود را بالصبح و نشاء می خوانند  
 ذات او ۱۲ قال الله تعالی کلان الانسان لیطغی ان داه استغنی ۱۳ بالکثر خیر شدن یعنی بجائے رسیدن  
 که گویند فلسه ندارد درین لفظ خاصیت باب افعال سلب با خدا است ۱۴

اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را بنیاز شمرط آمده مع ذلک درین آوای که طالب  
 علی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رنجت که چو مجروح آمدن ایشان را هم حق  
 است پس از جانب خود هما کن اداء حق باید نمود لا بجرم بزبان قلم از جهت تدارک با مضی و تلافی با  
 سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال ابرام نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه  
 المکرم للصواب و الموفق للسستی اد سعادتی آثار آنچه بر او شما لازم است تصحیح عقاید  
 بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سبجها از کتاب و سنت آن  
 عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این  
 بزرگواران نباشد زیرا که هر متدع و ضعیف احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ  
 مینماید و الحال آنکه لا یغنی عن الحق شیئا و ثانیاً علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض  
 و واجب و ثالثاً عمل بمقتضای این علم است و رابعاً طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام  
 است قدس الله تعالی استراذ هم پس تا تصحیح عقاید نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدد و تا این  
 برود متحقق نه شوند عمل نافع نیاید و تا این برسد میسر نه گردد حصول تزکیه و تصفیه محال است بعد از این  
 چهار رکن با تممات و کمالات اینها کالشیء مکمله لکفرض بر چه هست از فضول است و داخل  
 دائره مالا یعنی و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه و استغاله بها یغنیه و السلام  
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات

له قوله اول نیاز یعنی حاجت خسته یعنی شکسته بعد از آن توجه خاطر شکسته یعنی بعد از اظهار حاجت از طرف شخص شکسته دل توجه اهل  
 الشیخ خاطر آن شکسته بوقوع می آید مثنوی دست شکسته بر آورد و دعا و سوسه شکسته بر و فضل خدا و شکر کن مرشکرا را بنده  
 باش و پیش ایشان موده شو پاینده باش و خاک شو مردان حق را زیر پای خاک بر سر کن حسد را هم چو ما تا که نان شکسته قوت کس  
 دهد و نا شکسته خوشه ها که نه دهد و تا بلیله نشکند با ادویه که شود صحت فرا خود در ریه ۱۲ قال صلی الله علیه و سلم ان لزوج  
 علیه حقاً ۱۳ یعنی چنانکه سنت کمال است مرفوض را قال صلی الله علیه و سلم ان اول ما یحاسب به العبد یوم القيمة  
 من عمله صلوة فان صلحت فقد اقله وان فسدت فقد خاب و خسر فان انتقص من فیه یضته شی قال  
 الرب تبارک و تعالی انظر و اهل لعبدی من تطوع فیکمل بهما ما انتقص من الفریضة ۱۴ دواة ابوداؤد و احمد  
 مشکوٰۃ ۱۵ قوله من حسن اسلام الخ عن علی ابن الحسین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن  
 اسلام المرء ترک ما لا یغنیه دواة مالک و احمد و دواة ابن ملجی عن ابی هريرة و الترمذی و الیه یفتی فی  
 شعب الایمان عنهما از مشکوٰۃ یعنی از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن است چیز را که اینها نام و عنایت بدان ندارد و غرض را که  
 بدان نرفقه و نشان او نیست که اینها نام کنند بدان و مشتعل گردد بقیس اس یعنی ضرورت ندارد و قطع او در آن نیست لا یعنی که میگویند باین معنی  
 است از ترجمه مشکوٰۃ ۱۶ صاحب بدعت چنانکه را فتنه و خرابی و میریه و قدریه و غیره ۱۷



# مکتوب صد و پنجاه و هشتم

اصل

بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان  
تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت  
الاستعداد اذ ان و ما یاسب ذلک اعلم ان  
الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعداد اذ ان  
والتفاوت فی الکمال قد یكون بحسب  
الکمیة وقد یكون بحسب کیفیة  
وقد یكون بهما معا فکمال البعض  
مثلا بالتحلی الصفاتی وکمال الاخرین  
بالتحلی الذاتی مع تفاوت فلیحق بین  
اقراد ذینک التحلیین وین ادبایهما  
ایضا فکمال البعض بسلامة القلب  
وتمخلص الروح وکمال الاخرین بها ویشهد  
السری ایضا وکمال الثالث بذلک

ترجمه از مصحح  
بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته در بیان آنکه  
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادها  
است و ما یناسب ذلک بدانکه مراتب کمال  
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات  
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیل باشد  
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو مع  
و کمال بعضی مثلا به تحلی صفاتی است و کمال  
دیگران به تحلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان  
افراد این دو تحلی و میان ارباب اینها  
نیز پس کمال بعضی صرف بسلامت قلب  
است و تمخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه  
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق  
است و بشهد و ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

له قوله شیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان آنکه  
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادها  
است و ما یناسب ذلک بدانکه مراتب کمال  
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات  
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیل باشد  
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو مع  
و کمال بعضی مثلا به تحلی صفاتی است و کمال  
دیگران به تحلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان  
افراد این دو تحلی و میان ارباب اینها  
نیز پس کمال بعضی صرف بسلامت قلب  
است و تمخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه  
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق  
است و بشهد و ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

الثالث و بالحدیة المنسوبة الى الخلق  
و کمال الرابع بذلک الابدی  
بالارتصال المنسوب الى الاخفی ذلک  
فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل  
العظیم و بعد حصول الکمال فی آی  
موتبة كانت من المراتب لکن کودة اما  
رجوع القهقري اذ ثبات واستقرار فی  
ذلک الموطن والادل هو مقام التکمل و  
الارشاد و رجوع من الحق الى الخلق لل دعوة  
والثانی هو موطن الارستقلاک والحرکة من  
الخلق والسلامة و لا دأخرا +

است و بحیرت که بطیفة خفی منسوب است  
و کمال چهارم باین بهر چهار و بالارتصال که منسوب  
است بسوئے لطیفة اخفی اینست فضل خدا  
میدهدش بهر که میخواهد و خدا خداوند فضل بزرگ  
است و بعد حصول کمال از مراتب مذکوره بهر مرتبه  
که باشد رجوع قهقري است یا ثبات و استقرار  
در آن موطن و اولین این بهر دو موطن است  
مقام تکمیل و ارشاد و رجوع از حق بخلق از  
برائے دعوت و ثانی اینها همان است  
موطن استقلاک و عزلت از خلق  
و السلامه و لا دأخرا +

## مکتوب صد و پنجاه و نهم

بشرف الدین حسین بدشتی صادر شده در عزرا هر چند آلام و مصائب بظاہر تلخ است و موملم جسم  
لیکن بیاطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف تقیض واقع شده اند  
آل می که مستلزم لذت دیگر نیست پست فطرته که در میان این دو تقیض و لوازم آنها تمیز نتواند کرد  
از بحث خارج است و قایلیم مخاطبت ندارد و اولیای کالاتعام بل هم اصل ه

له یعنی خلق را بسوئے حق تعالی دعوت نمودن قال تبارک و تعالی ومن احسن قول لمن دعا الى الله ۱۲  
آلام بالمداجمه العرفین یعنی درو کردن و درد و مصائب جمع مصیبت و موملم بالضم و کسر اللام در در سائده ۱۲  
بر کبریه که واقع است در سوره اعراف و پاره قال الملا یعنی و لقد خذنا لجهنم الخ یعنی ایشان مانند چهار پایاں اند بلکه ایشان گم راه تر اند  
پس با رفتن یعنی بخلق و آوردن از برائے دعوت بحق جل و علا ۱۲ عزا بافتح صبر کردن و درای استقامت و تدبیر و شکست  
کردن و در دعوت حال مجازا یعنی مام پر سی ۱۲ یعنی کسی که فطرتش پست واقع شده باشد و این مبتدا است خبرش  
از بحث خارج است ۱۲



اگر از خوشنیتن چو نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر و تابع عالم گشته بر این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع تمیزی نماید و امر از خلق جدا شود جمال این معرفت جلوه گر گردد و حصول این دولت و البته بموتی است که پیش از ورود اهل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی استوارده اند از ایفنا تعبیر کرده اند خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست منظر گل و کسه که پیش از مردن نزد مصیبت او باید داشت و عزا بجا باید آمد خبر از حال والد مرحومی شما که بیک نامی شهرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را بیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت آنرا الله و ان الله را جعون آل فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار ممد و معاون باشد که موتی را شد احتیاج است بامداد انشاء در حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات آمده است مَا الْيَتِيمُ إِلَّا كَالْعَرِيقِ الْمَتَّعِثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ كُلِّ حَقٍّ مِنْ آبٍ أَوْ أُمٍّ أَوْ أَخٍ أَوْ صَدِيقٍ فَإِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَهْلَ الْجِبَالِ مِنَ الذُّخْمَةِ وَإِنَّ هَدْيَةَ الْأَجْبَاءِ

اشاره الى ما ورد من الحديث موتوا قبل ان تموتوا هتوی موت قبل الموت اگر دست نداد می کند کار ت اهل حسب المراء غیر مردن هیچ فرنگ دیگر و دیگر دها خدای جلد که یک غایت بر صدگون اجتهاد و همدارخون است صدگون فساد و ا غنایت ا وقوف مات و تخر کردند این را هر ثقات و بلکه مرگش ب غنایت نیز نیست و ب غنایت بل و اهل جلدی است بچون غنایان شود با مقیم و هیچ نیست زان ذل و لثیم و اهل مسمی یعنی اهل معین یعنی موت معروف و ا اعتنا بقوله تعالی اذاصابهم مصيبة قالوا ان الله وانا الیه راجعون ۱۲ که قوله الیه یعنی نیست میت گر مانند شخص غریق باب میخا هر که کسی بر فرا دوسر برسد نظر دعا است که برسد با و از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست پس چون برسد با و دوست تر باشد زود او دنیا و بر آنچه دوست و بر آئینه حقیقت داخل کند بر اهل قبور از دعای اهل زمین امثال که به از رحمت و بر آئینه بدید و تحفه زندگیاں بگردگان آمرزش خوانستن است مرایشان را از حق تعالی آورده فی مشکوٰۃ فی باب الاستغفار من رواية البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس رضى الله تعالی عنهما قوما ۱۲ ای فی القبر و هو من لفظ الحديث علی ما فی مشکوٰۃ به: یحیی عری بر وزن کریم بجه در شک مارد ۱۲ الله مسلم باید داشت و او را مصیبت زده باید داشت ۱۲ صر یائے مجهول ناز و کرشمه و طرز و روش بجه نیز و کمال للعلم فی البحر الرائق من صام اوصلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاجیاء جاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة و الجماعة کذا فی البدائع ثم قال و یکن اعلم انه لا فرق بین ان یکون المجهول له میتا او حیاً و الظاهر انه لا فرق ان ینوی به عند الفعل للغير او یفعل لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه لغيره لا ینال کلامهم ۱۲ و المختار ۱۲ بیان للمعنی و لیس من لفظ الحديث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲

إِلَى الْأَمْوَاتِ إِلَّا سِتْخَفَارَ لَهُمْ بَقِيَّةُ النَّظْمِ مَدَامَةَ الذِّكْرِ وَمَلَا ذِمَّةُ الْفِكَرِ فَيَا الْقَهْصَةَ قَلِيلَةً جَدًّا يَنْبَغِي أَنْ يُصَوِّفَ إِلَى أَهْلِ الْمَهَامَةِ وَالسَّلَامَةِ

## مکتوب صد و شصتم

نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البدشتی الطالقانی در بیان آنکه مشایخ طریقت قدس الله تعالی استوارده اند به طائفه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان هر طائفه از اینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی استوارده اند به طائفه طائفه اولی قائل اند بآن که عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و بر چه در دست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق سبحانه و خود را شجعه پیش نمیدانند بلکه شجیت هم از دست عز شانه و در محرابی چنان گم میگردد که نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بدانند که این جامه عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه می یابد و اگر این چنین شخصی را از بی شعوری و سکر لشعور و بصو آند و به بقا بعد القفا مشرف سازند بر چند جامه را بن خود می یابند اما بیقین میدانند که از دیگر است چه آن فنا الکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلقه که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و هم چنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد اما میدانند که این جامه درو هم است و در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدی که آن لباس و بهیمه را در دست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و بهیمه را نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص اقل اتم است و بقای مترتب بر اال اکل کما یستدعی عَنْ قَدِيبِ النَّشَاءِ اللَّهُ تَعَالَى و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که برون کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلماء اهل سنت و جماعت متفق

ا قولیه النعم الخ یعنی باقی نصیحت مداومت و بهمشکی کردن است بر ذکر حق تعالی و لازم گرفتن است نکر آخرت را زیر کفایت دنیا که است پس نمرودار است که در صددی ترین کار با صرف کرده شود ۱۲ که قول شج بفتقین کالبد و سواد شخص که اند در نظر و آید و مکن با نیز آمده ۱۲ من شج تشدید یائے تحافی و تخفیف آن نیز آنچه بدیند و دیگرند در صرح نوشته که منسوب بسوئے عاریت که طلبیدن آن عاریت است ۱۲ غیات ۱۲ الی بن تم حال الشخص الاول ۱۲ که قول می انگارد و بند مشترک عینه و بین الاول و قول اما میدانند که این جامه بخود اما امتزاجه الی فی من الاول ۱۲ یعنی قوت و بهیمه ۱۲



اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان را بآنکه متکلمین این معنی را علما و استدلالا و در میان بدو ایشان کشف  
 و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبحانه و تعالی بغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسب  
 را سلب میکنند فکیف الجبیه و الجزیه تعالی شأنه الانسبت مولویت و عبودیت و صانعیت و  
 مصنوعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بقله حقیقی مشرف شده قبول تجلیات فاتیبه  
 پیدا میکنند و منظر تجلیات بے نهایت میگردند طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه میداند اما قائل اند بآنکه عالم  
 در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اصالت و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه  
 کعبه الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه میآید و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز در آن  
 سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده و غیره حتی که لذت و الم پس اگر با فرض آن سایه بر آتش افتد و  
 بآن متالم شود عقلا و عرفا نخواهند گفت که آن شخص متالم شد چنانکه طائفه ثالث بآن قائل اند علی بن ابی القیاس  
 جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشوند یعنی توان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه را راده خود  
 حرکت کند یعنی توان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق  
 اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحده  
 وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس و آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اهل حقیقی نیست  
 ثبوت علمی دارند میگویند لا حیثیات ما شئت دایم الوجود و هر چند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند  
 لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات  
 حق را عز وجل منصف بصفات و جوهریه و امکانه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه

**الف** یعنی بسبب متزه و استن الثانی حق را جل و علا بدرجه نهایت **۱۲** یعنی نسبت الربوبیه و العبدیه یعنی انه تعالی مولا لهم  
 و هم عبيده و هو صانعهم و خالقهم و مصورهم بالكس و هم مصنوعاته و مخلوقاته و مصوراته بالفكر  
**الف** قوله و كسب اعلم ان صارت العبد قد رتبه المودعة فيه و ارادته الى الفعل كسب و ايجاد الله تعالی الفعل  
 عقيب ذلك خلق و اكسب و اقتر باله كالجوارح و القلب و العقل و الخلق و اقتر باله وصفاته تعالی لا تسمى باله  
 و الكسب لا يصير انفراد القاعدیه و الخلق به **۱۳** و قوله فيج نيس لان قد ثبت ان الخالق حكيم لا يخلق شيئا الا وله  
 عاقبة حموده و ان لم نطلع عليها لمجالات الكاسب فانه قد يفعل الحسن و قد يفعل القبيح فحولنا كسبه للقبيح  
 و وعد الله عنه قبيحا و سفيها **۱۴** من شروح العقائد للعلامة **شه** قوله مرات تنزلات اثبات ميكنه و ميكونه وجود مطابق را و مرتبه  
 است اطلاق و تعيين تعيين را و مرتبه است اجمال و تفصيل مرتبه اطلاق را احديت ذاتي گويند و اجمال را وحدت و بيزج ذوالوجين ميگویند  
 آن قائم مقام دو مرتبه است و تفصيل را و احديت نامند و بهمین مرتبه را مراتب خمسہ خوانند الى اخرها قالوا و نقل في رسالهم و باي **ف**

۳۳۴

همان ذات احد را با حکام لائقه آن مرتبه متصف می سازند و متولد و متالم همان ذات عز شأنه را می دانند لیکن  
در پاره این ظلال محسوسه متوجه و غلط و اشتباه را برینها بسیار دارد و میشود که در جواب آنها تحکلات و  
تکلفات بینایند هر چند این طائفه و اصل و کامل اند علی تفاوت کجای الوصل و الکمال اما خلق  
را سخنان اینها بفضیلت و الحاد و سنوئی کرد و بر نذره رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق بکتاب  
و سنت اما سننیه و اوفقیه ظاهر است و الکلیت و اتمیت بنا بر آن است که بعضی مراتب وجود انسانی  
بغایه لطافه و تجرد و کمال و مشابهت و مناسبت تمام دارند کالحقی و الاختی پس جماعه که با وجود فنا  
سری این مراتب را از مبدأ جدا نتوانستند کرد تا به تحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه میباید اثر و ایشان متمیز و  
تشابه ماند و خود را عین حق یا فاعل گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و بار اصل و وجودی نیست اما  
چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جا است که اعیان را بر این  
بین الوجود و العدم میگویند چنانچه بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبدأ جدا ساختند قائل بوجوب  
وجود او نشده به برزخیت گویا شدند و از رنگ و جود را در ممکن ثابت کردند و دانستند که آن رنگ هم رنگ  
مکن است مشابه بواجب و لونی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب  
جدا میساختند هرگز خود را حق غرض جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و یک وجود قائل نمی گشتند و تا  
آنکه اثری از این کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از من باقی نمانده است این نیز  
از کوتاهی نظری اوست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از مبدأ جدا دیدند و بکلمه لا در آورده نفی آن  
نمودند اما بواسطه تعلیبت و اصلت یک چیز از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه رتبه ظل را با اصل  
تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت

(الفرد جانشین ملک ۲۸) و اسفلوهم المطولة و المختصرة قال العادف الجاحی قدس شعله و دیلمی و واجب بگویند تنزل از حضرت  
 ذات و نجست تنزلات او را در درجات و غیب است و شهادت بواسطه روح و مثال و الخامس جمیع تلك الحضرات ۱۲ بدیت و هر مرتبه  
 و در حکم دار و اگر حفظ مراتب نه کنی ز بدیقتی که قال فانك لمحمد الله الله ليس غيرك في الوجود و هل تدري الديار في ديد  
 الشهود و وايضا ع بهم فيستند انچه هستی توئی ۳ یعنی اشیا خارجی نه نویند اند بگوئی هستی ۱۲ عاشره صفحه بزرگ ۱۵ و ده دهن  
 قيل انبات الفضيلة للشق با ثبات ففی صند که اما قالوا و یصد هاتینین الاشياء فان الشیخ ۱۲ کان غرضه بیان اکمیلۃ الطایفه  
 الحوائی و اعینتها دین نقض الطائفة الثالثة فافهم ۱۲ که قول پس جماعه که با وجود الخ موصوف با صفت یا موصول با صله بنده است  
 نیز قول لغتند که در خارج الخ یا قول بچون بعض مراتب موجودات را الخ بر تقدیر اول جمله شرطی علت است مرآت قبل خود را و بر تقدیر ثانی قول لغتند بیان قبل  
 خود است هذا و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ۱۲ که قول نهانه بنون النقی هکذا فی الشیخ الموجوده عندنا و الظاهر  
 بمانه بالمآب الموحدة و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ۱۲ که یعنی قول قائل تا آنکه اثری ازین پس الخ از کوتاه نظری از



حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اكملها بجمع مراتب ممکن را  
از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لا آورده نفی نمودند و ممکن را واجب بجمع مناسبته ندیدند و بیک  
نسبت را با و اثبات نکردند و خود را غیر از بعد مخلوق غیر مقدر نشناختند و ادراغ شان خالق و مولد  
خود دانستند خود را مولد استن و یا ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشواری آید ما للذکر  
و ذب الذبایب این بزرگواران ایشان را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سحانه دوست میدارند و محبوب  
نظرشان می در آید و بهمین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شان تمام  
متفاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمی توانند کرد و الا باینکه اشیاء یجوز انکارها باینکه ابواب توحید را  
بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سحانه این قسم محبت و انقیاد و دست میدار ایشان را به مجرد  
مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد مع بین تفاوت راه از کجاست تا به کجای عین محبوب را  
باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عیید او را تا کمال محبت محبوب  
پیدا کند دوست نمیدارد و محبوب یعنی انکار دین طائفه علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات است  
است بهره تمام است و کدام دلیل بر محبت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان  
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موعی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است  
اللهم اجعلنا من محبيهم و متابعيهم بحرمه محمد بن المصطفى صلى الله تعالى  
عليه و آله و سلم و بآذك و روشی که این سطور از و مستفاد گشت اول معتقد توحید بود  
از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین پیوسته بود بهر چند حال نداشت و چون درین راه درآمد  
اول راه توحید منکشف شد و در تری در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام  
بودند فائض گشتند و مشکلات و واردات که برابر اباب توحید وارد میشوند همه بکشف و علوم فائضه حل  
شدند بعد از آن در تری نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف  
بحسن ظن بود نه بانکار بد تری متوقف بود آخر الامر کار با انکار انجام مید و نمودند که این پایه پایانی است  
اشارت بر بزرگواران و الله خلقکم و ما تعلمون ای علمکه و معمولکه و کیم الله خالق کل شیء که در سوره زمر و باره حق اظلم  
واقع است و الحال ان فعل العبد ایضا شئی - هذا - وفيه خلاف للمعتزله ۱۳ علم ان ما قاله قدس سوره من قول که بعض  
مراتب وجود انسانی الی هاب الی قوله قدس سوره راه نیافته است بیان و تفصیل لوح الالهیة و الالیمه فافهم و لا تکن من المکترین ۱۳  
یعنی این مرتبه معنی وحدت و هموایان است یعنی لیت تراست که فوق آن مقام طلبت است و فوق آن مقام عبدیت ۱۴ یعنی پایه بر تری  
را حجب و راجع یافت و کمال را در ادل بیشتر دید از مقوله بهر اوست ۱۵

در مقام طلبت بردار دین انکار بے اختیار بود و نمی خواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ  
عظام بآن مقام اقامت دارند و چون به مقام طلبت رسید و خود را در عالم راضل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن  
فائزند از و س آن شد که کاشک ازین مقام نبرد که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله  
با و مناسبست و در اتفاقا از کمال غایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند  
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستعتر شد و اگر آن  
رویش را باین طریق نمیردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را درین مقام میدانست چه نزد او  
بالا تر از توحید مقام دیگر نبوده و الله یحق الحق و هو یجهدی السبیل باید دانست که نسبت تفاوت  
علوم و معارف در مکتوبات در سائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول  
مقامات متفاوت است بهر مقام را علوم و معارف جدا است و بهر حال را قال علاحد پس فی الحقیقت  
تذافع و تناقض در علوم نباشد و درنگ نسخ احکام شرعی است فلا تکن من المکترین و صلی الله  
تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم

## مکتوب صد شصت و یکم

به ملاصل بد خشی کولابی صد و یافته در بیان آنکه مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی  
است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته  
است یعنی چون ظاهر ساختند که تبه وحدت وجود تبه نیست پایش این درویش رخت خود را بمقام طلبت برد چنانچه فرمودند و چون به مقام  
طلبت رسید از و بختی که این قول نبرد نمودند داخل باشد بحد فظ باید از اولش یا بر بلفظ مضارع باشد یعنی امر ۱۳ که اول بمقام وحدت  
و در و در و ثانیاً بمقام طلبت و ثالثاً بمقام عبدیت ۱۴ پس مشوار شک کنندگان در دفع تذافع و تناقض و علوم و معارف این  
در و در و سائر اهل طریقت ۱۵ یعنی در مقام عبدیت ۱۶ طے از قدما اصحاب حضرت ایشان بود از و شنیدم که گفت  
بطل طلب این معنی در من پیدا شد اکثر مشایخ وقت را که قریب بود در ملازمه کردم اما از هیچکس گشتی دست نداد تا در یک از جمعات در  
آنکه در جامع مسجد حضرت ایشان را دیدم به مجرد دیدن دلم را با حضرت انجذبه بپیدایش قد موس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم  
کردم و در با حجابت رسیدند و مرا از آستان بسر بردم اما از پستی استعد او مراعیه نه شد تا آنکه حضرت ایشان در راه مبارک مضاف مختلف  
شدند و در اعتکاف آفتاب و طشت بمن بود بشی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن  
شراب مستی افزائی من شد که نوشیدن بهمان بود و گشت نشسته در کار و حال خود دیدن بهمان و چون بمن و کمال توحید و غایت آنحضرت کار با خود انجامید  
با حاضرت تعلیم طریقت ممتاز فرمودند و از ۱۷ زبده







بکے راستہ نہ ہواری دیگر است حق سبحانه و تعالیٰ حبیب خود را علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ میفرماید  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ <sup>۱۲</sup> پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم  
 است بجہاد و غلظت بر ایشان امر فرمود معلوم شد کہ غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس  
 عزت اسلام و خواری کفر و اہل کفر است کہ اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را تنوار ساخت  
 عزیز داشتن عبارت از آن نیست کہ البتہ ایشان را تعظیم کنند و بالانشانہ در مجالس خود جا دادن و با  
 ایشان مصاحبت نمودن و ہمزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سکان ایشان را دور  
 باید داشت و اگر غرض از اغراض دنیاوی یا ایشان مربوط باشند و بے ایشان میسر نشود و شوق <sup>۱۳</sup> اعتباری  
 را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست کہ از آن غرض دنیاوی نیز باید  
 گذشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اہل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرمودہ  
 است پس اختلاط و موالت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت  
 و مخالطت این دشمنان آن است کہ قدرت اجراء احکام شرعی و دفع رسوم کفری زبون میگردد و بیجا <sup>۱۴</sup>  
 موالت مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خداست  
 عزوجل و دشمنی پیغمبر او علیہ الصلوٰۃ و السلام میشود شخصی گمان میکند کہ او از اہل اسلام است تصدیق  
 و ایمان باشد و رسولہ دارد اما نمیداند کہ این قسم اعمال شنیعہ دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و خود  
 بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّهِمْ وَاَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا <sup>۱۵</sup> خواہ پندارد کہ مرد و اہل است و حاصل  
 خواہ بجز پندار نیست و کار این نابکاران استہزاء و تحقیر است با سلام و اہل آن و منتظر اند اگر قابو

مکتوب صد و شصت و بیستم

بسیادت و تقابیت بنا ہی شیخ فرید صدوریافتہ در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزم خوار ی دیگر است <sup>ستودگی دست دادن</sup> الی آخر مَا قَالَ صَلَّيْهُ اللهُ تَعَالَى فِي تَذْيِيلِ الْكُفَّارِ وَعَدَمِ الْإِجْتِلَاطِ مَعَهُمْ مَعَ مَصَادِرِ هَذَا الْإِجْتِلَاطِ وَدَرِیَانِ اَسْ که دنیا و آخرت نیز ضد یک دیگر اند <sup>دینا و آخرت</sup> الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَلْعَمَّ عَلَيْنَا وَ هَدَانَا اِلَى الْاِسْلَامِ وَ جَعَلَنَا مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ الْبَرَکَةُ وَ السَّلَامُ لقد سعادت دارین و البتہ باتباع سید کونین است و بس <sup>سید دار و در جهان</sup> عَلَیْهِ وَ عَلَیْ اِلَهِ مِنَ الصُّلُوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا متابع او علیه الصلوة و السلام باتیان احکام اسلامیہ است و رفع رسوم کفریہ چہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند اثبات یکے موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن

۱۷  
قوله عليه الصلوة والسلام نعوذ بحور المعين التمر يعني نيكو طعام سحر مسلمان خواست یعنی یکی خورد سحر مطلقا  
برکت است و تر زیادہ برکت است چوں در افطار بوسے نیز برکت است شجرہ طوبی بکت اول و آخر خواهد بود۔ رواہ البوداؤد عن ابی ہریرہ یعنی  
اللہ تعالیٰ عنہ ۱۲ از مشکوٰۃ و ترمذی ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
بہرہ بخت و صدقہ وال خوردن زیادہ بہرہ عشق احد ۱۲ ۱۳ یعنی مابہ الافطار بسبب افطار یعنی تتر ۱۲ ۱۳ خوردن تر فائدہ خوردن تمام اشیاء  
خوردنی دارد ۱۲

۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳  
 ۵۲۴  
 ۵۲۵  
 ۵۲۶  
 ۵۲۷  
 ۵۲۸  
 ۵۲۹  
 ۵۳۰  
 ۵۳۱  
 ۵۳۲  
 ۵۳۳  
 ۵۳۴  
 ۵۳۵  
 ۵۳۶  
 ۵۳۷  
 ۵۳۸  
 ۵۳۹  
 ۵۴۰  
 ۵۴۱  
 ۵۴۲  
 ۵







الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ آلَ رَحْمَتٍ سَاحَتَهُ اسْتِ اجْتِنَابُ بَابِ يَمْنُودَ اَوَّلَانِي ذَهَبُ وَفَضْلُهُ رَا اَكْر  
 بَرَاءَةُ تَحْلُ كُنْدُ فِي الْجَمْعِ كُنْشُ وَاَوَّلَانِ اسْتِ اِيْنَاهَا اَم اسْتِ اَزْ آبُ وَطَعَامُ خُورُونِ دِرِيْنَاهَا وَخُشْبُونِ  
 اَنْدِ اَخْتَنِ وِسْمَرْمَهْ دَانِ سَاحَتَنِ وِجَرِ اَلِ الْقَصْبِ حَقِ سَاحَتَنِ وِثَقَالِ وَاَثَرُهُ اَمُورُ مَبَاهِرُ رَا اِيْسَارُ وِوَسْلُحُ سَاحَتُهُ اسْتِ  
 تَعْمَاتُ وَتَعْمَاتُ يَابِيْنَاهَا دِرِ عِيْشِ وَلَذْتَ زِيَادَةُ اَزْ اَنْ اسْتِ كَرَامُورُ مَحْمُودُ اسْتِ دِرِ مَبَاهِرَاتِ عَنَاءِ  
 حَقِ اسْتِ سَاحَتُهُ وِدَرِ مَحْرَمَاتِ عَدَمِ رَضَائِهِ اَوْ تَعَالَى عَقْلُ سَلِيْمٍ بَرَكْتَ تَجْوِيْزِيْنِي كُنْدُ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرِ اَقْبَا  
 بَهْمُ نَدَارُ عَدَمِ رَضَائِهِ مَوْلَايُ خُودِ اَخْتِيَارُ كُنْدُ وِحَالِ اَسْمُكَ دِرِ عَوْضِ اَنْ لَذْتَ مَحْرَمُهُ لَذْتَ مَبَاهِرُهُ تَجْوِيْزُ فَرُودُ  
 اسْتِ رَذَقْنَا اَللّٰهُ مُبْجَانَهُ وَاَيَاكُمْ اَلَا سَنَقَامُهُ عَلَى مَتَابَعَةِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ عَلَيْهِ وَعَلَى  
 اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ دِرِ مَعَالِدِ حُلِّ وِحَرَمَتِ بَهْمَاوَرِهْ بِلْمَايُ دِيْنِ وَاَرِجُوعِ بَابِ يَمْنُودَ وَاَزِيْنَاهَا اسْتِغْفَارُ  
 بَابِ كَرِ دُوْبِهِ مَقْتَضَايُ فَتَوَى اِيْشَانِ عَمَلُ بَابِ يَمْنُودَ كَرِ رَاهِ نَجَاتِ شَرِيعَتِ اسْتِ وِلَعْدِ شَرِيعَتِ بَرِيْجِ  
 بَاطِلِ اسْتِ وِلَعِ اَعْتِبَارِ قَمَّازِ اَبْعَدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ وَالسَّلَامُ اَدْلَا وَاِخْوَا

### مکتوب صد و شصت و چهارم

محافظ بها و الدين سرهندي صد و يافته در بيان آل كه فيض حق سبحانه على الدوام بر خواص و عوام  
 وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آل از اين طرف ناشي است و حق سبحانه و تعالى بر  
 جاده شريعت استقامت بخشد بيمينه و كبريه فيض حق سبحانه و تعالى على الدوام بر خواص  
 و عوام و كرام و ناس و غيرهم از قسم اموال و اولاد و پيروان جنس هدايت و ارشاد و تفريقه وارد است تفاوت  
 از اين طرف ناشي است در قبول بعضي فيوض و عدم قبول بعضي ديگر و ما ظلمهم الله و لكن

له قولي الحمد كُنْشُ وَاَوَّلَانِ اسْتِ اِيْنَاهَا اَم اسْتِ اَزْ آبُ وَطَعَامُ خُورُونِ دِرِيْنَاهَا وَخُشْبُونِ  
 اَنْدِ اَخْتَنِ وِسْمَرْمَهْ دَانِ سَاحَتَنِ وِجَرِ اَلِ الْقَصْبِ حَقِ سَاحَتَنِ وِثَقَالِ وَاَثَرُهُ اَمُورُ مَبَاهِرُ رَا اِيْسَارُ وِوَسْلُحُ سَاحَتُهُ اسْتِ  
 تَعْمَاتُ وَتَعْمَاتُ يَابِيْنَاهَا دِرِ عِيْشِ وَلَذْتَ زِيَادَةُ اَزْ اَنْ اسْتِ كَرَامُورُ مَحْمُودُ اسْتِ دِرِ مَبَاهِرَاتِ عَنَاءِ  
 حَقِ اسْتِ سَاحَتُهُ وِدَرِ مَحْرَمَاتِ عَدَمِ رَضَائِهِ اَوْ تَعَالَى عَقْلُ سَلِيْمٍ بَرَكْتَ تَجْوِيْزِيْنِي كُنْدُ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرِ اَقْبَا  
 بَهْمُ نَدَارُ عَدَمِ رَضَائِهِ مَوْلَايُ خُودِ اَخْتِيَارُ كُنْدُ وِحَالِ اَسْمُكَ دِرِ عَوْضِ اَنْ لَذْتَ مَحْرَمُهُ لَذْتَ مَبَاهِرُهُ تَجْوِيْزُ فَرُودُ  
 اسْتِ رَذَقْنَا اَللّٰهُ مُبْجَانَهُ وَاَيَاكُمْ اَلَا سَنَقَامُهُ عَلَى مَتَابَعَةِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ عَلَيْهِ وَعَلَى  
 اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ دِرِ مَعَالِدِ حُلِّ وِحَرَمَتِ بَهْمَاوَرِهْ بِلْمَايُ دِيْنِ وَاَرِجُوعِ بَابِ يَمْنُودَ وَاَزِيْنَاهَا اسْتِغْفَارُ  
 بَابِ كَرِ دُوْبِهِ مَقْتَضَايُ فَتَوَى اِيْشَانِ عَمَلُ بَابِ يَمْنُودَ كَرِ رَاهِ نَجَاتِ شَرِيعَتِ اسْتِ وِلَعْدِ شَرِيعَتِ بَرِيْجِ  
 بَاطِلِ اسْتِ وِلَعِ اَعْتِبَارِ قَمَّازِ اَبْعَدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ وَالسَّلَامُ اَدْلَا وَاِخْوَا

كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَطْلُبُونَ اَقْبَابُ تَابِيْهَانِ بَرَكَاتُ بَاجِيْهَانِ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرِ اَقْبَا  
 وِجَامَتُهُ اَوْ سَفِيْدِ اِيْنِ عَدَمِ قَبُولِ بَوَاسِطَةِ اَعْرَاضِ اسْتِ اَزْ جَنَابِ قُدْسِ خُداوندِي حُلِّ سُلْطَانِ مُتَعَرِّضِ رَا اَدْبَا  
 لَازِمِ اسْتِ وِجَرَمَانِ اَزْ نَعْمَتِ وَاَجِبِ اِيْجَامَتِ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرِ اَقْبَا  
 اَمَّا اَزْ اَعْرَاضِ سَبَبِ حَرَمَانِ اِيْشَانِ نَكْشَةُ اسْتِ بَابِ يَمْنُودَ اَوَّلَانِي ذَهَبُ وَفَضْلُهُ رَا اَكْر  
 ظَاهِرُ كَرِ دَانِيْدُهُ اَنْدِ بَطْرِيقِ اسْتِ رَاجِ اَزْ بَرَاءَةُ خُرَابِيْ اَوْ تَادِرِ اَعْرَاضِ وَضَلَالَتِ مَنَهْ كَرِ دَوَّالِ اَللّٰهُ مُبْجَانَهُ  
 وَتَعَالَى اِيْجَامَتِ اَنْتَا لَمَدُّ هُوَ بِهْ مِنْ مَّالٍ وَبَيِّنِ لَسَارِعُ لَمَدُّ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ  
 لَيْسَ دِيْنِ دُنْيَا وَتَعْمَاتُ اَوْ بَابِ يَمْنُودَ اَوَّلَانِي ذَهَبُ وَفَضْلُهُ رَا اَكْر

### مکتوب صد و شصت و پنجم

بسيات و اقباب پناهي شيخ فريد صد و يافته در ترغيب بر متابعت صاحب شريعت عليه  
 وعلى ايله الصلوات و التسليمات و عداوت و بغض و غلظت يا خالفان شريعت او عليه  
 الصلوة و السلام شوقكم الله سبحانه بَشَرِيْفِ اَلْمِيْرَاتِ اَلْمَعْنَوِيْ مِنْ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ  
 الْقُرْشِيِّ الْهَاشِمِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلٰهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيْمَاتِ  
 اَكْمَلُهَا كَمَا شَرَفَكُمْ بِشَرِيْفِ اَلْمِيْرَاتِ الصُّوْرِيْ وَيَرْحَمُ اللهَ عَبْدًا اَقَالَ اَمِيْنًا مِيْرَاثِ صُورِي  
 اَنْ سُرُورِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيْمَاتِ بَعْلَامُ خَلْقِ تَخْلُقِ وَاَرِوْ مِيْرَاثِ مَعْنَوِيْ لِعَالَمِ  
 اَمْرُ اَنْ جَاهِلِيْمِ اِيْمَانِ وِمَعْرِفَتِ اسْتِ وُرُشْدِ وِهْدَايَتِ شُكْرِ نَعْمَتِ عَطِيْ مِيْرَاثِ صُورِيْ نِيْتِ كَرِ مِيْرَاثِ  
 مَعْنَوِيْ مَقْبُولِ كَرِ دَوَّالِ الْاَلْمِيْرَاتِ اَلْمَعْنَوِيْ لَئِيْسَ اَلَا بِكَمَالِ اَلْاِتِّبَاعِ الْمُصْطَفَوِيْ

اسم نعل از ايهامك يعني كوشيدن در كار و مبالغة كردن در آن و غلبه است بكمير كه واقع است در سورة مومنون  
 و بارة قدره يعني آيا مي پندارند كه آنچه امداد ميكنيم ايشان را با آن از مال و فرزندان سعي در نيكو نهادن ميكنيم برك ايشان بلكه نميدانند و قال  
 تعالى واهلي له امان كيدى متين و قوله لعالم خلق و بعالم امر متانك حق سبحانه و تعالى مي فرمايد الا اله الخلق و الا اله و الله قد رُشد  
 بالقرآن و بقرآين براه شدن و راه راست يافتن و از ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و



عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِهِ وَإِلْحَاقِهِ فِي آدَامِهِ وَكَوَا حَيْثِهِ  
 وكمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ <sup>مصرع ان الحبيب</sup>  
 هُوَا كَالْمُطِيعِ + وعلامت کمال محبت کمال بغض است با اعداء او صلی الله علیه و سلم و اظهار  
 عداوت با مخالفان شریعت او علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ در محبت مداومت گنجایش ندارد و محبت دیوانه  
 محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه اشتیاقی نباید و محبت متباینه جمع نشوند  
 جمیع ضدین را محال گفته اند محبت یک مستلزم عداوت دیگر است نیک تا تل باید فرمود که هنوز کار  
 از دست نرفته است تدارک یا مضی میتوان نمود و کار از دست برود و غیر از دست حاصله نخواهد بود  
 سه وقت صبح شود بم چهل روز معلومت + که با که باخته عشق در شب و دیو غرور در غرور  
 است و معامله اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر مبتالعت سید اولین و آخرین علیه و  
 عَلَيَّ إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بسر برده شود امید نجات ابدی است و الا هیچ دریغ است  
 هر که باشد و بر عمل خیر که بکند و محمد عربی کا بر دوش بر دوش است + یک خاک درش نیست خاک  
 بر سر او و حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه  
 مثلاً موثری شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال فزونی از ضرر بر آمده است پس معالجه دفع  
 ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است ازال اگر چه ترک کلی اولی و افضل است اما ادائ زکوة هم کار آن  
 میکند و آسمان نسبت به عرش آفرود و ورنه پس عالی است پیش خاک تو و پس لازم است که سبکی

۱۰ یعنی کمال متابعت بدون کمال محبت بآن سرور علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مقصور نیست بلکه مترتب است بر آن و لازم است بدان چنانکه فرموده  
 است ان المحب الخ یعنی بر آن محب مطیع است و محبوب خود را قال القاضی فی الشفا فالصادق فی حب النبی صلی الله علیه و سلم من  
 تظهر علامة ذلك عليه واولها الاقتداء به واستعمال سنته واتباع اقواله وافعاله وامثال اوامره واجتناب نواهی  
 والتأدب بأدابه فی عسوة وفسوة ومنتطه و مکره وایضا ما شرعه وخص علیه علی هوی نفسه و موافقة شهود  
 ۱۱ ان المحب لمن اذله تعصی الاله وانت تظهر حبه + هذ العزمی فی القیاس بدیه + لو كان حبك صادقا  
 لاحقة + ان المحب لمن یحب مطیع + ۱۲ قوله وعلامت کمال محبت کمال بغض است الخ قال القاضی و منها بغض من  
 البغض ورسوله و معاداته من عادا و محابته من خالف سنته وابتدع فی دینه و استحقاقه کل امر مخالف لشریفة  
 قال تعالی لا یجد قوما یؤمنون بالله وایوم الاخر یؤدون من حاد الله ورسوله الخ ۱۳ بالفتح ویم عربی مضموم و  
 و او معروف شب تاریک و یا ج جمع آن است ۱۴ غ ۱۵ قال تعالی وقد منّا الی ما عملوا من عمل  
 فجعلنا کاهباء منثورا ۱۶ کنیا است از ذیل بودن و خوار و سوار گردیدن ۱۷

است در اتیان احکام شرعی باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در  
 زیاده شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت <sup>فوق الذل و الخوار</sup> <sup>و غیره و خارج و غیره و غیره</sup> <sup>و غیره و خارج و غیره و غیره</sup>  
 فَقَدْ آغَاثَ عَلَيَّ هَذِهِ السَّلَامُ وَبَاكَفَارَكَ دُشْمَانِ خَدَائِعِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْدُ دُشْمَانِ رَسُولِ و  
 عَلَيْهِ و عَلَيَّ إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دشمن باید بود و در ذل و خوار بی ایشال سعی باید نمود  
 و به هیچ وجه عزت نباید داد و این بے دولت را در مجلس خود راه نباید داد و ایشال نباید نمود و راه شدت  
 و غلظت را با ایشال پیش باید کرد و و نه امکان در هیچ امری با ایشال رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی  
 افتد در رنگ قضا حجت انسانی بکوه واضطرار قضا حجت از ایشال باید نمود و اینک بحجاب  
 قدس جد بزرگوار شما علیه و عَلَيَّ إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ میرساند این است اگر باین راه  
 رفته نشود و وصول بآن جناب قدس دشوار است هیئات هیئات ۱۰ کَيْفَ الْوَصُولُ  
 إِلَى سَعَادَةٍ وَدُونَهَا قُلُّ الْجَبَالِ وَدُونَهُنَّ خُيُوفٌ زِيَادَةٌ جِهَ اِبْرَامَ نَمَائِدِ ۱۱ اندک پیش تو  
 گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است +

## مکتوب صد و شصت و ششم

به ملا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدار بر حیات بے مدار چند روزه نباید نهاد و فکر از اله مرض  
 قلبی درین فرصت بسیار نیکو کشید که از اسم مهم است باید نمود و چند تا چند بر خود چوں مادر مهربان باید  
 کرد و تا که بر خود از غصه و غم باید بچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جامد چند بے حس و حرکت باید  
 پنداشت آنک حیات و آنهم حیاتون نص قاطع است فکر از اله مرض قلبی درین فرصت بسیار نیکو

۱۰ رواه البيهقي في شعب الایمان مرسلا عن ابراهيم بن مسروق وهو تابعي ثقة صحيح الحديث لا مثيل له في زمانه  
 حديثه في اهل حكمة قاله الشيخ عبد الحق الدهلوی و علی القاضی و یعنی که تعظیم و تجلیل کند خداوند بعت رابیس بر تحقیق مدو میکند  
 بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر و استحقاق و اوقات سنت است و این میکند بویران کردن بنائ اسلام و بهین قیاس در توقیر و تجلیل  
 نفسن آبادانی بنائ اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و توقیر سنت ۱۲ ترجمه مشکوٰۃ ۱۳ قوله تا چند تا که حاصل فقرتین اینست که تا چند  
 مدت منافع نفس خود را متطور نظر داشته باشی و تحقیق آنها سرگرم باید بود قال المعرب ایما الخ و مر الامر تحن الی نفسك کلاما  
 و حاتم تفرع القصص من اجلها و تعتم علیها کالاحت الشقیفة ۱۴ وعد نفسك من اصحاب القبول قول فخر صادق  
 است ۱۵ قوله انك ميت الخ اشارت است بیکمیر که واقع است در سوره زمر و یاره ولی یعنی یا محمد بر آئینه تو خواهی و یاتی بر شمس



کثیر از اسم تمام است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیا در ب جلیل از اعظم مقاصد دلی  
 که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر و چنانکه بکثر است نفس انداز و بهتر است آنجا همه مستقامتی  
 قلب میطلبند و خلاصی روح میجویند و یا کوی اندیشا در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلب  
 هیهات هیهات چه تو ان کرد و ما ظلم الله و لکن کاتوا انفسهم یظلمون و دیگر از غم ضعف  
 ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین رهگذر  
 جمع است جامه فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد خواهند پوشید و مترصد تنایج و ثمرات  
 آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است و آن که دیدش نقد خود مراد است  
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی وَالتَّوْبَةُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اِلِهِ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِیٰتُ

## مکتوب صد و شصت و هفتم

برهمنوی رام بنده که اظهار اخلاص باین طائفه علیه نمود و در بدو و بدو یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار  
 عالمیال که بے چون و بے چگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله بنود و دو کتاب شمار سید از  
 هر دو محبت فقر و انجای باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کس را باین دولت بنوازند  
 ثانیاً من آنچه شرط بلاغ است بالتو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + بدان و آگاه باش  
 که پروردگار را و شما بلکه پروردگار عالمیال چه سموات و چه زمین و چه علین و چه سفلیین یک است و  
 بے چون و بے چگونه از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال میرا پدیری و فرزندی در حق او تعالی محال

واقیه حاشیه ۲۹) مرد و بر آئینه ایشان خواهند مرد ۱۲ هـ قال الله یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و  
 اصیلا ۱۳ هـ بدانکه تحقیق این بیت در حاشیه مکتوب و هم نوشته شده است از انجا مطالعه نمایند ۱۲ هـ چنانچه فرمود جل شانهد  
 سورة ممتحه و پاره قد سمع الله یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا واعدای وعدا و کما اولیاء الذین هم باعداؤکم فی الدنیا و الا فتنکم الله فی الامور  
 ظلمهم الله الخ اشارت است بکرم که در پاره و سوره نحل واقع است یعنی و تمیز کرد بر ایشان خدا و لیکن بر خویش ستم میکردند ۱۲ هـ  
 قال تعالی حکایة عن یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اذ هبوا بقیمی هذا قال الفوقه علی وجه  
 ابی یات بصیر و اد ایضا قلما ان جاء البشیر القا علی وجهه فادعت بصیرا ۱۲ هـ یعنی نزد حق جل و علا ۱۲ هـ  
 یعنی از ادون حق سبحانه و تعالی قال تعالی الامن ان الله بقلب سلیم ۱۲

است کفایت و مثال را در آن حضرت چه مجال شایسته و حلول در شان او سبحانه مستحق است و منظمه کمون و  
 بر فرد آن جناب قدس شریف زمانه نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع او  
 وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از چیز و کمال است با و سبحانه ثابت و هر چه از نقص  
 و زوال است از و قاعی مسلوب پس مستحق عبادت او قاعی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کشتن  
 و مانند آنها که آئینه نمودند از کمینه مخلوقات ویند و از اد و پند زائیده اند رام لبس حسرت است و برادر لکهن  
 و شوهر سیتا هر گاه رام کوچ خود را نگاه تواند داشت غیره را چه مد نماید عقل دور اندیش را کار باید  
 فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت مزارا عار است که کس پروردگار عالمیال را با اسم رام یا کشتن یاد کند  
 در رنگ آن است که باد شاه عظیم الشان را با اسم ازل گناس یاد کند رام و رحمن را که دانستن از  
 نهایت بے عقلی است خالق با مخلوق یک نمی شود و چون با چون متحد میگردد و پیش از خلقت رام و کشتن  
 پروردگار عالم را رام و کشتن نمی گفتند بعد از پیدایش اینها چه شد که نام رام و کشتن با و سبحانه و قاعی اطلاق  
 میکنند و یاد کشتن و رام را یا پروردگار میدادند حاشا و کلا حاشا و کلا پیغمبران ما علیه الصلوة  
 و التسلیمات که قریب بیست و یک است و چهار هزار گشته اند خالق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند  
 و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز دانسته اند و از ربوبیت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده  
 اند و آله بنود خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته بر چند پروردگار قائل اند اما او را

۱۵ هـ شایسته کسرت سوم که بنده است یعنی آنمیش چیز بد و چیز بهتر اولی ۱۲ هـ غ ۲۵ هـ بضم هم و سکون سین و فتح فوقانی و سکون او  
 فتح هم مکره در شست و عیب گرفته شده ۱۲ هـ قوله من الله بقوه و کسر طائمه و تشدید فون موضع طن یعنی جلای کمال بر دین ۱۲ هـ  
 ۱۵ هـ قوله کمون بالقیم نهی شدن و قول پروردگار بضم بیرون آمدن و آشکارا شدن یعنی در چیزه فرود آمدن و تزلزل کردن و در چیزه پیدایش  
 شدن و در چیزه ظهور نمودن و در و حلول کرده آشکارا شدن ۱۲ هـ الاضافه لاحد فی ملائسته یعنی الذین اوسلوا الینا و یحبوننا  
 ان ذر من بهر و نصدقه ۱۲ هـ فی المشکوۃ قال ابو خذ قلت یا رسول الله کما و فاء عداۃ الانبیاء قال مایة الف  
 و اربعة و عشرون الف المرسل من ذلك ثلاثیة و خمسة عشر جمعا غفیرا یعنی گفت ابو خذ گفت یا رسول الله چند است  
 تمام شمار انبیاء فرمود صد هزار و بیست و چهار هزار مرسل بر میان ایشان سه صد و پانزده تن اند جماعته عظیم دوات احمد قال المعرب الخرجه  
 البزار و الطبرانی و ابن مردودیه و ابن حبان و صححه قال العلی القادی فی شرح المشکوۃ العدد فی هذه الحدیث دان  
 کان محمدا لکنه لیس بقطر فیحیی الایمان بالانبیاء و المرسل محمد لا من غیر حصوفی عدد ثلاثیة و اربعه احد منهم ولا  
 یدخل احد من غیرهم فیهم و شرح عبد الحق فرموده که در عدد انبیاء و دویست و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بسبب این اختلافات  
 از تسبیح عدد انبیاء منع کرده اند و عمل باید گفت اما بالانبیاء کلهم اجمعین اقول حضرت امام ربانی قدس سره نیز از اینجا لفظ قریب زیاده  
 نموده اند و قیم ۱۲ هـ حاشا که تنزیه است و کلام در ۱۲ هـ هـ چه را در آن قلب کرده اند و گرفته بود ۱۲



در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و این بهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آله گویانیده اند و در محراب بی خاشی افتاده اند و زعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این خلیات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا اختلاف بنجران <sup>یعنی اول خود را که شند پس از آن دیگران را که ساخته اند</sup> علیه الصلوات و السلیکات که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند و بهر اتم و اکمل خود را بشیر مثل سایر بشیر میگفتند مصرع برین تفاوت راه از کجاست تا یکجا

## مکتوب صد و شصت و هشتم

به مخدوم زاده املکی اعنی خواججه محمد قاسم صدور یافته در بیان علوسلسله علیه نقشبندی و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاسحق کرده اند و مایه ناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین اجمعین اما بعد دعوات مؤفوره و تحیات نا محصوره بعالی جناب سلاله المشایخ اکرام نیتیة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلیم الله تعالی سبحانک و ابقاک تبلیخ نموده اطهار اشتیاق و آرزومندی می نماید شعر گیت الوصول الی سعاده و دودنما قلل الجبال و کوهنک خبوت معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندی بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر هر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام و در زمان خلفائے راشدین نبوده علیم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کرده لایزم

له قول محدثات و مخترعات بفتح دال و بفتح راء اسم مفعول از احداث و اختراع یعنی کارهای جدید و نو اختراع کرده شده و بیرون آورده شده  
له قول بعد حمد و صلوة دعوات و تحیات بعالی جناب تبلیخ نموده اطهار شوق می نماید  
له قدام توجه الیه مع تحقیق اللغات بمعاشیه المکتوب العاشر فرجه ۱۲ له قول خلوت در انجمن یعنی در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن باطلوب خلوت نشسته باشند و تفرقه بیرونی بجز درونی راه نیاید از بیرون در میان با نازم و در درون خلوت است یا نازم و در ابتدا این معنی به تکلف است و در ابتدا به تکلف درین طریقه این معنی بیرون در ابتدا دست میدهد و در پس برائے حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقه آمده است بر چند تنهیاں طرق دیگر و نیز دست میدهد و اندرین معنی گفته اند از درون شوق اشتیاق و اشتیاق زیبا صفت کم می بود و اندر بهمان از مکتوب صد و شصت و پنجم از مکاتیب خواججه محمد معصوم ۱۲ له مبالغت نکردن و پیر و انداختن و اصل شای بیگ سوسن شدن است ۱۲ له این خواججه بخوابی املکی

نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از اینجا است که نهایت دیگران در بدایت این بندگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دواء امراض قلبیه است و نظرشان شفاء علل معنویه و توجه وجه ایشان طالبان را از گرفتاری کوشش نجات می بخشد و بهت رفیع شان مریدان را از خضیض امکان بذروه و سحر میبرد و نقشبندی عجب قافله سالارانند که بر بندازه پنهان بحرم قافله راه از دل سالک راه جاذبه صحبت شان میبرد و وسوسه خلوت و فکر حله راه لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عتقاء مغرب گشته است و رو بایستاد آورده جمعی از همین طبقه از نیافت آن ولست عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر نفیسه بخزف ریزه چند خرسند گشته و در بزرگ طفلان بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و میرانی طریق اکابر خود را گزاشته گایس بهر نفسی میجویند و زلفه لبساع و رقص آرام می طلبند و چهل در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آنکه این بدعت را اتمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را برین تعمیر می نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد و ثمره از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانمان ایشان رساند با التوین و الصاد و بحکمته النبی و آله الامجاد علیه و علیه الصلوات و السلیکات و چهل این محدثات درال دیار شیوع پیدا کرده است

له قول عتقاء بفتح طائره ست دراز کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد چه اگر هیچ کس او را ندیده است و عتقاء آن را همین جهت گویند که طویل العنق بوده باشد و بالفارسی نام آن سی مرغ است و در نقاشی فنون از نقاشیر مسطور است که در زمین اصحاب الرس مرغی بس عظیم با چهار پائے دروئے مانند آدمی و با پائے الوان و با فرط درازی گردن پیدا شده بود هر جا که کودکی دید که بر دس آن قوم پیش حمله بن صفوان که پیغمبر ایشان بود شکایت کردند حمله دعا کرد حق تعالی آن مرغ را در بعضی از جزائر انداخت و او در آن جزائر فیل و اثر و شکار کرده میخورد و قوله مغرب بضم میم و سکون غین بمعنی و کسر رائے جمله ازین جهت گویند که طیور و اطفال و دختران را بلع میکرد و بعضی گفته اند که بفتح رائے جمله بمعنی نو و غریب آورده شده و چون عتقاء را حق تعالی به هدایت عجیب و غریب پیدا کرده بود ازین جهت مغرب لغت و بعضی مغرب بمعنی مخفی و نا بود نوشته اند ۱۲ اغیاث اللغات ۱۲ له قوله بمشام بفتح میم اول و تشدید دوم مگر در استعمال فارسی به تخفیف خوانده می شود محل قوت شامه که در منتها یعنی و مقدم و ملغ مودع است و این لفظ جمع است در واحد استعمال یافته اسم ظرف شام بمعنی بوییدن ۱۲ له اشارت است به بمقطعات قرآنیه یعنی به این و برکت این حروف قرآنی ۱۲ له شمه بفتح و تشدید در عربی بمعنی بوییدن و یک بار بوییدن چیزه و با کسر خطا است ۱۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَيُوحَى اللَّهُ عَبْدًا آقَالَ آمِينَ

### مکتوب صد و شصت و نهم

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صد و ریافته در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در  
وقت خاص من که با حضرت حق سبحانه باشد تو در میان درائی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید  
و در کنار گرفت اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ  
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ مَرَّسَلُهُ شَرِيفُهُ وَمُفَاوَضُهُ لَطِيفُهُ كَرَمُ صَادِرِهِ مُرَوِّدُهُ بُوْدُنْدِ رَسِيدِ  
مُوجِبِ فَرَحِ كُشْتِ اسْتِفْسَارِ رُفْتِ بُودِ خُودِ وَنَقْصِدِ اقْصَى وَطَلَبِ اسْتِی وَصُولِ بَحَابِ قُدْسِ  
خُدَادَنی است جل سلطان لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی قَدِّ کمال تدنس و تنزل است  
و بحباب قدس او تعلق در نهایت تتره و ترفع و متمسک است که سبب افاضه و استغنا فاضه است در میان  
مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه و آن راه بین چاره نه بود که برین بود و از هر دو طرف حظ  
وافر دار و تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میگرد و بهمان  
قدر پیر خود را از میان میگذرد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شود پیر تمام خود را از میان بر  
کشید و طالب را بمطلوب بے توسط خود و اصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بے  
آئینه پیر نمیتوان دید و در انتها بے توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر می گردد و وصل غریبان حاصل می  
شود و آن که گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت  
چنین نه گویند و براه بے ادبی نیویند و مرادات را از برکات پیر جویند والسلام

له قوله شتی یا لفتح و تشدید تائے مفتوح و در آخر الف بصورت یا معنی پیرانند و این جمیع شتیت است که معنی پیرانده باشد و در مثال  
لفظ شتی معنی کثرت و بسیاری چیزه مراد میگردد چه که پیرانگی اعدا و کثرت و بسیاری لازم است ۱۲ غیث ۱۳ قوله تدنس  
بر کن شدن قوله تنزل بدین فرود آمدن - قوله تتره بروزن تعرت و در بندن از عیب قوله ترفع بلندی نمودن قوله افاضه بسیار  
کردن و فرود آمدن آب و غیر رسانیدن قوله استغنا فاضه غیر خواستن ۱۴ راع و من

بعد که طریق اصل اکابر پوشیده ساخته و تشریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند  
از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت که شمه ازین باجرا بخاندان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله  
در دمل بیرون اندازد نمایند که انیس مجلس خدمت خود مرادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه  
سه خوابم باشد از دیده درین فکر جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت و اَلْمُسْتَوَّلُ مِنَ اللَّهِ  
سُبْحَانَهُ أَنْ يُعْجِمَ جَنَابُ قُدْسِکُمْ عَنْ عُنُودِ هَذِهِ الْبَلَوَى وَأَنْ يَحْفَظَ عَيْنَهُ شَرَفِکُمْ  
عَنْ مُتَمَوِّلِ هَذَا الْإِیْتِلَافِ خُودِ مَکَرِ بَاحْثَاتِ وَابْدَاعِ رَا دَرِیْنِ طَرِیقَةِ عَلَیْهِ جَمِیْعَتِ رُوحِ دَاوِدِ اَنْدَکِ  
اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تجمد را  
بجمیعت تمام ادا نمایند و این بدعت را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند و این  
عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکه ادا و نوافل را بجماعت فقهاء مشکر الله  
لَعَالِی سَعِیْهِمْ مَكْرُوهُ گفته اند انداخته که است و جمیع از فقهاء که تداعی شرط کرده است در جماعت نفل داشته اند  
بجواز جماعه نفل را مقید بنا میساخته اند و زیاده از سه کس را با اتفاق مکره گفته اند و ایضا نماز تجمد را باین  
وضع میزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت ایستاده میگردانند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت  
پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعده نصف ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است  
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَتَرِیْقَةُ خُصْرَتِ بِنَامِیْرِ کِ سِیْزِده رکعت ادا فرموده اند براه و ترا  
و فردیت در رکعات نماز تجمد از فردیت رکعات و تر پیدا شده است لا کما ذکره هُوَ لَکَ الْعِظَامُ  
سه اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است و عجب است که در بلاد  
ناوراء النهر که وائے علمائے اهل حق است این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع خترعات شیوع پیدا کرده  
و حال آنکه با فقیران علوم شرعی را از برکات ایشان استفاده می نمایند و الله سُبْحَانَهُ اَلْمَلَأَهُمُ لِلصَّلَاةِ  
له یعنی از دیده من خواب رفت اندرین فکر سوزنده جگر که نفل و کثرت این مردم شد منزل تو و آسایش گاه خواب تو ۱۵  
یعنی از خدا شے پاک سوال کرده ای آید که جناب قدس ایشان را از وصول این بلیه پاک دامن دارد و عتبه علیه شان را از بلوغ این  
آفت نگهدارد ۱۶ سه بد آنکه این همه معنای ذیل در مکتوب صد و سی و یکم که بخواجه محمد اشرف کابلی صد و ریافته است مندرج  
اند و حاشی که مناسب مقام اند نیز بر حاشیه حرر و مسطور فلما ساجد لے النکاح من اراد علی طالع ثم ۱۲ لکله بمعنی آنچه آید روئے رود  
باشد و چون ملک توران از ایران آید روئے او همچون واقع است لهذا ملک توران را ایرانیان عربی داند و اورداء النهر مانند ۱۷ غ  
قوله نماز تجمد آغاز تفصیلی شدات است یعنی کیهانها آنکه نماز تجمد ۱۸



مکتوب<sup>۱</sup> صد و ہفتاد و ہفتم

[illegible]

مکتوب صد و ہفتاد و یکم

بملاطام بر بدشتی صدور یافته در بیان آنکه آنچه بر فقراء لازم است دوام فل است و ائتقار و اداء و ظائف عبودیت و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سنیة علی صایحهما الصلوة والسلام و مشاہدہ استیلاء ذل و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و الیه الطاہرین آنچه بر افسران لازم است دوام فل است و ائتقار و انکسار و تضرع و التجا و اداء و ظائف عبودیت و محافظت

له قال على القلاى فى المقات قال بعض العادين اليهودية هى التعظيم لاحمر الله و الشفقة على خلق الله ٢٤  
وكلاهما ما موزعهما فى الشرع ولما شاهده من غير حصر قال صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة ثلاثا قلنا لمن قال لله  
ولكنابه و لرسوله ولائمة المسلمين وعامتهم رواه مسلم ١٣ مشكوة عن قوله بواسات يارى كردن و رعيت وصل كردن و نحو اى نمودن

۳۵۴

حدود شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علی صراحہما الصلوٰۃ والسلام والنجۃ و تصحیح نیت و تحصیل  
 غیرات و تخلص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاہدہ استیلائے ذنوب و خوف انتقام علام  
 الغیوب و قلیل پنداشتتن حیات خود اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتتن سیمات خود اگر چه اندک باشد  
 و ترسان و لرزان بودن از شہرت و قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب اُمیر من الشہر  
 ان یشار الیک بالاصابع فی دین اودنیاً الا من عصمہ اللہ و متمم داشتتن افعال و نیات خود  
 را اگر چه مثل خلق <sup>بسیار</sup> باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجہد خود اگر چه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و حسن  
 نباید پنداشت مجرتائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق باحق جل و علا چہ این  
 قسم تائید گاہ ہست کہ از کافر و فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ کیوید ہذا الذین  
 بالرجل الفاجر مریدے کہ بطلب آید و ارادہ مشغولی نماید آن را در رنگ بئر و شیر باید و نسبت و  
 باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی او خواہند و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدم مرید در خود فرجے و سرور  
 یابند آن را کفر و شرک دانند و تدارک آن بہ ندامت و استغفار چندال نمایند کہ انہی کے ازال سرور نمایند بلکہ  
 بجائے آن فرح حزین و خوف نشین و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع دنیوی او پیدا  
 نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیر چہ آنجا ہم دین خالص می طلبند <sup>اللہ</sup> الذین الخالص  
 شرک را دامن حضرت بہ هیچ وجه گنجائش نیست و نہ اند کہ ہر طبعے و کدورتے کہ بد دل طاری گردانہ آن

۱۰ یعنی پس است مرد از بدی که انگشت نما کرده شود در دین یا در دنیا مگر کسی که مصوم و محفوظ دارد و اورا خداوند تعالی روایت کرد  
پس هقی در شعب الایمان از حضرت انس شیخ عبدالحق در شرح این فرموده ما مشهور و انگشت نما شدن در دنیا خود ظاهراً است که محل  
آفت و سبب بیرون افتادن از طریق امن و سلامت است و ما در دین پذیرا که آن نیز مظنه وقوع در شک و ریا و حب ریا است و امامت  
و تقدم و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهادت خفیه نفسانیه در مکائد نفس و خواهل شیطان است و کمتر کسی بود که بجات یا بد از آن و سلامت  
ماند و آن مگر مقربان و صدیقان چنانکه گفته اند آخر ما یخرج من دامن الصدقین حب الجحاک پس غول و گنایم بهر حال بهتر باشد و سلامت  
و حفظ حال نزدیکتر ۱۲ **ک** قوله ان الله لیؤید الذی قد صر الحدیث فی المکتوب الثالث و الثلثین مع تحقیق التخیل  
فلا جرح ۱۳ **ک** قوله بیر بر وزن صبر فنده ایست که دشمن شیر باشد و در برهان و رشیدی نوشته که بیر لغتین جانور صحرانی کشیدگی که در دم دانه  
و بفتح اول و سکون ثانی درنده معروف و مسموع شده که نوعی از شیر است که لیشم دریا باشد و در بارجم نوشته که بیر لغتین درنده ایست از  
شیر پور جمع آن فارسبان بسکون استعمال نمایند ۱۴ **ک** قوله الا لله الدین الخالص الخ اشارت است بکرمه که واقع است در  
شروع سوره زمر و پاره و مالی یعنی آگاه باش و بدان که مرا خدا راست پرستش و عبادت خالص ۱۵ **ه** و دلی که ممکن ماسوا است و  
بارگاه که بر یا تو را بدینوا است و تنی از انوار او تعالیج در خانه دو میمان نه گنجد فکر تحلیله سر از ابرام میام است که همان خانه خالی میخوابد  
جاء و به بقلب سلیم نفس فاطح است ۱۶ **ه** بمعنی کنیه کشیدن از کسی و بمعنی کشیدن و گرفتار شدن مستقل ۱۷



به تو به و استغفار و ندامت و التماس و جبهه بپسراست مگر ظلمت و کدورتی که از راه محبت دنیائی دنی  
بر دل طاری شود که منقش میگردد و تنجیس<sup>۱۲</sup> یسازد و در انزال<sup>۱۳</sup> آن نقش تمام است و تعذر بر کمال صدق<sup>۱۴</sup>  
رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم حب الدنيا داس کل خطیئة بخانا الله سبحانه  
وایاکم عن محبة الدنيا و محبة ابناءها و اربابها و الاختلاط بهم و المصاحبة معهم  
فانها ستم قاتل و مروض هائل و بلاء عظیم و داء عظیم انوی ارشدی شیخ حمید  
باحسن وجهه مترود آل حدود اند استماع سخنان ثو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی  
باصحیح<sup>۱۵</sup> یعنی بطریق شمار و از شده اند ۱۲

مکتوب ۱۴۲ صد و ہفتاد و دویم

ایشان بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص  
و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون بیاورد با ذکر سبب آن و تطبیق آن با  
ظاهر شریعت غرض ما یَتَعَلَّقُ بِذَلِكَ بِعَدَا الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ معلوم انجوی و اعزای با  
که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء طوایف به بیان آن متکفل اند و حقیقتش  
آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است لکن  
از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت مترتب خواهد بود و این معامله امتزاج نیز

[illegible]

تا عروج بشان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی الیه الصلوات و التسلیحات  
بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو در آغوش خواهند نمود و معامله عارف بشان الحیوة  
خواهد افتاد این شان عظیم الشان را با عالم بیچ مناسب نیست از شیونات حقیقیه است که گویا صافست  
بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب درین  
موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد تا چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت فرو  
نمیگذارد و جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر بعد از آن را بیان کند شاید که اقل قلیل  
قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه بر مقام عالی را در سافل طلب است  
از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمنزله رسیده این مقام  
از مرتبت اقام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحد و زندقه رسیده اند و سر از رتبه شریعت نرغ  
بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت در  
ظلمه از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده بر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ابله از آداب  
شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند بر چند تر این معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و  
چون بر این فقیر بعنایه الله سبحانه و صدقه جلیبه علیه و علی الیه الصلوة و السلام  
سرمه این معما منکشف شده است و حقیقت کار که باین بیخی بوضوح پیوسته شمع از آن ما برادر معرض  
بیان می آرد بختل که ناقصان را بر راه آرد و کاملان را حقیقت معامله و انما ید باید و نیست که تکلیفات  
شرعی مخصوص بقلب اند و بقلب چه تزکیه نفس متفرع بر اینها است و آنچه از لطائف قدم از  
دایره شریعت بیرون می نهند با سوائی اینها نیست پس آنچه شریعت مکلف است همیشه مکلف است  
و آنچه مکلف نیست بر گز مکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطائف بایک دیگر  
متمم بود و از قلب جدا می نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقام اصلی خود  
یعنی محط ۱۲

یعنی غلط ۱۲  
 ۱- قولہ الحاد بالکسر میل کردن و مجامدہ کردن و شرک نمودن و جرم و از دین حق برگشتن و در جرم قتل کردن و ستم کردن ۱۱ من ۲- قولہ نذوق بافتح  
 بیدین و لمجد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۱۲ من ۳- قولہ لبقہ بالکسر حلقہ از سن کہ در گردن بندند و آن رسن را بقری بالکسر گویند ۱۳  
 قولہ مقاین لفظ در اصل اسم مفعول است از تعمیم معنی پوشیدہ کردن و دگر کردن و در اصطلاح کلامیکہ بوجه صحیح دال باشد بر اسمے بطریق رمز و ایما کہ پسند  
 طبع باشد و در بعضی کتب چنین نوشته کہ معما یعنی بے حد و بے نظیر و در اصطلاح کلامیکہ دلالت کند بطریق رمز و ایما بر اسمے بطریق قلب یا شنبیہ  
 یا محاب جل و ابوجه و دیگر ۱۴ از غلط ۱۵ غلط جمع نقل است یعنی چنبرے در مرتبہ ثانی از اصل ۱۶



رسایند معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گوئیم که آن یافت تحقیقی نیست تجلی است منشأ تجلی فیض قلب و قالب است برنگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در باور قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر میگذرد و بختی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال بئسنا الله سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه الصلوات و التسلیما اتمها و اکملها

## مکتوبات صد و هفتاد و سوم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند باین بیان بعضی از امور غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله یعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسید بودند چوں بر چه در دیده و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب مثبت ماورائے دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که مشهور و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورائے آن متحقق بود آری برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا آن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان متقسم بشر از خالق البشر جل سلطان چه در یاد و ممکن از واجب تعالی شان چه فرائد و حوادث قدیم را جلالت عظمت چه طور احاطه نماید لا یحیطون

۱۰۰ بدانکه شمه از احوال میر محمد نعمان قدس سره بجای مکتوب صد و نوزدهم بمعرض تحریر آمده فلیراجع ۱۰۱ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ جنگ خواجہ بهاء الدین قدس سره میفرمایند بر چه دیده شده شنیده شدیم غیر حق است بکلمه لا نفی باید کرد و حضرت سیدی شیرازی چنین می فرماید قطعاً لے برتر از خیال و قیاس و فهم و قدر هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم و دفتر تمام گشت بیایان رسید عمر و با بچیان در اول وصف تو مانده ایم ۱۰۲ اشارت است بکلمه که در سوره طه یا به قال لم اقل و اقول است یعلم ما بین این دو حد و ما خلفهم ولا یحیطون به علما یعنی میدانند آنچه در پیش ایشان است و آنچه پس اینها و نمی توانند نیک دریافت او را از روی دانش ۱۰۳

به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید نهی بینی که شای چوں پیمبر نیافت او فقر کل تورنج کم بر چه اے عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش بوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آله باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و در این مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جای اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و به محل خاک راه مطلوب مکمل گردد مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود شود معذلت سالک خود را گرفتار ماورائے آن مشهود بدیابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال بر چه در تحت لا داخل شده بود و تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه از مجبوره که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه و جوب را که شایان عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته نمیدید و غیر از تکلم بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود گشت و چوں مرتبه و جوب جامع اسماء و صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهمت سالک احدیت مجروده است که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در ذلک عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در ماورائے اسماء و صفات میطلبد و اگر گرفتاری بما دون آن محتاجی نیما یابد چو دل با ولبر آرم گیر و به وصل دیگرے کے کام گیرد و بهی صد و سته ریجاں پیش بیل خواهد خارش جز نگشت گل و نه مهر آتش چو در نیلو فرافتد و تا شائے همیش کے در خور افتد چو خواهد دیدن ماه اورا ۱۰۴ موافق طبع ۱۰۵

۱۰۰ یعنی لا اله الا الله بمعنی لا معبود الا الله باشد ۱۰۱ یعنی لا اله الا الله بمعنی لا مقصود الا الله بود ۱۰۲ توله بصیرت مینائی دل یعنی دانائی و زیرکی ۱۰۳ توله حدت با کسر و تشدید تیزی و تند می ۱۰۴ توله کل بالضم سر بر ۱۰۵ توله کل بالضم و فتح تائے و کسر حله سر بگین ۱۰۶ یعنی میدانند که مطلوب من در حقیقت این مشهود نیست بلکه چیزی دیگر است در آن و آن مرتبه احدیت مجرود است ۱۰۷ توله ریجاں ناز و بهر گاه که خوشوارد و بمعنی گلدانے که سوائے گل سرخ باشند ریاحین بفتح اول جمع آن ۱۰۸ توله گشت بفتح اول و سکون ثانی بوئے خوش و بوے دوان ۱۰۹ توله نیلو فر دقم باشد آفتابی و ماهتابی آفتابی سرخ باشد بوقت طلوع آفتاب شکفته میشود و بندی او را کولی گویند دیگر ماهتابی دآن دو نوع است یکی سفید محض و دیگر سفید با گل بکبودی و این بر دو نوع بوقت شام شکفته میشود و در او بهیو نایان بین بکار برند ۱۱۰ غ ۱۱۱ لا یحقی ما فی ایاد لفظ خود همی ههنا نقیاد اثباتا من الیهما ۱۱۲











# مکتوب صد و هفتاد و هفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه السنت  
 و جماعت شکر الله تعالی سعيهم و ابراهیم جمال الدین حسین عقیقون شهاب را غنیمت شمرند و نما  
 الکن صرف مضیات حق نمایند جل و علا یعنی اول تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه اهل سنت و  
 جماعت شکر الله تعالی سعيهم لازم و اند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیه فقیهیه و ثانیاً سلوک طریقه  
 علیه صوفیه قدس الله تعالی استواردهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظيماً و من تخلف  
 عن هذا فقد خسر خساراً عظيماً خداوند گاری فرزند ان خواهر محمد صالح را از سعادت عظمی دانند  
 چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقلدان است مصراع دایم  
 تر از گنج مقصود نشان و السلام

# مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بمزا منظر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیاں و خلاصه آدمیاں  
 علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات عظمه الله تعالی آجركم و دفعه قدركم و یسر  
 اموركم و شاور صدركم بحرمه سید المہدیین علیه و علی الیه و علیہم الصلوٰة والسلام  
 متعلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوٰة والسلام چه احتیاج بآنکه کس با احسان و حسن معاشرت دلالت  
 نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود غایت مافی الباب آدمی در وقت  
 احتیاج بر حقیر و فقیر تشبیه نماید و از منضعیت و تحیف تسلی شود و میجوید بنا بر آن تصدیق ده گشته  
 له قوله و من وفق الخ یعنی آنکه موفق شد باین پس بطلب رسیدن عظیم قال پس ماند ازین پس زیاں کار گردید زیاں کاری  
 ظاهر ۱۲ حق جل و علا ابر شمار عظیم گرداناد و قدر شمار بلند کن دو کار شمار آسان و سنده شمار کثاده سازاد ۱۲ حاصل کلام  
 آنکه شمار بدلات غیر محتاج زاید اناچوں سائل بفقیر تشبیه کرد از جهت تسلی او تصدیق ده گشت و فیه تخصیص و ترغیب بلیغ  
 علی مالا یحقی ۱۲

تسل ارباب مسئله نموده آمد مخدوماً مکرم با احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعه که قرب  
 بپوار دارند حضرت رسالت خاتمت علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات در اداء حقوق  
 بپوار آن قدر میالته میفرمودند که اصحاب کرام از ان مبالغه گمان می بردند که شاید باطل بپوار است بهم بداند  
 مثنوی بچوں چنین بابیک و گر بسایه ایم و تو بچوں نور شدی و ما بچوں سایه ایم و چه بد سے لے مایہ سے  
 بایرگاں و گر نگه داری حق همسایگان و السلام

# مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن امیر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت و فرزند اعزى لکڑال کاشیه موفق باشند  
 موسم جوانی را غنیمت دانسته به تحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و استقامت  
 نمایند که این عمر گرانی در مالا یعنی صرف نشود و بلبو و لعب تلف نه گردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند  
 روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تار سیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبر دار خواهند بود و مصرع  
 پدر خویش باش اگر مرد می ۱۲

# مکتوب صد و هشتادم

بمخدوم زاده المکلی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیراں که در ال ترو  
 پیدا شده بوده مخدوماً مکرم آنچه از حضرت خواجه ما اعنی حضرت خواجه محمد باقی علیه الرحمة بمارسیده است  
 له قال المحرّب اخبر الطبرانی فی مکادم الاخلاق عن ابی امامة الباهلی رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و هو علی ناقته المجدعاء یقول اوصیکم بالمجاهد حق اکثر فقلت انه یودثه و قال ابن حجر فی الفتح  
 و لعبد الله بن عمر و فی لفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه و اما  
 حدیث ما زال یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه فهو غیر هذا - انتهی کلامه التشریف اقول و فی باب  
 الکف عن اذى المجاهد و الاحسان الیه احادیث کثیره مودیه فی باب الشفقة و الرحمة علی الخلق من المشاکره  
 و غیره من کتب الاحادیث ۱۲ بپوار بالکسر و بضم نیز بمعنی همسایگی نه بفتح چنانکه مشهور است ۱۲ مصرع دوم - گردانم  
 بدرجه میگردی ۱۲

بدرجه میگردی ۱۲



در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی اکلکی و حضرت خواجہ احمد ارگند شسته اند آن است که  
 دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ والدینند گوای حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد دومینی از ایشان  
 مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجہ خاوند محمود باین حد  
 تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور سپاقتند و گفتند که ایشان از کس مجازنه بودند  
 لهذا در اوائل مریدیکه فتند و در او اخر عمر شروع در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر بزرگ  
 ایشان قاتل بر گز تجویر نمی توان کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یاد او اخر که این قسم عمل  
 داخل خیانت است بادیانے مسلم این ظن نمیتوان کرد فکیف به اکابر دین بعد از ان خواجہ خاوند محمود گفتند  
 که یک روز مولانا پیش خواجہ کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خبر بوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان  
 گفتند که خبر بوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما کو ای میبیدید که خبر بوزه ما تمام است فرمودند که کو ای  
 میبیدیم که خبر بوزه شما تمام است از ان وقت مولانا مرید گرفتند شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که  
 بجز این قول مولانا خواجہ در شیخ بگیرند و در پے مرید گرفتن شوند بعد از ان خدمت خواجہ خاوند محمود گفتند که این دو

۱۰۰ به آنکه حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره دهلوی نسبت ظاهر بخوای مولانا خواجگی اکلکی داشت و اکلکی قریه است از مضافات سمرقند و خواجہ  
 اکلکی مرید شیخ درویش محمد است و مرید شیخ محمد زاهد و مرید خواجہ عبید اللہ احمد و مرید مولانا یعقوب چرخ و مرید  
 مرید خواجہ علاء الدین عطار و مرید خواجہ بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالی اسرارهم ۱۰۱ مولانا درویش محمد جامع علوم ظاهری  
 و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی و باوصاف جذبه و استغراق موصوف و سبحا و عطا معروف بودند با ترده سال بزرده ریاضت  
 گذراندند بحالت بجزید و در ویرانه بسر کردند و بعد از آن حضرت شیخ محمد زاهد قدس سره آمدند و به تکمیل رسیدند در شرف وفات یافتند ۱۰۲ و خواجہ  
 بدیه محمدی ۱۰۳ مولانا محمد زاهد در فقر و تجرید و فقر و دوری و زهد و اتباع سنت مقامات عالی داشتند و قبل از سنه ۱۰۴  
 اسرار تا چند سال بر ریاضت چشم را بخواب آتشا ساقطند و با شاره عینی بخدمت خواجہ حاضر شده بشرف بیعت مشرف شده اند خواجہ بنورالین  
 دیافته با استقبال برآمدند و در راه اتفاق ملاقات شد بخلیگر شده در سائر درخت نشسته به بیعت خود سرفرازد کردند و بهمان وقت خرقه خلافت  
 پوشانیده مرخص فرمودند بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر نیفتاد ۱۰۵ از او شای بدیه محمدی ۱۰۶ به آنکه نسب خواجہ خاوند محمود ظاهری متصل  
 است بخوای علاء الدین عطار و نسب واسطه و تحقیق نمود نسبت معنوی را و صحبت خواجہ اسحق ده بیدی بعد از ان سیاحت اختیار نمود و بشهر  
 اقامت نموده خانقاه بنا ساخته بترویج طریقت اشتغال کرد و از آنجا ببلده لاهور آمد و اصل بحق گشت و خواجہ اسحاق از اولاد محمد کلان ۱۰۷  
 است و آل خلیفه قاضی محمد بود و آن از خلفائے خواجہ احمد بود و خواجہ اسحاق از مولانا لطف الله تحقیق نسبت معنوی کرده بود و مولانا لطف  
 از خلفائے الدفود بود ۱۰۸ قاله المعرب بالعربیه ۱۰۹ یعنی ازین طرف خواجہ خاوند محمود گفته شد که قول شما راست نمیتوان شد که ایشان ۱۱۰  
 ۱۱۱ ماوراء النهر یعنی آنچرا که در آن رود بانند چون ملک توران از ایران آرد و در حیران واقع است لهذا ملک توران را ایرانیاں عربی دان  
 ماوراء النهر نامند ۱۱۲ یعنی چنانکه قول خواجہ خاوند محمود که ایشان از کس مجازنه بودند مستقیم نبود این نقل هم ۱۱۳

اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجہ احمد ارقل میکنند و سنی باین دو اسم میداند خطاست  
 با ساجی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبت نیست از شخص دیگر است ازین سخنان  
 ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیح ده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسنده  
 که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است  
 مع ذلک اگر نویسنده قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود ازین سخنان  
 پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بے بضاعت بود یا بلخ و بوجه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است با که وجو  
 پس نفی این بے بضاعت را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود  
 دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالا صاله خواسته نیز مستحسن نیست کمالا یحیی علی من له ادنی درایه  
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْكَوَّابُ  
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْهَمَّ سَلِّمْ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عَائِلَتِي وَعَلَىٰ الصَّالِحِينَ وَالسَّلَامَاتُ وَ  
 السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَىٰ

## مکتوبات صد و هشتاد و یکم

حضرت مخدوم زاده میاں خواجہ محمد صادق سلمه الله تعالی و آبقاه علی مقاربی  
 المحبتین صد و یازده در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ رامی بنیم که در مراتب قرب  
 ۱۰۰ قول خواجہ محمد صادق دے رحمہ اللہ تعالی ختین فرزند بر و متد حضرت ایشان اعنی حضرت امام ربانی بوده اند ولادت شان در  
 سنه بزرده نموده در ایام طفولیت جدا جدا ایشان در کف تعلیم و تربیت میداشتند و میگفتند که این طفل عجائب چیزها از کیفیت  
 و حقیقت اشیا و از نامی پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت بمر بست سال بنظر قبول حضرت خواجہ فانی ز خود باقی بقی مشرف  
 گشتند و از برکات حضرت خواجہ احوال شگرت و معاملات عظیمه نصیب شان گردید بعد از ان حضرت خواجہ بیات خود مخدوم زاده را بخوای حضرت  
 ایشان کردند و به نهایت کمال و کمال رسیدند و انتقال حضرت مخدوم زاده بزرگ بروز شنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته و تاریخ وصال ایشان  
 هم ازین لفظ بر می آید حضرت مخدوم زاده در مکانیت متعده از بعضی کلمات مخدوم زاده کلان سخن فرموده اند ۱۰۱ خلاصه زنده ۱۰۲ یعنی از  
 نفی این بزرگان نفی این فقراء علی وجه الاستلزام مراد داشته اند بلکه نفی این بزرگان بالا صاله مراد شان بوده است هم مستحسن نیست ۱۰۳  
 اشارت است بکیم که در اوائل سوره آل عمران واقع است یعنی بے پرو و کار ما کج کن دلباش ما را بعد از آنکه راه نمودی ما را و عطا کن  
 برائے ما از نزد خود نعمت هر آینه تو فی عطا کنده ۱۰۴ که حضرت مولانا خواجگی اکلکی مجاز بودند ۱۰۵



الهی جل شانہ درجہ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرہما ایشان را درجات علیا است و جمیع دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکورہ تنزل و یا ناسب ذلک فرزندانی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب حبسیت که جمیع از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الہی جل سلطانہ درجہ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمیع دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب درجہ علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرہما اقدام سفلی و مقرر است که کمیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اتمیت یقین است بجناب قدس خداوندی جل شانہ پس از چند امر خالی نیست یا نظر کشفی یا خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کمیت این مقامات امر است در این یقین یا ترتیب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتیب یقین بر قرب است بر چند قرب بیشتر یقین زیادہ تر و سبب کمیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نہ امر دیگر و نظر کشفی ہم صحیح است غایۃ ما فی الباب حصول قرب مرطوف لطائف راست پس یقین نیز نصیب ہمینا باشد و کمیت آن مقامات چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامات الطف لطائف اقامت و زبیدہ باشد و با کثرت لطائف رجوع ناکرہ بود و در مقامات مذکورہ اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کثرت لطائف که لطیفہ قالب است رجوع کرده چو لطیفہ قالب چو از آن قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس کمیت آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او با این لطیفہ افتاده است حکم این لطیفہ پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقا حاصل شدہ بود مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و یقین و در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نہ کردہ پس ناچار در مقامات

۱۱ پس کمیت این مقامات بدون اقریت محقق نخواہد شد و ہم چنین عکس آن و حال بر دو جمع مذکور بخلاف این دیده میشود پس از چند امر خالی نیست از ۱۲ ۱۳ خلاصۃ الجواب و تحریر جمیع که در مراتب قرب درجہ ادنی دارند و در مقامات مذکورہ ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و علو مقامات ایشان از مقامات جمیع دیگر نہ نسبت مقامات الطف لطائف ایشان است بلکه بہ نسبت اتمیت یقین پس چنانکہ ادنی در قرب در مقامات مذکورہ نیز ادنی اند بہ نسبت جماعت ثانیه لیکن بہ نسبت الطف لطائف شان و جماعت که در مراتب قرب درجہ علیا دارند و در مقامات مذکورہ اقدام سفلی این اسفلیت اقدام شان باعتبار کثرت لطائف ایشان است اما باعتبار کثرت لطائف خود پس در مقامات مذکورہ نیز اکمل اند از جماعت اولی پس آنکہ اقرب است اکمل است و آنکہ غیر اقرب غیر اکمل پس منشأ سوال ہم اعتبار است میان مراتب لطائف و الله اعلم و علمہ اتم ۱۲

مذکورہ اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکہ مد قرب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات اورا مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افادہ و استفاده است نظیر اورا همچون مبر عوام الناس گردانیدہ این مقام بالا صالت مقام انبیاء مرسل است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات لهذا حضرت ابراہیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام طلب الطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج برویت بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام گفت ائی یحییٰ ہذاہ الله بعد موتہا و آنکہ رجوع نہ کردہ است از یقین خود گفته گو کشف الغطاء ما اذ ددت یقینا این کلام اگر ثابت شود کہ از حضرت امیر است گرم الله تعالی و ہمہ پس حل بر آن باید کرد کہ پیش از حصول رجوع فرمودہ باشند چہ بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و بر این است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیہ بدیہی شدہ بود و یقین آن معتقدات را زیادہ از یقین محسوسات نمی یافت اما بعد از رجوع آل یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و بر این گشت ع چنانکہ پرورشیم میدہند میر ویم و السلام

۱۲ از دیدگان یعنی بر بدن سبزہ از زمین ۱۲

## مکتوب صد و ہشتاد و دوم

بہ ملا صالح کولابی صد و یافتہ در بیان حدیث نبوی علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام کہ فرمود بعضی از اصحاب خود را کہ شکایت از خواطر سوء نمود و نموده اند فلیک من کمال الایمان و ما یناسب ذلک جمیع از رویشان نشسته بودند سخن از خطرات و وساوس طالبان در میان

۱۱ اشارت است بکریہ کہ واقع است در بارہ تلک الرسل و سورہ بقرہ اذ قال ابراہیم رب ادنی کیف تمی الموقی قال ادنی تو امن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعۃ من الطیور یعنی و یاد کن چو گفت ابراہیم رب پروردگار من بنا مرا چگونه نذر میکنی مرا گویا را گفت آریا باور نہ داشتہ گفت سرے باور داشتہ ام لیکن میخواہم کہ آرام گیر دل من مطمئن گردد گفت خدا پس بگریہ چو آن از پرندگان ۱۲ اشارت است بکریہ کہ واقع است در سورہ بقرہ و بارہ تلک الرسل او کالذی مدعی قہر تہ و ہی خاویۃ علی و شہما قال ائی یحییٰ ہذاہ الله بعد موتہا یعنی آیا ندیدی مانند آن کہ کہ گشت بر ویچہ و آن وہ افتادہ بود بر سقنہا و فرشتہ گفت چگونه زندہ کند این را خدا بعد از مردن و خرابی این از ۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنہ یعنی اگر از امور غیبی باب دور کردہ شود یقین من زیادہ نہ گردد بلکہ ہم چنانکہ بود باقی بماند و ہذا کمال بلوغہ درجۃ الکمال ۱۲ یعنی خود بنفس نفس حضرت

۱۱ اشارت است بکریہ کہ واقع است در بارہ تلک الرسل و سورہ بقرہ اذ قال ابراہیم رب ادنی کیف تمی الموقی قال ادنی تو امن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعۄ من الطیور یعنی و یاد کن چو گفت ابراہیم رب پروردگار من بنا مرا چگونه نذر میکنی مرا گویا را گفت آریا باور نہ داشتہ گفت سرے باور داشتہ ام لیکن میخواہم کہ آرام گیر دل من مطمئن گردد گفت خدا پس بگریہ چو آن از پرندگان ۱۲ اشارت است بکریہ کہ واقع است در سورہ بقرہ و بارہ تلک الرسل او کالذی مدعی قہر تہ و ہی خاویۃ علی و شہما قال ائی یحییٰ ہذاہ الله بعد موتہا یعنی آیا ندیدی مانند آن کہ کہ گشت بر ویچہ و آن وہ افتادہ بود بر سقنہا و فرشتہ گفت چگونه زندہ کند این را خدا بعد از مردن و خرابی این از ۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنہ یعنی اگر از امور غیبی باب دور کردہ شود یقین من زیادہ نہ گردد بلکہ ہم چنانکہ بود باقی بماند و ہذا کمال بلوغہ درجۃ الکمال ۱۲ یعنی خود بنفس نفس حضرت



[illegible]

مکتوب ۱۸۳۳ صد و بیستاد و سیوم

به ملا متصوم کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی به جاده شریعت مصطفی

۱۵ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال جاء ناس من اصحاب رسول الله الى النبي صلى الله عليه وسلم فسالوه انا نجدنا في انفسنا ما يعاظم احدنا ان يتكلم به قال او قد وجدتموه قالوا نعم قال ذلك صريح اليمان دوا له مسلما يعني روايت است از ابی هريرة رضي الله تعالى عنه كه آمدند جماعه از ياران رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسيدند آنحضرت را بديرتي كه ما پيدايم در ذات ماے خود از خواطر و وساوس چيزي كه سخت بزرگ و بيس گران و مكروه و ميگردد چيكنه از ما كه بگويد بزرگان آوردند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را يا تحقيق يا فقيده شكار اميت و گرانتي بزرگان آوردن آن چيز را در نفسهاے خود گفتند كه اے يا فقيم فرمود اين گران يا فتن و مكروه نپنداشتن محض ايمان است چه صحيح پنداشتن معصيت چنانكه بزرگان آوردند و تصديق ايمان است روايت نمود اين حديث را مسلم ۱۲ ترجمه ايشان پس مباش از قصور كنندگان در فهم كلام و اعرف الكل ذي حق حقه قال تعالى و اتوا الييوت من ابوابها ۱۲

474

۳۷۳

مکتوب ۱۸۴۷ صد و ہشتاد و چہارم

به قلیح اللہ صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت سید المہر سیدین علیہ و علی الہ و علیہم  
الصلوٰۃ والسلام و النجیۃ مکتوب مرغوب فرزندے اعزے کہ از روئے محبت و اخلاص  
نوشته بودیم سید خواجہ رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ توفیق مضیات  
نمود رفیق گرداناد و بحر مہ النبی و الہ الا فجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیماۃ انما  
اے فرزند آنچہ فردا بکار خواہد آمد متابعت صاحب شریعت است علیہ الصلوٰۃ و السلام و  
النجیۃ احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن متابعت جمع شوند فیما و نعمت  
والا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفہ ضحیدر العبد از قوت شخصہ نجواب دید و از حالش پرسید  
یعنی رفیق دے از ما رقابہ را بقا ۱۲

۱۴ یعنی تخفیفه که از بقایین از خفت یعنی بسکی ضد گران و ثقل حاصل آنکه مبادا که جمعیت اسباب ظاهر و خل نسبت باطن گردد ۱۲  
فملتبس بالفلة المحسة المحمودة یعنی خوب است و زیبا ۱۳ کفیت وی ابو القاسم مولود و مدفن و سیه افند و است مذریب  
فیما ن ثوری داشت و فات و سه بروز چهارشنبه بیست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و سفت یا ششت یا نه یا سه صد است ۱۴ خزینة  
ص یعنی فملتبسة بالمحصلة المحمودة و نعت هذا الفلة المحسة یعنی پس چه خوش و چه زیبا است این ۱۲



خبر در جواب او گفت طاعت الجادات و فنیست الاشارات و ما نفخنا الا دیکعات  
 و کناها فی جوف البیل فیکون یبتاعه و متابعه خلفائه الراشدين علیهم  
 و علیهم الصلوٰة والسلام و کناها لک و فکنا لک شریعتی قولاً و عملاً و اعتقاداً فان  
 الاولی بین و بركة و الثانیة شوم و هکله + هدا + دیگر رساله که فرستاده بودند رسید  
 بعضی جاهای که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است با و بر داختن لیسب  
 یعنی سبق دیگر <sup>۱۲</sup> متفکر دیگر <sup>۱۳</sup> بکار دیگر <sup>۱۴</sup>

## مکتوب صد و هشتاد و پنجم

بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی + حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفوی  
 علی صلیهما الصلوٰة والسلام و الخیرة استقامت ارزانی داشته بهیسمت متوجه جناب قدس  
 خود گرداناد آنچه بر او شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری نادون حق سبحانه و این سلامتی بر  
 تقدیر میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطور می نماید اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل  
 نه گذرد و بواسطه نسیانی که دل را از ماسول اولی حاصل شده است ع کار این است و غیر  
 این همه هیچ + یقیناً المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهندست  
 آرزو می آید که در پیری وضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بیائ علی ذلک

له قوله طاعت الی یعنی سرگردان شد و در وقت و بلاک شد و بر باد رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میبایست و فانی شد و انشایها  
 که میکردیم و سهو و زردی را چون رگت چندی که میان شب میگذاردیم - ترغیب و دادر طایب را با بهنام و بهر عبادت و ریاضت و عدم اغتراف  
 و اعتبار بر طاعت و ترات صوفیه بیت کارکن کار بگذارد از گرفتاری راه کار دارد کاره از ترجمه ۱۵ قوله الا دیکعات عن ابی  
 هم یوقه رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول افضل الصلوٰة بعد المفروضة صلوٰة  
 فی جوف البیل و اما احمد یعنی افزون ترین نماز در ثواب نماز است در دون شب - این باعتبار زمان است و نماز نفل در خانه  
 افضل است باعتبار مکان ۱۶ از ترجمه ۱۷ پس لازم گردید اتباع اصلی الله علیه و سلم و اتباع خلفائه راشدين و ع را و اجتناب  
 نمایند از مخالفت شریعت و ع صلی الله علیه و سلم در قول و عمل و اعتقاد زیرا که متابعت آنسور علیه الصلوٰات و التسلیات سرسره  
 بین و بركت است و مخالفت آن سرور کائنات علیه الصلوٰات و التسلیات و القیات شوم و بے برکتی است و بر باد می و خرابی  
 در خرابی و رسوائی در رسوائی اعادنا الله تعالی مهنا ۱۸

فیرا بر تصدیق این معنی متوسل ساخت و الا موعند کعبل کل من عند الله و السلام

## مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در  
 بیان آنکه هر بدعت ضلالت است + از حضرت حق سبحانه و تعالی تبصرع و زاری و التجا و افتقار  
 و ذل و انکسار در سر و چهار مسالمت میباید که هر چه در دین محدث شده است و متبع گشته که در زمان  
 نیر البشر و خلفائے راشدين او نبوده علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات اگر چه آل حمیر و روشنی  
 مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با و مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن  
 آن مبتدع نگرداناد و مجرمه تبتد المخذار و الیه الا بدار علیه و علیهم الصلوٰة والسلام  
 گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنة و سیئه حسنة آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسور و خلفاء  
 راشدين علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات آمده باشد و رفع سنت  
 نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و

له یعنی کار نزد شما است و شما اندر این مختار اید و اختیار شما باقی است بلکه هر چیز از نزد حق است تعالی و تقدس چه اختیار و چه غیر آن  
 اشارت است بکلیه که در سوره آل عمران واقع است قل ان الامر کله لله یعنی بگو که کار همه مرعده راست و نیز با آنکه در سوره  
 نساء واقع است قل کل من عند الله یعنی بگو که همه از نزد خدا است قل لله و تقدس ۱۲ الله یقول المعرب عقی عنه قد شدد  
 الامام الربانی قدس سره فی البدعة تشدیداً کثیراً فی غیر موضع من مکاتیبه و یقول له ذلک فلولاهذا الاستغفرقت  
 ظلمات البدعة جمیع بلاد الهند و ما دراء النهر و لا یخالفت قوله فی ذلک قول العلماء الاسلاف و هم الله حیث قسموا البدعة  
 علی حسنة و سیئه و اما دوا بالمحسنة ما یكون له اصل فی الصد و الاول و لو شاذة کبناء المناثر و الممدارس و الرباطات  
 و تدوین المکتب و ترتیب الدلائل و نحو ذلک و السیئة ما لیس له اصل فی اصله فالامام قدس سره لا یطلق اسم  
 البدعة علی القسم الاول لوجود اصل فی الصد و الاول فلا یكون مبتدعاً و اما ثانی محضه بالقسم الثانی فقط  
 لکونه مبتدعاً و اما ثانی حقیقة و لقوله صلی الله علیه و سلم و کل بدعة ضلالة فالنزاع بینهما لفظی اعنی فی اطلاق  
 اسم البدعة علی القسم الاول و عدم اطلاقه قال السید الشیخ محمد مظهر قدس سره فی المقامات السعیدة  
 و کان والدی رضی الله عنه یقول البدعة المحسنة عند الامام الربانی قدس سره داخله فی السنة و لا یطلق علیها  
 اسم البدعة بموجب کل بدعة ضلالة و النزاع لفظی بین و بین العلماء القائلین بوجود الحسن فی البدعة و اثبت  
 هذا بالبلغة الوجوه فی دسالة الرابطة و هو قال فی هامشها قوله لفظی ای فکل بدعة ضلالة و اما تحالف السنة و هی البدعة المحسنة  
 عند العلماء داخله عند الامام الربانی قدس سره فی السنة و اما کتب ذلک و اللو هی البیة القائلین بعدم ربانی برصم ۳۷۵



جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امر و زبور اسطره ضعف بصارت بطراوت  
و نصارت بینند فردا که حدید البصر گردد و دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت <sup>بیان</sup> بیت بود  
صبح شود و مجبور و معلومت <sup>بجز</sup> که با که باخته عشق و رشب و یخور به سید البشر میفرماید علیه و علی اله  
الصکوات و السلیمات <sup>نظر</sup> من احدث فی امرنا هذا اما لیس منه فهو رد چیزه که مرد  
باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله  
و خیر الهدی هدی محمد و شر الکفر و المحدثات <sup>نظر</sup> ثانیها و کل بدعة ضلالة و قال علیه  
الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا احشیئا فانه  
من یحش منکم بعدی فسیبوا خلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين  
المهدیین تمسکوا بها و عصوا علیها بالوائج و ایاکم و محدثات الامور فان کل  
محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه بر محدث بدعت باشد و بر بدعت ضلالت  
پس معنی حسن و بر بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که بر بدعت افع سنت  
است تخصیص به بعضی ندارد پس بر بدعت سیم بود قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم

دقیقه حاشیه ۳۲ الحسن فی البدعة اصلا متمسکین بقول الامام الربانی قدس سره که قلت و کون هذا الذراع لفظیا انها  
هو بینة و بین العلماء المتقدمین و اما المتأخرون الذین وسعوا ذیل البدعة المحسنة و ادخلوا فیها کثیرا من البدع  
خصوصا فی زمنه و فی بلاد قدس سره که ما در علمیم افعالهم المخصوصة التي لیس لها اصل فی الصد و الاحول و الحیر و مجسینها  
نقل من العلماء المتقدمین المتشرعین فالتراع بینة و بینهم معنوی حقیقی فادور ذلك ایضا و قد وقع فی کثیر من حکما  
منعین قراة المولد لعل البدعة و لكن هذا المنع من وصف قراة المولد لا من اصلها کما فصل ذلك فی المکتوب الثاني  
و السبعین من المجلد الثالث و انما احدثنا الکلام فی ذلك لئلا یغتر بظاهر کلامه المجاهلون انتهى کلاما للمعرب فی ترجمة  
المبید و المعاد ۱۲ (حاشیه صفحہ ۱۲) قول من احدث الخ یعنی کسیکه نوید بگرد و دین با که این دین روشن و بوسید است چیزه را که نسبت ازین  
دین پس آن چیز باطل و مردود است رواه البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنهما ۱۲ قول اما بعد الخ یعنی بعد از حمد و صلوة بهترین سخنان کتاب  
خدا است که فرقان مجید است و بهترین طریقه و سیرت محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین چیز یا چیزه است که نوید بگرد و دین شده است  
که بدعت عبارت از آن است و بر بدعت سبب گرامی است رواه مسلم عن جابر رضی الله تعالی عنه ۱۲ قوله و قال علیه الصلوة و السلام  
اوصیکم الخ یعنی فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وصیت میکنم شمارا بر پیروی کاری و ترس از خدا و بقبول کردن حکم امر از خداوندی ایشان و با آنچه موافق  
حکم شرع بود و تقوی جمع شود اگر رضا حاکم غلام محضی بود زیرا که بدعتی که پیغمبر یا ائمه از پس ایشان بجا میآید <sup>نظر</sup> کبریه بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امر امن است از فتنه  
پس لازم گیرید بر خود و سنت مرا و سنت خلیفه را که اهل رشد و رشاد و راه یافتگانند و چون در زیند بسنت من و سنت خلفه را نشیند و سخت  
بر زیند بر سنت دند انبار او حکم گیرید آنرا و دور دارید خود را از کارهای نو پسندیده که در زمان آنس و کائنات و زمان را نشین نبوده اند زیرا که بر خلقت احدث  
کرده شد بدعت است و بر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است ۱۲ رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه ۱۲ قوله ما احدث قوم الخ یعنی نوید بگردید  
کردن بدعت را که بدعت بدعتی است که پیغمبر یا ائمه از پس ایشان بجا میآید که با فتنه بدعت است از نوید بگردید بدعت رواه احمد

بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة و عن حسان قال  
ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیذ هار اليه الا  
یوم القيامة باید و انست که بعضی از بدعتها که علماء و مشایخ از احسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه  
نموده می آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند یا آنکه همین بدعت  
رافع سنت است چه زیاده ای بر عدد مسنون که ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و تم خیرین مشایخ  
الرسال فاش را بجانب دست چپ مستحسن دانسته اند و سنت و رفق ارسال آن بین الکفین سنت کبر ظاهر  
است که این بدعت رافع سنت است و تم خیرین است آنچه علماء و زینت نماز مستحسن دانسته اند که با وجود  
ارادة قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آل سرور علیه و علی اله الصلوة و السلام ثابت  
نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و ز از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده  
باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمیه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته  
اند و این فقیر میدانم که این بدعت چه جلای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا  
مینمایند و از غفلت قلبی پاک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد

۱۲ قوله و عن حسان قال الخ روایت است از حسان بن ثابت رضی الله تعالی عنه پیر از کرده هیچ قوس بدعت را در دین خود نگذاشته  
نزد تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن پیغمبر یا زنی گردانند آن سنت را بسبب ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی ۱۲ عن  
عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اواب لیماتیه بیض سلویة من کرم سب  
لیس فیها قیص و لا حماسة یعنی آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه یعنی سپید منسوب بدیچه که نامش سحول بود از پنبه بود و در آن سه جامه پیر  
و در ستار رواه البخاری و مسلم ۱۲ قول فاش بالفتح مراد و ش بمعنی مانند و بمعنی شکر و ستاره و بمعنی موشی بال اسب ۱۲ راع ۱۲ نا که غرض  
ایشان ازین عمل تشبیه است بزرگان ندانند که این عمل رافع سنت است و مودعی الی البدعة و موصول بجامه و نه بپند که تشبیه بزرگان افضل است تشبیه  
بر محمد صلی الله علیه و سلم و اوست که بپوت قبل از موت مشرف گشته پس اگر ایشان طالب تشبیه بزرگان اند پس آن سرور علیه السلام و الصلوة اولی  
است و افضل ۱۲ عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتم سدا  
عمامة بین کتفیه دو اة الترمذی یعنی بود آنحضرت چون می بست دستار فر و میگرداشت گوشه دستار مبارک را میان  
دانشانه خود ۱۲ قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بطریق صحیح و لا ضعیف انه کان علیه الصلوة و السلام یقول عند الافتتاح اصلی کن اولی من احد من الصحابة و انما  
بل المتقول انه علیه الصلوة و السلام اذا قام الی الصلوة کبر - و هذه البدعة ۱۲ لانه عون علی استحضار التیة  
و عبادة اللسان ۱۲ قال العلی القادی فی شروح مشکوٰۃ ثم لا یحقی ان التیة باللسان مع غفلة الجنان  
غیر معتبره و فی در المختار و المختار فیها عمل القلب لازم لا لاخافه فلا عبرة لکن باللسان ان خالف القلب فانه کلام  
لا تیه الا اذا عجز عن احضار کلامه و اصابته فیکفیه اللسان ۱۲



تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً

### مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب انجمن و اعزای وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند عبت آثاراً اختفاً<sup>بهمان شکل</sup> بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود برال لطائف است که قلب متفهم آنها است نه آن لطائف که در باورائے قلب تحقق دارند که اختفاً آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند در مراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و تخریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر بزرگ باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منضج گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام

### مکتوب صد و هشتاد و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان آنکه با فقر و با وجود گرفتاریهای لاطائف<sup>تعلقات بیفایده</sup> مشغول است با فقر و بطراوت دنیا<sup>بجانب</sup> و بی فریفته نباید شد و سبق باطن را عزیزی باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنیت و تزاری تمام قبول باید نمود و مائتاسب ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریف فرزندان ارجمند عرغی ارشد شرف الدین حسین وصول یافت موجب

(بقیه حاشیه ص ۳۳) بما هو ثابت لتطویر هذه او للتفصیل حل آخر ۱۲ که بیان نش است که مرید بچاره چون که گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسل باید شد و اندر بدیهت که از علوم علوی خطی فرا گرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد آورده باشد و از راه مناسبت اهل از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت تائید که بعالم سفلی وارد آن فیوض بمقتدران رساند و آن واسطه در حق مرید نیست که اتصال بے چونی غیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید بر چند وجه مناسبت بر سر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و زان روئے که چشم تست احوال معبود تو پرست اول ۱۲ خواجهمحمد معصوم قدس سره ۱۷۵۵ بدانکه رابط حفظ صورت پیر است در دل ۱۲

نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبدء غایت و المحدثات فائتها نیادات علی السنه و کوبوجه من الوجوه و الزیاده تسخیر و التسخیر دفع فعلکم بالاقصار علی متابعت سنه رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و لا کتفاء علی اقتداء اصحابه اکر ام فائهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شئ فائهم مظهر لمعنی النصوص لا مئیت امر ذائید فاعتبدو یا اولی الابصار و السلام علی من ابته الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات

### مکتوب صد و هشتاد و نهم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابت که بیارال نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت بد آنکه حصول رابطه شیخ مرید را بے تکلف و بے فعل علامت مناسبت تمام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و بیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا که ام دولت مندر آبان سعادت مستعد سازند حضرت خواجهمحمد ارقدس الله تعالی سره العزیز در فقرات می آرند که سائیه بر سر است از ذکر حق و به گفتن باعتبار نفع است یعنی سائیه بر سر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را درین وقت بمنزله کور جل و علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا بر راه ذکر نفع تمام

۱۵ اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال عمر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بادک اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم رواه زرین یعنی اصحاب من بمنزله ستارگان اند که با آنها راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنند و پیروی نمایند راه راست می یابند و ازین مفصل تر هم آمده ۱۲ که قول و اما القیاس الخ جواب سوال مقدرو هو ان القیاس ایضا بدعه مع ان الامه قائلون به فاجاب بانہ لیس من البدعه فی شئ فانه مظهر للحکم المنصوص فی الاصل المقیس علیه فی الفهم لوجود العلة فیها لا مئیت حکم جدید کما تقر دخی موضعه ۱۲ که قوله فاعتبدو الخ اشارت است بکرمه که واقع است درباره قدس سره و سوره شتر یعنی پس عبرت گیرید اے خداوندان دیدار و هدا اما استدلال به علی کون القیاس حجت فان الاعتبار و الدد الشئ الی تطویر و العبیره لصوم اللفظ لا لخصوص السبب و اللفظ عام لیشتمل الاعتبار کل ما هو دد الشئ الی تطویر اسی الحکم علی الشئ (باقی بر ص ۳۲)



فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریها و لا طائل فقاء دور از کار دنیا در رفعت  
انداختن معنی یا دار شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته  
بودنیک و اصیل است و بر ارتباط معنوی اول دلیل آن فرزند بطراوت و نیل و فی فرقیته نشوی  
و بگویند معنی او مفتون نگردی که به مدار و به اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته  
معقول خواهد شد و فائده خواهد داشت که گوشتش از بار فرگیران شده است و نشود و ناله و فغان  
مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانزه دانسته بتکرار آن مخلص و حریص باشند و پنج وقت  
نماز را بجاعت بکسل و قنوت را دایماند و از هر یک یک زکوة را منت بقرا و مساکین رسانند و از محرمات  
و مشبهات اجتناب دارند و بر خلائق مستفق و مهربان باشند طریق نجات و دستگیری اینست و السلام

## مکتوب صد و نودم

بریکه از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب  
بر اختیار نمودن طریقه علی نقشبندیه قدس الله تعالی است و ادعای با بیان طرز ذکر و مآیناسب ذالک  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ  
الْمُرْسَلِينَ وَالْإِلَهَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ دانا و آگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی  
آدم و فلاح و دستگیری همه دند که مولای خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق  
ذکر الهی جل شانزه باید ساخت و یک لحظه بجز غفلت نباید کرد و الله سبحانه الحمْدُ وَالْمِنَّةُ که دوام  
ذکر در طریقه مشهرات خواجگان قدس الله تعالی است و در ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج  
الْهَيْبَةِ فِي الْبَدَايَةِ حاصل می شود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و الشب باشد

له قوله بهجت شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی و بالغم چنانکه مشهور است غلط است ۱۲ غ ۱۵ قوله مولى بغم میم و او معروف  
و فتح لام و عین جمله صیغه اسم مفعول معنی حریص گردانیده شده ۱۲ غ ۱۵ قال صلى الله عليه وسلم ومن وقع في الشهوات وقع  
في الحرام یعنی و کسیکه بقتدر در شهوات می افتد در حرام رواد الشیخان ۱۲ مشکوة ۱۵ قال صلى الله عليه وسلم  
لا يرحم الله من لا يرحم الناس رحمت نمی کند خداوندی را که رحمت نکند آدمی را و میباید راه را و راه الشیخان  
۱۲ مشکوة ۱۵ اشادة الى قوله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساكين الخ ۱۲ سورة توبه پاره یقین و در ۱۲

بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه اقبال  
نمائے و بهمتی از باطن تشریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی  
که آن مضاعف میجو حیره البیت مرقب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگزینی و درین وقت  
بقصد هیچ عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را چنان ندی  
و با آن لطیف نباشی چه مقصود تو چه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله  
را بچوینی و به چگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن متضمّن سازی و بجا ضرورتا نظر نیز ملحوظ نه کنی تا  
از زود حضرت ذات تعالی و تقدس صفات فرود نیائی و از آنجا بشود دو وحدت در کثرت  
نیفتی و از گرفتاری بچون بشود و چو آرام نه گیری چه هر چه در مرتب چو ظاهر شود بچون نبود و هر چه در کثرت  
نمودار گردد و واحد حقیقی نباشد بچون را در آئے و دایره چو باید حست بسیط حقیقی را بیرون محاطه کثرت باید  
طلبد اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر به تکلف ظاهر شود آن را بنیز قلب باید برد و در قلب نگاه داشته  
ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانزه  
استفاده نمائی و در دوا و اعانت بادرین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و شجره که عرف شده است از حقیقت  
پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه بجای تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری  
و با اعتقاد و اخلاص با وزندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که  
مناسبات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعه بادشاه دید یا  
قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است پیر و خواب و واقعه اگر بادشاه شود یا قطب گردد

له یعنی چون طریقه علیه نقشبندیه این چنین است پس بر تو واجب و لازم باد که قبله ۱۲ غ ۱۵ بدانکه مقام قلب صنوبری یعنی پاره از گوشت  
که بشکل صنوبر است و جسم انسان دو انگشت فروزیزه پستان چپ است و نور او سرخ است و له خواب بگوید اهل دل منزل کن و در بهلوئے  
اهل دل دے حاصل کن و خوابی که بر بینی جمال محبوب ازل آئینه تو دل است و در دل کن ۱۲ غ ۱۵ قال الله تبارک و تعالی و اذ کونتم  
دیک و تبطل اليه بتبطل ۱۲ غ ۱۵ فی القاموس و حاو طه فلا ناد ادرک فی امور بیدار و هو یا باک کان کلاهما یجوز طبعاً  
یعنی بیرون از حیطه دایره کثرت ۱۲ غ ۱۵ جمع واقعه و واقعه بکسر قاف و فتح عین جمله خواب و بمعنی جنگ و حادثه و سختی و زمان قیامت  
و مردن و حال و کار را ۱۲ غ ۱۵ در اصطلاح صوفیه چیزی که وارد شود بر قلب بهر طریق که باشد خواه بقوت قلب خواه بغير آن ۱۲ غ ۱۵  
واقعه در اصطلاح صوفیه گویند امری را که در قلب واقع شود خواه در لفظه دیداری خواه در نوم معروف اما لفظ بواسطه صوریست  
مواقعه ۱۲ غ ۱۵ محمد افضل ۱۲ غ ۱۵ قول پس ثابت و متحقق شد که نسبت میان مقام واقعه عموم و خصوص است در کلام حضرت شیخ  
قدس سره مراد از واقعه غیر مقام است که با هو مقتضی التقابل ۱۲



مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در بیداری و افاقیت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بر آن مرکب و باتیان شریعت است پس در ادائے فرائض و سنن و احتیاط از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعد از رجوع باید نمود و بمقتضائے فتوے اینها زندگانی باید نمود و السلام

مکتوب ۱۹۱ صد و نود و یکم

بخان خانان صدور یافته در غیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و در بیان آنکه در تکلیفات  
 شرعیہ مراعات بپس تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده <sup>۱۲</sup> الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما  
 كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادتی ابدی و  
 نجات سرمدی مر لوط بمن تابعت انبیا است صکوات الله تعالی و تسليمتك سيما نك على  
 اجمعهم عمومًا و على اخصيهم خصوصًا اگر فرضاً بر ارسال عبادت کرده شود و ریاضات  
 شاقه و محابرات شدیدہ بجا آورده اگر بہ نور متابعت این بزرگواران منور نگردد <sup>۱۳</sup> یعنی نمی خردند و  
 بخواب میروند <sup>۱۴</sup> یعنی غفلت و تعطیل است کہ بامر این بزرگواران واقع شود برابر نہ می اندازند و مثل  
 سادات بقیعة می شمارند کمال عنایت خداوندی جل سلطانہ آن است کہ در جمیع تکلیفات شرعیہ و  
 مامورات و تنبیہ نہایت بپس و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در ہشت پہر شبانہ  
 روزی بہ ہفتہ رکعت نماز تکلیف فرموده کہ وقت اولی آن مجموع یک ساعت یعنی کشد مغذک  
 در قرائت آن بہر چه بپس شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر نشود بقیود و تجوز فرموده و در وقت تعذر قعود بہ

۱۱ اشارت است بکرمی که در پاره و لواحق و سوره اعراف واقع است و قالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله يعني وگویند سپاس  
ان خدا را راست که دلالت کردار بسوئی این و هرگز مستعد راه یا قنن نبودیم اگر راه نهد و ما را خدا بر آئینه آید و فرستگان پور و گ  
ما را سستی ۱۲ اشارت است بکرمی که واقع است در پاره و سوره نور یعنی والدین کفر و اعمالهم کسواب یقیقه الخ یعنی  
و آنرا که کافر شدند اعمال ایشان مانند سربالای است بر زمین سوار الخ ۱۳ قوله بهفقه رکعت نماز یعنی فرض صبح دو رکعت ظهر چهار رکعت  
عصر چهار رکعت مغرب سه رکعت غشا چهار رکعت مجموع بهفقه رکعت ۱۴ اشادة الخ ما قاله صلى الله عليه وعلى آله  
وسلم ان الدين يسا یعنی بدستیکه دین مسلمانان یساست ۱۵ رواه البخاری قال تعالى فاقروا واما يتيسر من القرآن  
۱۶ یعنی رعایت آسانی بهجام و کمال بخود اند ۱۷

اقتادون بر بیلو یا ریشیت و لقب کرده ۱۲  
 اضطرار انتشار فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایمان اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر  
 قائل قائل انما الصدقات  
 قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را بفقرا و مساکین  
 تعیین فرموده و آنرا نیز متعید با موال نامیده و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع  
 ذلک مشروط بر اذ و راحله و امن طریق گردانیده و دائرة مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از  
 سر زنی بر قدر که بخوابد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نساء گردانیده و از اطعمه و انشربه و اقمشه اکثر  
 را مباح ساخته و اندک را محرم و آنهم بواسطه مصالح عباد اگر چه یک شراب بے مزه بر ضرر احرام گردانیده  
 آنچندین انشربه خوشخور بر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرفله و عرق دارچینی بآں خوشخوری و  
 خوشبوئی چندان منافع و فواید دارد که چو نویسد چیز تلخ و بد مزه تند بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش  
 را بآن عرق خوشبوئی خوشخور بے چه مناسبت شتان صائیهما مع ذلک فرقے که از راه حل و حرمت  
 نمی خیزد جدا است و تمیز بے که از برگذری رضائے پروردگار جل سلطان و عدم رضائے او قلعے پیدا  
 میشود و علاحد و بعضی از لباسها بے ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامائے مزین و  
 قماشائے مزین در عوض آن حلال گردانیده است و لباسها بے پشمین که مطلقا مباح ساخته است بے  
 مراتب از لباسها بے ابریشم بهتر است معذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن  
 نیز عائد مردان است و همچنین است حال ذمیت و فتنه که حلی زنان از برای جمع مردان است اگر بے  
 ایضا فای با این بسیر و با این سهولت متعسر و متعذر و اندک مرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیار  
 از کارها است که اصحاب بر فعل آن تسبی تمام دارند و بر ضعفا متعسر است بجز تمام مرض قلبی عبارت از  
 یعنی کلیات شرع و احوال و غیره ۱۲  
 یعنی تسبی تمام ۱۲  
 یعنی ضعیف ۱۲  
 یعنی تسبی تمام ۱۲  
 یعنی ضعیف ۱۲

۱۰ قال لقمان و الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ۱۳ ستور یا رکش و شتر سواری و مرکب نیا نشد یا دود  
تا در آخر بر بیهوده ۱۴ جمع سر بر بضم اول و تشدید را مکسوره و بشد تخافا بمعنی کنیز یک بر اے جماع و ملتصق باشد و این لفظ منسوب است  
بلفظ سر که بکسر اول بمعنی جماع باشد و این ضم سین از لغیرات نسبت است از تخفیف قافوس و غیاث ۱۵ قوله اطعمه جمع طعام بمعنی اشیاء  
نوروزی و اثر بر جمع شراب یعنی اشیاء نوشیدنی و اقشمر جمع قماش بضم اول بخت و مہرباب و متلع خانہ ۱۶ قر نضل بفتح ن و ضم فاما  
دو اے معروف و این معرب کر ن بھول ۱۷ اے کہ تار بود آہنا بر نشیم باشند یا بود از ابر نشیم تار از چیزے دیگر اما اگر بود از غیر ابر نشیم  
باشد مباح است و همچنین علم جامع بقدر چهار انگشت از ابر نشیم نیز مباح است و در مذنب امام رحمۃ اللہ علیہ ازین نیز وسعت و گنجائش  
است و التخصیص فی کتب الفقہ ۱۲ اے کہ در آل افزائش ممکن بودند باشند یا سیم مسکوک یا تبر یا زیور یا ظرف طلا و نقرہ باشند یا مال  
تجارت کہ بہریت تجارت خریدہ شود ۱۳ اے چہا پاینگاہی چرندہ کہ اکثر سال بر چریدن و دھوا کفایت کنند ۱۴ اللعہ در میان این ہر دو  
فرقہ است بسیار و امتیاز نیست بیشمار ۱۵ اے کہ یکے حرام و دیگرے حلال و یکے موجب خوشنودی و دیگرے باعث غیظ و عقوبت آن لقمانی  
و تقدس ۱۲ اے کہ مقصود اصلی از زیب و زینت زنان تمسح و انتفاع مردان است یا نہا ۱۷



عدم تعین قلب است با حکام منزله سماوی تصدیق است که دانند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسر است در اتیان احکام شرعی و بدو فرموده لَظَرُطُ الْفَقَادِ وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْكَرَمُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ اللَّهُمَّ ذَكِّرْهُمْ بِهَذَا

## مکتوب ۱۹۲ صد و نود و دوم

بشیخ بدیع الدین سهارنبوری صدور یافته در جواب استفسار که نموده بودند: انجمنی از شیعیان شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض داشت یا زده ام که بحضرت خواهر قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین گشت که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است دَعَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الخ معنی این کلام چه باشد بدین آن اَشَدَّ لَكَ اللَّهُ تَعَالَى لَا تُسَلِّمُ لَكَ این عبارت مستلزم تفصیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و کَوَسَلُكُمْ گوئیم که این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیروی نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع رویداده صحیح باشد یا سقیم بے تأملی به پیروی اظهار نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبود و در پاسخ فی الجمله خط این معنی هیچ خطی لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از آنچه در نوشته ایم

له قوله كبر على المشركين واقع است در باب الیه بر سوره شوری یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواستی ایشان را بآن خدا بر میگزیند پس خود بر آنرا ابر و راه یمناید پس خود بر آن رجوع میکنید ۱۲ شمه از حال شیخ بدیع الدین بجا نشد مکتوب صد و هفتاد و دوم بمعرض تحریر آمده من شاء فليرجع الي بناتك ۱۳ یعنی بریز ز گوار خود معنی حضرت محمد الباقی قدس سره لا قدس ۱۲ که حجت قال فی المکتوب الحادی عشر خود را بهم بالعکاس آن مقام رنگین یافت و لفظ هم دلالت نمیکند مگر بر فرکت دل و بوجه من الوجوه فاین المساواة تفصیل فلا استلزام ولا ایها المانعان لجله الحساد وحسبنا ديب العباد وهو يقض يوم المنتاد اعاذنا الله من حسد الحساد ۱۴ یعنی اگر تسلیم کنیم که این عبارت مستلزم تفصیل است گوئیم الخ ۱۵ یعنی بدون تحقق این علامت تحقق تصدیق و وجود یقین قلبی با حکام شرعی ممکن است بلکه محال و غرط القاد که عبارت از دست مالیدن و کشیدن است بر شاخ درخت خار دار یعنی ریج و حجت برداشتن ۱۶ به آنکه نادید و تعبیر عبارت است از بیان مراد و مال و صرف کلام از ظاهر آن ۱۷ معنی فان الوقائع سيما قبل العرض على الشیخ لا تكون مبنية على الظاهر ولا مستلزمة لصحتها بل تكون بين يدين ۱۸ راه و راه در اثنا و طریق ۱۲

بزیات غیر بنی را بر بنی فضل متحقق شود با آنکه نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده شهادت زیاده و اقل واقع شده است که در انبیاء نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی مرئی راست علیه و علی الیه الصلوات والتسلیمات برین تقدیر اگر غیر بنی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا بدین هم مجوز باشد بر چند حصول آن مقام اورا بواسطه متابعت بنی است و بنی را نیز از آن مقام حکم حدیث مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا نَصِيبُ تَامِ سِت پس بر گاه فضل جزئی غیر بنی را بر بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود و لا اشکال أصلاً والسلام

## مکتوب ۱۹۳ صد و نود و سوم

بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائی اهل سنت و جماعت و تحریف بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و منسوب و در بیان غربت اسلام و اغراء بر ترویج و تائید آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى نَا صُورُكُمْ وَمُعِينُكُمْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَوْلًا يَتَذَكَّرُ ۱۳ له قوله انك كنت في دار تفضيل و مناط تفضيل بر فضل کلی است نه جزئی و الا لهن ما لهن من خلاف المعتقدات المقررة المسلمة عند الكل فافهم فانه من مزال الاقدام ۱۴ له قول بل قد در ماده غیر شهادت نیز واقع شده است قال صلى الله عليه وسلم ان من عباد الله لا ناسا ما هم با نبياء ولا شهداء ولا يعطهم الانبياء والشهداء يوم القيمة قالوا تخفوننا من هم قال هم قوم تحابوا بوجه الله على غير ادحام بينهم ولا اموال يتعاطونها فوالله ان وجوههم لنور وانهم لعل نور ولا يخافون اذا خاف الناس ولا يخفون اذا خاف الناس وقهر هذه الآية الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يخفون رواه ابو داود به انك انبياء بر حال ایشان غبطه می برند نه از ان جهت که در جات و کمالات ایشان زیاده است لیکن ایشان را شرف عالی است که دائم در قرب حضرت حق اند و حضرت حق ایشان را از نظر خلق پوشیده داشته است و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول گردانیده و ایشان را جمیع امور مملکت را بیکه از مقربان خود تفویض مینماید و او را بر مملکت تصرف میکند و بیکه آفتاب دار است و آب انوار و شاه ترتیب میکند و دائم پیش پادشاه است البته آن متصرف در مملکت نزدیک به شاه است و بر کزیده تر و مرتبه و در جود عالی تر اگر قابلیت و بے بیشتر نه بود و بے متصرف در مملکت نشد لیکن آفتاب دار این شرف دارد که دائم در قرب پادشاه است و خدمت فاعله میکند و بجز او مشغول نیست ۱۵ منقطع من رنجات ۱۶ قوله من سن الخ یعنی کسیکه کار کرد یا سننت بعد از او در دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم پس مراد است ثواب آن سنت که خود کرده ثواب کسی که کار کرد یا سننت بعد از او در دین مسلم - و قال صلى الله عليه وسلم من دل على خيوة فله مثل اجر فاعله رواه مسلم یعنی کسیکه راه بنماید بر خیر پس مراد است مانند فرد گفته و بفره و دلالت بر حکم نه است ۱۷ له قوله الله تعالى ما منكم الا بالخير حتى سجدوا و قالى يارى كنهه شهابا و اعانت كنهه شهابا بر بر خیر که عیب ناک كنهه شهابا و در شرف سادات ۱۸ كما يدل عليه الايات والاحاديث العديدة الواردة في هذا المعنى على المطلق الماهر ۱۹



مَا يُعْبِدُكُمْ وَيُشِينُكُمْ خَيْرٌ مِنْ صُرُوبَاتِ بَرَابَرَاتِ تَكْلِيفِ تَصْحِيحِ عَقَائِدِ اسْتِبرادِ اَعْلَاءِ اهلِ السُّنْتِ  
 وجماعت شكركم الله سبحانه و تعالی و ایضا که بخت اخروی و ایستد باتباع آراء صواب نمائی این بزرگواران است  
 و فرقه ناصیه هم ایشان و اتباع ایشان اند و ایشانند که بر طریق آل سرور و اصحاب آل سرور اند و صلوات  
 الله و تسلیات علیه و علیهم اجمعین و از علومی که از کتاب و سنت مستفادند همان معتبر  
 اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده اند که هر یک از عقاید فاسده خود را  
 بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکنند پس بر معنی از معانی مفهومه از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح  
 این عقاید حق رساله امام اجل تشریفات بسیار مناسب است و قریب بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد  
 آن رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلال است و طول و بسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف  
 بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا و بخاطر حقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن  
 عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح  
 این عقاید علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای  
 این علم نیز ضروری است بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده  
 باشند مثل مجموعه خانی و عمده الاسلام و اگر عباد ابا الله سبحانه و مسئله از مسائل اعتقادی ضروریه خلل رقت از دولت  
 نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مسائله رود بحتمی که بے توبه هم در گذرانند و اگر مواخذه نمیکند  
 آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ احمد ابرار قدس الله تعالی سره  
 منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بیاورند و حقیقت را بالعقائد اهل سنت و جماعت  
 متحلی نه سازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر اجماع کنند و حقیقت را بالعقائد اهل سنت و جماعت  
 متحلی نه سازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر اجماع کنند و حقیقت را بالعقائد اهل سنت و جماعت

له احترام است از عجمین و صبیان و یغما و معذوران ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵



وقت کله سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا که الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوٰه و السلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند  
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ شَمْلَهُمْ وَ قَوِّیْ جَمْعَهُمْ وَ خَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَ خُذْهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ  
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان  
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و  
 اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده <sup>۱۲</sup> قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ  
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ <sup>۱۳</sup> و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است  
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بابل کفر نماند  
 است بر دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم  
 آن بدکیشان اعلام بخشد و در رفع آن کوشد شاید بقایای اینها بقتی باشد بر عدم علم بادشاه بزشتی آنها  
 اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشد که آمده بر شناسخت رسوم اهل کفر اعلام  
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ درکار نیست در قیامت عذر نخواهند  
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات که بهترین موجودات  
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است  
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در آل اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی امری ظاهر سازد  
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد ..... بهر حال از حقیقت مسائل  
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است  
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی باز آرند انبیاء علیهم الصلوات و القیات در تبلیغ احکام شرعی

له کلامی که در تشدید امام آنچه مثل خیمه کوچک از جامه بزرگ و تنگ بهجت منع پیشه و گس سازند و مؤذی یعنی خیمه و سائبان نوشته <sup>۱۴</sup> ان الله  
 الله شَدِّتْ اَلْوَحْدَیْنِ یعنی خدا را بکشد از اجتماع ایشان را و بیکر ایشان را گرفتن شخص با عزت و اقتدار <sup>۱۵</sup>  
 واقع است در سوره تحریم و باره قد سمع یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران و با منافقان نیز در وقت شو بر ایشان <sup>۱۶</sup> یعنی فرود آید  
 این عذر از کسی ممنوع نگردد که چون من بکرامات و خوارق عادات تصرف نداستم تبلیغ احکام شرعی نکردم چه تبلیغ احکام را این امر لازم  
 نیست <sup>۱۷</sup> قوله اگر امتان انچه بداند این مضمون در قرآن کریم بکثرت وارد است چنانچه بر ما بر تالی آن مخفی نیست <sup>۱۸</sup> یعنی آوردن  
 آن بر لازم نیست چنانچه حق جل و علا نخواهد آید که این تبلیغ احکام است و پس <sup>۱۹</sup> قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى  
 فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَاخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَادَّوَا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَاتَلُوا لَأَقْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
 الْأَنْهَارُ فَوَ بَارِكُوا فِي هَذِهِ حَسَنُ الثَّوَابِ <sup>۲۰</sup>

چه آزار که نه کشیده اند و محنت که نه ندیده بهترین ایشان علیه من الصلوات افضلها و من الجنة است  
 اکملها فرموده مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ <sup>۲۱</sup> عمر یکدشت و حدیث در دما آفریننده شنب باختر شد  
 کنول کونه کنم افسانه را و السلام و الاکرام

## مکتوب صد و نود و چهارم

بصدد بهمان صدور یافته در بیان تخریص بر ترویج ملت و تائید دین و مایه تعلق بذر لک  
 سَلَامُكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دَعَاكَ اَكْرَمُ اَسْمَاعِ سَخَانِ تَرْوِجِ احْكَامِ شَرْعِيَّةٍ وَ تَذِيلِ اَعْلَاءِ مِلَّتِ مَصْطَوِيَّةٍ  
 عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ الْخَيْرَةُ مُسْلِمَانِ مَاتَمَزِدْكَانِ رَافِعِ نَجْشِ وَ رُوحِ اَفْرَاسْتِ اَلْحَمْدُ  
 لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ الْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكِ وَ الْمُسْتَوَلُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْهَيْكَلِ الْقُدُّوسِ اِذْ جِيَادُ  
 هَذَا الْاَمْرِ الْخَطِيرِ مُحَمَّدٌ مَلِكُ النَّبِيِّ الْبَشِيرِ الَّذِي يُرِيدُ عَلَيْهِ وَ عَلَى اِلِهِ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا  
 وَ مِنَ التَّسْلِيَمَاتِ اَكْمَلُهَا يَقِينُ اسْتِ كَمَقْتَدَايَا اِسْلَامِ اَزِ سَادَاتِ عِظَامِ وَ عِلْمَاءِ كَرَامِ وَ دُرِّ خَلَا  
 وَ لَمْ اَمْتَصِدِي اَزِ يَادِ اَيْنِ دِينَ قَتِينِ وَ تَكْمِيلِ اَيْنِ صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ خَوَانِدُ بَدِ سُرُورِ كِي دِينَ بَابِ حِي دَارِ  
 نَفْسِي نَمَايِدِ شَتَبِدِه شَدِ كِي بَادِشَاهِ اِسْلَامِ اَزِ حَسَنِ اسْتِعْدَادِ اِسْلَامِي خَوَالِ اَيْنِ عِلْمَاءِ اَنْدِه اَلْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ  
 عَلَى ذَلِكِ مَعْلُومِ تَشْرِيفِ اسْتِ كِي دَرْ قَرْنِ سَيَاقِ بَرِ فَسَادِ كِي سِيَادَتِ اَزِ شُومِي عِلْمَاءِ سُوءِ بَطْهَرِ اَزِ دِينِ  
 بَابِ تَنْبِيْجِ تَمَامِ مَرْعِي دَاشْتِه اَزِ عِلْمَاءِ دِينِ اَرَا تَحَابِ نَمُودِه اَقْدَامِ خَوَانِدِ فَرَمُودِ عِلْمَاءِ سُوءِ لُصُوفِ دِينِ اَنْدِه  
 مُطْلَبِ اِيْشَانِ حُبِ حَاجِه وَ رِيَا سَتِ وَ مَنَزَلَتِ نَزْدِ خَلْقِ اسْتِ وَ اَلْبَحَا خِيَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ قَتِينِ  
 قَوْلِهِ مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ <sup>۲۲</sup> بَابِ اَزِ بِلَاغَةِ اِيْشَانِ

له قوله ما اودى نبي الا يعني رنجانده نشد هیچ کس پیغمبر چنانچه من رنجانده شدم یعنی در راه خدا در تبلیغ احکام شرعیه انبیه و اندرین باب نیز  
 ارد شده است قال صلى الله عليه وسلم لقد اخفت في الله و ما يخاف احد و لقد اوديت في الله و ما يوذى احد و الله  
 التومذی یعنی تو رسانیده شده ام در دین خدا تو رسانیده نشد هیچ کس مثل من و اندر رسانیده شده ام در راه خدا و اندر رسانیده نشد هیچ کس  
 چون من شیخ عبدالحق رحمه الله گفته چنانکه در حدیث دیگر آمده ما اودى نبي مثل ما اوديت <sup>۲۳</sup> یعنی شخصی که بے سر و برگ است  
 و عاجز و مانده یعنی خود حضرت ایشان اندرین باب چه تطویل سخن نماید یعنی و ما ذا يظهر عد لير الطاقة و فاقد الاستطاعة  
 فی هذا الباب <sup>۲۴</sup> یعنی سلامت دارد و شمارا خدائے پاک و عافیت بخشد شمارا از جمیع آفات <sup>۲۵</sup> لخص لخص یعنی جمع لخص  
 بالسر و تشدید یعنی در دین <sup>۲۶</sup>







در خبر است که **اللَّهُ يَمْلِكُونَ** و **مَلْعُونٌ** مَا فِيهَا **الْذِكْرُ** الله چوں ذا کران بلکه هر ذرات  
وجود ایشان بذکر الله سبحانه معلوم است پس ذا کران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا  
نیایند زیرا که دنیا چیز است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد  
آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس <sup>بر کرده شده ۱۲۵</sup> فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِهَا **النَّصْ** قاطع  
است هر چه از دنیا است بلکه جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل دنیا  
و حسرت حقیقت ترک آن عبارت از ترک رغبت در آن است و ترک رغبت وقتی متحقق شود  
که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی بجهت ارباب جمعیت متعسر است <sup>و دشوار ۱۲۶</sup> صحبت  
این بزرگان اگر میسر شود <sup>بدر ۱۲۷</sup> مغتنم میاید شمر و خود را با ایشان یابید سپرد و صحبت میال شیخ فزلی بر چند شمارا  
مغتنم است و امثال این عزیز عزیز الوجود <sup>عظیم ۱۲۸</sup> أَخَذُوا مِنَ الْكُفْرِ **يَتِ** **الْأَحْمَرِ** اما شیوه اهل کرم ایشان است  
یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چقدر روز اگر میال شیخ فزلی را رخصت فرمایند بر محل است بعد  
از فراغ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت و اخلاص غائبانه هم شمارا کار حضور میکند زیاده تصدیق  
است **دَدَقْنَا** **اللَّهُ** **سُبْحَانَهُ** **وَإِيَّاكُمْ** **إِلَى سِقَامَةٍ** **عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى**  
**إِلَى مِنَ الصَّلَوَاتِ أَنْهَا وَمِنَ الْيَتِيمَاتِ الْكَلْمَا وَالسَّلَامُ وَإِلَّا كَرَامٌ**

مکتوب ۱۹۷۷ صد و نود و هفت

به پهلوان محمود و دریافت در بیان آنکه سعادت مندر کس است که دلش از دنیا سر شده باشد و  
 بحرارت خست حق سبحانه و تعالی گرم و ماینا سب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جاده الشریعۃ سعادت مندر کس است که دلش از دنیا  
 سر شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و محبت نیا سرگنا نیست ترک کن سر جمیع عباد آنچه دنیا مبعوضه حق است  
 سبحانه قل لے و تا آنرا آفریده است بسوئے آن نظر نه فرموده او اهل او بد لغ طرد و لعن موسومند

۱۰ زلال بضم و تخفیف بر وزن غراب آب خوش و شیرین ۱۲ ۱۰ بهره بافتح حصه و تعصیب بهره غنفت آن ۱۲ ۱۰ قول که اندر که بمعنی از  
 یا بمعنی نه یعنی نام شکر از بودن زهر اندر کام بسمه خوشتر است یا گوئی که نام شکر بسمه خوشتر است نه زهر اندر کام که او خوشتر نیست  
 ۱۱ ۱۰ محبت بر فتح صحیح است و آنچه بضم مشهور است غلط چه مصدر میی از ثلاثی مجرد بضم اول مستعمل شده ۱۲ ۱۰ ۱۱ ۱۰ قال صلی الله علیه و  
 سلم حب الدنيا داس کل خطیئة و اکاذبین و البیهقی فی شعب الایمان ۱۲ ۱۰ ۱۱ ۱۰ قال صلی الله علیه و سلم ان الله  
 لم یخلق خلقا یبغض الیه من الدنیا و ما نظر الیها منذ خلقها بغضا لها و اکا ابن ابی الدنیا و البیهقی و المحاکم و ابن  
 عساکر هذا خلاصة ما قاله المعرب ۱۰ ۱۰ قول طرد بافتح و یقحین را ندن و دور کردن و قول لعن بافتح را ندن و دور کردن از نیکی و رحمت  
 و نفرین کردن ۱۱ ۱۰ منتخب - ثنوی - اهل دنیا چه کسین و چه همین و لعنة الله علیهم اجمعین ۱۲

مکتوب ۱۹۸ صد و نود و هشت

بخانخان صدور یافته در بیان آنکه آشنائی فقره با غنیا درین زمان بسیار متعسر است و ما

له قوله الدنيا ملعونة الخ تظم الحديث هكذا الا ان الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله وما والاه وادركوا  
القرمذي وادفن ملحجة يعني آگاه باشید بدستی که دنیا را نده شده است از نگاه رحمت - رانده شده است هر چیزی که در دنیا است مگر  
ذکر خدا و چیزی که دوست میدارد و دوستی تعالی آن چیز را از طاعات و قربات یا چیزی که قریب است آن چیز ذکر را از ذکر انبیاء و اولیاء و صلحاء  
یا چیزی که تابع است ذکر از لوازم و مقتضیات او از اتباع او امر و نه ای الهی عز اسمه ۱۲ **له** قوله فاعرض عن من تولى یعنی اعراض کن از طائفه  
که از ذکر ما اعراض کرده اند که اهل خود و غفلت اند مفهوم از ظاهر آیهت همین است که گفته شد و مناسب این مقام هم همین است و تا بدیله  
دیگر آنکه طائفه هستند که از کمال استغراق و استهلاک در شهودند و کوراند و صفت ذکر از ایشان مرتفع شده است اگر فرضا ایشان را بذر که  
تکلیف کنند ذکر ایشان را مانع از شهودند و کور مستغرق شده بآن معنی که ایشان را بذر که گفتن تکلیف فرمایند و آیهت مذکوره واقع است و سوره  
الحجم و پاره قال فی خطبکم ۱۲ **له** تظم و دنیا از خدا غافل بدن + نه قاش و فقره و فرزند و زنی ۱۲ **له** یعنی گوگرد سرخ کن یا از اکبر



مکتوبت دوم

به بلا تشکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که اخلاق داشت و طلب شرح او نموده  
بود <sup>بالکسر و فتح</sup> الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ عبارت نفحات که فی الجمله اخلاق داشت فرموده بودند که آن را شرح باید  
کرد بنا بر این بچند کلمه حوالت نمود و ما کما یأین القضاة بهدانی میگوید در بیان حال جماعه که بے راه و گمراه  
راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگذاشت و مستی سائیان سر ایشان شد و بهر که با  
باتمیز بود و سرش برداشتند مراد از راه مسلوک و والد سجان علم و طریق سلوک است و طی مقامات عشره  
مشهوره به ترتیب و تفصیل و درین طریق ترکیه نفس مقدم است بر تصفیة قلب و انابت شرط هدایت است  
و راه نامسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدم تصفیة است بر تزکیه و راه اجتناب است که  
مشروط بانابت نیست و این طریق طریق مجوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق مجبین است  
و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی عبارت از آن است  
از شر شیاطین آفاقی و نفسی محفوظ ماندند و از اغوا و اضلال ایشان مصلون بهر چند راهبرند باشند اما فضل از  
جل سلطانة ستمونی فرموده ایشان را المطلوب حقیقی رسانید و بهر که از ایشان باتمیز بود یعنی قوت جذب  
نداشت و استیلاء محبت در حق و سے مفقود بود و چون راه برنداشت اعداء دین او را از راه بردند و

۱۰ من القضاة بعد ان قدس سره كفت وے ونام وے ابو الفضل عبد الشدين محمد المياخني است وعين القضاة لقب وے است  
 باشيخ محمد بن محبوبت و اخته و باشيخ احمد غزالي نیز و فضائل و كمالات صوري و معنوي وے از مصنفات وے نظر است چه عربي  
 چه فارسي آن قدر كشف حقائق كه وے كرده است كم كسے كرده و از وے خواص عادت بچول ايجاد امات بطور آده است و ميمان  
 وے و حضرت شيخ احمد مكاتبات و مراسلات بسيار است و از انچه رساله عينيده است كه شيخ احمد نوشته است كه در فصاحت و بلاغت و  
 رواني و سلاست توان گفت كه آنرا نظيرے نيست الي سخرافي التفحات من ترجمته قدس سره ۱۱ يعني والذی كان منهم صاحب  
 تمیيز قطعوا داسه یعنی اهل كچه ۱۲ تحريه ۱۳ قوله واه اجتناب الخ اشارت است بآيه كه كبريه كه واقع است در پاره اليه يرد و سورة شعرا  
 الله يجتبي اليه من يشاء و يهدي اليه من يتيب يعني خدا برگزيند بسوئے خود و برگزاند و راه مينايد بسوئے خود و برگزاند انابت آرد و  
 بوجه كنه ۱۴ قوله مفعول اسم مفعول است از حصول بالقبح بروزن مفعول بمعنى نگاه داشته شده و محفوظ و بهزه نوشتن و خواندن غلط محض  
 است ۱۵ اغلاق بالكسر و بستن و باصطلاح و شعرا كردن حصول مدعا ۱۶ اغوا و اضلال بر و بكسر اول بمعنى گمراه كردن ۱۷

يُنَاسِبُ ذَلِكَ قَتْلُ حَاتٍ كَيْفَ مَفْتَحِ قَتْلِهَا مَدِينَهُ بِأَدْمُودَ الْيَتِيمِ وَالْأَلْفِ الْجَادِ عَلَيْهِ وَ  
عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ الْفَقَاتُ نَامَةٌ كَرَامِي كَمَا مَزْدَقُقَاءُ فَرْمُودَهُ بُوْدُوْدُ وَصُولُ يَافِتُ بَاعَثُ  
از بهادرجت گشت نَشِيْءِي كَكُو نَشِيْءِي كَكُو مَعْدُوْدُ فُقَرَاءُ رَا بَاغِيَا آسَنِي كِرْدَن دِرِيْن زَمَانُ بَسِيَارُ  
مَنْقَسَرُ اسْتِ الْفُقَرَاءُ بَلَقْتَن يَافِتُ شَتَن رَاهُ تَوَاضِعُ وَحْنُ خَلْقُ كِه اَز لَوَازِمُ فُقَرَا اسْتِ پِشِشِ مِيگِيَرَدُ كَوْتَهُ اَنْدِشَا  
از سَوْءِ طِنِ خُودِ مِي اَنْكَارَنْدُ كِه طَامَحُ وَ مَحْتَجُ اَنْدِ لَاجِرْمُ دِرِيْن طِنُ جَسْمِ الدُّنْيَا الْاَجْدَةِ مَبْكِرُ دَنْدُ وَ اَزْ كَمَالَاتِ  
اِيْن بَزَرُ كُو اَرَالِي مُحْرَمُ مِي بَانَنْدُ وَاَكْرِ فُقَرَاءُ بَاسْتَعْنَا حَرْفُ مِي زَنْدَقَاصِرُ نَظَرُ اِنِ اَز بَدْ خَلْقِي خُودِ قِيَاسُ مِي كِنْدُ كِه مُشْكِرُ  
وَبَدْ خَلْقُ اَنْدِ نَمِيْدِ اَنْدِ كِه اسْتَعْنَا نِيْزُ اَز لَوَازِمُ فُقَرَا اسْتِ كِه جَمْعُ ضِدِّيْنِ اِيْجَا اَز اسْتِحَالَةِ بَرآمَدِهِ اسْتِ الْبُوسْجِيْدُ نَزْدُ  
مِي فَرَايِدُ عَرَفَتْ بَقِيْ بِجَبْجَبِ الْاَحْصَادِ اِدْبَرُ خِيَارِ بَابِ نَظَرُ اِيْن مُقَدَّمُهُ رَاقِبُولُ نَمِي كِنْدُ وَ عَمَالُ اَنْكَارَنْدِ لَكِيْنِ  
عَمُ نَمِيْسْتُ لَطُورُ وِلَايَتِ وَ رَاشِيْ طُورُ نَظَرُ عَقْلِ اسْتِ بَاقِي اَحْوَالِ رَا مِي رُوْمُولَانَا بِه تَفْصِيْلُ مَعْرُوضُ خُوَابَنْدُوْدُ  
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب ۱۹۹ صد و نود و نهم

به ملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود مشغولی و صحیفه  
گرامی که مثنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اخلاص و رد یافت موجب فرحت گشت  
عَافَاكَ اللهُ سُبْحَانَكَ اظهر طلب ورود از او را نموده بودند بپاء علی ذی اللک انومی ارشدی مولانا  
محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکر ازین طریق علیه مشغول سازد و با آنچه امر فرماید در امتثال آن سعی بلیغ نماید  
منو امید است که مژگان رخ گردد و چهل مجنون نشستن کفایت نمی کرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنا بران  
تصدیع انومی مشار الیه را داده شد والسلام

۱۵ یعنی جمعیت صوری باعث بر جمعیت معنوی باد یا احوال و مواجید و مطالع کلمات قدسیه حضرت صوفیه کرام علیهم الرضوان موجب اتباع شریعت غرا و سنن مصطفویه باد و الله اعلم و علیه اتم ۱۲ ۱۳ متنوی - از قیاسش خنده آمد خلق را ۱۴ کو چو خود پنداشت صاحب دلق را ۱۵ کار با کان را قیاس از خود بگیرد گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ۱۶ ۱۷ حضرت شیخ ابو سعید خراز قدس سره پر سیده شد که بچ چیز دانستی حق را فرمود ابو سعید عوف الخ یعنی دانستم حق را بسبب جمع کردن حق افکار در او در خود هو الاحول و الاخر و الظاهر و الباطن و بنندگان حق نیز متخلق اند با خلاق حق یعنی معلوم کردم که او عز شانه منبع کمالات و شایون و اعتبارات است ۱۲ ۱۳ اسم فاعل از بابا و معنی خبر دادن ۱۴ ۱۵ جواب است سوال یعنی نوشتن در دو کافی بود و در حاجت که محمد صدیق فرستادند ۱۲



بلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب بر سر  
 و اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون  
 شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند و آخر القصه را بیک کاروان عظیم بآن راه می رفتند راه سلوک  
 است که بقطع مقامات عشره مشوره بترتیب و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین  
 بهین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشان  
 در آن راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول از آن راه سلوک معهود  
 و مقدمه این طریق التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حس و باعث ذهول است از شعور و  
 کنایت از آن حالت لثب نموده است و چو این غیبت و ذهول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق  
 است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد یگوش بهوش  
 باید شنید که مدبر جسد روح است و مرئی قالب قلب قولی جسدی ملکوتی از قوت روحانی است  
 و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در وقت توجع قلب و روح بچای قدس خداوندی  
 جل شانہ که لازم طریق جذبه است در ابتداء حال که او آن نقص است فتور می در تدریج جسد و تربیت  
 قالب راه میاید که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد و بستی قوی و جوارح میرساند و ب اختیار  
 از دفعات بترجمه امیر علی عیون آورده که هم می گفت عین القضاة در بیان جماعه که بے راه بر راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوب  
 در پناه خود نگذاشت و مستی سائبان بر ایشان شد و هر که با تمیز بود سرش برداشته و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب  
 از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را پیش گرفتند  
 با خود گفتیم این دو ترکمان بگره راه می اندازند نزدیک تر ازین راه معهود بے در پی ایشان نهادیم و بر قیوم و کاروان را بهم چنان بگذرانستیم شب  
 در آمد چون پاره راه بر قیوم ناگاه روئے ماه پوشیده شد با بره سیه ه من اهل کرم و لیکن چاره نمیدانستیم جز رفتن چون نیم شب شد دیگر باره  
 ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن جو اند و باز یا قیوم چون صبح شد کوه بے پد آمد آن دو ترکمان مرد و از قدم بر آن کوه نهادند و بیک ساعت  
 بر آن بالا شدند و من نیز جان می کردم ساعت بیفتاد و سه و ساعتی بر قیوم سحر بر سر آن کوه شدم آفتاب طلوع میکرد و لشکر گاه عظیم دیدم  
 خیمه های بے نهایت زده و در آن میان خیمه دیدم عظیم پرسیدم که این خیمه از آن کیست گفتند از آن سلطان است پائے راست از کباب  
 بیرون آوردیم آواز می بگوئیم رسید که سلطان در خیمه نیست بر نشسته است و لشکر گاه شده مرا عقل زائل شد پائے چپ در کباب  
 و پائے راست باز آورده بنور در انتظار آنم که سلطان باز گردد و دهات الاشی معده او لش توبه است و خوش رضا و میان مرد و زبد  
 است و توکل و قناعت و صبر و شکر و غیره باید تا آنکه تمامی این طریق و وصول بنهایت مربوط بطلوع مقامات عشره مذکوره است و هیچ  
 مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منصور نیست ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴



که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سحر و مستی که قطع این راه بے مدد آن مرکب بعبیر نیست فرود آید و  
 بوصول مطلوب بیا ساید پائے راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک بیائے قلب  
 و روح میروند نه پائے علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبست دارد و اول از مستی که فرود می آید بهمان روح  
 است و ثانیاً قلب که پائے چپ معبر از آن است از رکاب میرون آورده بود که الهام بگویشش  
 رسید که سلطان درخیمه نیست و الحق که چنین است و حسین قصاب چو قوت جذبات داشت باندک اشارت  
 از مستی فرود آمد و آن دو ترکمان چو جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این بشارت گویان  
 شدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر تیر ارسال انتظار بکشد سلطان را هرگز درخیمه نخواهد یافت که  
 او قلعه و راه الوراء است قوله بر شسته است و بشکار شده یعنی بر مجله و منظر جمیل بر شسته است  
 و بصید و بهائے عشاق شده این آواز و این معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل  
 با دے سخن کرده اند و الا آنجا که اوست قلعه و تقدس بر شستن و بشکار شدن معنی ندارد بدین لادبو  
 زان سترای روزی بهی بازگشتند و حبیب و کبیر هتی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فائز میرسد که مناسبت  
 مقام نفوذ و کبریا است هر چند این معنی نیز نمایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان  
 اما از معانی دیگر او لے و النسب است و آن معنی این است که بر وحدت که تعین اول است و فوق  
 مرتبه واحدیت بر شسته است و چو در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاك تعینات علمی و عینی است  
 بشکار که سبب هلاک و محوش و طهور است مناسب آن مقام و البته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق

۱۰۱ بصفتین جمع و عشق و عشق بمعنی وحشی است بمعنی جانوران صحرایی ۱۲ غ ۲۰ بصفتین جمع طبر بالفتح بمعنی مرغ و مرغان و لفظ طیر جمع  
 و مفرد آمده ۱۲ غ ۳۰ یعنی لفظ بشکار مناسب آن مقام و البته بلفظ بشکار شده تعبیر نموده ۱۲ غ ۳۰ محمد معشوق طوسی قدس سره  
 نام دے محمد است از عقلاء و مجانبین بوده است و سخت بزرگوار و صاحب محال در شهر طوس میبوده است و قد دے آنجا  
 است حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر از جمله عزیمت نبشیا پور کرده بود چو یک از ده پاک در نو احو طوس بوده رسید درویشی را گفت که بطوس  
 ناید برقت و بخواجه محمد معشوق بایده گفت که دستور دے هست که بشهر و ولایت تو در آیم خواهی بجایه صوفیان یک فرستد درویش را استقبال  
 کرد و گفت برو بگو تا در آید چو معشوق این سخن بگفت شیخ از آنجا اسب براند و در راه آن درویش را بشیخ رسید و سخن معشوق باو گفت شیخ پیش  
 معشوق آمد و دے شیخ را استقبال کرد و در برگرفت و گفت فارغ باش که این نوبت که اینجا زنده بعد روزی چند بر درگاه تو خواهند زد عین القضا  
 در بعضی رسائل نوشته که محمد معشوق نماز نکر دے از خواجه محمد محمود و از خواجه احمد غزالی شنیده شد که روز قیامت صدیقان را بهر این تما بود  
 که کاشک حله بود دے که روز دے محمد معشوق قدم بران خاک نموده بود دے لے آخره فانی التفات ۱۲ و بذایا اخفصار الیسیر ۱۲ گول باختم  
 و در او جمول ابره فادان و احمق ۱۲ غ ۴۰ التقریب و کوه من سائس و اوطاد ادم فاد و اصفه حبیب و الیدین ۱۲ غ ۵۰ قولی عالی  
 بفتح میم و کسر لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے حلا که آئینه باشد پس مجالی بمعنی آئینهها است و بمعنی جائے معلومه ۱۲

طوسی و امیر علی عبوشکار گاه سلطان رسیدند و صید اوگشتند اما معشوق طوسی آقدم و اقرب است و حسین  
 قصاب بامید برگشتن سلطان درخیمه پائے واحدیت ناند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر و مآل فیله  
 من الصواب و الشدا و محمد ونا اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بهمین راه نامسلوک  
 را اختیار کرده اند و آن راه نامعمود در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه  
 و تصرف بمطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه  
 درین طریق پیر و جوان در وصول برابرند و نساء و صبیان متساوی بلکه موثی نیز ازین دولت امید دارند حضرت  
 خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی طریقه خواسته ام که البته متصل باشد و حضرت خواجه  
 علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است درین معنی این بیت میخواند که گشتن کس  
 در بیان راز و نقل جهان را بهر بکشد دے ۱۲ غ ۱۰ ثبثنا الله سبحانه علی طریقه هؤلایه  
 الا کابیر و السلام

## مکتوبات دو صد و یکم

بکوچک یک صهاری صدور یافته در جواب استفسار او اله الحمد لله و سلام علی عبادیه  
 الذین اصطفی جناب کوچک یک صهاری پرسیدند که شخصی میگوید که علوم به تمام در دوسه حروف  
 مندرج است این سخن را باور میتوان کرد و یا نه در جواب گفته شد که ظاهر آن شخص از دے علم و سماع  
 و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه  
 فرموده اند که جمیع علوم در بایه بسمله مندرج است بلکه در نقطه آن یا و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف  
 میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند که تمام علوم در دوسه حروف مندرج

۱۰۱ قد قال هناء شمس مافی عبادة النفحات من الاخلاق ۱۲ غ ۲۰ التقریب و لوما خشیت حلال قلبی الخازن  
 لفتحت افعال العوالم کلها ۱۳ حضرت خواجه خواجگان در ایام حیات خود تربیت بسیار دے از طالبان حواله بالایشان میکرد  
 و میفرمود که علاء الدین خیل باربر با سبک کرده است - سید شریف جرجانی گفته که تا من نبهت خواجه علاء الدین عطار قدس سره نه پیوستم  
 خواهی دانست ختم وفات حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره بعد از نماز ختم شب چهارشنبه بنهم رجب سنه اثنین و ثمان مائیه بوده است  
 ۱۲ نفحات ۴۰ یعنی ظاهر اینست که آن شخص الخ ۱۲



است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را بخصوص معلوم او کرده باشند بانه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف برین منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است از و باید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات آمها و اکملها \*

## مکتوب دوم و دوم

بمیرزا فتح اندکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و بجهت موجب قطع این بزرگواران نموده بختنا الله سبحانه و ایا که علی الطریق المستقیمه المرحوم المصطفوی علیه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الخیرة روزی سخن از غیرت مشایخ نقشبندی قدس الله تعالی آمواد که مذکور نمی شد در ال اثناء مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان را قبول فرموده و در تانی الحال بجهت و بجهت موجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطن و تخمین منشئت از ببال دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی ستام مذکور شده بود و آن مذکره معلوم نیست که یک لمح کشیده باشد و آن بهم مبتنی بر تقریب بوده بعد از آن خدا نه کند جل شان که فقیر از اسلام نه رانخواست <sup>یعنی بخانه قصدا و بالقرائن</sup> باشد یا در دل کینه نگا داشته خاطر تشریف ازین رکن در جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق با طریق دعوت اسماء نیست اکابر این طریقت استهلاک در مسائله این اسماء اختیار فرموده اند از ابتدا توجه ایشان با حدیث صرف است از اسم و صفت جز ذات منی خواهند تعلی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مراد الحال چوں آن مذکره بتوسط نقلهای متعدد بهیشت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از اینجا توهمات دیگر ناشی گردد و از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما بیچ منی افزاید و از عدم آشنائی بیچ نقضه راه منی یابد ملحوظ و منظور بجهت اندیشی شما بود اما الداجی بالخیر لا یستحق النظر مثل مشهور راست یقین اند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در و ایشان

رامی باشد بتقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه فصل داند امر او از دو حال خالی نیست ز ندیق محض است یا جا بل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوب که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسه که حضرت امیر افضل از حضرت صدیق گوید از هر که اهل سنت می بر آید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سا که خود را از سائ کین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات منعقد گشته است الحق باشد که تو هم خرق این اجماع نمایند این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه به صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام رسیده است از او پرس فرنی که خیر التالبعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی آن قسم سخنان تحمل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارت که موم این تو هم را از اینجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیقت معامله و رسید مجر و تقلید را باب خود نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوانی اذ فح من لوانه فحمید از اال جا بیه با فضیلت نتوان بود که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد و السلام \*

## مکتوب دوم و سیوم

به ملا حبیبی صدور یافت در تحریض بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه حبیبی ایشان از شقاوت محفوظ است و مایناست ذلک \* احسن الله تعالی آحوالکم و اصلح سجنانکم اعمالکم <sup>یعنی در مکتوب یا زدهم از جلد اول و قدر شرمناک</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۵</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۷</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۰۹</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۱</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۳</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۵</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۷</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۱۹</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۱</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۳</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۵</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۷</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۲۹</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۱</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۳</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۵</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۷</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۳۹</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۱</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۳</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۵</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۷</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۴۹</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۱</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۳</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۵</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۷</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۵۹</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۱</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۳</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۵</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۷</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۶۹</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۱</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۳</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۵</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۷</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۷۹</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۱</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۳</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۵</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۷</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۸۹</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۱</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۳</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۵</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۷</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۵۹۹</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۱</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۳</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۵</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۷</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۰۹</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۱</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۳</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۵</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۷</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۱۹</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۱</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۳</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۵</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۷</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۲۹</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۱</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۳</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۵</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۷</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۳۹</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۱</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۳</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۵</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۷</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۴۹</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۱</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۳</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۵</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۷</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۵۹</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۱</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۳</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۵</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۷</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۶۹</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۱</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۳</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۵</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۷</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۷۹</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۱</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۳</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۵</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۷</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۸۹</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۱</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۳</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۵</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۷</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۶۹۹</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۱</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۳</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۵</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۷</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۰۹</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۱</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۳</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۵</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۷</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۱۹</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۱</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۳</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۵</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۷</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۲۹</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۱</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۳</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۵</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۷</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۳۹</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۱</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۳</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۵</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۷</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۴۹</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۱</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۳</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۵</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۷</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۵۹</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۱</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۳</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۵</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۷</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۶۹</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۱</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۳</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۵</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۷</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۷۹</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۱</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۳</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۵</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۷</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۸۹</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۱</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۳</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۵</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۷</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۷۹۹</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۱</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۳</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۵</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۷</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۰۹</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۱</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۳</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۵</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۷</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۱۹</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۱</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۳</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۵</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۷</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۲۹</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۱</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۳</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۵</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۷</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۳۹</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۱</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۳</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۵</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۷</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۴۹</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۱</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۳</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۵</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۷</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۵۹</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۱</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۳</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۵</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۷</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۶۹</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۱</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۳</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۵</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۷</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۷۹</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۱</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۳</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۵</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۷</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۸۹</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۱</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۳</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۵</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۷</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۸۹۹</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۱</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۳</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۵</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۷</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۰۹</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۱</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۳</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۵</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۷</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۱۹</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۱</sup>



واما لک مکتوب شریف چوں بنی از محبت فقراء بود رسیدن آن فرحت فراوان روستی و ادب حق سبحانه  
 و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیاز مندی نسبت با ایشان سرایه روزگار سازد و  
 بحکم <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> <sup>مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَ الْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ</sup> از شقاوت محفوظ است  
 در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها و من الخیات اکملها که خدای تعالی را  
 فرستگانند و رفته گفته اعمال در راهها و گذرهای میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بند این طائفه را که در  
 ذکر اند و به یک دیگرند گفتند که نشانی بسوی حاجت خویش پس گردیدند ایشان را با آنچه خویش و از بسیاری  
 تا آسمان رسد پس خداوند تعالی که دانایان است بحال بندگان از ملائکه پیرمرد چوں دیدید بندگان را فرستگان  
 گویند آبی حمد و ثنای تو میگویند و ترابه بزرگی یاد میکردند و تر از جمله عیوب و نقصان تیر می نمودند و خداوند  
 تعالی فرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر حمید و بیشتر مجید و  
 تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی  
 فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر  
 حرص آن نمایند ملائکه گویند یا رب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و به تو پناه می جفتند حق سبحانه و تعالی  
 فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر تعوذ  
 نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرستگان را فرماید شمار آگاه گرفته ام ایشان را هم بریا مریدم  
 ملائکه گویند یا رب در آن مجلس ذکر آن فلاں از برای من بود حاجت دنیاوی داشت برائے  
 آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلسایند یعنی جلسایان من اند بحکم <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> <sup>مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَ الْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ</sup> از شقاوت محفوظ است  
 ایشان بد بخت نباشد پس ازین حدیث و حدیث سابق که <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> <sup>مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَ الْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ</sup> از شقاوت محفوظ است  
 این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بد بخت نباشد <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> <sup>مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَ الْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ</sup> از شقاوت محفوظ است

۱۰ یعنی مرد با کسی است که دوست داشته است مراد را رواه البخاری و مسلم رحمه الله تعالی ۱۰ رواه البخاری و مسلم عن ابی هريره  
 رضی الله تعالی عنه ۱۰ یعنی غیر آن فرستگان که اعمال بنی آدم را نوشته میکنند ۱۰ انچه جمع جناح بفتح جیم بمعنی بازو ۱۰  
 ۱۰ و فائده سوال اظهر شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس ایشان است و تفریض ملائکه که نشاء و فسق ایشان گواهی  
 میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند ۱۰ عن ابی هريره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه و آله و سلم ان الله تعالی يقول انما مع عبدي اذا ذكرني في شفاعته و انما البخاري و نیز در حدیث متفق علیه  
 است و انما معه اذا ذكرني ۱۰ مشکوٰۃ ۱۰ قال غوث الثقلین الشیخ عی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه سحر  
 انما من دجال لا یحاف جلیسهم و دیب الزمان و لا یری ما یرهب ۱۰ لفظ الحديث هکذا هم الجلساء لا یشتقی جلیسهم

هؤلاء الکرام بحرمه النبی الاهی الهاشمی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات  
 و التیمات کما ذکره الذکر و ذکره کما غفل عن ذکره العارفون و آنچه از احوال خویش  
 در مکتوب میان شیخ اله داد قلمی نموده بودند این قسم عذایات و گم نشدن طالبان را بسیار رو میبهد  
 بهمت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت نه کنند پس بے رنگ است یا رد نخواه لے  
 دل و قانع نشوی بزرگ ناگاه لے دل و صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه  
 و تعالی در صحبت ایشان اندازد و گردستان گرداگر نمی رسد بوی رسد و گریه بوی هم نباشد  
 رویت ایشان پس است و بهما طریق که از حضرت قبله گامی یعنی خواجہ عبدالباقی قدس سره اخذ کرده  
 اند باشند اسم مبارک الله را بعضی بے چونی و بے چگونگی بعد از توجیه بالکلیه بقلب در دل گزرا نند و معنی  
 حاضر و ناظر تصور نه کنند هیچ صفت ملحوظ ندارند پس اسم مبارک را بعد از توجیه مذکور همواره در دل حاضر  
 دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر نشدند و نخواهد شد تا زمان ملاقات احوال  
 مجرده نویسان باشند که مطالعۀ آنها باعث توجیه غائبانه میگردد و السلام و

## مکتوب دوصد و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 میر محمد لغمان بدخشی صد و ریافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خیر آن محنت نکشند و به کاره کردیش  
 دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان و مایه ناسب ذلک خدمت  
 میر لغمان از سخنان پریشان ارباب خیر آن محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لائق آن که مکافات  
 و مجازات متعرض نشوند دروغه را فروغ نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متناقضه آنها  
 خواهد بود من کما یعمل الله له ثودا فماله من ثور شغلک در پیش دارند در بهمان گوشند و از غیر آن  
 لے برادر بے نهایت در گناست و هر چه بر دے میر سی بر دے مایست ۱۰ یعنی بهمان طریق معلوم باشند و ازال راه غفلت  
 دارند و اعراض روان دارند که کبریت امر است ۱۰ این قول اشارت است بآنکه که در پاره سحان الذی دسوره بنی اسرائیل واقع  
 است و نظم الایه کنز اقل کل یعمل علی شاکلته فیکم اعلمه یعنی هوا هدی سبیل یعنی بگو هر کس کار میکند بر صورت حال خویش  
 و طریق خود پس پروردگار ثنایان از است بآنکه دے یا بنده از است راه را ۱۰ قوله من کما یعمل الخ اشارت است بآنکه که واقع  
 است در سوره نور پاره قدس یعنی و هر که نداد و خدا روشنی پس نیست او را هیچ روشنی ۱۰







نیک بکر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور بخیر باد **بِالْحَبْلِ وَالْإِلَهِ الرَّحْمَانِ**  
 انجم همه کاره شامقون به نیکوئی باد ۱۳

مکتوب ۲۰۷ دو صد و هفتم

بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافته در میان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسخند به نیم جتن نمیزند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قدس است که اخبار سلامتی جناب شما و حضرات محذوف و فرزند میام جمال الدین حسین سیار اعزه و خدمت عتیقه علی الخصوص میام شیخ الهداد و میام شیخ المیدان رسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتاد نخواهد بود آری قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد و پس قرنی بان رفعت شان که بشرف صحبت نجر المشرع علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات رسیده به مرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه پرسید ای شما افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز یا در جواب فرمود الغبار الذی دخل کف فرس معاویه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا امره احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقرب بعافیت است و الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء و الا لرد و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعه سید الانام علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و انک هلاک الامر و مدار النجاة و مناط القورن یا لسعادات الدنیویة و الاخریة شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحومة سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم الصلوات و التسلیمات انتم و اکملها ع کار این است و غیر

له قال صلی الله علیه و سلم ان خیر التابعین رجل یقال له اویس و له والدته و کان یدعیاض فمروا فلیستغفرکم رواة مسند یعنی بدستی بهترین تابعین مردیست که گفته بشود مرا و اویس و مرا و مادر نیست و بود بوسه بر سرش پس امر کنید و در خوابید از روی که استغفار کند مرثدا ۱۲ له یعنی کدام یک از این دو افضل است معاویه بن ابوسفیان امیر شام رضی الله تعالی عنهما یا عمر بن عبد العزیز بن مروان اموی ۱۳ له قول الغبار الذی الخ یعنی غباری که داخل شد و در آمد در بینی اسب معاویه به همراه رسول خدا بمکه بهتر است از عمر بن عبد العزیز ۱۴ له احد الائمة الاعلام و الفقهاء العظام المذی مولى بنی حنظلة ثقة ثبت فقیه عالم جواد مجاهد مجتبی فیه خصال الخیرات سنة احدى و ثمانین و ثلاث و ستون ۱۵ تقریب

**۱۰** قال صلى الله عليه وسلم ان خير التابعين رجل يقال له اويس ولد والدة وكان به بياض فمروا فليستغفر لكم  
 رواه مسند يعني بدرستی بهترین تابعین مرویست که گفته میشو و مرورا اویس و مرورا مادر نیست و بود بوی بر روی پس امر کنید و درخواستید  
 از او که استغفار کند مرثدا ۱۱ **۱۱** یعنی کدام یک از این دو افضل است معاوی بن ابوسفیان امیر شام رضی الله تعالی عنهما یا عمر بن عبد العزيز  
 بن مروان اموی **۱۲** **۱۳** قوله العباد الذی الخ یعنی عباد را که داخل شد و در آمد در یعنی اسب معاویه همراه رسول خدا بر انتب بهتر است از  
 عمر بن عبد العزيز **۱۴** **۱۵** احد الائمة الاعلام والفقهاء العظام المروزی مولی بنی حنظلة ثقة ثبت فقیه عالم جواد حجا هد جمع  
 فيه خصال الخیرات سنة احدى وثلاثين وله ثلث وستون ۱۶ تقریب

ان همه پنج از ثمرات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا بپذیران شریع  
 بخندیم نیم جتیل نمیزند و کثوف و الهامات را تا بر محاک کتاب و سنت نزنند به نیم چه نمی پسندند  
 قصود از سلوک طریق صوفیه حصول از دیاد یقین است بمعتقدات شریعی که حقیقت ایمان است  
 نیز حصول تسبیح است در اداء احکام فقهیه نه امر دیگر و رائے آن چه رویت موعود یا آخرت است در دنیا  
 البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه بآن خرسندند آرام بطلال است و تسلی لبشبه و مثل  
 و تعلق و راء الوداء است عجایب کار و بار است اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان را که باهی  
 گفته شود خوف آن دارد که فتور سے در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصور سے در شوق ایشان  
 افتد و از آن نیز می ترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتخیرین دلیلی  
 محرمه من جعلته رحمه للعالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات که  
 راه ناست متخیران و میگویم یا دلیل المتخیرین آنچه  
 که از کیفیات احوال اعلام فرایند موجب از دیاد محبت است و السلام علی من اتبع  
 الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و  
 التسلیات افضلها و اکملها

مکتوب ۲۰۸ دوصد و هشتم

بہ حضرت مخدومزادہ اعنی میان محمد صادق سلمہ اللہ سبحانہ علی مفاریک الحبیین

اول قول تربت بضم اول وراء جمله مشدده سخنها بابل لبو آمیز جمع تریته که بمعنی باطل است ۱۲ اغیاث و اینجا مراد کلمات نیست که از راه روان در  
نادره بحالت سکون و مستی بعد و پیوند و بطا بر مخالفت ظاهر شریعت غر او دفنم ۱۲ یعنی اے راهبر حیران شدگان راهبری کن مراد ماه بنما  
بطرمت کسب که گردانیدی اورا رحمت عالیمان علیه الف الف صلوة و سلام ۱۲ خواجہ محمد صادق قدس سرہ تحقیق فرزند بر و مند حضرت  
ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند بوستان ولایت در سال ہزار و ستموہ از بدایت صبی و آغاز نشو و نما سیمائے عوفا  
و آثار و کلام از ایشان پیدا بودہ در ایام طفولیت جدا مجد ایشان علیہ الرحمۃ در کف تربیت میداشتہ حضرت ایشان میفرمودند کہ والدایہ  
لکین طفل عجائب چیزها از کفیت تحقیق اشیا از ما پرسد کہ جواب آن بشواری توان در جزو سنہ ہزار و ہشت بصحبت گرامی حضرت خواجہ فانی ز خود باقی بحق  
قدس سرہ بنظر قبول ایشان و اخذ ذکر و مراقبہ و جذبہ و نسبت شریفہ مشرف گشتند الی آخر احوالہ المسطورہ فی الدفاتر انتقال پر طلال مخدوم زادہ بزرگ  
از دو و شصت و نہم ربیع الاول در حدود ۲۵ سنہ بوقوع پیوستہ انا لہد ملتقط من زبدۃ المقامات ۱۲ بفتحین و کسر اول و فتح حائے جمله بمعنی سنگ نشک  
کہ سیاه باشد و بر آن آرائش زد کند ۱۲ اعلیٰ از وجد و حال و کشف و الہام حتی کہ محبت و عشق نیز کہ بیش از معداد و مقدمات نیست ۱۳  
یعنی دیدن حق جل و علا کہ در قرآن و حدیث باکی و وعدہ دادہ اند و مبشر ساخته ۱۲



صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیاء می یابد علیهم الصلوات و التسلیحات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالاتر است بر این معنی چیست ؟  
 فرزند پسریده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات آنگاه که کلمات می یابد بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز رفیع تر است بر این معنی چیست و حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیحات اولیا بر چه میبایند لطیف الیشان میبایند و به کمالات ولایت مبتالبت ایشان میرسد جویش است که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات و البوکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بر مراتب از آن مقامات بالاتر است چه آن مقامات عبارت از اسماء الهی است جل سلطافه که مبادی تعین ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را به توسط اسماء بعالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه که می بیند ان الله لغنی عن العالمین شاید این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار بالار با خود گرفته فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب که شباهت با چهار طبیعت ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن نمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در مجال اسماء یابد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذات است تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسماء خواهد رسید و از آن جا بوقوع خواهد گذشت الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و با سمیکه مبدعین و جودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایاں تر از آن اسمائیکه مقامات انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیحات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجائی هر خواهد شد که ملاحظه فضیلت است هر که مقام او بلند است

۱۰ بخیر که وصول سالک بر چندین استعداد باشد اینجا نیست پس توهم مساوات مندرج گردد و فضل حق فی هذا القول ایضا الی جواب السؤال المذكور ۱۱ و عروج این بزرگواران رفیع است از اسماء الی ما شاء الله تعالی ۱۲ واقع شده است در پاره امن خلق و سوره عنکبوت و نظم الایه بکرا و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین یعنی و بر کجا کند جز این نیست که جهاد میکند بر نفس خویش بر آئینه خدا البته بی نیاز است از عالمیان ۱۳ پس لازم نیاید خلاف مقود و مجمع علیه و اندرین قول جوابی است دیگر مرسوالات مذکور را و این جواب را بمثلش واضح گردانیده اند ۱۴ پس توهم مساوات با ایشان پیدا میشود ۱۵

افضل است و تا سالک باز با اسم خود نه گردد و اسم خود را پایاں تر از آن اسمی نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق فوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید و به یقین سابق حکم با و گویند آنها میکنند اما وجدان او مکتوب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مرتبت اقدام سالکان است این جواب را به مثالی واضح گردانیم آری باب معقول گفته اند که در خان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء آبی است و قتیکه و خان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء آبی بالافرا میرسد و بحصول قسرها سرعوت خواهند نمود گفته اند اگر در خان قوی باشد عروج او تا کوه تار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء آبی که با الطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آن جا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که تبه اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبه اجزاء آبی و هوای چه آن تفوق باعتبار قسرها بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه تار چون آن اجزاء ارضی بمقامات تبه میرسد بر آئینه مقام اینها فرود تر از مقام آب و هوای خواهد بود پس و ناخن فیه عروج آن سالک از آن مقامات باعتبار قسرها است که آن قسرها فرط حیات محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتفی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یا بدویش آنست که بر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میروند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتواند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان میبینند خیال میکنند که شرکته با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شے است بنفس شے الله ادرنا حقائق الاشیاء کما هی

۱۰ قول قسرها بفتح بتم بر کاه و داشتن و قوله سر بر بکاه و دارنده یعنی بحیر جابر که از طبع اجزاء ارضی خارج است یعنی اجزائی ناری ۱۱ قول که بقسم اول دفع و تخفیف را شے محله یعنی گوشت که بدان بازی کنند و هر چیز دور گردد مثل گوشت باشد ۱۲ یعنی اشتباه ظلال اکابر بنفس نفس عالمیه ایشان و اشتباه ظلال مقامات این بزرگواران بر نفس مقامات ایشان قدس اند اسراریم ۱۳ و نفس عنا ما بنا من الکسب با نقاشی الشریفة المقدسة الزکیة ۱۴ بدانکه کوه تار فوق کره یاد است متصل باسمان کما زعموا ۱۵ خداوند را باینسان بر چیزه را چنانکه در نفس الامر هست و دور دار مارا از اشتغال با آنچه از تو غافل کند مارا بجزمت سر و پستیهای و پسینا علیه الصلوة والسلام لا تنان الا کملان مدام الملوان ۱۶ لغزش گاه پاهای راه روندگان طریقت ۱۷ ازین سیر و سلوک و عروج که بالفعل بحصول پیوست ۱۸















و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینب اول مرعوض حقیقت محمدی را بر مرتبه تشریف  
 حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیائے کمل  
 است او را از عروجات آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام نصیب تام است اگر کعبه  
 از برکات این بزرگواران در پوزه نماید چه عجب بیدت زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زبایان را پس  
 انداخته و بجارت دیگر از آن رساله که دین مقام واقع شده بود نیز حل شد و آل عبارت اینست  
 که صورت کعبه همچنانکه مسجود و مشهور است حقیقت کعبه نیز مسجود و حقائق آن اشیاء است چه از مقدمات  
 سابق معلوم شده است که حقائق اشیاء عبارت از اسماء الهی است جل سلطان که مبادی فیوض وجودی  
 و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس بر آئینه حقیقت کعبه قبوع حقائق  
 اشیاء باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود  
 که شیبیه با حیا از طبعی اشیاء است در مراتب عروج فرو آید کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود و کما می  
 سابقاً و ایضاً در رساله مبداء معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیاء اولو العزم صلوات  
 الله تعالی و تسلیما تله علیه یعنی افضلیت بعضی ایشان را از بعض دیگر و چون مبادی آن بر کشف  
 و الهام است که ظنی است از آن نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در آن باب

۱۰ باید دانست که لفظ حقیقت محمدی در عبارت حضرت امام ربانی قدس سره بمعانی مختلفه و انحاء مشتی وارد شده و هم چنین حقیقت  
 کعبه بمعانی شتی آمده فافهم و تثبت و کلی علم کلی شئی الی عالمه ۱۲ یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و موسی  
 و ابراهیم و نوح علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اجمعین ۱۲ علم یعنی فلا محذور فی تقدما و آخر مراتب عروج الکعبه و تفضل  
 علی آخر مراتب نزول محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فلا وجه للطعن فی ذلك ۱۲ المعرب در لعمریه آنجا که  
 فرموده اند که محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات فکیف سائر المرسلین و حضرت  
 عیسی و موسی را علیهما الصلوٰۃ و التسلیمات و الخیات اگر چه از مقام تجلی ذات نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد قال الله سبحانه  
 و تعالی خطابا لموسى و اصطفتک لنفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه اوست سبحانه و کثیر  
 المناسبت است بآن سرور علیه الصلوٰۃ و التسلیم اما ابراهیم را علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام با وجود آنکه در مقام تجلی صفات است  
 اما حدید البهر است نشان خاص که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشته مع  
 تقدرات الاستعداد و پیغمبر پس باین اعتبار او از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل است و مرتبه او  
 فوق حضرت موسی است و حدید البهر است و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام و مقام حضرت  
 نوح در مقام صفات بر چند بالاتر از مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در آن مقام نشان خاص است وحدت بصر است  
 که دیگر را نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از آن مقام نیز نصیب است بر تبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی  
 نبینا و علی جمیعهم الصلوٰۃ و التسلیمات هن اصاب علم فی بی و الهدی بفضل و کرمه و العلم عند الله سبحانه

بجواب نود و نه حضرت محمد علیه السلام از بعضی از انبیاء و صلوات الله تعالی علیهم اجمعین

سخن کردن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جیبج ما کبره  
 الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودید که در سرشته فرخ پرسیده بودم که تعلیم طریقت مطالبی  
 را نسبت بمن مرصی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقر نموده است که نفی مطلق کرده باشد  
 بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقا مرصی نیست و الحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت  
 شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مساوی کنند تا با سخا را یقین نه شود که باید گفت نگویید و انخوی مولانا  
 یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایند مقصود و دکان  
 پس کردن نیست مرصی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و خبر شرط است و دیگر از مستر شد آن خود که نموده بودند  
 گله از وضع خود باید کرد که بآن جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که  
 پیر باید که در نظر مرید خود را متجمل نماید نه آنکه در اختلاط را بکشد و مصاحبه سلوک کند و بحرف و حکایت  
 بهنگامه را گرم دارد و السلام \*

## مکتوب صد و دهم

بر ملا شکیبی اصفهانی صد و بیافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از فصاح ضروری  
 که مسألت نموده بود و مرسله شریفه و ملا طه لطیفه که از روی شفق و مهر بانی تا مزو این حقیر قلیل  
 البضاعت فرموده بودند بطلان آن مشرف گشته بتمیج و مسرور گردید سلامت باشند و به سلامت  
 بروند و تا باشند بر محبت فقر باشند و چون بزرگوار محبت ایشان را سر بایه بپزند و چون خیرند به محبت  
 ایشان خیرند بجز ممت من افخر بالفقر و انزل علی الغناء علیه و علی الیه الصلوٰۃ و

۱۰ کما در الفقیر فخری و هو صیحه المعنی ۱۲ ۱۰ قوله و اثره علی القنای روی الترمذی عن ابی امامه رضی الله  
 تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض علی دبی ان یجعل لجماع مکه ذهابا قلت لا یارب ولكن  
 اشبع یوما و اجوع یوما او قال ثلثا او نحو هذا فاذا اجعت تصرعت الیک و ذکرک فاذ اشبعت شکرتک و  
 حمدک انتهی ۱۲ بیت و دادته الجبال الشتم من ذهب عن نفسه فادهاها انما شتم ۱۲ ۱۰ قوله دکان بالضم  
 و تشدید کات و تخفیف آن بر دو صحت است و دکان بواو و محض غلط است و نوشتن و خواندن آن بزیادت و او خطا است ۱۲  
 ۱۰ فانه قد و دنی الخبر عن النبی الصادق الابرانه صلی الله علیه و آله و سلم کان یجمل لا صحابه صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم ۱۲











ایشان بوده اند آیات متفرقه را با اعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو آیه سه آیه کم و بیش اخذ نموده  
جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب کسی خبری نماید آن خبر صحیح تر از خبری در عدالت <sup>بافتخ طعن کردن در گوئی در عدالت</sup> <sup>برادرانند</sup> بعضی آیات  
تواند بود که او باشد و مخالفات و منازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محال نیک صرف  
باید نمود و از بهر او تعصب خود را دور باید ساخت قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهُوَ أَعْلَمُ  
بِحَالِ الصَّحَابَةِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ تِلْكَ دِمَاءُ كُلِّهِمْ وَتَحَالَى عَنْهَا أَيْدِيَنَا فَلْنُظْهِرْ  
عَنْهَا أَلْسِنَتَنَا وَمِثْلُ هَذَا مَقُولُهُ مِنْ أَهْلِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ نَزَلَتْ عَنْهُ السَّلَامُ وَأَوْلَادُ أَهْلِ خَوَاه

مکتوب ۲۱۱ و صد و یازدهم

مولانا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شرائط ضروریہ مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب انخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بذروہ کمال و تکمیل رساناد مجذومۃ النبی المختارہ والہ الا حماد علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیات از مقوله مولوی <sup>روی</sup> علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که در کنار من بوده حتی بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم امور دین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله بخی ضروری است که صاحب معامله آن صورت مخفی را حق می انگارند تعالیٰ شأنه سخن بمان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ پیر محمد

له یعنی نموده که فیما بین اصحاب کرام علیهم الرضوان در منازعات و مشاجرات ریخته شد حق سبحانه و تعالی دستهای ما را از آنها پاک داشت پس باید که پاک داریم از آنها زنا بانه زنا نموده خود را ۱۳ **که** هو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو عبد الله المعروف بالصديق صدوق فقیه امام من السادسته ۱۲ تقریب **که** بدانکه شمر از احوال مولانا یا محمد قدیم وجه تشبیه نشان باین اسم بجانب مکتوب عدد بقدر هم از جلد اول نوشته شده است ۱۲ **که** ولادت ایشان در سنه ۱۶۰ یعنی در بیستم بوده است و وفات ایشان در سنه ۲۵۰ یعنی در سنه ۲۵۰ ساله بودند که میفرماید در فقه از ابی اسحاق فقیه علم فقه آموخته و در علم نظر بدرج کمال رسیدند بر مذہب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه بوده اند در اصفهان و بخارا تعلم کردند و در عراق و خراسان و خوارزم و مادراء النهر قبول بودند و خرقة از دست شیخ عبداللہ جوینی پوشیدند و تاریخ امام یاقعی قدس سره مذکور است که خواجہ یوسف سہرانی صاحب احوال و صاحب کرامات در بغداد و اصفهان و خراسان و سمرقند و بخارا افتاد و استفادہ نمود و حدیث و زید و موعظت فرمود و خلقی از و متفقی شدند چو حضرت خواجہ یوسف را قدس سره وفات نزدیک رسید (باقی بر ص ۲۷)

۴۴۴

بعدانی فرموده اند تِلْكَ جُمَلَاتُ تَوَفِّيْ بِنَا اَطْفَالٍ الْكَرِيْمَةِ و دیگر چوں نوعی از اجازت تعلیم  
 بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشت بهوش استماع نموده بعمل نخواهند آورد  
 بدانند که چوں طلبی بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر  
 استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشند علی الخصوص که در آمدن مرید فرح و سرور بیاید  
 باید که درین باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخارهای متعدد نمایند تا آنکه به یقین پیوند که طریقه  
 را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را  
 در عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست که بیهیچ وجهی النَّاسِ مِنَ الظَّالِمَاتِ إِلَى  
 التَّوْبَةِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ دلالت بر این معنی دارد عزیز به فوت کرد و خطاب آنکه که توئی که زده پوشیده بودی در  
 دین من بر بندهای من گفت بے فرمود هَلْكَ وَاَطْلَتْ خَلْقِيْ اِلَى وَاَقْبَلَتْ بِقَلْبِكَ عَلَيَّ و اجازت  
 که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و مشروط است بحصول علم برضی او تعالی  
 هنوز آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا درو آید وقت شرط را نیک مرعی  
 دارند خبر شرط است و بیهیچان هم این معنی را نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهد شد که جمله سحی  
 نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرط و ایند و السلام

مکتوب ۲۱۲ و صد و دوازدهم

بولانا محمد صدیق بدشتی صدریافت در جواب بعضی اسولہ کہ پرسیدہ بود و حلّ واقعہ کہ دیدہ بود و نوشتہ دو مکتوب مرغوب پے در پے رسید فرحت بر فرحت افز و حضرت حق سبحانہ

دقیقه حاشیه ۲۴ چهار کس را در مرتبه دعوت و ارشاد یافته بخلاف و نیابت خود نصب کردند اول خواجہ عبداللہ تبرقی دوم خواجہ حسن اندازی سوم خواجہ احمد بسوی چهارم خواجہ عبدالخالق نجدی وانی قدس اللہ اسرارہم و رضی اللہ تعالیٰ عنہم و غرض لہذا ہجرت ہم ۱۲ از دشتیات ۱۵ ترکیب تو صیفی است و یجمل الاضافۃ ۱۶ ۱۷ درود بالضم و بالکسر بمعنی بلندی کوہ و بالائے سر کوہ برائے ہونوشتن بالفتح خواندن خطا است ۱۸ غ د حاشیہ صفحہ ۱۵ یعنی این خیالات اندک پروردہ میشود و یا نہا طفلان طریقت یعنی عقیدیان این راہ را موجب از دیداشت و باعث برتری مزید میگردد ۱۹ ۲۰ انشا رست بکہ میکہ کہ دافع است در سورۃ ابراہیم دپارہ و یا ابرہی یعنی تا تو بیرون آری مردمان از تار یکہا بسوئے دشمنی حکم و فرمان پروردگار ایشان ۲۱ ۲۲ یعنی ہر اقلویض نمودی زندگان مرا بسوئے من و اقبال نہ کردی بدل خود بر من یعنی سر از بار بود مرا از اقلویض و اقبال ۲۳ ۲۴ یعنی بغیر اجازت از شیخ کامل مکمل کہ گفتہ او گفتہ حق بود راہ ارشاد و تکمیل را گرفتہ بودی



و تعالی ترقیات بے نهایت کرامت فرماید **مُجُومَةُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ** آنکه ما کلمه پیر سیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نه بلکه تواند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه بمراتبی که مباین استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او تا وصول بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را به تصرف خود تواند باقی بماند در جرات آن ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پیر سیده بودند که آن زکدام مرتبه است که اخفی که لطف لطائف انسانی است در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنیا است و خواهیست شبهه او پیدا میکند معلوم اخفی بر خیزد لطف لطائف است اما داخل دایره امکان است و بدایع حدوث قسم چهل سالک یا از دایره امکان بیرون نهند و در مراتب و جوب سیر فرماید و از ظلال وجودی با حصول آن برسد و از تقید صفت و شان و از بدنا چار ممکن در نظر او خوار و بے اعتبار در آید و احسن و الطیف او را در دنیا است و خواهیست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام توان بین انگارد و نوشته بودند که بواسطه یاب و اسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادب است محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جلای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم را علی **يَبْنِيَا وَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** در آن واقعه دیده بسیار نیک است و احوالت دارد آب که کنایه از علم است دست در آن کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی **يَبْنِيَا وَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** درین معنی مؤکد آن حصول است چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم را اسماء کلها غایه مافی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است

چون آنکه در تمام کتب است

۱۰ از اقسام بالکسر و تشدید تا مسوره پیمیزی نشان منشدن ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵



فَمَا رَجَعَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ. ابلیس لعین را شخصی دید آسوده و فارغ البال نشسته  
است و دست را از اغواء و اضلال کوتاه کرده سِرِّ آل را پیرسید لعین گفت که علماء سوء این وقت کار  
مرا کفایت کرده اند و متکفل اغواء و اضلال گشته از طلبه آسجائے مولانا عمر نیک نهاد دست بشرط آنکه او را  
دل بدینند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز بخون اسلام دارد که در اسلام ازال خون چای نبود لکن یومین  
أَحَدُكُمْ حَقٌّ يُقَالُ إِنَّهُ فَجْتُونَ معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تخریض بر  
صحبت نیک تقصیر نه کرده است و در مهالته نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را معاف  
نداشته که آنرا اصل عظیم میداند و الْقَبُولُ عِنْدَكُمْ بِكُلِّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ قُطُوبِي لَيْسَ جَعَلَ  
اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَطَهراً لِحُجَّتِهِ که احسانهای شما برین گفتگویی آرد و ملاحظه تصدیح و ملال را از میان  
برمی اندازد و السلام

مکتوب ۲۱۷ دوصد و چهاردهم

بجائمان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که  
کفار را بواسطه کفر موقت عذاب خلد چوں باشد و سفارش حاجتمند  $\text{ع}$   $\text{و}$   $\text{طوبی لمن جعله الله}$   
 $\text{سجانه مظهر الخیر}$  حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانیده بیدولت باشد کسیکه تخم را در بستان  
بخورد و بزمین استعدا دینند از دوازی که دانه مفقود دانه نسا زد و از برای  $\text{ع}$  روز یک برادر از برادر گیرند و مادر  
بفرزند نیامیزد و خیره نه کند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت داین بر کف  
دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت می شمارند نه از برای  $\text{ع}$  آن غرض که در آن فرصت

القبیحة حاشیة ۲۴) یافت باز رنگانی ایشان ونیستند راه یافتگان واقع شده است در رکوع دوم از سورة بقره پاره ۱۲ ع  
یعنی مکافات شما احسان شما را می نماید ۱۲ حاشیة ص ۱۴) قد صو الحديث فی المکتوب الخاص والستین وترجمة  
هناك ونهت علی قهر حجة فارجه اليها ايها الطالب ۱۲ ع مثنوی گرز دست میشود تخی نگار تا براری خرمن روز شمار  
در نه کاری مفلسی اوم القناد گشته مغبون و خاسر بے مراد و در نه می کاری چر برداری افود و روز محشر اے عسل اے عتوب ۱۲ ع اشارت  
است بقول ترحل و علام مثل الذین یفقدون اموالهم فی سبیل الله کمثل حجة انبتت سبع سنابل فی کل سنبل ما  
حبة الخ سودة البقرة پاره ۳ ع ۱۲) كما قال الله تعالى يوم یفر الهم من اخیه وامه وایمه وصاحبته وبنینہ السود  
عقبی پاره ۳۰ ۱۲

تنجات و نجات فرمایند که بیم دارد ثبات است مع ذلک معذات محن و عقبات بلکه تاداران فر  
کشت و کار فرمایند و از یک دانه عمل خیر بحکم کریمه و الله یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نهایت  
حاصل کنند از نیاست که اعمال صالحه چند روزه را به تنجات بخلد جزا فرموده اند و الله ذو الفضل العظیم  
اگر بر بسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیئات جزا به مثل است پس کفار را بواسطه سبک  
معدود عذاب بخلد چو بیا شد کونیم که مماثلت جزا بر عمل را مقوض بعلم واجب است تعالی و تقدس  
علم ممکن از ادراک آن فاضل است مثلاً در قذف محصنات جزا مماثل آن عمل شستادنا زیانه فرمود و در حد  
سرقت قطع همین سارق جزا آن نمود و در حد زنا در صورت بکر به بکر حدنا زیانه با تغریب عام تقدیر نمود و در  
صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود علم بر این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر  
الجزایه الحکیمه پس ناده کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را عذاب بخلد جزا ای وفاق فرمود معلوم  
شد که جزا مماثل مکر موقت را همین عذاب بخلد است و کسیکه خواهد که جمیع احکام شرعی را معقول خود  
سازد و یاد که عقل برابر نماید آن کس منکر طور نبوت است علیه ما یتسبیح با او سخن کردن از بیخبر نیست  
بدیت زانکس که بقرآن و خبر می زهری و آنست جوایش که جوایش نه دی و بقیة المرام رافع رقیبه فقراء  
میاں شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان قضا نیسری است ملا خطه الطاف و احسانها

یعنی با وجود عدم ثبات تنوعات و تلذذات دنیوی آنها موجب اندر مرغبتها و دشواریها را ۱۲ **ع** بفتحات را بهما دشواری این  
جمع عقبه است ۱۳ غ **ع** واقع است در پاره تلک الرسل و سوره بقره یعنی و خدا و چند میدید بهر که خواهد ۱۴ **ع** بدانکه حضرت  
مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در جواب این سوال طریق دیگر اختیار فرموده اند آنجا که نوشته اند گوئیم که این غلط فہمی است بلکه این غذا  
نامتناهی عین عدلست و درین اعمال جزا داده نخواهد شد مگر موافق جزائے اعمال ایشان است نه زیاده از آن زیرا که بعد از تامل و المعانی نظر  
معلوم میشود که عمل ایشان نیز دائم و ابدی و غیر متناهی است زیرا که ایشان تحقیق امید داشتند حساب اعمال خود را و چون امید حساب  
نه بود پس انقطاع اعمال ایشان محض بنا چاری و نقد آن آلات عمل باشند نه بجهت خوف عقاب یا فوت ثواب زیرا که این هر دو در  
صورت وقوع حساب میباشند پس باز ماندن ایشان از اعمال بدان قبیل است که گویند ع پارسائی بی بی از بے چاوری است حب  
معاصی در جوهر روح ایشان جا گرفته بلکه حکم روح پیدا کرده و روح ابدی است بقلے ابدی دارد و انفکاک ملکات راسخه از آن محال  
محال است پس آن ملکات نیز با دام روح دائم اند و موجب عذاب و چوں سبب دائم باشند از دوام سبب چه تعجب توان کرد الخ ۱۵  
تفسیر عزیزی **ع** قال الله تعالى والذين يرمون المحسنات ثم لم يأتوا ببينة شاهد اع فاجلدوهم ثمانين جلدة الخ  
یعنی و آنانکه زن را دشنام میدهند زنان پر سیرگ را را باز نیاوردند چهار گواه بر نیند ایشان را بنشاند و دره الخ سوره نور پاره قد افصح ۱۶ **ع** قال  
صلی الله علیه وسلم البیك بالبیک جلد مایه و تغریب عامر و الثیب بالثیب جلد مایه و الارجم رواه مسلم و زن را بکری یعنی دشمنه  
بیکر زن صد تا زیاده است و بیرون کردن از شهر بیک سال و در زن را بکری بکری صد تا زیاده و سنگسار کردن جمع در میان جلد و در جم و زجر و مسووع  
است ۱۷ **ع** اشارت بکریه بنسوخ التلاوة الشیخ و الشیخ اذا ذینا فارجوهما نکلنا من الله و الله عزیز حکیم ۱۸ **ع** متصل است  
بقول او قدس سره نه برائے آن عرض ۱۹ **ع** قال قللے و السادق و السادقة فاقطعوا ایديهما جزا بکسبا الخ ۲۰







ظن بر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد و آنکه اسباب را نه می بیند کار را در اتبوسط اسباب ممتا می سازد و حدیث قدسی <sup>۱۱</sup> اَنَا جَدُّ خَطِّ عَبْدِ اللَّهِ شَابِدِ بْنِ مَعْنَى است تا مدت بخاطر مخفی که وجه حبسیت که اولیاء اکمل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارقی که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه ستر این معجزاتی بر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلند تر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرو آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت خواجهمحسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره بمنقول است که روزی خواجهمحسن بصری بربل دریا نشاء بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا استاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجهمحسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجهمحسن در انتظار کشتی استاده ماند و چون بصری چو لبعالم اسباب فرود آمده بود و با اتبوسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چو لاسباب را در دست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با وزندگان میگرداند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و انبیا را چنانکه هست و انشته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بقاعلی حقیقی دارد بے آنکه اسباب را داخله بود این و بد مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد بر چند نازل تر کامل تر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که بر چند بالاتر رو و یا پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الیه الصلوة و السلام از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و یکا فو انام مرسل شد چه

و الحدیث بتمامه هکذا یقول الله انما اعتدلتن عبدی بی و انما معاذ ذکری فی فان ذکری فی نفسه ذکری فی نفسی و ان ذکری فی ملا ذکری فی ملا خیر منه الحدیث خبر مروت - س - حق حصن حصین ای دواء الجنای و مسلح و التمدنی و النسائی و ابن حاکم کلهم عن ابی هريرة و سقط عنهم الترمذی من نسخة الجلال ۱۲ حوت ثلثین ۱۳ یعنی حق سبحانه و قالی قدرت خود را در پس پرده حکمت خود پوشیده نموده است و بر عکس ظاهر شده است ۱۴ یعنی این است معامله ظهور خوارق عادت و اما معامله تکمیل و ارشاد ۱۵

بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تا متر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آن قدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتبیان غیر موجود میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند به بلند یال از منتبیان غیر موجود از اینجا است که شیخ الاسلام بهر وی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودند من شمار را بگویم فرستادم من بخرقانی که دس شمارا سودمند تر بود و از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از دس بهره کمتر یافت یعنی منتهی غیر موجود نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر وجود و موقوف آمدن بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که بهیچانکه در حصول نفس ولایت مولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه لیس است که مردم از دس خوارق نقل کنند و او را انان خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائے که صاحب علم و کشف اند جائز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مثالیه ایشان را در اکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافرت بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحب آل صور را از آنها اصلا اطلاعی نیست ع از ما و شما بهانه به ساخته اند و حضرت مخدومی قبله گامی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجائب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند - بعضی میگویند که ترادر مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترادر بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من برگز از خانه خود نه برآمده ام و برگز این قسم مردم را نه دیده ام چه تمته است که بر من میگویند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور و کلمات زیاد برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت بزود تر و بیشتر خواهد نوشت بر آن شاء الله تعالی -

شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه نام و علی بن جعفر است یگانه و غوث روزگار بود و قبله وقت که در روزگار دس رحلت کرد بود شیخ ابوالعباس قصاب گفته بود که این باز که با خرقانی افتد یعنی رحلت و زیارت پس از وفات دس خرقانی گشت چنانکه گفته بود و انساب شیخ ابوالحسن در قصوف بسططان العارفین شیخ ابویزید بسططامی است قدس سره و تربیت ایشان دیلوک از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بدینست و شیخ ابوالحسن شب سه شنبه عاشورا سنه خمس و عشرين یازده اجایه از دنیا رفته دس گفته که بر قریح و سجاده صوفی بنود و بر رسوم و عادات صوفی بنود بلکه صوفی آن بود که بنود دس گفته بیدار آنست که چو لحق ریا کند از فرق تا قد مش از یاد کرد حق خبر داشته باشد لغات ۱۴ یعنی حضرت خواجهمحیی خرقانی زود باقی بحق پیر بزرگوار خواجهمحمد باقر قدس سره ع شاکر ابوالعباس قصاب بود و سخن دس بلند بود شیخ ابوالعباس ویرا از مجلس داشتن باز داشته بود که عام را سخن نگویید دس برامغان بود قدس سره



# مکتوب دوم و مقدم

به ملاطفت بر بخشی صد و بافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند به حالت و حیرت کشد زیبا تر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معینی و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و عانتی بذكر الله الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیهم و علی آله الطاهرين و علیهم اجمعین مدتی است که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئی خلاف شریعت اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام تمام است و هر چند به حالت کسرت زیبا تر بود و چند آنکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کثوف الهی و ظهورات اسمائے در اثناء راه است بعد از وصول اینها همه کوفتی میکنند و غیر از بهالت و عدم یافت مطلوب امری دیگر نمی ماند از کثوف کوفتی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و منظم غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر بنا بر سبب چیست که در بعضی از کثوف کوفتی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن بطور می آید مثلاً خبر کردند که فلان بعد از یک ماه خواهد مرد یا از سفر لوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً بعد از یک ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گوئیم که حصول آن کثوف و مخیر عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بوصول آن شے مطلقاً یا آنکه گوئیم حکم از احکام لوح محفوظ بر عارف ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو خبر ندرین صورت اگر مقتضای علم خود حکم کند تا چار احتمال مختلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و

به ملاطفت از حال ملاطفت بر بخشی صد و بافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند به حالت و حیرت کشد زیبا تر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معینی و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و عانتی بذكر الله الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیهم و علی آله الطاهرين و علیهم اجمعین مدتی است که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئی خلاف شریعت اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام تمام است و هر چند به حالت کسرت زیبا تر بود و چند آنکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کثوف الهی و ظهورات اسمائے در اثناء راه است بعد از وصول اینها همه کوفتی میکنند و غیر از بهالت و عدم یافت مطلوب امری دیگر نمی ماند از کثوف کوفتی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و منظم غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر بنا بر سبب چیست که در بعضی از کثوف کوفتی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن بطور می آید مثلاً خبر کردند که فلان بعد از یک ماه خواهد مرد یا از سفر لوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً بعد از یک ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گوئیم که حصول آن کثوف و مخیر عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بوصول آن شے مطلقاً یا آنکه گوئیم حکم از احکام لوح محفوظ بر عارف ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو خبر ندرین صورت اگر مقتضای علم خود حکم کند تا چار احتمال مختلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و

علیه الصلوٰة والسلام پیش حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام آمده اخبار کرده در حق شخصی که این جوان فردا علی الصبح خواهد مرد و حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام بر حال آن جوان رحم آمد پس سید از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو بهیسا ساختند آن جوان شب با ائمه خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر آورده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست برداشته بآن فقیر داد چهل صباح شد حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بودند چهل ویر شد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه و آله الصلوٰة والسلام آمد گفت که تصدیق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیرا بر بستر او مار کلائی یافتند که مرده بود و در درون آن مار قدر حلوا فرو کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را بمنی پسند و تجویز خطاب به جبرئیل امین نه مینماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستفیع میدانم مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطا در او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبیل حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علم که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطا را درین خبر محال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کافترقی بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر و فی الشروع لا الثانی بدان اذ شدك الله تعالى سبحانه که قضایه دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را محال نیست قال الله تعالى ما یبدل القول لذی این در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یحو الله ما یشاء ویثبت و عندا امر الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را محال نیست که تبدیل بدید مگر

له فرق متحقق گردید میان این هر دو یعنی تبلیغ از جانب حق سبحانه و تعالی و اخبار از علم که مستفاد از لوح محفوظ است چنانکه در میان شهادت و اخبار فرق متحقق است زیرا که بالتحقیق اهل معتبر است در شریعت نه ثانی ۱۲ ۱۳ الشهادة لقت خبر قاطع و شریعا اخبار صدق لا ثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القاضی و لو بلا دعوی و شرطها احد و عشر و در شرائط التعلیل ثلاثه و شرائط الاداء سبعة عشر و شرط مکانها واحد و التفصیل فی کتاب الشهادة من الفقه ۱۲ ۱۳ اخبار المجرّد الصور الخالی عن شرائط الشهادة فانه غیر معتبر فی مقام الشهادة و ان کان صادقا فی نفسه فافهم ۱۲ ۱۳ یعنی تغییر داده نشود سخن نزد من سوره ق پاره ۱۲ ۱۳ یعنی نابود و یسازد خدا بر هر میخیزد و ثابت میکند بر هر میخیزد و نزدیک اوست ام الکتاب یعنی لوح محفوظ سوره رعد پاره ۱۲ ۱۳ یعنی پسند و ناز ۱۲



که اگر خواهم آنجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه  
 ذہن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت غنی مشرف ساخت روزی در حدیث  
 دفع بلیه بودم که بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التجار و تضرع و نیاز و غشوع تمام داشتم  
 نظا بر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامر نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یا س و نا امیدی  
 دست داد و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره بیا دآمده ثانیة باز ملتی و متضرع گشت در راه  
 عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بعضی فصل و کرم نظا بر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضا نیست  
 که تعلیق او را در لوح محفوظ ظا بر ساخته اند و ملائکه را بر این اطلاع داده و قضا نیکی تعلیق او نزد خدا است  
 جلی شانه و پس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد  
 در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد  
 نه بقضاء که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلا و شرعا کما لا یجفی و الحق که  
 کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع است فلیکف که در آن جا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست  
 شده بود در این قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آس بلیه فرمود و الحمد  
 لله سبحانه علی ذلک حَمْدًا کَثِیرًا طَیِّبًا مُبَارَکًا فِیهِ مُبَادَرًا عَلَیْهِ وَ کَمَا یُحِبُّ رَبُّنَا وَ  
 یَرْضَی وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَی سَیِّدِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرِیْنَ خَاتَمِ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ  
 الَّذِی أَرْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ وَ عَلَی آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ عَلَی جَمِیعِ إِبْرَاهِیمَ مِنَ النَّبِیِّیْنَ  
 وَ الصِّدِّیقِیْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِیْنَ وَ الْأَمَلِکَةِ الْمُقَرَّبِیْنَ أَجْمَعِیْنَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا  
 مِنْ مُجِبِّهِمْ وَ مُتَابِعِی آثارِهِمْ بِبِرِّکَ هَؤُلَاءِ الْکُبَرَاءِ وَ یَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا أَقَالَ إِمِینًا  
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در بعضی اوقات خطائے که در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب آن  
 است که بعضی از مقدمات مسلمة که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم  
 الهامی خلط میشود بحیثی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الهامی می انگارد پس  
 ناچار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطا بعضی اجزاء آن و ایضا گاه است که در کثوف و اوقات  
 له که بر نظا بر لوح محفوظ مشروط بامر نه ساخته اند بلکه مطلق گذاشته لیکن نفس الامر مقید بقید و مشروط طایه  
 شرط است ۱۲

امور غیبی را می بیند و خیال میکند که محمول بر ظا بر است و مقصور بر صورت و باندازه آن خیال حکم می  
 کند و خطا واقع میشود و نمیداند که آن امور مصروف از ظا بر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز  
 از جمله اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی  
 ثابت شده است و بنزول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و اجتهد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است  
 و ماورائے این چهار اصل شرعی بر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول و الا فلا اگر چه از علوم الهامی  
 و معارف صوفیه باشد و از الهام و کثوف ایشان بود آنجا و جود و حال را تا مین این شرع تسخیر به نیم جو  
 نمیخیزد و کثوف و الهام را تا بر خاک کتاب و سنت نرساند به نیم حقیقی نمی پسندد مقصود از  
 سلوک طریق صوفیه حصول از یاد لغین است بحقیقت معتقدات شرعی که حقیقت ایمان است  
 و حصول تسیر است و رداء احکام شرعی نه امری دیگر درائے آن چهر و بیت موعود یا خیرت است  
 در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند آرام بطلال است و تسلی به شبهه  
 و مثال اولی و ثانی و راء الراء است میترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کما بی گویم  
 فتور ستی در طلب مبتدیان این راه اقتد و تصور می در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسم که اگر ت  
 گویم با وجود علم تجویز التباس حق باطل کرده باشم بصورت این قدر اظهار نمی نمایم که مشاهدات و تجلیات  
 این راه را بر عجب تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علی الصلوة و السلام باید زد اگر درست  
 نباید ناچار بطلال و شبهه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مفقود است در دنیا  
 از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود اگر بر ظا بر دک و فک البته باید خاتم الانبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیحات ازین و صمیم میترسم است و در دنیا و روت میسر شد و سر موسی از جان رفت و مل تا بعلان  
 او را که ازین مقام نقیب گرفته اند بے برده ظلم از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی محمدیانه هر گاه کلیم الله  
 را از مشاهد این حال بے آنکه تجلی شود صفت در گرفت و دیگران چه باشند دیگر بدانند که مقصود از اجازت

بجامع و قیاس راجع است کتاب و سنت

در حق جلی و علا در روز قیامت ۱۲

بفقیه و مبر اول و ثانی ۱۲

در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسم که اگر ت

بفک مفقود است در دنیا

بفک مفقود است در دنیا

بفک مفقود است در دنیا

سواء جواب سوال مقدر است فان العلماء قالوا اصول المشیخ اربعة الكتاب والسته والاجماع والقیاس ۱۲  
 قائل و دعوت و رسوم و عادات و اجازات سابقه و الهام و کثوف و جود و حال و غیر ذلک ۱۲  
 نیست ۱۲ جمع ظل یعنی وجودی در مرتبه ثانیة و ثالثة الخ ۱۲ یعنی پس پردای ظلال و تجا بهائے تجلیات و مشاهدات است آن  
 الله سبعین الف حجاب ۱۲ اشارت بسوئے قول سبحان و تعالی فلما تجلی دبه للجل جلد دكا و خرموسی صغقا ۱۲  
 ک بالفتح و تشدید یعنی کوفتن و فک ایضا هر اردن دو چیز بهم در شده ۱۲ ارغ ۱۲ بفتح الصاد المهملة یعنی العیب ۱۲  
 معقافض قاطع است ۱۲



بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را بر اهرام حق جل و علا برهنه می نمایند و خود هم به اتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را بیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در تو هم کامل و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ماعلی الرسول الا البلاء و السلام.

## مکتوب ۲۱۸ و صد و نهم

به ملا داؤد صد و ریافته در بیان رعایت آداب پیر طریقت و مکتوب شریف انجمن انجمن مولانا داؤد رسید موجب بخت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بر فضیلت خود متحلی و تمرین دارد بحکم الله تعالی و الیه الرجاء علیه و علیهم الصلوات و التسلیات در تکرار سبقت باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی آنرا آرد همد باید که از توجیهات شتی فتور سستی واقع نشود و اگر فرضا غلطی و کدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه تام است بر منی خود که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و مسائل این دولت عظمی را بیک نمایند و رضائے این بنده گواران را وسیله رضائے حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح این است و السلام.

## مکتوب ۲۱۹ و صد و نوزدهم

بمیرزا ایرج صد و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از اله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و مایناسب ذلک و عصمکم الله سبحانه عما یصنکم و صانکم عما شانکم مجرمه سید الاولین و الآخرین علیه و علی الیه اجمعین من الصلوات التماسات اکملها سعادت و نجابت آثار آدمی

له بختین مقداری و زکات که هر روز آموخته شود ۱۲ ه یعنی محقق شود ۱۲

را چهل مرضی از امراض ظاهری میگرد و عضو را از اعضا می آفتم میرسد آن قدر سعی می باشد مینماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است به اودن حق جل و علا بر نهج برود و استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعد از آن برمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر از اله آن نمی نماید و سعی در دفع آن نه میفرماید اگر این گرفتاری را مرض قید اند سفیه محض است و اگر میدانند و پاک نمیدارند و بلید صرف مانا که از برای ادرک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کونه اندیشی خود مقصود بر ظاهر بدینی است عقل معاش چنانچه آفات معنوی را بخواهد تلافی ذات قایمه مرض منی انگارد عقل معاد نیز امراض صورت را بواسطه مثنویات اخرویة مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد صمد البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیات و عقل معاش مغرب اغنیاء و ارباب دنیا نشانی مایناسب و اسبابی که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت و در آخرت مشرف شده اند و ادیم تر از گنج مقصود نشان و گران رسیدیم تو شاید برسی و باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تقصیر او است احکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی الشریکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انما لکبیر فخر الا علی الخشعیین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن غیر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر است و الا در تکالیف شرعی بهمه تخفیف است و تمام تسیر و سهولت کریمه یزید الله بکماله لا یزید بکماله العسر و کریمه یزید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و دو شاید این معنی است - مصرع بخور نشین مجرم ارکس بینا نیست پس فکر از اله این مرض لازم آمد و باطله حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاء و السلام.

له قولمان این لفظ بمعنی شبیه و نظیر و مانند شونده و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمانا یعنی پنداری و گوئی آید ۱۲ ه یعنی سبب اشتغال آن بتلذذات الخ ۱۳ ه یعنی به جهت تحمیل ثواب اخروی و اشتغال آن باعمال صالحه که اسباب اند مثنویات اخرویة را الخ ۱۴ ه یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواستی ایشان را بآن - در سوره شوری باره الیه برود واقع است ۱۵ ه یعنی و بر آئینه نماز البته دشوار است مگر بر فردی که گدگان و برتر سگاران سوره بقره آخرت اول ۱۶ ه یعنی میخواستند خدا را بشناسی و میخواهند بشناسی دشواری - سوره بقره باره سبقت رکوع هفتم ۱۷ ه یعنی میخواهند خدا را سبک کنند از شما و آفریده شده است آدمی ضعیف - سوره نساء باره و المحسنات رکوع چهارم ۱۸ ه باریک و تنگ ۱۹ ه یعنی بعد و دوری است میان هر دو ۲۰ ه



# مکتوب صد و بیستم

شیخ حمیدنگالی صد و بیستم در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی اله و آله و علیهم اجمعین

احوال و اوضاع فقراء اینجائی روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در داده دوستان در افتاده دارند و آری عزیزترین راه غیب الغیب فرقی اقدام سالکان بسیار است سر رشته شریعت را در اعتقادات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت بهمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را میگویند منشأ غلط را تعیین مینمایند بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در جزئیات ما را ندانند کوره باندازه آن کار خواهند نمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آن است که گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بد که فی الحقیقت افضلیت آنها با جماع علمائان ثابت شده است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بابنیا که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود عیاذاً بالله

سُبْحَانَكَ مِنْ ذَلِكَ مُنْشَأُ غلط جمیع را آنست که هر یک از انبیاء و اولیاء را اولاً عروج تا با اسماء است که مبادی تعیینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج در اسماء است و از آن اسماء الی مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى اما با وجود این عروج ما وائے و منزل هر کدام ایشانان بهما اسم است که مبدأ تعیین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در بهما اسماء یا بد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج بهما اسماء است و عروج و مهبوط از اسماء بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسماء بلند تر واقع شود و لاخیر تم از اسماء نیز بالا تر خواهد رفت آن تو هم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سُبْحَانَكَ از آنکه آن تو هم لقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیاء

بدانکه شمه از احوال شیخ حمیدنگالی - بجایب عنوان مکتوب صد و پنجاه و هشتم بمعرض تحریر آمده من شاء فلینظر ۱۲ ۱۳ بفتح اول و فتح بایه موهده و کسر عین جمله منسوب به طبیعت چرا که حرف ثالث را اگر بیا باشد در نسبت حذف گفتن چنانچه مدنی منسوب به مدنی و بهی پس حوالات نام فتنه است از فتون حکمت ۱۲ غ ۱۳ یعنی تو هم افضلیت خود به انبیاء و اولیاء که افضلیت نشان با جماع علمائان ثابت شده است ۱۲ غ ۱۳ لغزش گاه پائین راه روندگان ۱۲

علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت اولیائے که با جماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالکان است و در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از اسماء عروجات به نهایت فرموده اند و بقیه فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسماء اعلیٰ طبعی عروج ایشان است و او را نیز در اسماء سالکان طبعی هست که ادون آن اسماء است و انزل آنها چه افضلیت هر شخصه با اعتبار اقدامیت اسم اوست که مبدأ تعیین اولیاست ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نیابد و به توسط او ترقی فرماید حضرت خواهر ما میفرمودند که راجع به این جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسم که مبدأ تعیین برزخیت کبری است بقیه گذشتند اند تو هم کرده اند که برزخیت کبری در میان حاصل نمانده است و از برزخیت کبری حقیقت حضرت سالت خا علیه و علی اله الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعیین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماء است بر سبیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت بهما اسم است پس ناچار درین ضمن اسمائے که مبادی تعیینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یک که گذشت بمنتها آن اسم خواهد رسید و تو هم فوقیت خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته نمود چه است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را بهر خود می انگارد و لا محرم تو هم اولیت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لَوْ اِنِّي اَدْفَعُ مِنْ لَوْ اِنِّي اَدْفَعُ

حضرت بی بی رابعه بصری قدس الله تعالی سر را را عالم عارفات متقین صاحب کرامات بلند مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیده او زیاده از آن است که در تحریر و تقریر گنج اکابر درین برادر حل مشکلات باطنی تر و دوسه حاضری شدند چنانچه سفیان ثوری و غیره علماء و ائمه بجمعت پر رسیدن مسائل بخدمت دس آمد و رفت داشتند پدرش چهار دختر داشت این چهارم بود لهذا او را رابعه گفتند پدرش رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیده بود میفرمود که بر نقاد بزرگس از امت من بشفاعت دختر تو آمرزیده شوند و ذات آن عارفه بقول صحیح در سال یک صد و هشتاد و پنج بوقوع آمد و فرار دس در بصره است ۱۲ از خزنه الاصفیاء ۱۳ که در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نمی یابد ۱۴ خود را فوق یافتن از جماع که افضلیت نشان جمیع علیه است و تو هم افضلیت خود پیدا کردی ۱۵ یعنی شیخ ابو یزید بسطامی قدس الله سره الاقدس از طبقه اولی است از اقران احمد خضر و به یحیی معاذ و شقیق بخنی را دیده بود و فایده در سنده اعدی و متین بوده و اربیع و ثلاثین نیز گفته اند و صحبت کرده بود که قبر من فراتر از استاد من نبیند حرمت استاد را نگاه داشته بدرنگ گفته آبی مازکر تک الماعن غفلة و ما خدمتک الا عن قرّة گفته که حق تعالی را بخواب دیدم گفت راه به تو یونان است گفت از نو گذشتی رسیدی ۱۲ ۱۳ بالفهم ویم مفهوم و ذال معجمه معجمه یعنی نمون و نمون و در فارسی گفته یعنی اندک مستقل میشود صاحب قلم موسی تودج بدون الف و بفتح نون معرب نوشته است و الموزج را که بالف است خطا گفته لیکن از متقاج سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که الموزج زیاده است



از غلبه سکه نمیداند که ارفعیت او از او نه از لوازم محمد است علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بلکه از نمودن ج  
لوائے اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهور گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب  
خود که اگر عرش و ما فیہ در زاویه قلب عارف نمیدرسد محسوس نشود اینجا نیز اشتباه نمودن بحقیقت است والا  
عرش که حضرت حق سبحانه او عظیم میفرماید قلب عارف را در حقیقت او چه اعتبار دارد مقدار ظهور بیک در عرش است  
عشر عشیر از آل در قلب نیست اگر چه قلب عارف باشد رویت اخروی بطور عرش متحقق خواهد شد این سخن  
امروز بر چند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول ایشان خواهد شد این سخن را به مثالی واضح گردانیم  
انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را اجزاء خود  
بیند و چوں این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کبر زمین کلان ترسم و از سموات عظیم تر درین و  
عافلان می فهمم که عظمت و کلانی او از اجزاء خود است و کبر زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند  
نمودجات اینها را اجزاء او ساخته اند و کلانی او از آل نمودجات است که اجزائے او اند نه از  
کره ارضی و سماوی و همین اشتباه نمودن شے بحقیقت شے صاحب فتوحات مکیه گفته است که  
جمع محمدی الجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی مشتق است بر حقائق کونی و الهی پس الجمع باشد نمیداند  
که آن اشتغال بر طلعه از ظلال مرتبه الوهیت است و نمودن است از نمودجات آن نه بر حقیقت آل  
مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبر بانی او از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقدسه  
نیست **مَا لِلتَّوَابِ وَ ذَاتِ الْكَرَمِ** و هم دین مقام که سیر سالک در اسم که رب اوست واقع شود  
گاه هست که پندارد که بعضی اناکار که بر یقین از دے افضل اند توسط او بر بعضی از درجات فوق رسیده اند و  
بر توسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدار سالکان است **عِيَاذُ اللَّهِ** سبحانه که باین گمان خود را افضل داند  
لا اله الا الله تعالی فان تولوا فقل جیبی الله لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش العظيم اخر سورة توبه .

قال صلى الله عليه واله وسلم فاكسى حلة من حلة الجنة ثم اقوم عن يمين العرش يميني احد من الخلائق  
يقوم ذلك المقام غيرى دواء الترمذى دوى الدارمى ثم اقوم عن يمين الله مقاما يغبطني الادلون والاحرون  
ونقل البغوى عن جاهد فى قوله تعالى عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلس على العرش وعن  
عبد الله بن سلام قال يقعد على الكرسي ١٢ شيخ ابرمى الدين بن العزنى قدس سره ١٢ **ع** يعنى اشتغال جمع  
محمدى بر حقائق الهى ١٢ **ع** كما ورد فى الحديث القدسى الكبرياء و داني والعظمة اذارى ١٢  
**ل** بضم اول و تحقير راء مطلقه يعنى كونه بياض بازى كند و بر جبريد و رگه كه مثل كونه باشد و بضم و  
تشديد راء يعنى اسب ١٢ **ع**

و بخشایند ابدی پیوند و چه عجب و کدام افضلیت اگر بادشاه عظیم الشأن و تمام السلطان در تصرف زمین  
دارى که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین در بعضی از مقامات برسد و بتوسل آل فتح بعضی  
مواضع نماید غایت مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از بحث است چه بر حجام و  
حاکم بر بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو قنون و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار  
خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین  
اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت این حالت داشت  
معدلک حفظ خداوندی جل شانہ شامل حال او بوده که در یقین سابق سر مومنه تدبیرت زرفت و در غفلت  
جمع علیه تنورے راه نیافت **لَهُ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْبَهْجَةُ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى تَجْنِيعِ رُحَائِلهِ** و آنچه  
خلاف مجمع علیه ظاهر میشود در چیز اعتباری آورد و بر خیال بیک صرف میکرد و محلا این قدر میدانست  
که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع بفضیل جزئی خواهد بود بر چند این و سوسه معارض می شد  
که مدار فضل بر قرب الهی است جل سلطان و این زیادتی در آل قرب است پس جزئی چون باشد اما  
در جنب یقین سابق این و سوسه هباء منثور و میگشت و هیچ اعتبار داشت بلکه متوجه و استغفار و  
انابت القامی آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کثوف ظاهر نشود و خلاف مقتضات اهل  
سنت و جماعت سر مومنه منکشف نه گردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کثوف مواخذه نمایند  
و ازین توهمات مشبه فرمایند و غلبه این خوف بے قرار و بے آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس  
خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدت کشید اتفاقا درین وقت گذر بر مرز عزیز  
اقتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت  
معامله را کمابین و نمود و روحانیت حضرت رسالت خامیست علیه و علی آله الصلوٰه والسلام  
که رحمت عالمیان است درین وقت حضور ازانی فرمود و تسلی خاطر جزین نمود و معلوم گشت که  
آرے قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلمی است  
**ل** بوقلمون بفتح کاف و فتح لام نوعی از دیله روی که بر خطه بزرگ دیگر نماید و معنی جریاد نام مرغی که بر خطه بزرگ دیگر نماید و حکیم بوقلمون  
یعنی داننده قنون و صنائع رنگارنگ ١٢ **ع** یعنی خود حضرت امام ربانی مجد الف ثانی قدس سره ١٢ **ع** یعنی ازین قسم اشتباهات  
مذکوره و تخیلات مزبوره بسیار واقع شده بود و بسیار ناشی گشته ١٢ **ع** مبادا الفخ غبار و گرد و هوا که از روزن در آفتاب پیدا آید و مجاز المبتغی  
حقیر و ذلیل و غار و نا چیز ١٢ **ع** کسیکه سلطنت و غلبه او تمام و کمال باشد ١٢

در معرفت امام ربانی دفتر اول حصه سوم



از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص با سبی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت  
مثالی این مقام را بر پنج منکشف گردانند که جلای ریخت مانند محل ریختن بالکلیه زائل گشت و این  
درویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود و  
منتشر گشته خواست که منشأ غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ لایح گشته است نبویسد  
و انتشار دهد که گناه منتشر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نہ کنند و بہ  
تقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تفصیل و تمجیل نوزند کہ درین راہ غیب الغیب این گاہا  
بسیار می شکند جمیع را بہ ہدایت میر و جمیع دیگر را بضلالت رہنموی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیدہ ام  
قدس سرہ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتا و ود ملت کہ بضلالت رفته اند و راہ راست را گم کردہ  
منشأ آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسایندہ غلطیہا کردہ اند و بضلالت رفته و

سلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ مِنَ الدُّعَا الْأَوَّلِ بِجُودِهِ تَعَالَى وَفَضْلِهِ وَفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَحُسْنِ  
تَوْفِيقِهِ وَيَلِيهِ الْقِسْمُ الرَّابِعُ أَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ وَبَارَكَ أَفْضَلُ  
الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ  
أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝

۱۵۰ بن بالفتح ہر کردن و زنگ و چرک گرفتن و غالب شدن گناہ بر کس و غلبت و درشت نفس گشتن ۱۲ من - ۱۵۰ قال صلی اللہ  
علیہ وسلم و ما عملت من سوء فاحدث لہ فیہ توبۃ السوء بالسوء و العلیۃ بالعلیۃ  
رواہ الطبرانی فی الکبیر عن معاذ ۱۲۵ حصن حصین ۱۵۰ یصل بہ کثیرا و یجہد بہ کثیرا ۱۲۱  
۱۵۰ یعنی کسے کہ اندرین طریق دخول نمایند اور لازم است و واجب کہ کار را با انجام رساند ورنہ چہ عجب کہ در مملکت افتد و از

راہ راست دور افتد ۱۲

# إِعْلَام

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى  
أَمَّا بَعْدُ: فَمَنْ مَبَادِئُ طَالِبَانِ حَقِّ رَاجِلٍ وَغَلَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا بِعِلْمٍ تَصَوُّفٍ بِ  
دَلِّ بَسْتِكِيهَا است بنا بران مقبولان بارگاہ یزدانی و محبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل ذر العرش  
مساعی جمیلہ بکار بردہ اند و در طی این ممر صعب جان تار بہا نمودہ اند و بمطالعہ و سیر کتب  
تصوف اوقات عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت  
غوث محققین قطب عارفین ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی  
السَّيِّدِ أَحْمَدَ السُّرْهَنْدِيِّ النُّقْشَبَنْدِيِّ الْأَوْكِيِّ الرَّحْمَانِيِّ مُحَمَّدٍ دُلْعَتِ ثَانِي  
قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّكَ وَرَوْحَ رُوحَكَ وَتَوَرَّعَ رَحْمَةً بِيَدِ  
لَا يَكْدُرُكَ الْوَاصِفُ الْمَطْرِيُّ خَصَائِصُ وَإِنْ يَكُ سَابِقًا فِي كُلِّ مَادَّةٍ  
کہ ہر یکے از انہا بلکہ ہر جملہ آہندہ نیست یتیم و بوسہ لیسیت ثمین و این از ضیق ساحت عبارات  
والا مصرع چہ نسبت خاک را با عالم پاک و سیرش سالکان ہویت بختہ را دلیلے  
وافی و شیفگان ذات حق را یادہ الیست کافی صد ہا اولیاء عظام از فہم مضامینش  
گشتند و مزار ہا صلحاء کرام بمطالعش فائز المرام شدند و لیکن الے اللہ المشتکی از غارتگری  
کہ تسخیر بجائے مسخ رسانیدند و فرق میان من والی ندانستند بسیارے از تصرفات از خیر  
و اکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود و از دستبرد مطالب چہ غارتہا است کہ برون تاختہ و از  
نقش قلمہا کلام تصرفہا است کہ برو علم بر نیقراختہ بناء علیہ داعیہ تصحیح آن در سیر این مسکین ہیچ  
در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ و تعالی پیدا شد و آنرا وسیلہ نجات اخروی خود تصور کردہ بہ تفحص  
و سیل و تصفح بلیغ شہنائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بہ کمال جد و تمام بہر جملہ  
جملہ و حرف حرقش را بار ہا مقابلہ نمودہ بہ فضل اللہ و حسن توفیقہ باہتمام خود و جہتہ سوم کہ جہت ثالث از  
دعوت اول است نیز بجلیل طبع متخلی و منزہ گری دانیدہ ہدیہ ناظرین پر تمکین بر عایت امور ذیل گذرانید و



از فضل حق سبحانه و تعالی و تقدس امید و اتق است که باقی بخصص را هم برین دتیره یا انجام نخواهد رسانید  
 اول: آنکه متنش را به نسخهای عیدیه خطی به کرات و مرآت مقابله نموده شد.  
 دوم: آنکه حتی الوسع در مواقع اختلاف هیچ نسخه فرو نه گذاشته شد.  
 سوم: آنکه حتی الوسع تخریج احادیث مندرجه کتاب بیان کرده شد.  
 چهارم: آنکه در حل الفاظ مشکله و ربط عبارات مبهمه التزام تمام نموده شد.  
 پنجم: آنکه فهرست جدید که از اجمال مکتوبات توان گفت بآن ملحق کرده شد.  
 ششم: آنکه بکاتبینیکه عبارات عربی بوده اند تراجم آنها بفارسی نوشته شد بکاتبینیکه لطلب  
 و تیسیرا للفظار.

هفتم: آنکه در بعضی جاها و لو اقل قلیل بدفع توهمات باطله و خیالات فاسده حسب الفهم بر مفر  
 و اشارت تعرض نموده آمد.

هشتم: آنکه غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی به تعیین سوره و احادیث نبوی بجاشیه نگاشته  
 شد.  
 نهم: آنکه عبارات عربی را مغرب گردانیده شد و رعایت حرکات اضافیه و توصیفیه خصوصاً در  
 مقامات مبهمه نموده شد.

دهم: آنکه حال بعضی از اکابر که اسمائے گرامی ایشان جای مذکور است از کتب قوم تلاش نموده به  
 حاشیه درج کرده شد علاوه بر این دیگر خصوصیات که بملاحظه ناظرین متعلق است مرعی داشته شد  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ حَمْدٌ أَكْثَرُ طَيِّبًا مُّبَارَكًا عَلَيْهِ مُبَارَكًا فِيهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا  
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \*

دُیَاعِی

غرض نقشه ست کز مایاد ماند که هستی را نه می یتیم بقول  
 مگر صاحب دله روزی بهجت کند در حق این مسکین دعائے

خاکسار نور احمد عفی عنه





جملہ حقوق محفوظ ہیں

قیمت

حصہ اول - دوم - سوم مجلد سنہری سترہ روپیہ

بلا جلد پندرہ روپیہ



رٹنے کا پتہ

مولانا محمد سلیمان فاروقی  
بی۔ اے

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور

مولانا محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے طابع و ناشر نے نقوش پریس لاہور میں چھپوا کر  
نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی لاہور (پاکستان) سے شائع کی۔



